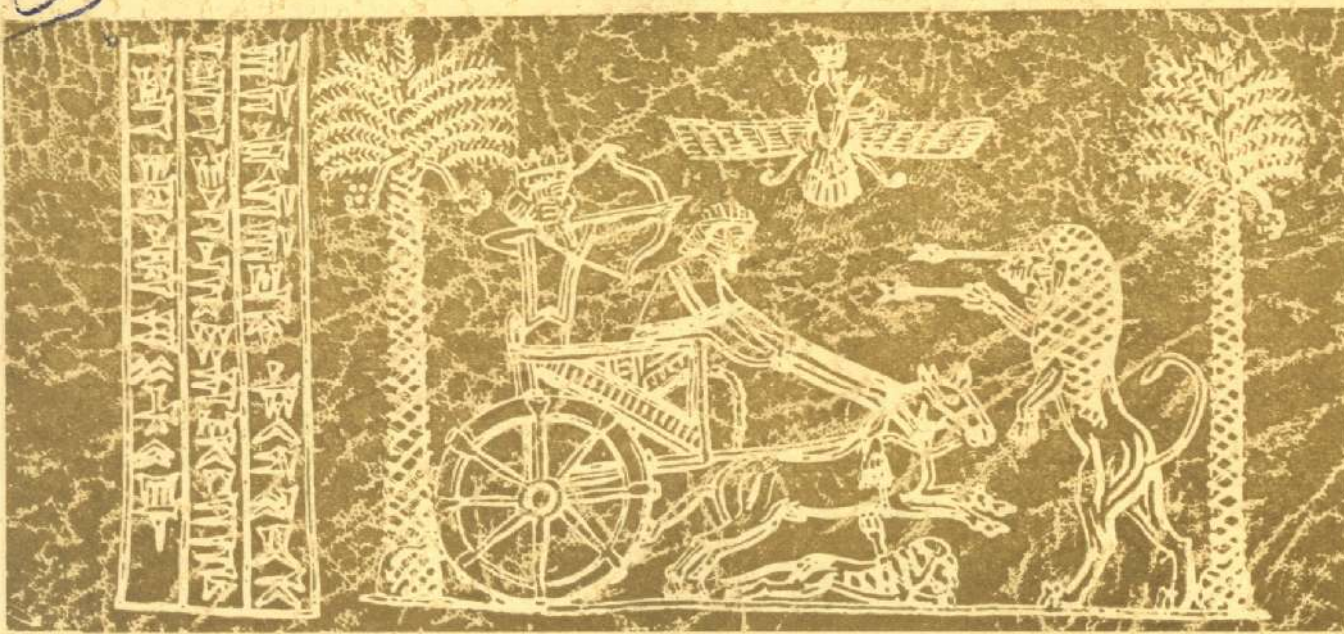


کتابخانه ملی ایران



بررسیهای تاریخی

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۰

(شماره مسلسل - ۳۱)

سال ششم

شماره ۱



۱۳۸۴۷۳

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشاران



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در
مورد ملت‌هایی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده بعهده آنها
است. »

از نمان شایسته آریامهر

مجله تاریخی
اداره کل

مجله بررسی نامی تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتش تاران - بخش تحقیقات تاریخی

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۰

شماره ۱ سال ششم

آوریل - مه ۱۹۷۱

شماره مسلسل - ۳۱



برها و کلیشه‌های چاپ شده در این شماره در گراورسازی چاپخانه ارتش
شاهنشاهی تهیه و آماده شده است.

CONTAINS

در این شماره

Author	Title	Page
<u>نویسنده - مترجم</u>	<u>عنوان مقاله</u>	<u>صفحه</u>
فرخ ملکزاده	آتشدانی ازدوران ماد و هخامنشی در کاپادوکیه «آسیای صغیر»	۳۲ - ۱
سرهنگ یحیی شهیدی	تاریخچه جنگ مرو	۶۴ - ۳۳
علی اکبر سرفراز	کشف یکی از مهمترین نقوش برجسته جالب توجه دوره ساسانی	۸۶ - ۶۵
سروان محمد کشمیری	تصرف بصره بدست ایرانیان در زمان شهریاری زند	۱۲۶ - ۸۷
علاءالدین آذری	نقش فیل در جنگهای ایران باستان	۱۴۲ - ۱۲۷
عباس پرویز	غوریان	۱۷۶ - ۱۴۳
محمد علی کریم زاده تبریزی	چند فرمان تاریخی	۱۹۲ - ۱۷۷
نوشته: گ. م. نالبندیان ترجمه: آرا هوانسیان	احیای واژه های نامفهوم و گم شده زبان فارسی بکمک زبان ارمنی	۲۰۶ - ۱۹۳
حسینقلی ستوده	علل تهاجم چنگیز خان بایران و فداکاریهای ایرانیان در برابر این تهاجم	۲۲۴ - ۲۰۷
محمد مشیری	سکه های نادرشاه افشار (قسمت دوم)	۲۵۲ - ۲۲۵
علی سامی	دادرسی و قضاوت در ایران باستان عهد هخامنشی	۲۸۰ - ۲۵۳
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی	گزارشهای میرزا ملکم خان ناظم الملک بوزارت خارجه ایران	۳۳۰ - ۲۸۱
مجید یکتائی	پیشینه تاریخی سرزمین داغستان	۳۵۰ - ۳۳۱
سروان مجید وهرام	آئین نامه نظامی قواعد مشق و حرکات پیاده نظام دولت علیه ایران در سال ۱۲۶۸	۳۷۴ - ۳۵۱

CONTAINS

<u>Author</u>	<u>Title</u>	<u>Page</u>
ALEKZADEH (f.)	A Fireplace of Medes and Achaemenian era in Kapadokieh (Minor Asia)	1-32
L. SHAHIDI (y.)	The Short History of Marv war	33-64
RFARAZ (a.a.)	The discovery of one of the considerable and embossed impressions belonging to Sasanian era.	65-86
pt. KESHMIRI (m.)	Taking possession of Basreh by Iranian people at the time of Zand Monarchy	87-126
ZARI (al.)	The role of elephant in the ancient Iranian War	127-142
RVISI (a.)	Ghorian	143-176
ARIMZADEH TABRIZI (m.a.)	Some Historical Commandments	177-192
M. NALBANDIAN TRANSLATED BY RAHOVANSIAN	Reviving of unintelligible and lost words of Persian Language with the help of Armenian Language	193-206
TOODEH (b.g.)	The reasons of Gengis Khan's invasion to Iran and the devotions of Iranian people against it	207-224
OSHIRI (m.)	Coins of Nader Shah Afshar (Part 2)	225-252
MI (a.)	Legal procedure and judgment in ancient Iran during Achaemenian era	253-280
L. GHAEMMAGH- MI (j.)	The reports sent by Mirza Melkom Khan (Nazemmolmolk) to Iranian Foreign Ministry	281-330
EKTAIE (m.)	The historical record of Daghestan territory	331-350
pt. VAHRAM (m.)	Military regulations on the method of exercise and the acts of infantry of Iranian Eminent Government in 1268	351-374

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
بزرگ ارتشتاران هیأت های رهبری مجله بررسیهای تاریخی
شرح زیر میباشد

الف - هیأت رئیسه افتخاری :

وزیر جنگ رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رئیس دانشگاه تهران

ب - هیأت مدیره :

جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
رئیس اداره کنترلر ستاد بزرگ ارتشتاران
رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیأت تحریریه :

معاون فرهنگی دربار شاهنشاهی	آقای دکتر شجاع الدین شفا
استاد تاریخ دانشگاه تهران	آقای دکتر خانبا با بیانی
رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران	آقای دکتر عباس زریاب خوئی
استاد باستانشناسی	آقای سید محمد تقی مصطفوی
دکتر در تاریخ	سرهنک جهانگیر قائم مقامی
مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسیهای تاریخی	سرهنک یحیی شهیدی

آشذانی

از دوران ماد و هخامنشی

در کاپادوکیه

« آسیای صغیر »

تقلم :

فرخ ملکزاده

« دکتر در باستانشناسی »

آشذانی

از دوران ماد و هخامنشی در کاپادوکیه

«آسیای صغیر»

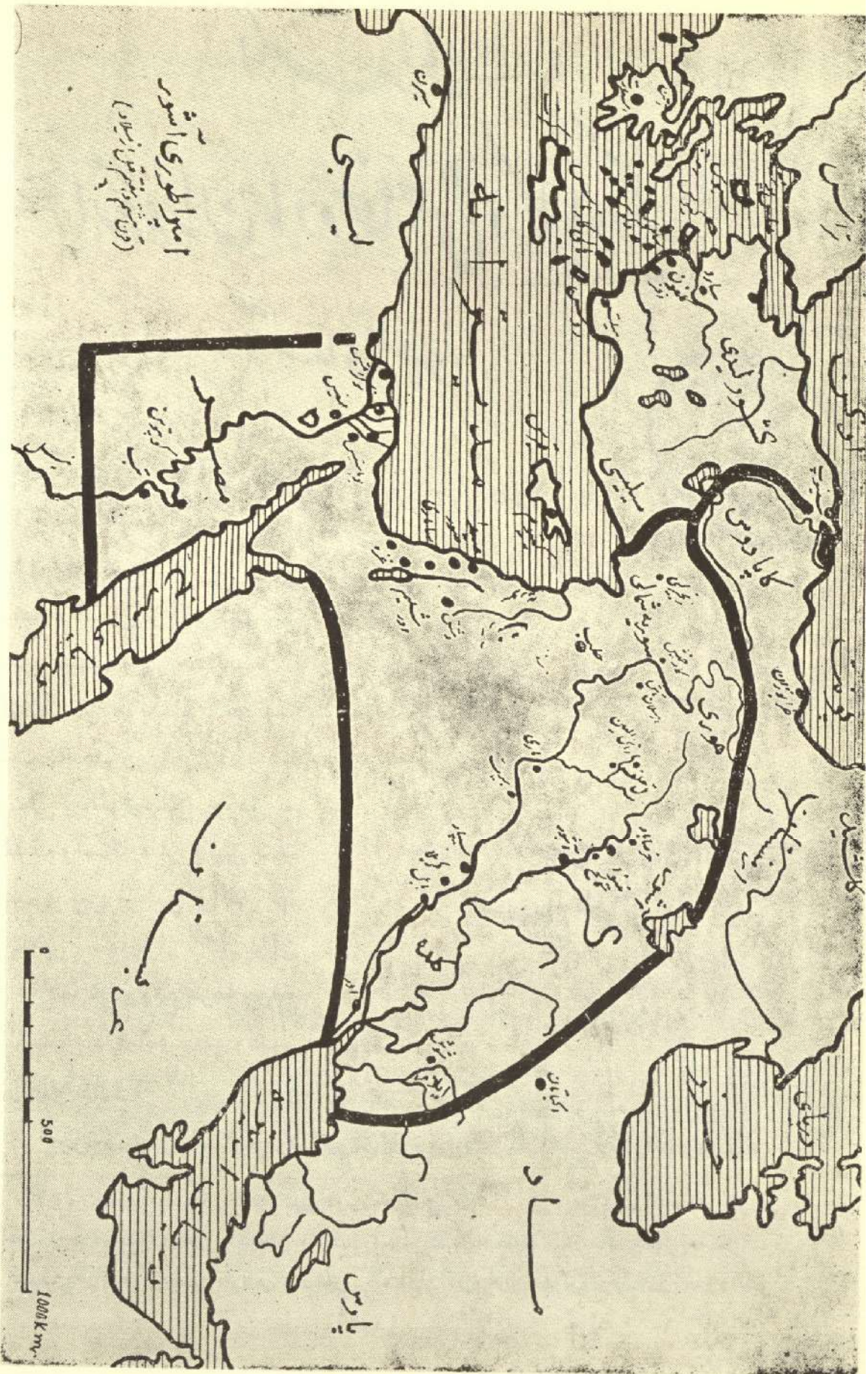
آتش که آنرا نموداری از خورشید و گرمای آن میدانند یکی از عناصر مهم حیات و بقاء جانداران است. تاریخ دقیق استفاده انسان از آتش بدرستی معین نیست ولی مطالعات دانشمندان مؤید این نظریه است که بشر در دوران دیرینه سنگی (پالئولیتیک) موفق به کشف و استفاده از آتش شده است. پس از این واقعه مهم تاریخی استفاده از آتش برای ادامه زندگی و دفع سرما و رفع نیازمندیها ادامه یافته و هنوز نیز ادامه دارد.

بقلم

فرخ ملک‌زاده

چون درد نیای باستان مردم بسهولت امروزی قادر به تأمین آتش نبودند نهایت

(۱) کاپادوکیه یکی از ایالت‌های دوره هخامنشی در آسیای صغیر است که شامل نواحی کوهستانی بوده بین رود فزل ایرماق (هالیس) و فرات قرار دارد و از جانب شمال به بحراسود و از جنوب به رشته کوه‌های تاروس و از مغرب به پافلاگونیه و از مشرق به ارمنستان محدود است.



امپراطوری آشور
(دوره ساسانیان)

نقشه امپراطوری آشور در قرن هفتم و هشتم پیش از میلاد که در آن منطقه کاپادوس مشخص شده است. عکس از کتاب: تاریخ ملل قدیم آسیای غربی - تألیف دکتر احمد بهمنش چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۳ صفحه ۲۷۴ (نقل از کتاب حوادث عمده تاریخ جهان).

کوشش و مراقبت را در نگاهداری آن بعمل می‌آوردند بدین سبب آتش نزد اکثر ملل باستانی عزیز و مقدس بود. مثلاً خدایان باستانی ودایی همان عناصر طبیعی بودند که مورد پرستش آریاها بود چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش و آب...^۲ خدایان ودایی یادآور بسیاری از خدایان و ایزدان اوستایی، هیتی و میتانی است که همان عناصر باستانی آریایی است. در بین خدایان عمده مذهب ودایی **Agni** خدای آتش، **Paryanya** خدای باران، **Vayu** خدای باد، **Rudru** خدای بارهای سخت و توفانی و **Mithra** مقام ارجمندی دارد.^۳

Agni خدای آتش برای مدت زیادی بزرگترین خدای ودایی بود.^۴ او خدایی بود که بوسیله شعله مقدس و زندگی بخش خود انسان را به تعالی سوق میداد. این عنصر مقدس در بین اقوام آریایی مورد احترام و نیایش بوده و در باره آن روایات و افسانه‌های کهن چگونگی پیدایش آتش را بازگو کرده و معلوم میدارد که نخستین کشف آتش جز خدای آتش چیز دیگری نیست. این آتش به وسیله برق از آسمان بروی زمین تولید و باعث کامیابی و بقاء زندگی بشر شده است.^۵ در کیش مزدیسنا، آتش همچون فرزند اهورامزدا ستایش میگردد.^۶ آتش پاک‌ترین و مقدس‌ترین عنصری است که نور افشانی مینماید. آتش نشانه مادی از تصور الوهیت قابل رویت کسی است که خودش منبع روشنائی و پاکی محض است. تصویری آنچنان ژرف که اندیشه «خورشید چشم مزد است» را در بردارد.^۷

(۲) هاشم رضی، **دین قدیم ایرانی**، تهران ۱۳۴۳ صفحه ۹۹

(۳) - همان اثر، صفحه ۹۹.

(۴) - دکتر نظام الدین مجیر شیبانی، **تاریخ تمدن**، جلد اول، تهران ۱۳۳۷ صفحه ۶۲. درباره خدایان ودایی نگاه کنید به جان ناس **تاریخ جامع ادیان** ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۴۸ صفحات ۹۴-۱۱۰ و فلیسین شاله، **تاریخ مختصر ادیان بزرگ** ترجمه دکتر مجیبی تهران ۱۳۴۶ صفحات ۷۶-۷۸.

(۵) - **دین قدیم ایرانی**، صفحه ۱۰۰.

(۶) - یسنای دوم، بند چهارم

(۷) - یسنای یکم بند دوم - در این باره مجید رضی در کتاب **عصر اوستا** تهران ۱۳۴۳ صفحه ۱۷۴ بحث کرده است.

شاهنامه فردوسی^۸ که یقیناً باستناد مدارای باستانی بصورت شعر و نظم در آمده است حکایت دارد: که روزی هوشنگ شاه با عده‌ای به سوی کوه رفت. در آنجا چشمش به ماری بزرگ و سیاه افتاد و برای کشتن آن سنگی پرتاب کرد مار خزید و سنگ باو نخورد ولی به سنگ دیگری برخورد کرد که آتش از آن پدیدار شد و گیاهان اطراف را آتش زد. بدینسان روشنایی و گرمی را به بشر عرضه داشت. هوشنگ شاه خداوند را نیایش کرد و امر به نگهداری و گرامی داشتن آن نمود و دستور برگزاری جشن سده فرمود.^۹

در اساطیر ایرانی پیدایش و آفرینش آتش به رویدادهای بستگی دارد و عده‌ای از دانشمندان معتقدند که رابطه نزدیک بین آتش و رویدادهای تفکرات و تصورات اقوام هند و ایرانی بیشتر بدین دلیل است که این قوم عادت داشت آتش را از ساییدن دو قطعه چوب بیکدیگر بدست آورد. در کتاب ودا نیز آمده

(۸) - درباره اشعار فردوسی در این مورد نگاه کنید به شاهنامه فردوسی بکوش م. دبیر سیاقی جلد اول صفحه ۱۰۱۸. کارنوی در کتاب اساطیر ایرانی ترجمه دکتر احمد طباطبائی چاپ تبریز ۱۳۴۵ نیز در صفحه ۶۱ با استفاده از کتاب شاهنامه ترجمه وارنرها جلد اول صفحه ۲۳ این اشعار را ذکر نموده است.

(۹) یکی روز، شاه جهان، سوی کوه
پدید آمد از دور، چیزی دراز
نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ
به زور کیانی، بیازید دست
بر آمد به سنگ گران، سنگ خرد
فروغی پدید آمد، از هر دو سنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز
هر آنکس که بر سنگ آهن زدی
جهاندار پیش جهان آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد
بگفتا فروغیست این ایزدی
شب آمد بر افروخت آتش، چو کوه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
ز هوشنگ مانند این سده یادگار

گذر کرد، با چند کس، همگروه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
جهانسوز، مار، از جهانجوی بجست
همین و همان سنگ بشکست خرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
پدید آمد آتش از آن سنگ باز
از او روشنایی، پدید آمدی
نیایش همی کرد و خواند آفرین
همین آتش آنکام قبله نهاد
پرستید باید، اگر بخردی
همان شاه، در گرد او، با گروه
سده نام آن جشن فرخنده کرد
بسی باد، چون او، دگر، شهریار

است که آتش در چوب پدیدمی آید، نطفه روئیدنیها را در برداشته و در آنها پراکنده است.^{۱۰}

قوم هندو آتش را پسر رب النوع آسمان Dyaus میدانست که نخست در آسمان پدید آمد سپس به زمین آورده شد. ولی عده دیگر ریشه آذر را در آبهای آسمانی جستجو میکنند.^{۱۱}

برای خدای آتش Agni خصائص سه گانه ای قائلند (Trisadhasha) زیرا این عنصر مقدس در آسمان و زمین و دل آنها مأوایی دارد.

هوریان دارای خدایانی بودند که مهمتر از همه ته شوب (Theshub) رب النوع رعد و برق و همسرش هه پیت (Hepit یا هه پاپا Hepa) رب النوع خورشید است و هروزنی (Hrozny) کلمه عربی حواری مشتق از این نام میدانند.^{۱۲} کشفیات باستانشناسی در بغاز کوی پایتخت هیتی ها در ترکیه و سایر نقاط خاور نزدیک بخوبی نشان میدهد که در تفکرات و اعتقادات مذهبی هندوان و ایرانیان رابطه نزدیک وجود داشته است^{۱۳} که عده ای آنرا در جوار تأثیر و نفوذ افکار مذهبی ملل همسایه از جمله بابل و آشور ملاحظه میکنند ولی از لحاظ عقاید دینی میان هوریان، میتانی ها و هیتی ها تشابه فراوانی وجود دارد که همگی دال بر ستایش آتش است.

در یونان، مهد تمدن غرب نیز برای آتش، مقام اساطیری قائل شده و الهه آتش راهسیتا (Hesita) خوانده اند. رب النوع آتش (Prometheus) بجرم ربودن

(۱۰) - دین قدیم ایرانی - صفحه ۳۹.

(۱۱) - همان اثر، صفحه ۳۹.

(۱۲) - صفحه ۲۱۰.

B. Hrozny, Histoire de l'Asie Antérieure, Paris 1947

در کتاب دین قدیم ایرانی، صفحات ۶۵ - ۶۲ نیز با استفاده از کتاب هروزنی این مطلب آمده است.

(۱۳) - دکتر محمد جواد مشکور. تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

تهران ۱۳۴۷، صفحات ۸۸-۸۷.

آتش ایزدی بفرمان زئوس خدای خدایان بسختی تنبیه شد و سرانجام توسط هرقل از بند رهایی یافت. همچنین میدانیم در معبد آپولون که در شهر دلفی واقع است آتش مقدسی وجود داشته است زیرا شخصی بنام اوی تی‌شی داس که در نبرد سهمگین پلائته در سال ۴۷۹ پ.م. جان بدر برد و سالم ماند از آنجا که سرنوشت خود را مدیون کرامات خدایان میدانست در قبال این حیات بازیافته برای سپاسگزاری از خدایان، آتش مقدس معبد آپولون را در حال دویدن به محل تولد خود آورد. این سنت هم‌اکنون بنام آتش المپیک در مسابقات ورزشی المپیک بجا مانده است.^{۱۴} (پروفسور کارل ویم نیز سرود مخصوصی بنام آتش المپیک ساخته که در بازیهای جهانی اجرا میشود).^{۱۵}

در رم نیز آتش مورد پرستش بوده و آتش مقدس را در معبد Vesta^{۱۶} نگهداشته و نگاهدارنده آنرا که دختری پاک و از خانواده شریف بود Vestalis مینامیدند.

در کلیسای سن کلمان رم که قبل از تبدیل به کلیسا معبد میثرا (میترا) بوده است نقش برجسته‌ای از میترا بدست آمد که دشنه‌ای در یک دست و مشعلی در دست دیگر دارد.^{۱۷} (شکل ۱).

در مصر آمون رع (Amun Ra) خدای آفتاب بود که پرستشگاهی برای

(۱۴) - عبدالله نادری - اسماعیل کدخدا زاده ، تاریخ المپیک تهران ، ۱۳۴۶ ، صفحه ۴۹.

(۱۵) همان اثر، صفحه ۵۱.

در سال ۱۳۴۳ آتش المپیک که در بقایای معبد المپ در یونان توسط دختران یونانی برافروخته شده بود به ژاپن فرستاده شد. در مسیر در تهران نیز توقف کرد و مراسم جالبی از جمله کشف آتش بدست ایرانیان در تهران برپا گردید. البته قابل ذکر است که نخستین المپیک را مربوط به ۷۷۶ پ.م. میدانند و المپیک گذشته سیصد و دوازدهمین بازیهای المپیک و از طرف دیگر نوزدهمین المپیک نوین بشمار میرود. رک به کتاب تاریخ المپیک صفحه ۳۳.

(۱۶) رک به : اساطیر ایرانی ، صفحه ۳۹.

(۱۷) همان اثر، صفحه ۴۵، کلیشه ۵، نمره ۱.



شکل ۱ - نقش برجسته میترا در کلیسای سان کلمان رم . عکس از: ا. جی. کارنوی، اساطیر ایرانی، ترجمه دکتر احمد طباطبائی تبریز ۱۳۴۱ کلیشه ۵ نمره ۱.

این خدا در کارناک ساخته شد و چون مردم تب بر تمام مصر غالب آمدند این خدا مورد پرستش همه مصر گردید. ۱۸

در هند آتش اهلی گر هپتی (GrhaPati) سرور خانه است. هندوان آتش را آتی تی (Atithi) مهمان در خانه مردمان نیز خوانده اند زیرا آتش عنصری است جاودانی که نزد مردم فانی مسکن گزیده است همچنین هندوان آتش را (VisPati) سرور ساکنین و بعبارت دیگر رهبر و نگهبان خود مینامند. آتش،

(۱۸) از سری جزوات تاریخ هنری جهان شماره ۲ ترجمه دکتر هوشمند ویژه

تهران ۱۳۴۹، صفحه ۱۱۳.

برادر، دوست و نزدیکترین خویشاوند بشر است که نفقه و قربانیهای جهانیان را نزد خدایان میبرد.^{۱۹}

در ایران نیز مثل هند چند نوع آتش وجود داشت :

۱- آتش بهرام یعنی آتش مقدسی که در حضور اهورامزدا شعله‌ور است و در آتشکده‌ها نگهداری میشود و به نام برزی سون یا برزی سونگه (Berezisavanh) و به معنی بسیار سودمند است .

۲- آتشی که در بدن انسان و چهار پایان مشتعل است و با آنها گرمی می‌بخشد به نام وهوفریان (Vohu Fryana) و به معنی یار نیک است .

۳- آتشی که در گیاهان می‌سوزد به نام اورازیش (Urvazishta) و به معنی بسیار فرح‌بخش است.

۴- آتش آسمانی و برقی که گنبد لاجورد را تپه‌پیر میکند و به نام وازیش (Vazishta) یعنی بهین برنده است : ۲۰

۵- آتشی که دیو پلید را نابود میکند به نام سپن چغری (Spenyaghrga) معروف است.

۶- آتشی که در بهشت در حضور اهورامزدا پرتو افکن است به نام سپنیش (Spenishta) که به معنی بسیار مقدس است.

اوستا از آتش دیگری به نام نیریوسنگ (Nairyosangha) نام میبرد که این آتش از دودمان خسروانی است .

بنابه نوشته‌های ایرانی ایرانیان آتشکده‌ها را با کندر و عطریات دیگر خوشبو میکردند. موبد برای آنکه آتش مقدس را بانفس خود آلوده نکند

(۱۹) اساطیر ایرانی صفحه ۴۰ و ۳۹.

(۲۰) درباره وایش (Vaishhta) رك به : بند هش ۱۷، ۱ - ۴ و در باره وازیش

(Vazishta) رك به اساطیر ایرانی، صفحه ۴۱.

دهان بندی بنام پئی تی دانه (پنام) بسته و آتش را باقطعات چوب که باهراسم مذهبی تطهیر شده بود مشتعل نگاه میداشت و دائمابا تر که چوبهایی بنام برسم آتش را بهم میزد. سپس موبدان هومه (Haoma) ۲۱ نثار میکردند. درحین خواندن سرود از اوستا و دعاهای مذهبی، موبدان شاخه نبات هوم را در هاون میکوبیدند و بعد از تهیه هوم آنرا نثار میکردند.

خادم آتش که زئوتر (Zaotar) نام دارد باتشریفات خاص و برخی متون اوستارا تلاوت میکرد. زئوتر هفت دستیار داشت که هر کدام عهده دار وظیفه ای بودند مثلاً یکی از آنها به نام هاونن (Havanen) هوم را می فشرد دیگری به نام آتروخش (Atravakhsh) مواظب آتش بود و ضمناً زئوتر را در خواندن دعا همراهی میکرد. سومی فربرتر (Fraberetar) بود که مرتباً هیزم آورده و بر آتش مینهاد. دیگری آبرت (Aberet) مسئول آوردن آب بود. پنجمی آسناتر (Asnatar) نام داشت که مسئول صاف کردن هوم بود. دیگری رئیس و شکر (Raethwishcara) هوم را با شیر میآمیخت و بالاخره هفتمی سروش اورز (Sraoshavarez) مراقب کارهای دیگران و آماده کمک بآنها بود و بعلاوه تکالیفی هم در بیرون آتشکده داشت. ۲۲

سخن کوتاه، آتش در ایران مقام و منزلت رفیعی داشته است که مخصوص معبد و دربار نبود. ۲۳ و بعنوان مظهر زیبائیست در روی زمین که در منازل کلیه پارسیان مسکن میکند و بجز گرمی باروشنائی خود سیاهی و تاریکی را

(۲۱) درباره گیاه مقدس هوم، رک به: یسنا ۹، ۱۷-۲۳.

(۲۲) دکتر محمد جواد مشکور تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران ۱۳۴۷، صفحات ۱۳۳-۱۳۱ و علی سامی، تمدن ساسانی، جلد اول شیراز ۱۳۴۲، صفحه ۳۱.

(۲۳) پ- ژ- مناشه «مذهب زردشت مذهب رسمی دولتی» تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران ۱۳۳۷، صفحه ۱۸۲.

میزداید. ۲۴ تأثیر ستایش آتش را حتی امروز در مذهب مسیح و اسلام که بشکل بارزی در کلیساها و مساجد تجلی میکند مشاهده میکنیم برای مثال نذر و روشن نمودن شمع و چراغانی در مساجد، تکایا، امامزاده‌ها، سقاخانه‌ها و کلیساها و روشن نمودن شمع در جشنها و مراسم سالروز و صلوات مسلمانان بهنگام روشن شدن چراغ ۲۵ دلیل ادامه سنتهای باستانی و احترام و ستایش مردم نسبت به آتش است.

فلیسین شاله در این باره گوید: آتش، نشان وجود نورانی خداوند متعال است. آتش اصل آب دینی است ۲۵ الف

در دوره ماد و هخامنشی نیز آتش مقام خود را حفظ کرده ولی متأسفانه اطلاعات ما درباره دین مادها کامل نیست در این رهگذر متون آشوری، تصاویر و نامهای خاص مربوط بآنها کمک فراوانی به شناخت کیش آنها مینماید. در متون آشوری چندبار از خدایان مادها و غیره ذکر شده است ولی از مجموعه تمام مدارک اینطور استنباط میشود که احتمالاً کیش مردم ماد غربی با دین هوریان و آشوریان شباهت دارد. ۲۶ و ما بامطالعه زردشت و آثار

(۲۴) **اساطیر ایرانی** صفحه ۴۰، درباره احترام آتش و آتشکده های مهم، آقای علی سامی در کتاب **تمدن ساسانی** جلد اول شیراز ۱۳۴۲ صفحه ۳۱۶ - ۲۹۱ مطالب سودمندی نگاشته است. هم چنین صفحات ۱۷۴-۱۷۸-۳۲۱-۳۲۲ کتاب تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز تألیف جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۴۸

(۲۵) هانری ماسه کثرت عقاید مربوط به آتش را یکی از خصایص فولکلور پیش از اسلام ذکر کرده است. دك به: «سنن ملی ایران» **تمدن ایرانی**، ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳۳۷ صفحات ۳۲۹ - ۳۱۶.

(۲۵ الف) فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ. ترجمه دکتر خدایار محبی تهران ۱۳۴۶ صفحه ۲۱۳

(۲۶) م. ا. دیاکونف **تاریخ ماد**. ترجمه کریم کشاورز. تهران ۱۳۴۶ صفحات ۴۶۸ - ۴۵۵ و مقاله «فرهنگ ماد» در مجله **هنر و مردم** شماره ۷۶ - ۱۳۴۸ صفحه ۱۳ - ۱۲ تألیف نگارنده.

بجامانده از دوران ماد و هخامنشی و نوشته‌های مورخان یونان با تصورات و معتقدات مذهبی مردم این دوره نسبت به آتش آشنا می‌شویم.

داریوش در کتیبه بیستون آورده است که وی معابدی را که کوما تاویران ساخته بود تجدید بنا نموده است بدین سبب عده‌ای از دانشمندان بعضی از بناهای بازار گاد و نقش رستم را معبد دانسته‌اند. ۲۷ هر تسفلد نیز در حفاریهای تخت جمشید معبدی سرپوشیده مربوط بدوره هخامنشی کشف کرد که محرابی برای آتش افروختن داشت ۲۸ (۴).

در ایران از مظاهردین مزدیسنی ۲۹ آتشکده‌هایی بود که در گوشه و کنار کشور برپاداشته بودند. شکل و بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بود. آتشدان در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخت ۳۰ چنین مینماید که هر کس همینکه فرزندی به جهان می‌آورد آتشی برای او روشن می‌کرده و همواره او و کسانش مراقب بوده‌اند که آتش خاموش نشود زیرا خاموشی آن را منتهای بدبختی خود تصور می‌کرده‌اند. ۳۱

(۲۷) م. م. دیاکونف تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب تهران ۱۳۴۶ صفحه ۱۷۸.

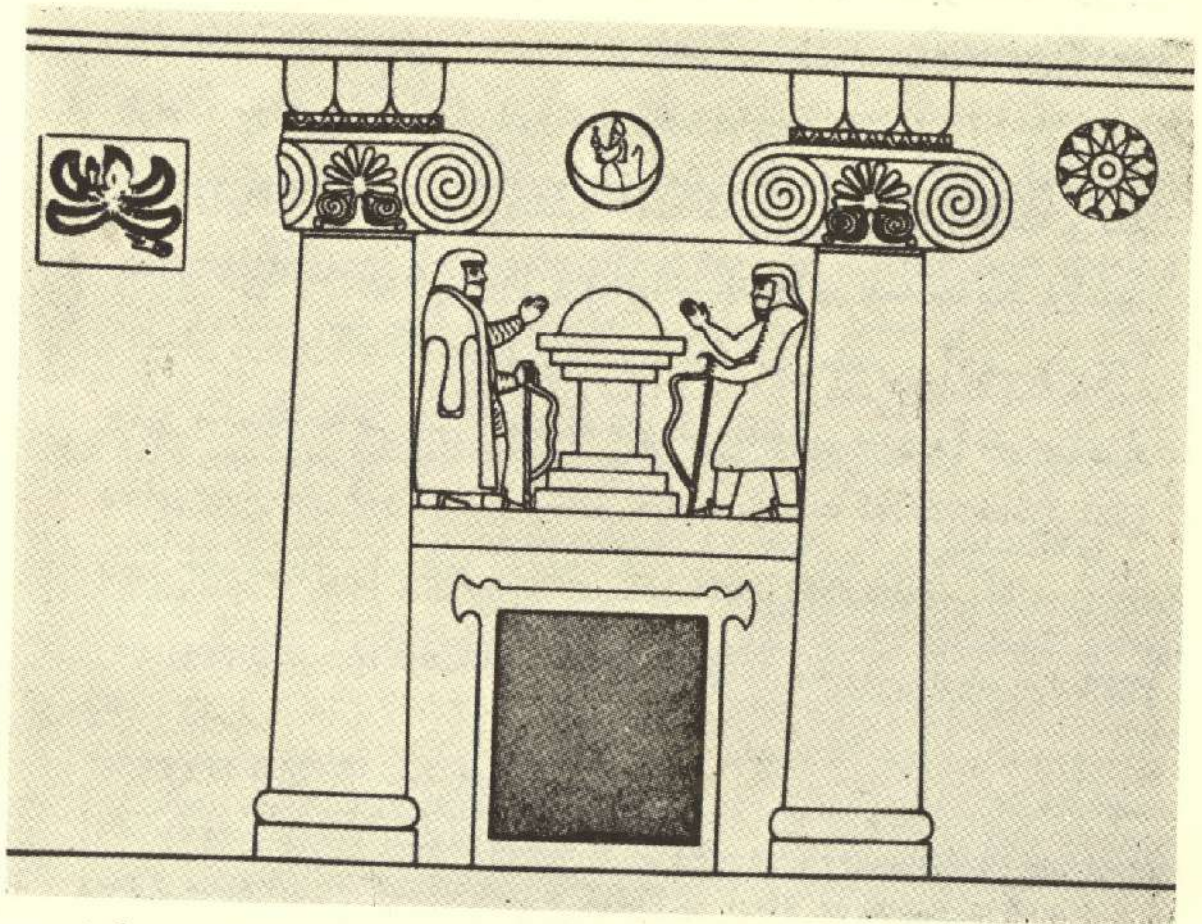
(۲۸) همان اثر، صفحه ۱۷۹.

(۲۹) برخی از دانشمندان معتقدند که مزدائیسیم همان شکل ایرانی آئین دیرین و مشترک هند و اروپائی است که مجموعه تعالیم آئین مزدائی در کتاب اوستا آمده است. رک به: ژ. دومزیل. تاریخ تمدن ایران، بهمکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا ترجمه جواد محبی، تهران ۱۳۳۶، صفحه ۸۶.

(۳۰) ا. بنویست «مذاهب قدیم ایران» تمدن ایرانی، ترجمه: دکتر بهنام، تهران ۱۳۳۷، صفحه ۸۰ و کتاب تمدن ساسانی جلد اول تألیف علی سامی شیراز ۱۳۴۲ صفحه ۳۰۹.

(۳۱) تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان صفحات ۱۳۴-۱۳۱.

جالبترین تصویر آتشدانی که از دوره ماد مانده است نقش برجسته‌ایست که در بالای سردر مقبره قیز قاپان (دختر رباینده) واقع در سلیمانیه عراق مشاهده میکنیم. ۳۲ در این صحنه در طرفین آتشدان نقش دو مادی (مغ؟) دیده میشود که هر کدام کمانی بدست دارند و لباس مادی بتن (شکل ۲). در دوره هخامنشی



شکل ۲- نقش برجسته دخمه قیز قاپان در سلیمانیه عراق. عکس از رمان گیرشمن، کتاب هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳۴۷ صفحه ۸۸ - اشکال ۱۱۵ - ۱۱۶ .

(۳۲) رمان گیرشمن . هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی ترجمه دکتر بهنام ، تهران ، ۱۳۴۷ ، صفحات ۸۹-۸۸ ، شکلهای ۱۵۵ و ۱۱۶ .

پوشش مادی مورد استفاده پارسیها قرار داشت و بسیاری از بزرگان هخامنشی در آثار مختلف هنری با این پوشش نشان داده شده‌اند.

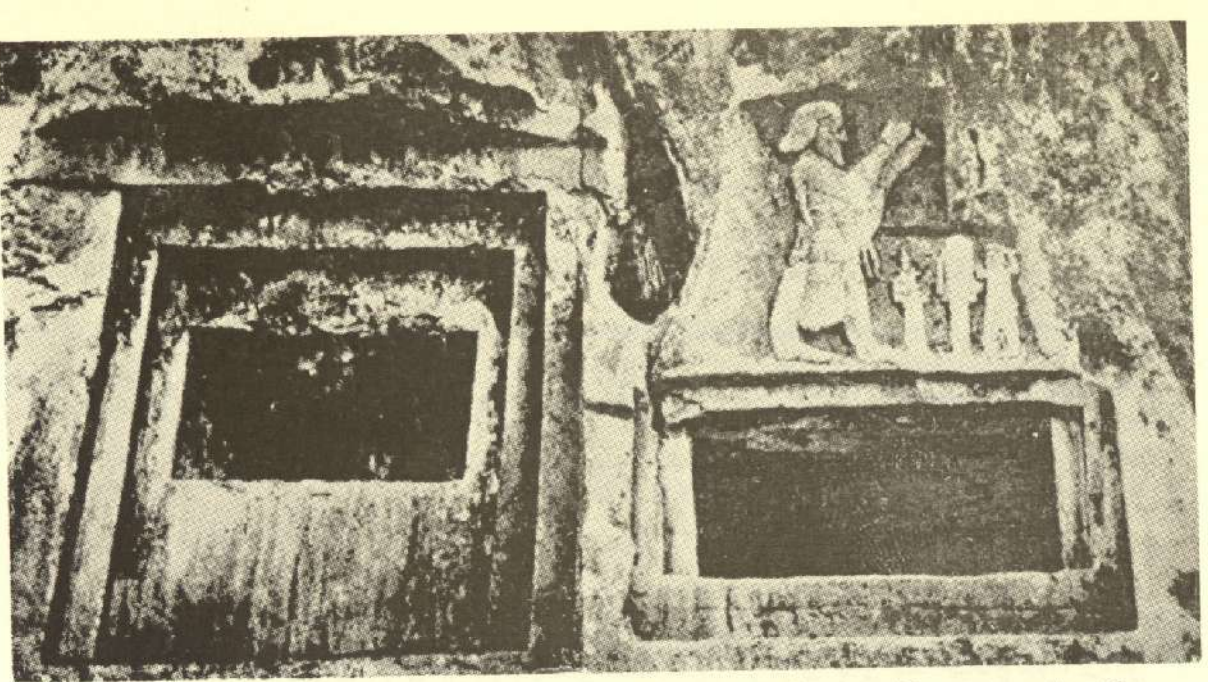
اندازه آتشدانی که در وسط این دو نفر قرار دارد کوچکتر از جثه يك انسان بوده و تقریباً بشکل مکعب مستطیل است که در قسمت پائین از سه ردیف پله مانند تشکیل یافته است سپس بدنه آتشدان و بر روی آن سه ردیف دیگر قرار دارد (البته پله‌های فوقانی بعکس پله‌های پائین بوده بسمت بالا بزرگتر میشود). و بر فراز آن محل آتش مقدس دیده میشود.

آتشدان دیگری که از دوره ماد می‌شناسیم مربوط به دخمه سکاوندیا ده نو (واقع در پانزده کیلومتری بین مغرب و جنوب غربی هر سین - کرمانشاه) میباشد که در دامنه کوه کنده شده است. در بالای این دخمه نیز تصویری از يك آتشدان نقر شده است. ۳۳ که طرز ایستادن اشخاص در کنار آن مقدس بودن این آتشدان را اثبات مینماید. (شکل ۳) این دخمه یکی از قدیمی‌ترین دخمه‌های دوران ماد است که تا کنون شناخته شده است، تصویر این آتشدان و مقایسه آن با مدارك و روایات مذهبی آن دوره دلیل بارزی است بر وجود آتشدان در مراسم مذهبی. متأسفانه به علت عدم بررسی و تحقیقات کافی جز آنچه ذکر شد آتشدان دیگری از دوره ماد بدست نیامده است. قابل ذکر است آتشدانهای فوق‌الذکر نقش برجسته‌هایی است که برای تزئین دخمه‌ها در صخره کوهها کنده شده و خود آتشدان از این دوره بدست نیامده است.

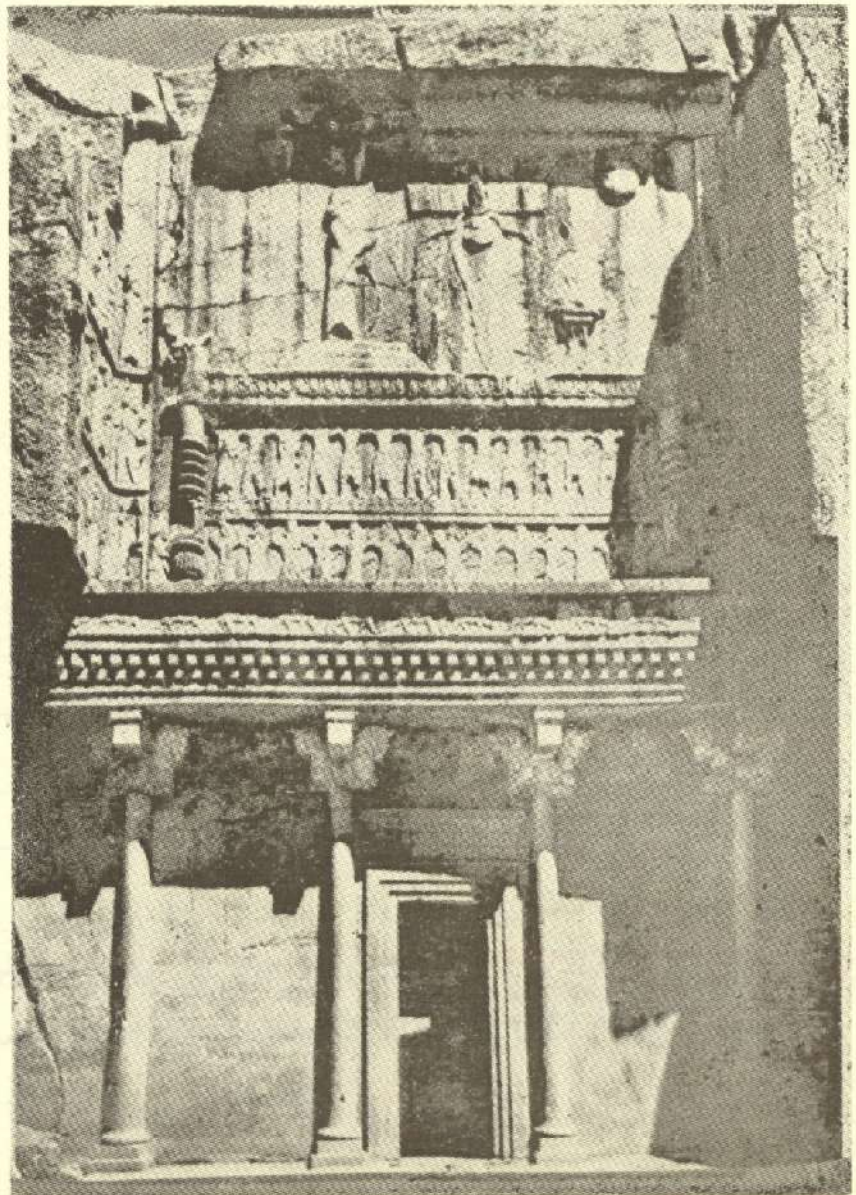
پس از ماد هادر دوره هخامنشی در نقوش برجسته مقابر پادشاهان هخامنشی تصاویر آتشدانهایی دیده میشود که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است. (شکل ۴). در نقش رستم چهار دخمه یا آرامگاه بر بالای کوه نقر شده است. ۳۴ که از راست به چپ به ترتیب متعلق به خشایارشا، داریوش کبیر، اردشیر اول

(۳۳) همان اثر صفحات ۸۹-۸۸، شکل ۱۱۷ و مقاله « فرهنگ ماد » صفحه ۱۲ و کتاب **نگاهی به معماری ایران**، اثر محمد تقی مصطفوی تهران ۱۳۳۶، صفحه ۲۰.

(۳۴) محمد تقی مصطفوی. **اقلیم پارس**، تهران ۱۳۴۳ صفحات ۳۸-۳۷.



شکل ۳- دخمه سکاوند از کتاب رمان گیرشمن هنرایران در دوران ماد و هخامنشی
چاپ پاریس صفحه ۸۹ شکل ۱۱۷



شکل ۴ - تخت جمشید
آرامگاه اردشیر ۲ یا ۳
از گیرشمن هنرایران در
دوران ماد و هخامنشی
صفحه ۲۳۲ شکل ۲۸۰

و داریوش دوم میباشد. بلندترین آرامگاه را به خشایارشا نسبت میدهند. در آرامگاه کورش کتیبه مفصلی نیز بخط میخی کنده شده است. در هر چهار آرامگاه تصویری از شاهنشاهان هخامنشی که در حال نیایش میباشند مشاهده میشود. تخت یا اورنگ شاهی بالای دست و دوش نمایندگان ملل تابعه قرار دارد و روبروی شاه، در سمت بالا، فروهر، با بالهای گسترده و در روی زمین آتش مقدس در آتشدان باین صحنهها جنبه مذهبی داده است.

این آتشدانها نیز شبیه آتشدان دخمه قیزقاپان است که ظاهرا تقلیدی از شکل سکویا میزهای هدایائی است که در بین النهرین برای مراسم مذهبی از آن استفاده میکردند. درباره آتش و آتشکده هرودت در کتاب اول بند ۱۳۱ چنین گوید: ۳۵

«تاجائیکه من اطلاع دارم پارسها عادات و رسوم دارند که چنین است: پارسها عادت ندارند که برای خدایان مجسمه برپا کنند و یا معبد و قربانگاهی بسازند. برعکس، آنها کسانی را که چنین کنند به دیوانگی متهم میکنند و علت بنظر من آنست که آنها هرگز مانند یونانیان خصوصیات بشری برای خدایان قائل نبوده اند. رسم آنها چنین است که به مرتفعترین نقاط کوهستان صعود میکنند و در آنجا قربانی هائی به زئوس خداوندی که نام او رابه کائنات و افلاک اطلاق کرده اند اهداء میکنند. آنها برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز هدایائی قربانی میکنند. اینها تنها خدایانی هستند که پارسها از قدیم برای آنها قربانی میکرده اند و در بند ۱۳۲ چنین گوید:

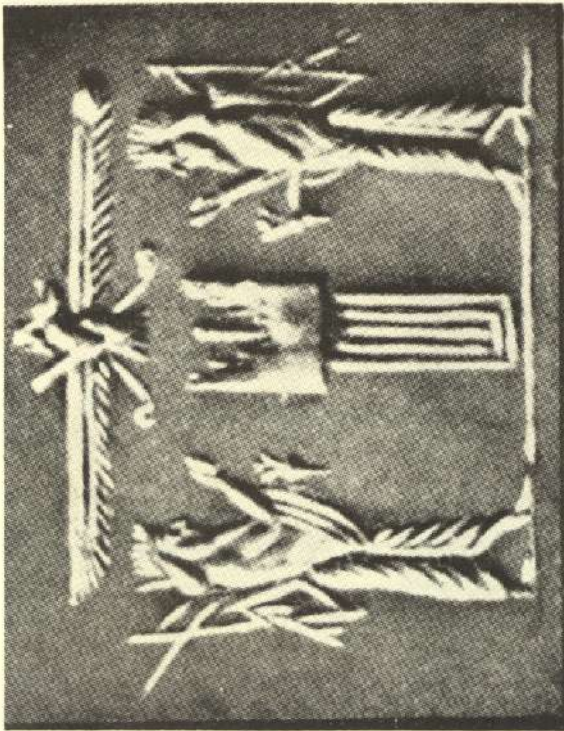
«و امامراسم مذهبی که پارسها در موقع اهداء قربانی باین خدایان رعایت میکنند از این قرار است: پارسها در موقع اهداء قربانی نه قربانگاه بنا میکنند و نه آتش روشن میکنند... ۳۶ (شکل ۵).

(۳۵) تاریخ هرودت، ترجمه دکتر هادی هدایتی، جلد اول، تهران ۱۳۳۶

صفحه ۲۱۵.

(۳۶) همان اثر، صفحه ۲۱۶. حسن پیرنیا نیز مطالبی با استفاده از گفتار هرودت

آورده است. رك به: ایران باستان، جلد دوم، تهران ۱۳۳۲ صفحه ۱۵۱۸.



شکل ۶- دو مهر از دوران هخامنشی که دوشخص را در مقابل آتشدان نشان میدهد از :
A. Parrot, *Assur*, Paris 1963, p. 208, fig. D.E.



شکل ۵- نقش برجسته‌ای از نزدیک دهکده ارگیلی (داسکیلیوم) که مراسم قربانی در مقابل آتشدان را نشان میدهد .
عکس از :
Th. Macridy, *Archaeologischer Anzeiger*, Berlin 1917.

باستناد روایات و نوشته‌های مورخین یونان و عدم کشف آتشکده در این دوره تا حدودی میشود قبول کرد که در این دوره ایرانیان معبدی نداشته‌اند. ولی چه بسا برای نگاهداری آتش مقدس در مقابل باد و باران وجود محل‌هایی که بآن آتشکده یا آتشگاه مینامیم ضرورت داشته است. بدین سبب عده‌ای، آتشدان سنگی بجا مانده در پاسارگاد^{۳۷} و پایه آتشدان واقع در نقش رستم و آتشدان سنگی تخت جمشید را مربوط به دوره هخامنشی میدانند. در روی برخی از مهرهای دوره هخامنشی نیز تصویر آتشدان دیده میشود که بیشتر شبیه آتشدان آرامگاههای ماد و هخامنشی است. (شکل ۶ - الف و ب)

همچنین در استان فارس در یکی از باغهای دور دست سیلان که بنام «باغ بدره» معروف است تخته سنگی به بلندی ۲/۱۵ متر قرار دارد که نزدیک کوهستان بمسافت کمی از استخر آب و چشمه سارهای گوشه باغ واقع میباشد. شکل آن نزدیک به هرم مربع القاعده ناقص است و گودال جای آتش در قسمت بالای آن دیده میشود. این محل هم اکنون بنام امامزاده فاطمه زیارتگاه مردم آن نواحی بوده و مقابر مردم محل نیز در اطراف آن وجود دارد.^{۳۸}

نزدیک تخت جمشید در اطراف کوه رحمت و کوههای نزدیک آن در بعضی نقاط حفره‌هایی دیده میشود که محل افروختن آتش و مربوط به مراسم مذهبی بوده است. در کوهستان نقش رستم حفره‌های آتشدانی را میشناسیم که بنام پوزه آب بخشان خوانده میشود هم چنین استودانهای دیگری از عهد هخامنشی در کوه رحمت بین تخت جمشید و خیرآباد (۱۴ کیلومتری جنوب تخت جمشید بنام آخور رستم وجود دارد.^{۳۹}

آثاری که ذکر شد با وجودیکه مربوط به افروختن آتش است هیچکدام شبیه آتشدانهای سکاوند و نقش رستم و قیزقاپان نیست.

(۳۷) اقلیم پارس، صفحه ۱۶۵، شکل ۲۱.

(۳۸) اقلیم پارس، صفحه ۱۹-۱۸ و ۱۶۶.

(۳۹) همان اثر، صفحه ۴۴-۴۳.

در نقوش برجسته تخت جمشید^{۳۹} ب گاهی در مقابل تصویر پادشاهان هخامنشی تصویری را مشاهده میکنیم (شکل ۷) که عده‌ای از دانشمندان از جمله پروفیسور گیرشمن آن را آتشدان نامیده‌اند^{۴۰} در حالیکه اینها عود سوزیا بخوردان هستند که هوای محیط را معطر کرده و با تصویر آتشدان مقدس که در بالای آرامگاههای پادشاهان هخامنشی دیده میشود فرق بسیار دارد. پروفیسور رودنکو در بررسی و تحقیقاتی که در جنوب سیبیریه در نواحی کوههای آلتائی بعمل آورد حفریاتی در پازیریک نمود و آثار جالبی از جمله یک فرش بزرگ (که قدیمترین فرش جهان است) و چهار قطعه کوچک فرش دیگر که کنار آنها بهم دوخته شده و بر روی اسب میانداختند بدست آورد.^{۴۱} هر کدام از این قطعه فرشها تصویر عودسوز یا بخوردانی را دارا است که در طرفین آن دو بانوی پارسی بطور قرینه بحالت احترام ایستاده‌اند (شکل ۸)، عده‌ای عودسوز یا بخوردان وسط صحنه را بعلت حالت احترام زنهای آتشدان نامیده‌اند نفر اول را نیز بعلت تاج سروجته بزرگش نسبت به سایرین ملکه دانسته‌اند. پشت سر او زنی ایستاده است که حوله‌دار یا مستخدم است تصویر وسط از نظر شکل و فرم عودساز یا بخوردان میباشد و دلیل آنرا باید در عدم اطلاع کامل هنرمند از آداب و رسوم ایرانی دانست زیرا با احتمال قوی هنرمند بافنده ایرانی نبوده و بعلت عدم آگاهی بر سر مستخدم نیز تاجی مشابه تاج ملکه گذارده است. در حالیکه در دوره هخامنشی از میان بانوان فقط ملکه حق استفاده از تاج را داشته است.

(۳۹) ا. اشمیت. **تخت جمشید**، تهران ۱۳۴۵ لوحه ۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲.

(۴۰) رمان گیرشمن، **هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی**، ترجمه دکتر

بهنام. تهران ۱۳۴۷ صفحه ۲۰۵ شکل ۲۲۵.

(۴۱) ركبه، مقاله «نقوش زن در هنر هخامنشی» **مجله دانشکده ادبیات و علوم**

انسانی شماره ۲۰۱ سال ۱۶، ۱۳۴۷، صفحه ۷-۸-۶ و مقاله محمد تقی مصطفوی در جلد سوم

گزارشهای باستانشناسی، تهران ۱۳۳۴ صفحه ۹۴-۲۵ و کتاب **تمدن هخامنشی**،

تألیف علی سامی جلد دوم. شیراز ۱۳۴۳ صفحه ۲۶۴-۲۵۳ و شکل صفحه ۳۱۴.



شکل ۷- نقش برجسته‌ای از تخت جمشید قسمت خزانه که در مقابل داریوش
 دو عودسوز یا بخوردان دیده می‌شود .

E. Schmidt, *Persepolis*. Chicago 1957.

عکس از :



شکل ۸- تصویر یکی از قطعات فرش مکشموف از پازیریک مربوط به هنر
 S.I. Rudenko, *Kulturnoe naselenie gornoye Altago*. هخامنشی . از:

V. Skifskoe Vremia USSR Academy of Science, Moscow 1953, P. 349 Fig.
 117-3

در کوه خواجه يك آتشدان سنگی بدست آمد که آنرا مشابه سنگ آتشدان آپادانای شوش که توسط دمرگان حفاری و کشف شده است میدانند (شکل ۹) دمرگان آتشدان را مربوط بدوره هخامنشی میدانند که هم‌اکنون در بقعه دانیال نبی در شوش است که زنان نازای محلی از آن مراد می‌جویند.^{۴۲}

پس از عهد هخامنشی در دوران سلوکی، اشکانی و ساسانی نیز آتش مورد تکریم و ستایش بوده است. وجود آتشدان‌های دوره اشکانی چون: آتشدان آذرگشنسب در تخت سلیمان ناحیه تکاب آذربایجان شرقی، آتشدان مسجد سلیمان در خوزستان، آتشدان میل اژدها در نورآباد فارس آتشدان چهارطاقی بدر نشانده در خوزستان میدان نفت و آتشدان کوه خواجه در سیستان دریاچه هامون و آتشدان‌های دوره ساسانی چون: آتشدان آذر فرنبغ در کاریان فارس بین بندر سیراف و دارابگرد، آتشدان آذر برزین مهر در ریوند شمالی شرق نیشابور، آتشدان بازه‌هور در خراسان (رباط سفید)، چهارطاقی برزو در ناحیه اراک سلطان آباد، آتشدان سنگی در فیروزآباد فارس، آتشدان جره در جره، آتشدان گنبددار در فراش بند فارس، چهارطاقی قریه فیشور مغرب لار آتشدان تنگ کرم در فسا، فارس، آتشدان کنار سیاه‌بین فیروزآباد و بندر طاهری فارس، آتشدان آتشکوه در نزدیکی محلات آتشدان قلعه کهنه در کاشان - خرم دشت، آتشدان نیاسر در کاشان - آبادی نیاسر، آتشدان کوشک در نطنز، آتشدان نیمور در دلیجان اصفهان، چهارطاقی ایزدخواست در فارس، آتشدان کرکوی در سیستان، آتشدان بیشاپور در شاپور فارس، و بالاخره دهها آتشدان دیگر مؤید^{۴۳} این نظریه است که تا صدر اسلام در گوشه و کنار ایران برای بزرگداشت

(۴۲) حبیب‌الله صمدی «آثار کوه خواجه» گزارشهای باستان‌شناسی، جلد سوم.

تهران ۱۳۳۴ - صفحه ۱۶۶ - ۱۶۵

(۴۳) در مورد فهرست آتشدان‌های ایران نگاه کنید به: فهرست بناهای تاریخی

واماکن باستانی ایران، تهران ۱۳۴۵.

آتش مقدس آتشدان و آتشکده و آتشگاههایی وجود داشته است. ۴۴ الف از آنجا که احترام به آتش بیش از سایر عناصر مورد توجه بود در پشت سکه های بسیاری از پادشاهان این دوره نقش آتشدان و آتشکده دیده میشود. مثلاً در پشت سکه حکام پارس که خراجگذار سلوکیها بودند نقش آتشکده دیده میشود. ۴۴ ب (شکل ۱۰) در سکه های مزبور سه عدد آتشدان که در میان آتشکده جای دارد در بالای آتشکده نقش کرده اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت است و در طرف راست پرچمی دیده میشود.

جزئیات آتشگاه در سکه های اردشیر اول بهتر آشکار است. آتشگاه را طوری مشخص کرده اند که یک شیئی شبیه سه پایه فلزی در روی آن واقع شده است و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه پایه مزبور نمایان است. ۴۴ پ (شکل ۱۱).

در سکه شاپور اول از سه پایه خبری نیست و آتشکده بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است در طرفین این آتشکده دو نفر با عصا (یا نیزه؟) بلند ایستاده اند. بعد از شاپور سایر پادشاهان ساسانی این نقش را تقلید و تکرار کرده اند. برخی از پادشاهان ساسانی به تصویر آتشدان و آتشکده در روی سکه ها اکتفا نکرده اند. زیرا در حاشیه بعضی از سکه های پادشاهان اولیه ساسانی تا یزدگرد دوم کلمه «آتش...» دیده میشود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است. ۴۵

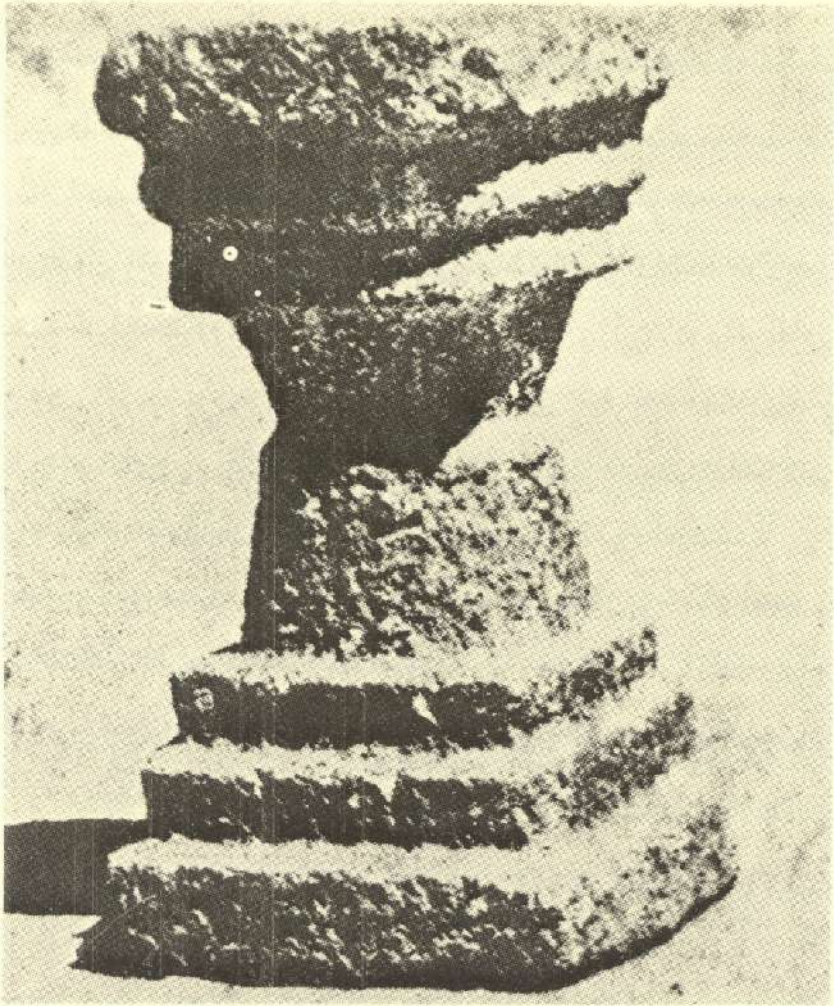
(۴۴ الف در باره آتش و آتش مقدس و آتشکده نگاه کنید به: جان فاس تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز. ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۴۸ صفحات: ۱۷۴-۱۷۸-۳۰۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۷۰)

(۴۴ ب) نیلسون دو بو از: تاریخ سیاسی پارت ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۴۲

(۴۴ پ) E. Porada, Iran Ancien. Paris 1963, P. 172, 197.

و تمدن ساسانی، جلد اول صفحه ۳۰۹.

(۴۵) علی سامی تمدن ساسانی، جلد اول، شیراز ۱۳۴۲، ص ۳۱۰



شکل ۹- آتشدان سنگی مکشوف از آتشمکده کوه خواجه . از : حبیب‌الله صمدی
 «آثار کوه خواجه» . مجله گزارشهای باستانشناسی جلد سوم . تهران
 ۱۳۳۴ صفحه ۱۶۷ شکل ۱۱ .



شکل ۱۰- سکه اتوفراتیسس سردار ایرانی زمان اسکندر . قرن سوم پیش
 از میلاد . عکس از : نیلسون دوبواز . تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان) .
 ترجمه علی‌اصغر حکمت . تهران ۱۳۴۲

با این مقدمه آتشدانی نظیر آتشدانهایی که در تصاویر دوره ماد و هخامنشی می‌شناسیم تا با امروز در ایران بدست نیامده است ولی خوشبختانه این کمبود از دهکده بنیان (نزدیک قونیه) واقع در آسیای صغیر بدست آمده است. دهکده بنیان یا محل کشف آتشدان در دوره هخامنشی در ناحیه کاپادوکیه واقع بوده است. ۴۶ کاپادوکیه یکی از ساتراپیهای هخامنشی در آسیای صغیر است که هرودت درباره آن منطقه بتفصیل صحبت کرده است. ۴۷

موزه آنکارا در ترکیه دارای انبارهای متعددی است که در آنها اشیاء و آثار باستانی نگهداری و محافظت میشود. اشیاء مزبور بفرخور جنس و نوع و سایر موضوعات طبقه‌بندی شده است برخی از آثار سنگی را که آب باران برای آنها بی‌زیان بوده و گاهی نیز برای حیات و محافظت آنها لازم است در انبارهای سرباز و بدون سقف قرار داده‌اند در بررسیهای نگارنده از انبار بدون سقف (که در بلندترین نقطه مرتفع قلعه آنکارا واقع است) موزه مزبور یک آتشدان سنگی مورد توجه قرار گرفت.

این آتشدان بشکل مکعب مستطیل و بارتفاع ۷۳ و عرض ۵۵ سانتیمتر از سنگ خشن ساخته شده است. در چهار طرف آتشدان نقش برجسته‌هایی دیده میشود. قسمت انتها یا تحتانی بزمین تکیه دارد. که از تشکیل دوپله رویهم تشکیل شده است. (شکل ۱۲)

کناره‌های آتشدان در هر چهار طرف برجسته بوده و در قسمت وسط نقش

(۴۶) کرزوس پادشاه لیدی به بهانه انتقام خون آستیاگس از رودخانه گالیس گذشت و در پرتیه واقع در کاپادوکیه نبردی بین او و کورش در گرفت که بالاخره منجر به پیروزی کورش و فتح سارد گردید. رکبه: م. م. دیاکونف تاریخ ایران باستان ترجمه روحی ارباب تهران، ۱۳۴۳، صفحه ۱۰۳.

(۴۷) تاریخ هرودت، ترجمه دکتر هدایتی، جلد اول تهران ۱۳۳۶، صفحات ۶۶،

۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳.

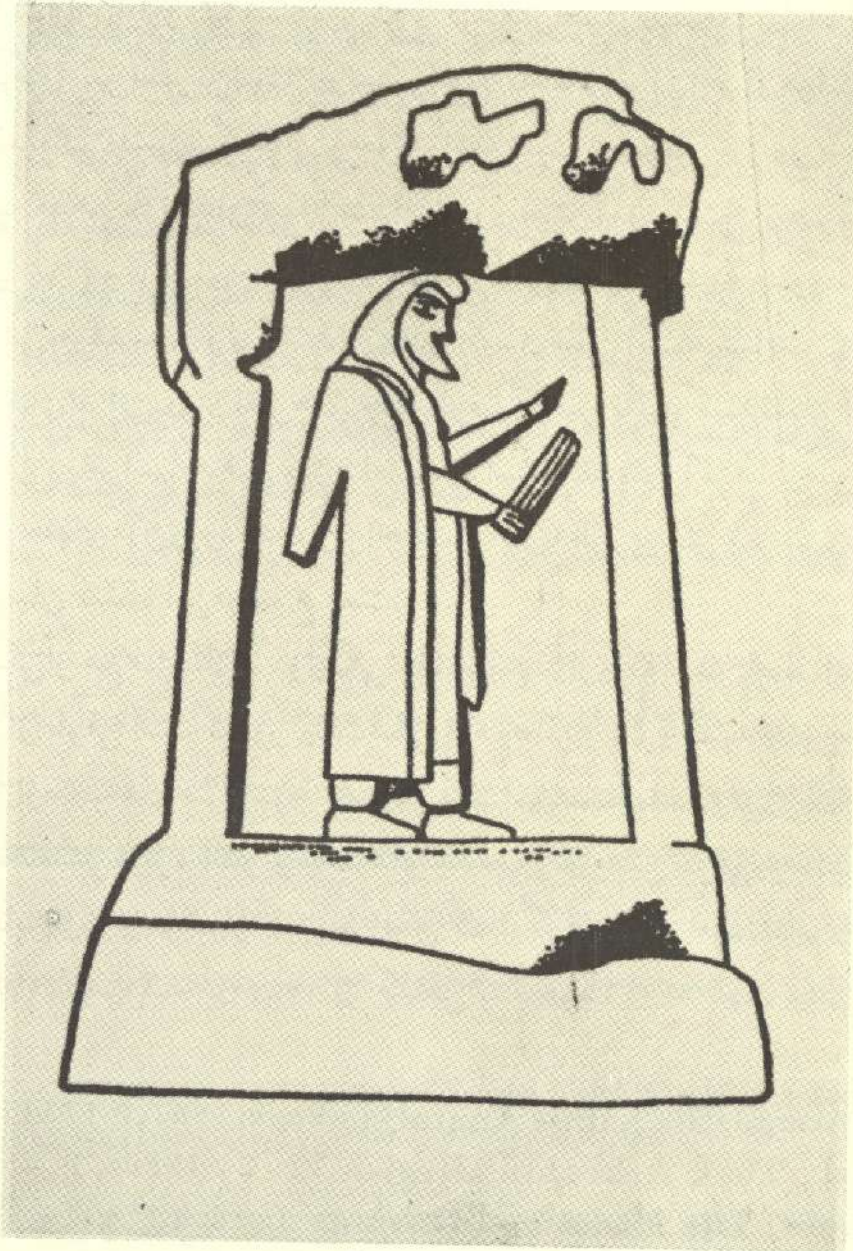


شکل ۱۱ - سکه اردشیر اول . از :

E. Porada, *Iran Ancien*. Paris 1963, p. 172, 196.



شکل ۱۲ - آتشدان سنگی مکشوف از دهکده بنیان (کاپادوکیه) آسیای
صغیر . از مقاله پروفیسور K. Bittel در مجله باستانشناسی ترکیه
چاپ ۱۹۵۶ .



شکل ۱۳ - طرح يك سمت آتشدان كاپادوكيه . از :

W. Culican, *The Medes and Persians*. London 1969, p. 172, fig. 52.

مغی دیده میشود که برسمی در دست راست دارد. مغ هادر هر چهار سمت نیمرخ بوده، پوشش و مشخصات مغهای دوره ماد و هخامنشی را دارا میباشند^{۴۸} (شکل ۱۳) آتشدان کاپادوکیه همانطور که ذکر شد از نظر فرم و شکل ادامه آلتارهای (قربانگاه) بین‌النهرین است. در بیشتر اقوام باستانی برای اجرای مراسم مذهبی بویژه قربانی چنین سکوهایی وجود داشته است. در یونان نیز در صحنه‌های مختلف مذهبی، آتشدان شبیه آتشدان مورد بحث آمده است. در هنر آشور^{۴۹} (شکل ۱۴) و آسیای صغیر عود سوز و بخوردانهای شبیه عود سوزهای هخامنشی می‌شناسیم. ولی آتشدان کاپادوکیه ضمن اینکه شباهت کاملی با آتشدانهای ایرانی دارد. نقش‌های چهار طرف آن نیز تأیید کننده تعلق آتشدان بایرانیان و مراسم مذهبی ویژه ایرانیان است. نقش‌های آتشدان مربوط به تصاویر مغهای آن دوره است زیرا حالت نیایش، طرز پوشش و برسم دست آنها بخوبی بیان کننده این موضوع است.

یکی از مغ‌ها اختلاف کوچکی با سایر مغها دارد که بسیار جالب است و آن عبارت از ظرفی است که در دست یکی از مغ‌ها قرار دارد شبیه چنین ظرفی در بسیاری از صحنه‌های هنر آشور^{۵۰} و هیتی و غیره دیده شده است ولی در آثار دوران ماد و هخامنشی بویژه آثار و صحنه‌های مذهبی آنها چنین ظرفی دیده نشده است در اینجا برای درک مطلب از کیش ایرانیان کمک گرفته و آنرا می‌شناسیم. در کتاب یسننا ۹-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۲-۲۳ از گیاهی بنام هوم^{۵۰} الف بحث میشود، که

(48) E. Akurgal, Die Kunst Anatolia... Berlin 1961, P. 173 Fig-120; K. Bittel, Türk Arkeoloji Dergisi. VI-2, 1956, P. 45-53; W. Culican, The Medes and Persians. London 1969.

(49) A. Parrot, Assur. Paris 1963, P. 51-52, Fig. 60.

(۵۰) - همان اثر، صفحه ۵۲، شکل ۶۰

(۵۰ الف) در باره هوم نگاه کنید به کتاب جامع ادیان تألیف جان فاس ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۴۸ صفحه ۹۶ و کتاب تاریخ مختصر ادیان بزرگ تألیف فلیسین شاله ترجمه دکتر محبی تهران ۱۳۴۶ صفحه ۷۷

توسط پرنده گان ربانی از آسمان آورده شده و در قتل کوهها بویژه قله البرز میروید .

در مراسم مذهبی هوم در جعبه ای جمع آوری و در ظرف آهنین قرار داده میشود سپس مؤبد پنج یاشش قطعه از این گیاه مقدس را از جعبه بیرون آورده و در ظرفی میشود و ساقه آن را در هاوونی خرد میکند و باور (؟) می پالاید. بالاخره شیر هوم را با دیگر معایات مقدس مخلوط میکند و دعا و سرودهای مذهبی میخواند. این مایع، دوردارنده مرگ، ارزانی دهنده عمر طویل و ارزانی دهنده فرزند بزرگان و شوهر بدوشیزگان است. ^{۵۱} بسا استفاده از یسنای معلوم میشود محتوی ظرف احتمالاً هئوم میباشد ^{۵۱} الف که مربوط به اجرای مراسم مذهبی ایرانیها است و در ظروف مفرغی لرستان نیز چنین ظرفی دیده میشود ^{۵۲}.

(شکل ۱۵)

آتشدان کاپادوکیه از نظر شکل و فرم با کمی اختلاف نظیر آتشدانهایی است که در دوره ماد در قیز قاپان و در دوره هخامنشی در بالای آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی ^{۵۳} و در دوره های بعد بر روی سکه های اشکانی و ساسانی دیده میشود. ولی این موضوع نیز در خور بحث است که در تصاویر هیچکدام از آتشدانهای فوق الذکر و اصولاً آتشدانهای ایرانی نقش مغ در روی آتشدانها دیده نمیشود. هم چنین وجود ظرف محتوی هوم نیز دارای حائز اهمیت است.

(۵۱) - اساطیر ایرانی ، صفحه ۳۷ .

(۵۱ الف) درباره گیاهان مقدس نگاه کنید به مقاله « جغرافیای مذاهب » مجله

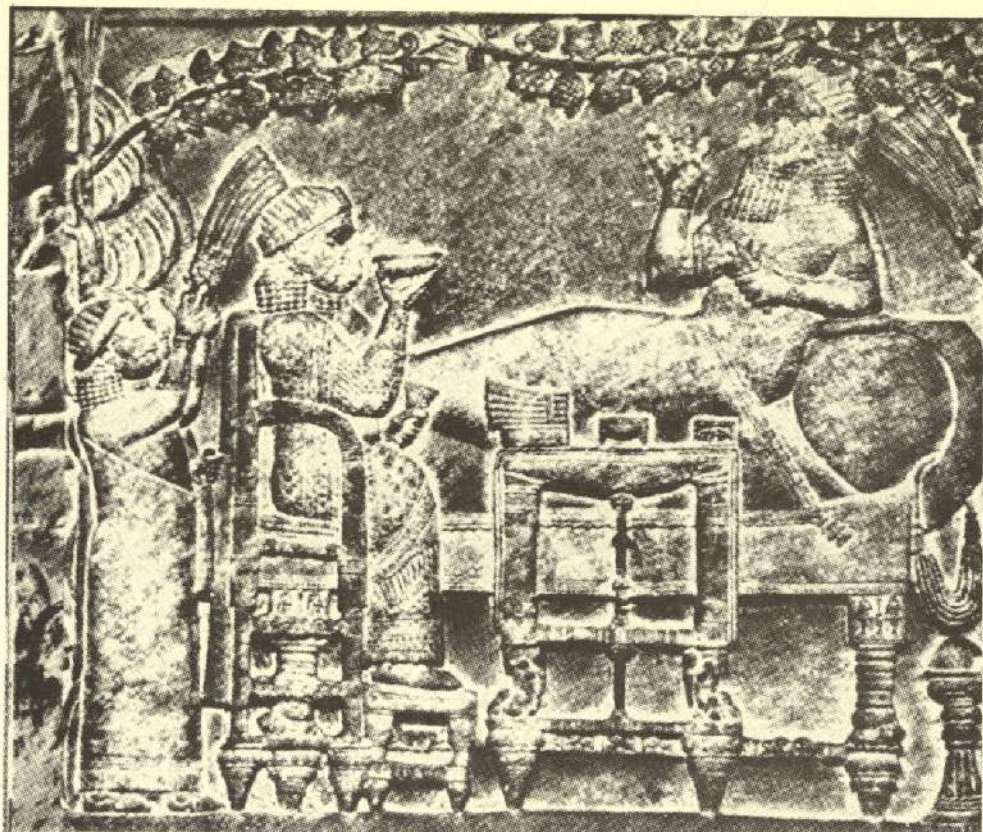
دانشکده ادبیات تبریز. شماره چهارم سال بیستم زمستان ۱۳۴۷ صفحات ۶۶۷-۴۷۹

(۵۲) - آذرده گدار - هنر ایران ، ترجمه دکتر بهروز جیبی ، تهران ، ۱۳۴۶ ،

صفحه ۲۹ ، شکل ۲۲ .

(۵۳) - اشمیت در کتاب **تخت جمشید** ، در صفحات ۲۰ ، ۲۳ ، ۴۱ ، ۵۷ ، ۵۵ ، ۶۲ ،

۶۹- در این زمینه مطالب سودمندی آورده است .



شکل ۱۴ - نقش برجسته آشور بانیمپال در نینوا که در آنجا نیز تصویر یک
 عود سموز یا بخوردان دیده میشود. از :
 A. Parrot, *Assur*. Paris 1963, p. 51-52 fig. 60.



شکل ۱۵ - دو روی یک ساغر مفرغی لرستان. از :
 w. Culican, *The Medes and Persians*. London 1969, Plate 1-2.

از این نظر آتشدان کاپادوکیه ضمن اینکه در نوع خود اولین آتشدان سنگی بجامانده مورد اطلاع از دوران ماد و هخامنشی بشمار میرود نقوش روی آن نیز جالب و منحصر بفرد است. ذکر این نکته را به مورد میداند که در حفاریات تابستان گذشته در نوشیجان تپه نزدیک همدان که توسط مؤسسه ایرانشناسی بریتانیا در ایران بسرپرستی آقای داوید استروناخ انجام گرفت آتشدانی مربوط به دوره ماد بدست آمده است. از آنجا که هیأت علمی مزبور تا کنون هیچگونه نشریه‌ای در این باره منتشر نکرده است اظهار نظر در این باره موکول ببعدها و نشر گزارش حفاری میگردد.

و اما کاپادوکیه که محل کشف این آتشدان است بشرحی که قبلا توضیح داده شد یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی بود که استرابون در ذکر مالیات ساتراپیها آنرا جزو استان سوم آورده است. این استان بجز مالیات نقدی همه ساله ۱۵۰۰ اسب و ۲۰۰۰ قاطر و ۵۰/۰۰۰ گاو و گوسفند میداده است.^{۵۴}

از نظر موقعیت جغرافیائی نیز کاپادوکیه^{۵۵} مورد توجه ایران بود زیرا جاده شاهی آن زمان که ۲۶۸۳ کیلومتر طول داشت از شهر افس آغاز گشته بسارد میرفت سپس بقریگیه آمده و پس از گذشتن از رود هالیس به کاپادوکیه میرسید. از کاپادوکیه به کیلیکیه و در آخرین مرحله بشوش منتهی میشد.^{۵۶}

درباره اعتقادات مذهبی اهالی کاپادوکیه، استرابون پس از شرح شکست سکاها بوسیله پارسیان اطلاعات جالبی میدهد که اولمستد دانشمند آمریکائی چنین آورده است: «... ولی از آنجادین پارسی راه خود را بسوی غرب به کاپادوکیه

(۵۴) - کتاب ۱۱ فصل ۱۳ بند ۸ و ایران باستان، جلد دوم صفحه ۱۴۷۶.

(۵۵) - موسی خورنی مورخ معروف ارمنستان درباره لشکر کشی آرام به کاپادوکیه مطالب سودمندی آورده است. رک به: تاریخ ارمنستان: باهتمام ابراهیم دهکان، اراک ۱۳۳۱، صفحه ۹، ۱۱، ۲۲.

(۵۶) - هرودت در کتاب اول بند ۲۸ - ۷۲ - ۷۳ نیز مطالبی در باره کاپادوکیه

آورده است.

آنگاه بسمت جنوب به کیلیکیه باز نمود و از آنجا دریازنان کیش مهر را بر گرفتند...»^{۵۷} بجز گفته مورخین یونان منابع ایرانی هم تأثیر نفوذ پرستش آتش را در کاپادوکیه تأیید می‌کند. کرتیر گوید «... هر جا که لشگریان شاهنشاه پا گذاشته‌اند حتی در فارس، سیلیسی، کاپادوکیه ارمنستان، گرجستان تا سرزمین آلن‌ها پرستش آتش برقرار شده است.^{۵۸} در لوحه‌ای که به خط میخی مربوط به قرن ۱۴ و یا ۱۵ پ.م. در کاپادوکیه کشف شده است نام سه تن از خدایان برده شده است که یکی از آنها مهرپرستی (میشره) در آئین زردشتی است که امروز به کلمه مهر تبدیل شده است.^{۵۹} و ممکن است مغان کاپادوکیه آنرا وارد آئین زردشت کرده باشند.^{۶۰} بدین سبب کشف آتشدان دوره ماد یا هخامنشی در کاپادوکیه یک امر عادی است که دلالت بر رابطه، تأثیر و رواج مذهبی و هنری پارسیان در این منطقه می‌کند.

- (۵۷) - المستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، تهران ۱۳۴۲ صفحه ۴۶۲.
- (۵۸) - تمدن ایرانی، صفحه ۱۷۹ و تاریخ تمدن ایران، صفحه ۱۹۴.
- (۵۹) - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ. تهران ۱۳۴۲، صفحه ۲۴۲.
- (۶۰) - همان اثر، صفحه ۲۴۳.

تاریخچه

جنت مرو

« ۷۷ - ۱۳۷۶ »

از

سرمنگ یحییٰ شهمیدی

« فوق لیسانس در جغرافی »

تاریخی

جنگ مرو،

در زمان حکومت قاجارها
حوادث دردناک بیشماری برای
ملت ایران رخ داده است که
ناگوارتر از همه حادثه مرو
میباشد این حادثه در سال
۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ ه. ق. اتفاق
افتاده است.

از:

سرمنگ یحیی شهبازی

« فوق لیسانس در جغرافی »

حمزه میرزا حشمت الدوله
والی خراسان برای سرکوبی
دزدان ترکمن که نواحی شمالی
خراسان را بباد غارت گرفته
بودند در ۱۵ ذی قعدة ۱۲۷۶
رو بمرو نهاد، این طایفه سالها
بود که سر بخود سری برداشته،
امنیت و آرامش را از مناطق
شرقی ایران گرفته بودند.
اگر چه والی خراسان در
مراحل اول شهر مرورا بدون

بر خورد با مقاومتی تصرف کرد اما در بر خورد دوم با تر کمانها، چنان شکست خورد که حتی بنه و مهمات جنگی خود را از دست داده و کلیه توپها و اسلحه‌های او بدست تر کمانها افتاد و نیروی تر کمان را در ادامه قتل و غارت بیشتر ساخت، تر کمانها که از این فتح غیر منتظره بحد اعلاي جسارت رسیده بودند دامنه قتل و غارت و اسارت مردم بی پناه آن نواحی را توسعه دادند و آنقدر زن و بچه مردم شهرها و دهات اطراف خود را اسیر گرفتند که بگفته ژنرال سرپرسی سایکس «قیمت برده در آسیای مرکزی پائین آمده و ارز آنتر از زمان يك نسل پیش شد».

اینکه گفتم حادثه مرو دردناک‌ترین واقعه تاریخ ایران در آن دوره است سخنی است درست زیرا در وقایع از دست رفتن ۱۷ شهر قفقاز، خاک هرات و سرزمین افغانستان و نیز بلوچستان، طرف مقابل دولت ایران دولتهای قوی انگلیس و روس بودند که با نیروئی کافی و سیاستی حساب شده دولت ایران را مجبور به از دست دادن قسمتی از خاک خود نمودند. اما در اینجا، ما با چند دزد تر کمن مقابل بودیم و بطوریکه خوانندگان در خلال سطور ملاحظه خواهند فرمود عات کای شکست نیروی حمزه میرزا حشمت الدوله نبودن نظم و انضباط در اردو و اختلاف سرکردگان سپاه بوده است و پس.

متأسفانه در مورد این حادثه عظیم و اسف‌انگیز کمتر بحث شده و مورخین ایران در دوره قاجار با اشاره مختصری باین حادثه اکتفا کرده‌اند و ما را از حقیقت واقعه بی‌خبر گذاشته‌اند شکست مرو که سبب از دست رفتن شهر مرو مرکز باستانی ایالت خراسان گردید باید مورد تحقیق و تتبع قرار گیرد و مدارک و اسناد آن جمع‌آوری گردد.

اخیراً دوست ارجمند جناب آقای احمد طاهری کتابچه خطی کوچکی مربوط بحادثه مرو را که در کتابخانه خود داشتند به نگارنده دادند، آنرا توفیق بزرگ تلقی کردم و تصمیم گرفتم فعلاً کتابچه مذکور را در این مجله پایدار و جاودان سازم امیدوارم نظیر آن اسناد دیگری نیز پیدا شود و حقیقت واقعه برای ملت ایران روشن گردد در اینجا از وقت استفاده میکنیم و از آقای

احمد طاهری که این یادداشت‌ها را در اختیار مجله بررسی‌های تاریخی قرار دادند تشکر مینماید.

در کتاب مذکور از علل بروز جنگ ذکر شده است، و نویسنده وقایع و حوادث را از زمانیکه اردو از سه فرسنگی شهر مشهد حرکت میکند بطور مشروح شرح میدهد و مخصوصاً طرز تدارک اردو، رسانیدن آب، فراهم کردن آذوقه و نیز علل بروز اختلاف سران سپاه، عدم توجه به انضباط، نداشتن نقشه و طرح جنگی، اشتباهات فرماندهان - میزان تلفات و بالاخره علل شکست و نحوه هزیمت را نوشته است و ضمناً در این سطور خوانندگان با طرز اردو کشی سابق آشنائی پیدا میکنند.

این کتاب دارای ۱۱۸ صفحه است ۵ صفحه آن مقدمه و ۱۱۱ صفحه آن بشرح وقایع اختصاص دارد و در دو صفحه آخر نام نویسنده، علت نوشتن کتاب و تاریخ خاتمه کتابت نوشته شده است.

بطوری که در متن ذکر گردیده نویسنده کتاب محمدعلی‌الحسینی در تمام مدت بهمراه اردو بوده و از نزدیک ناظر وقایع بوده است و حسب الامر اولیای دولت وقایع مرو را باختصار نوشته است.

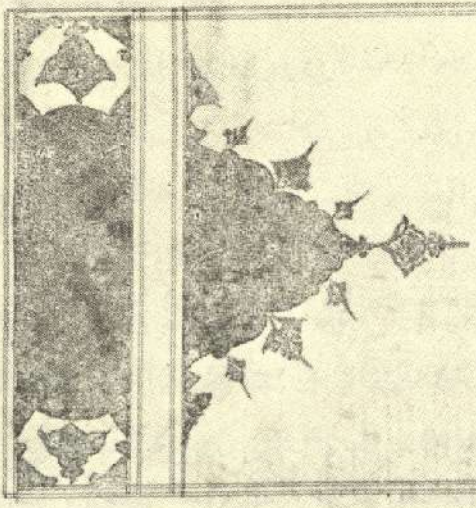
اینک برای مزید اطلاع گراور پنج صفحه اول و دو صفحه آخر کتاب را از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانند.

هو الله تعالی شانه العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقدمه که قبل از شروع در مقصود ذکر آن لازم است و مشتمل است بر چند فقره، فقره اول این است که البته این مطاب بر اولیای دولت قاهره واضح و آشکار است که این مردمی که در این سفر همراه بودند از رئیس و مرئوس و بزرگ و کوچک و نوکر و رعیت هیچ کدام غرض شخصی با دولت متبوعه خود نداشتند و همه طالب و راغب بودند که این خدمت بزرگ از پیش برود که بواسطه آن هر یک علی قدر مراتبهم از دولت علیه درازای خدمت، التفات و مرحمت به بینند و گذشته از این معنی همه خود را در سلك عقلا و کلمین

که است به نعلب با او با برق راه واضح و شکار است این
 ساری در این شهر که از انهر از سر درگس در آن است
 و در آن شهر است که از سر درگس با دولت می بود ما شمشیر
 طالب در وقت ظهر که از نزلت از آن پیش بود که با
 آن یک عاقد را تمام از دولت عقیده ما از حضرت است
 در وقت می نهد و که نزلت از آن شهر خرد را در آن وقت که
 سپید شده و در صورت عقار که با آن عقود است نمودند و
 طالب خضر را از نیشتر به خضر خرد پیر است در این مع
 که سعی که از آن لقب است و نزلت از آن که نزلت
 است این نخل که در آن روز نزلت است و نزلت
 صاحبان بر آن وقت و در آن وقت که نزلت است
 متوجه است که در آن وقت که نزلت است



در این شهر است که از سر درگس با دولت می بود ما شمشیر
 طالب در وقت ظهر که از نزلت از آن پیش بود که با
 آن یک عاقد را تمام از دولت عقیده ما از حضرت است
 در وقت می نهد و که نزلت از آن شهر خرد را در آن وقت که
 سپید شده و در صورت عقار که با آن عقود است نمودند و
 طالب خضر را از نیشتر به خضر خرد پیر است در این مع
 که سعی که از آن لقب است و نزلت از آن که نزلت
 است این نخل که در آن روز نزلت است و نزلت
 صاحبان بر آن وقت و در آن وقت که نزلت است
 متوجه است که در آن وقت که نزلت است

در این شهر است که از سر درگس با دولت می بود ما شمشیر
 طالب در وقت ظهر که از نزلت از آن پیش بود که با
 آن یک عاقد را تمام از دولت عقیده ما از حضرت است
 در وقت می نهد و که نزلت از آن شهر خرد را در آن وقت که
 سپید شده و در صورت عقار که با آن عقود است نمودند و
 طالب خضر را از نیشتر به خضر خرد پیر است در این مع
 که سعی که از آن لقب است و نزلت از آن که نزلت
 است این نخل که در آن روز نزلت است و نزلت
 صاحبان بر آن وقت و در آن وقت که نزلت است
 متوجه است که در آن وقت که نزلت است

بنگ اگر بظن خفا رخسارت می بویج نیا بد مطا
جان ده شکر طبع یازمگرم است هفت نای عالی
الان رو بیده و احوالت ایست این نام در است
است مقلدیش میگ و ثلث بلوت بگرمان حرکت
گرده بلی دین ایست بگرمت بزای دستم تمام بهشت
خبر غنیمت بس عشق پرب ختم لبه ختم لبه ز حرکت لب
همه به نفس اعصاب غلبت بس عشق در سر بر یکایا
این لب که بزم خنده در عشق از آن عشق که بزم زده
رسید بخراسان بی طورا مضطرب و با او با و ز راه
بلوت بزم ناما و جوق مزاج کزین به بلهین بخت
این دست به جگر قناری است هر روز بر میزند و از انوع
نوی که خضر است بس بگردگان جان که به خضر بگذارد

قطعی

قطعه این صفت آن در است و عجز در کفایت
همین یک آید این صفت شگفت است در شکر کس
چون می رسد و من وضع روح و عجز بود در شکر
در راه کرم بخت است از کرم خنده راه کرم است
بستی از برای روشنگر و در راه کرم است
موتوان همین که از خنده کرم از کرم شکر بخت
فکر که از این لبه غنیمت لبه زده راه کرم است
گزار شده بود یک ایست اس حرکت لبه زده راه کرم
از راه کرم کرم کرم است از راه کرم از کرم کرم
صبر از راه کرم شده است هر روز در کرم است
یک طرف است که از طایفه کرم است در راه کرم
سده در زده از صبح وقتی به طوری که بخت

با یوس شند تو نظر تام دوترا مالکده فغیر خمداد پید کرده
 حالتش در کمال غلبه ضعف بود پند از غدا به سحر حوت
 اینده نشسته بطوریکه کز غیبه پاناکر از اسرارش کن که در
 روز اگر فارقشون و ترشده و بینه نشندم که یکت اگر خند
 بر این کوفت نای تو ایسته سما کپر در بان عمر دود چو پند
 تاجی در پیش نه دکت قشون و ترشده و بینه اذاجا دست در
 عمر بهر از روز حرکت لذت ترشده مقدمش روز در جیت اراه کچه
 تهرات چه عقلا در دس اراه کرده همه بر خط خطی و طوقتی می
 حضرت زکمانه و میر خا ایش کن بود تا آنکه در بینه
 روح الله ص ۱۲۷ هر چه باشد خوش و لبه ازا کن جمع اذیر و پند
 قشون بکشته فرج از حصد همه کسیر و نادر و پند ترشده معش
 قصد اول قبل از حرکت اراه از ترشده مقدمش است که با حرکت

غفت اهر از صحر

اره از راه

میدانستند و معاوم است عقلا هر گز باخود عداوت نمی ورزند و طالب ضرر مالی نیستند تا به ضرر جانی چه رسد و در این سفر کسی نبود که از مال نقداً و جنساً از بیست هزار تومان گرفته بتفاوت مراتب اشخاص از حاکم و وزیر و سر تیمپ و سر کرده و سر هنگ و صاحب منصبان جزو افواج و سواره و توپخانه تا سرباز و تابین کمتر از پنجاه تومان متضرر شده باشد و این نکته دلیل واضح است براین معنی که هیچکس در کار جنگ اگر بملاحظه حفظ ناموس دولت هم نباشد بملاحظه آنکه جان و مالش محفوظ باشد کوتاهی نکرده است. فقره ثانی این است که الی الان قشونی در این دولت ابد آیت باین تمامی و آراستگی و استعداد و شایستگی و شوکت بطرف ترکستان حرکت نکرده بود و همین آراستگی و شوکت زیاد و استعداد تمام باعث غرور و غفلت رؤسای قشون شده بود بمرتبگی که قبل از حرکت از مشهد مقدس اعتقاد قطعی اغلب رؤسای قشون از سردار و پیشکار و غیرهما این بود که هنوز مقدمه قشون از آق در بند که پانزده فرسخی مشهد است نرسیده تر کمانیه تکه بطور اضطرار و اجزاء یا از مرو فراراً میکوچند و بطرف بلخ و بخارا و خیوق فرار میکنند یا به تمکین رعیتی دولت ابد مدت و قبول تکلیفات دولتی راضی میشوند و فی الواقع همانطور بود که حضرات رؤسا و سر کردگان خیال کرده بودند بلکه اعتقاد قاطبه اهل خراسان و هرات و خود تر کمانان هم همین بود. که این دو فقره شق ثالث نداشته باشد لیکن چون خیر و شر و نفع و ضرر و فتح و ظفر مربوط بمشیت خداوندی است و در اردوی ما که در حقیقت اردوی کفر بود و اردوی اسلام نام داشت رسم خدا پرستی از میان رفته بود و اخبار و احادیث و تواریخ اهم سابقه و قرون ماضیه را بکلی از خاطر محو کرده بودند و از سر کم من فئته قليلة نلبت فئته كثيرة باذن الله غفلت ورزیده مدار کار خود را بغرور و خود پرستی گذاشتند بطوریکه از ابتدای حرکت بسفر مرو تا مادامیکه رشته اردو از هم گسیخت يك لفظ انشاء الله از بزرگو کوچك و عاقل و جاهل اهل اردو شنیده نشد همه غرور بود و خود پرستی و

کبر و غفلت ولیکن طرف مقابل که طایفه تر کمانیه بودند چون راه چاره از همه طرف مسدود دیدند و از صلح ورعیتی بطوریکه تفصیل آن نوشته میشود بکلی مایوس شدند توکل تمام و توسل بالا کلام بفضل خداوند پیدا کرده حالتشان در کمال عجز و ضعف بود بغیر از خدا بهیچ طرف امید نداشتند بطوریکه مکرر خود این چاکر از اسرای ایشان که در اغلب روزها گرفتار قشون دولتی شده بودند می شنیدم که میگفت اگر خدا مرا نمیگرفت شما نمیتوانستید مرا بگیرید همان غرور و خود پرستی و غفلت اهل اردوی ما باعث تمامی و پریشانی و شکست قشون دولتی شد و بمفاد اذاء جاء القدر عمی - البصر از روز حرکت از شهر مقدس تاروز مراجعت اردو آنچه تدبیرات که عقلا و رؤسای اردو کرده همه بر خبط و خطا و بر طبق مدعای حضرات تر کمانیه و میل خاطر ایشان بود تا آنکه روز هفدهم شهر ربیع الاول ۱۲۷۷ هـ رچه باید بشود شد و بعد از آن جمع آوری و پریشانی قشون شکسته، خارج از حوصله همه کس بود تا ورود بشهر مشهد مقدس .

« فصل اول »

قبل از حرکت اردو از شهر مشهد مقدس تا اینکه بنای حرکت اردو از راه کوچه قم و جنگل سخت صعب بی آب بود الزم و اهم کارها این بود که لااقل چند فوج قشون و چند دسته سوار بجهت ساختن بند غزلقیه که از رودخانه هرات باید بریده شود و آب بطرف شورکال و کوچه قم برود مأمور شوند و آن بند را در کمال استحکام و درستی به بندند که قبل از رسیدن اردو بسر بند لامحاله مقدمه آب به شورکال رسیده باشد که بعد از رسیدن اردوی بزرگ بسرخس، نبودن آب مایه توقف زیاد اردو در آن صحراهایی که مدارمال غیر از نی خشک بیمعنی بهم نمیرسد شود و بواسطه توقف زیاد

در آن صحراها مال سواری و بارکش اهل اردو بکلی از حالت کار بیفتند و از درجه اعتبار ساقط شوند لیکن رؤسای اردو بواسطه همان غفلت زیاد اعتقاد خطائی که سابقاً تفصیل داده شد بصرافت این معنی نیفتادند و اقدام باینکار نکردند. اگرچه هفت روز قبل از حرکت اردوی بزرگ باصرار مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار و اغلب سرکردگان و سرتیپان نواب جهانسوز میرزا و مرحوم محمد حسن خان و مقرب الخاقان حسینعلی خان و عالیجاه تقی خان و رضاقلی - خان قورت بیگلو و فتحعلی خان بغدادی با افواج و سواره خود مأمور رفتن بسر بند و اقدام باینکار شدند و رفتند. اما تا رسیدن اردوی بزرگ بسر بند بهیچوجه کاری از پیش نبردند و در آن دوسه روز که رسیده بودند جزئی کاری کرده بودند و یکطرف بند را بسته بودند چون آب رودخانه زیاد بود خراب شد طاقت نیاورد و بعد از چهار پنج روز که اردوی بزرگ آنجا رسید دوازده روز در همان سر بند بجهت ساختن و پرداختن بند، کل قشون معطل شدند و از صبح تا شام اغلب سرکردگان با افواج جمعی و نفری خود مشغول اینکار بودند و بعد از آنکه این بند بسته شد چون بعد هم مسافت عبور آب بمحل مقصود که شور کال بود تخمیناً هیجده فرسخ می شد و زمین آن بیابان هم همه ریگ و قم و عبور آب از آنجاها کمال صعوبت داشت بطوریکه همه روزه اردو بکنار نهر آب حرکت می کرد و مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار، خود بشخصه با چند فوج مراقب بردن آب بود و هر جا که عبور آب مشکل بود با بیل و کلنگ نهر می کنند و راه آب را صاف و راست می کردند. با این تفصیلات آب در بیست و چهار ساعت روز و شب در اغلب جاهای آن صحرا زیاد یکفرسخ و نیم الی دو فرسخ مسافت طی نمیکرد و اردو هم بطور اضطرار و التجاء با آب حرکت می کردند و آخر بار هم آب را بجائی که مقصود [بود] نرسانیدند و معذک زیاد از بیست و پنج روز در آن بیابانها برای رفتن آب و بطو [کند] حرکت او معطل شدیم و خلاصه مطلب این است که در روز سه شنبه غره شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۷۶ اردوی بزرگ از کال یا قوتی که سه

فرسخی شهر مشهد مقدس بطرف مرو حرکت کرده و روز پانزدهم شهر ذی‌الحجه الحرام وارد جولکای مرو شدیم که مدت حرکت اردو چهل و پنجروز طول کشیده بود و باعث آن نه بستن بند غزلقیه بود و در این مدت بواسطه آنکه در آن صحراها علوفه اسب و شتر بغیر از نی خشک بهم نمیرسید بلکه در بعضی منازل هیچ یافت نمی‌شد و از منزل روز پیش به منزل روز بعد نی خشک را حمل میکردند اسب‌های سواری مردم بکلی اسقاط و بی‌پا شده بود که اغلب قادر بر حرکت نبودند بعد از آنکه بکوچه قم رسیدیم و ترکمان از اطراف بنای تاخت و تاز اردو گذاشته بودند و همه روزه از همه طرف می‌تاخت و میبرد و با وجود اینکه قریب شش‌هزار سوار از خراسانی و عراقی و آذربایجانی در اردو داشتیم ممکن نبود که پنجاه سوار از اردو بیرون برود و دو فرسخ ترکمان را تعاقب نماید و شتر و مالیکه از اردو برده‌اند برگرداند.

« فصل دوم »

در اردوی دولتی از روز حرکت از مشهد مقدس تا ورود بجولکای مرو و مادام توقف در مرو بهیچوجه نظم و قاعده نبود اگرچه همه شب حکم نظامی بجهت تکلیف حرکت و سکون روز بعد صادر میشد و همه سرکردگان و صاحب‌منصبان مهر میکردند لیکن بهیچوجه کسی در خیال این معنی نبود که موافق حکم نظامی رفتار نماید و از طرف مقابل هم که طرف رئیس و سردار بود از کسی بهیچوجه مؤاخذه و سیاستی نمیشد مثلاً در هنگام حرکت از مشهد مقدس در منزل چهار گنبد، که هشت فرسخی شهر مشهد است از جانب سردار اردو قدغن شد روزها که اردو در منازل عرض‌راه اطراق میکند و متوقف است چون اردوی جنگ است باید بقراین و قیاسات از حال دشمن باخبر شود تفنگ بغیر حکم صاحب‌منصب و محل ضرورت انداخته نشود که اگر علی‌الغفلة از

طرف دشمن حکایتی بشود معلوم شود و بجهت تأکید این حکم از جمیع رؤسا صاحب منصبان التزام گرفته شد و ابلاغ حکم نظامی ب همه آحاد و افراد قشون شد لیکن اصلاً احدی بمقام اطاعت نبود و بعد از التزام دادن و ابلاغ حکم نظامی کردن، در اردو تفنگ از وقت‌های سابق بیشتر انداخته میشد و این قاعده مستمر بود تا ورود بقلعه مرو بهیچوجه من الوجوه از جانب سرداران و رؤسای قشون مؤاخذه و سیاستی و جواب و سؤال از احدی در این باب نشد و بهمچنین شبهائی که روز بعد بنای حرکت اردو بود و حکم نظامی بجهت تکلیف فردای آنروز صادر میشد بخصوص در حکم، تصریح میشد که چون حرکت اردو در ولایت دشمن است و کمال احتیاط لازم است که مبادا از طرفی علی الغفلة چشم زخمی وارد آید در حرکت باید قبل از پیش قراول و بعد از چند اول یک نفر مال و آدم از اهل اردو نباشد و از طرفین یسار و یمین اردو هم بهمین قاعده احدی از فوج و سواره ینداول تجاوز نکند و پیش و پس نباشد و اغلب روزهای حرکت اردو بجهت انتظام این قاعده مخصوصاً پاشاخان قزاق و بعضی روزها اشخاص دیگر مأمور بودند لیکن مدام حرکت اردو از مشهد مقدس الی ورود مرو احدی از آحاد اردو بمقام اطاعت این حکم نبودند و مأمورین هم از عهده منازعه با جمیع اهل اردو بر نمی آمدند و همیشه یکفرسخ قبل از پیش قراول و نیم فرسخ بعد از چند اول مردم اهل اردو متفرق و پریشان و باختیار خود حرکت میکردند و بعد از گذشتن اردو از سرخس در میانه سرخس و مرو چون سوار الدمان تر گمانیه همه وقت در اطراف اردو مترصد هرزگی و دزدی بودند بهمین واسطه بی نظم حرکت کردن اردو و سر خود بودن مردم اغلب روزها تر گمانیه دست اندازی بار دو میکردند و باختلاف اوقات و احوال دو نفر سه نفر تا ده نفر و پانزده نفر آدم و شتر از اهل اردو میبردند و بهیچوجه از بزرگان دیگر کسی در مقام مؤاخذه و سیاست و تنبیه و جواب و سؤال در این باب با احدی نبود مختصراً در این باب این فقره کفایت میکند در این مدت که این چاکر در اردوی دولتی بودم بهیچوجه ندیدم و نشنیدم که سردار قشون

بمقام مؤخذه و تنبیه یکنفر آدم از نوکر ورعیت برآید و بیک نفر سرباز موافق قاعده نظامی چهارتازیانه بزند یا پنج چوب بیک نفر آدم خارج از نظام بزند و جمیع اهل اردو از رئیس و مرئوس و بزرگ و کوچک از بگزاده و تابین و مردم متفرقه همیشه از این معنی شکایت میکردند که ماهر گزار دو باین بی نظامی و پریشانی ندیده‌ایم و چندین مرتبه خود این چا کر از نواب حشمت الدوله شنیدم که از بی نظامی و پریشانی اردو شکایت میکردند و هنوز هم این فقره معلوم نشده است که نظم اردو در این سفر باکی بوده است و چرا نظم نگرفته بود و هر چه صدمه و ضرر و خسارت که در بین راه باهل اردو وارد آمد بجهت همین بی نظامی و سیاست نکردن مردم بود لیکن گذشته از عمل سردار و رئیس هم که کلیه حالت آنها معلوم شد از برای رؤسای جزو اردو مثل سرتیپان سواره و پیاده ممکن بود که هر یک در نوکر ابواب جمعی و تابین خود نظامی قرار بگذارند و اهتمام نمایند که خلاف قاعده از احدی ناشی نشود به جهت اینکه تسلط و استیلای ایشان در ریاست بر ابواب جمعی خودشان بالنسبه پیش از تسلط و استیلای سردار و رئیس بود بر کل اردو و در صورت مواظبت و اهتمام برای همه ممکن بود که در کمال قاعده و نظام نوکر ابواب جمعی خود را حرکت بدهند.

« فصل سیم »

حرکت اردو از کال یاقوتی بطرف مرور و روز سه شنبه غره شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۷۶ بود و بعد از حرکت از محل معهود الی ورود بقلعه حشمت آباد که در سه فرسخی شهر مبارک که ناصری در کنار رودخانه هرات واقع است و در اردو حکایت و خبری که قابل عرض کردن باشد اتفاق نیفتاد و روز نهم ذی القعدة الحرام ۱۲۷۶ اردو از یورت مشهور بشورجه حرکت کرده وارد حشمت آباد شد و در این منازل عرض راه

از کمال یاقوتی الی حشمت آباد حرکت اردو از کنار رودخانه معروف بکشف رود بود که آب آن با لذات اندکی طعماً شور بود لیکن بتفاوت زمین‌های ممر که گاهی زمین شورزار اتفاق می افتاد شوری آب بیشتر میشد و کلیه اهل اردو از همان آب گذران میکردند و کنار این رودخانه اغلب جاها جنگل زیاد مشتمل بر درخت‌های کز بسیار است و نی بسیار در کنار این رودخانه حشمت آباد بجهت مدارمال پیدا میشود و در بعضی جاها علف صحرائی و جنگلی هم دیده میشد اما مدار اغلب مالهای اردو از اسب و شتر بهمین نی‌ها بود بعد از ورود به آق در بند یکروز اردو در آنجا توقف کرد و دو چشمه آب شیرین بسیار خوب که در کمال عدوبت و لطافت و خوشگوار بود در آن حوالی دیده شد که در آن دو شب و یکروز اهل اردو آب خوراکی خود را از آن چشمه‌های آورد و مسافت این چشمه‌ها تا اصل قراولخانه آق در بند تخمیناً نیم فرسخ میشد و علف زیاد و میوه‌های جنگلی بسیار از قبیل پسته و انگور و انجیر در آن حوالی دیده شد و از همه قسم وحوش و جانورهای حلال گوشت از قبیل کبک و قرقاول و انواع وحوش کوهی مثل گوزن و آهو و سایر چیزها در آن جنگل یافت میشد و اغلب جاهای آنجا در عدوبت ماء و لطافت هوا زیادتی علف و کثرت وحوش شبیه است بچنگل‌های خوب دارالمرز گیلان و مازندران و روز حرکت اردو از آنجا بشورجه عرضاً چهار فرسخ مسافت در میان و کنار جنگل و آب شیرین طی کرده میشد و همه اهل اردو مشغول شکار اندازی بودند و هر کس بفراخور حالت خود در آن روز شکار کرد و عصر آنروز اردو بمنزل شورجه وارد شد و یکشب در آنجا توقف افتاد فردای آنروز بعد از طی هفت فرسخ مسافت در میان زمین ریگزار بی آب معروف بقم باصطلاح تر کمانان بمنزل حشمت آباد وارد شدیم و نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان بجهت تماشای میان قلعه حشمت آباد رفتند و آن قلعه ایست که سال گذشته که قشون دولتی مشغول ساختن قلعه مبارک ناصری^۱ بودند عالیجاه خداداد خان سرتیپ فوج مراغه حسب الامر نواب معزی الیه

۱ - قلعه ناصری سرخس است

با عالیجناب میرزا مهدی سرهنگ مهندس بساختن آن مأمور شده بودند اشهبه- بالله قلعه در کنار رودخانه در جای بسیار خوب در کمال استحکام و متانت از هر جهت ساخته شده و یکصد نفر سرباز از افواج عرب و عجم و یک عراد توپ بجهت محافظت و نگاهداری قلعه و قراولی اطراف قلعه که محل عبور تر کمان است در آنجا گذاشته بودند اردوی بزرگ، آفتاب در پهلوی قلعه در کنار رودخانه هرات که آب آن از کثرت عذوبت از توصیف مستغنی است متمکن شد فردای آنروز هم در همان محل توقف بود و عصر روز توقف مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار از قلعه مبارکه ناصری بجهت شرفیابی خدمت نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله وارد اردو شد و چون خیار تازه در سرخس کاشته بودند و آنروزها عمل آمده بود مقرب الخاقان سردار از آن خیار و بعضی سبزی آلات تازه که نشانه آبادی زیاد قلعه مبارکه ناصری بود به همراه آورده برای نواب و الاحشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان قشون از خیار و سبزی آلات تازه قلعه مبارکه ناصری برسم یاد بود فرستاده و فردای آنروز اردو از حشمت آباد حرکت کرده تا کنار بند غزلقیه دو فرسخ طی مسافت بعمل آمد بعد از رسیدن بسر بند معلوم شد که نواب جهانسوز- میرزا با افواج خود و مرحوم محمد حسن خان سرتیپ با افواج فراهان و مقرب الخاقان حسینعلی خان سرتیپ فوج اردبیل و سایر سرکردگان سواره مثل فتحعلی خان شاهسون بغدادی و رضاقلیخان قورت بیگلو با سواره جمعی خود در سر بند اردو زده مشغول به ساختن بند هستند اما چون بطوری که سابقاً ذکر شد حرکت افواج مزبور از مشهد بطرف سرخس تا حرکت اردوی بزرگ زیاده از هفت هشت روز طول نکشیده بود و مأمورین سابق چندان کاری در ساختن بند از پیش نبرده بودند بعد از آنکه اردوی بزرگ بسر بند وارد شد بجهت اتمام بند، ده روز اطراق واقع شد بعضی روزها نواب حشمت- الدوله و اغلب روزها مقرب الخاقان سردار چند فوج سرباز با بیل و کلنگ برداشته بسر بند میرفتند و اغلب سرکردگان هم همراه بودند و از صبح تا عصر

اهتمام و مراقبت زیاد می کردند تا بعد از هشت روز بندی در کمال متانت و استحکام ساخته شد و از رودخانه هرات نهری که تخمیناً پنجاه سنگ آب در او بود بطرف شورکال و کوچه قم روانه شد و چون مقرب الخاقان شهاب الملک از مشهد مقدس بجهت دیدن سان قشون مأمور مرو و بعضی کارهای لازمه دیگر حسب الامر به همراه اردو بود و در آن روزها که اردو در سربند متوقف بود بنای دیدن سان قشون شد و در پانزدهم شهر ذی قعدة قراولی اطراف اردو بعهده بعضی از سواره خراسانی مقرر شد و سایر افواج و سواره آذربایجانی و عراقی را در میدان حاضر کردند نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان با لباس نظامی حضور داشتند مقرب الخاقان شهاب الملک و این بنده مشغول شماره کردن افواج قاهره شدیم و مقرب الخاقان محمد ولیخان و حاجی میرزا رضای مستوفی خراسانی مشغول شماره کردن سواره آذربایجانی و عراقی و خراسانی و از یکساعت از طلوع آفتاب گذشته تا سه ساعت بغروب مانده دیدن سان بطول انجامید و بیست و یک هزار و کسری قشون مأمورین مرو از پیاده و سواره بمعرض سان درآمد و تفصیل آن از قرار ذیل است که همان اوقات مقرب الخاقان شهاب الملک در ذیل دو طغرا طومار انفاذ دربار معدلتمدار داشته است .

« فصل چهارم »

بعد از اتمام بند و دیدن سان قشون روز بیست و چهارم شهر ذی قعدة الحرام اردو از سربند بطرف مرو حرکت کرد و عالیجاه عباس خان سرتیپ فوج ترشیزی با فوج خود مأمور بتوقف سربند شد که اگر احياناً بند از زیادتی آب رخنه و ثلمه پیدا کند و بخواهد خراب شود از فوج مزبور کمال مجارست و محافظت و اهتمام در این باب بعمل آید و نیز مقرر شد مادامی که خبر گذشتن اردوی بزرگ از کوچه قم بطرف مرو نرسد فوج مزبور از سربند حرکت ننماید

و بعد از حرکت اردو از آن منزل چون آب بند مزبور تازه بطرف شور کال بسته شده بود زیاده از چهار فرسخ مابین اردو و منتهالیه حرکت آب مسافت نبود و حرکت و سکون اردو مقرر بحرکت آب بود هر قدر آب طی مسافت می‌کرد اردو هم نیز می‌کرد و بعد از آنکه صبح اردو چهار فرسخ از شهر سرخس گذشت و بمنزل صادقیه رسید و کم‌کم حرکت آب بطؤ بهم‌رسانید بجهت اینکه ابتدای زمین شور و قم بود و سالها بود که آب با آنجا جاری نشده بود از این جهت زیاد بزمین فرو میرفت تا بجائی رسید که حرکت آب در بیست و چهار ساعت شبانه روز زیاده از یک فرسخ و نیم الی دو فرسخ نبود و رفتن و رفتن طعم آب بجهت مجاورت زمین شور تغییر کلی بهم‌رسانید و زیاده از حد شور و تلخ شد و هوا نیز کمال حرارت در آن روزها داشت و از این جهت مردم زیاد از آن آب تلخ و شور لابد می‌خوردند. و اغلب ناخوشی اسهال گرفتار شده بودند و در این روزها مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار بهم‌راه اردو بود و کمال مراقبت و مواظبت در رسانیدن آب بشور کال داشت و اغلب روزها یک فوج دو فوج زیادتر یا کمتر بقدر ضرورت بهم‌راه خود در جلو اردو حرکت می‌کرد که هر کجا آب از حرکت بایستد یا دیر حرکت کند با بیل و کلنگ نهر و ممر آب را پاک و صاف می‌کردند که از آنجا رود حرکت کند و بهمین منوال هفده روز اردو در کمال آرامی حرکت می‌کرد و منتظر گذشتن آب بود و علف و مدار مال در این صحراها بغير از نی خشک و چوب گز اصلاً یافت نمیشد و بیشتر مایه فلاکت و بی‌پائی مال اهل اردو توقف زیاد در آن صحراها بود و در این اوقات چون قاطبهٔ اهل اردو از رسیدن آب بشور کال و کوچه قم با تفصیلات مذکور یأس حاصل کرده بودند و بیم هلاکت و تلف شدن قشون در کوچه قم داشتند و در میان رؤسا و سرکردگان اختلاف آراء بهم‌رسید جمعی مثل نواب والا و مقرب الاخاقان عبدالعلیخان سرتیپ و یوسفخان سرتیپ و مرحوم محمد حسن خان متفقاً اعتقادشان این بود که بهمینطور که تا بحال اردو که از این راه آمده و بیشتر مسافت که در نظر بود طی کرده باید باز هم از همین راه بهر طور باشد

اردو را حرکت داد و از خداوند استعانت خواست و روانه مقصد شد و مقرب-
 الخاقان شهاب‌الملک و محمد و لیخان سردار و مقرب الخاقان معاون لشکر تقویت
 بر قول تجمع لشکر کردند و جمع دیگر مثل جناب قوام الدوله و مرحوم نقره-
 الملک و سایر سرکردگان و سرتیپان اعتقادشان این بود که اگر آب به کوچه
 قم نرسد و قشون در فصل تابستان بی آبی هیجده فرسخ بگذرد با کمال حرارت
 هوا قطعاً دو ثلث از این قشون تلف میشود و بمقصد نمیرسد و اغلب سرکردگان
 خراسانی تقویت بر قول ثانی می‌کردند و اعتقادشان این بود که اردو تا
 هر جا که رسیده مراجعت به حشمت آباد نماید و از راه پل خاتون که بهرات
 و کلران می‌رود و همه جای آن راه مشتمل بر آب و علف زیاد است حرکت نماید
 و روانه مقصد شود و همه روزه مجلس اجلاس و شوری در این باب فراهم می‌آمد
 و همه روزه از این جهت گفتگو و منازعه در میان سرکردگان بود و این اول
 اختلافی بود که در میان اردو واقع شد بالاخره جمع اول اثبات قول خود
 کردند و صریحاً متعهد شدند و گفتند التزام میدهیم که قشون را از راه کوچه
 قم حرکت دهیم و اگر نقص وارد آید از جانب دیوان اعلیٰ مورد موأخذ و
 سیاست شویم و بعد از این تفصیلات اردو بطرف کوچه قم روانه شد و دو فرسخ
 بشورکال مانده مقرب الخاقان محمد و لیخان سردار و شهاب‌الملک و جمعی از
 مستوفیان خراسانی و مردم متفرقه که بجهت اتمام کار ولایتی و عمل خود تا
 آنجا همراه بودند بطرف سرخس مراجعت کردند که از آنجا روانه مشهد
 مقدس شوند و بهمراهی حضرات مشارالیه از اهل اردوی ما هر کس که از
 نوکر و تابین توانست بطرف مشهد مراجعت نماید بهر حیل و تزویر و اسم که
 توانست مراجعت کردند تخمیناً قریب هزار نفر بلکه بیشتر آنچه اینجا کر مطلع
 شد بطور فرار و خفیه بدون استحضار مقرب الخاقان شهاب‌الملک از جانب ایشان
 بطرف مشهد مقدس مراجعت کردند و بیشتر این مردم سواره بودند و کمتر
 سرباز و از طرف تر کمانیه تکه الی یومنا هذا که دویم شهر ذیحجه بود بهیچوجه
 من الوجوه آسیبی به اهل اردو نرسیده بود و تاخت و تراز و دزدی واقع نشده

بود فردای آنروز که مال اردو بعلف چرا بیرون رفته بودند سوارالدمان علی- الغلته بر سر ایشان تاخت آورده و شصت و پنج شش نفر شتر و چند نفر آدم از اهل اردو اسیر برده و بعد از این همه روزها سوارالدمان در اطراف اردو و هنگام فرصت از تاخت و هرزگی کوتاهی نمی کرد و بعد از مراجعت حضرات از اردو که دویم شهر ذیحجه بود پنج روز دیگر اردو به همراهی آب سه فرسخ مسافت طی کرد تا بمنزل موسوم به شورجه گل که يك فرسخ تخمیناً از قلعه خراب شورکال گذاشته است محل توقف اردو شد که منتها الیه حرکت آب بود و از آنجا نگذشته بود دوروزی هم که اردو در همان یورت توقف کرده بودند باز آب زیاده از يك میدان در آن دوروز نرفته بود و کمیت آب در اینجا تخمیناً زیاده از دوسنگ آسیا نبود و اگر چه آبیکه از بند بسته شده بود بطرف شورکال تخمیناً پنجاه سنگ آسیا گردان میشد لیکن در این مدت بجهت سستی و خشک بودن و بیابانهای ریگزار بزمین فرو میرفت تا بدوسنگ آسیا رسید و در کمال آهستگی و آرامی بطوریکه مذکور شد حرکت می کرد و باوجود این صورت جمیع اهل اردو از رئیس و مرئوس از حرکت آب زیاده از این یاس حاصل کردند و رأیها بر این قرار گرفت که از همین جا اهل اردو بقدریکه بتوانند آب بردارند و این هیجده فرسخ را بهر قسم که باشد طی نمایند و بمقصد برسند.

« فصل پنجم »

روز نهم شهر ذیحجه الحرام پنج ساعت بغروب مانده شیپور کوچ زده شد و همه اهل اردو بقدریکه توانستند مشگ های خود و ظرف های خود را پر آب کنند و اسب ها و شترها را سیراب کنند و سه ساعت بروز مانده اردو حرکت کرد و چون بنای حرکت اردو برای نبودن آب و حرارت هوا و بعد مسافت در شب بود و در باطن خیال رؤسای اردو این بود که آن شب را تا صبح بقدریکه

ممکن شود طی آن مسافت بعیده کرده باشند که از نبودن آب و حرارت هوا صدمه برقشون و اهل اردو وارد نیاید ، نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و سایر سرکردگان قبل از حرکت اردو سوار شده در نیمفرسخی ایستادند و قرار پیش قراول و چند اول وینداول و نظم و محافظت اطراف اردو را گذاشتند و کمال تأکید و اهتمام بهریک از رؤسا و سرکردگان بعمل آورده که هر کس طرف خود را مطبوط نماید و بهیچوجه غفلت نکند و خود هم بهمراهی پیش قراول روانه شدند و تا اینقرارها گذاشته شد و اهمامات بعمل آمد زیاد از یکساعت بروز نمانده بود آنوقت اول حرکت بود و چون هوای زمین بجهت مجاورت بانمک زار و حرارت آن در کمال شدت گرم بود و گذشته از این از کثرت سوراخهای مار و موش آنزمین مثل غربال مشبک بود بطوریکه اگر دست و پای اسب و شتر بسوراخی میرفت ممکن نبود که بسلامت از سوراخ بیرون بیاید و عیب نکند و درختهای طاق و گز در کمال بانندی و ضخامت داشت و بجهت زیادتی درخت طاق و گزهوا بطوری حبس شده بود که نفس در سینههای مردم تنگ میشد و همینکه آفتاب غروب کرد و یک دو ساعت از شب رفت رشته نظم اردو از هم گسیخته شد و مردم در این صحرا و بیابان متفرق بودند و بهیچوجه پیش قراول و چند اول معلوم نبود که کیست و کجاست هر کس بقدر قوه خود در طی مسافت تعجیل میکرد و البته در این شب زیاد از دو هزار مال سواری و بارکش اهل اردو از قبیل شتر و الاغ از حرکت ماند که صاحبان آنها چشم از آنها پوشیده گذاشته رفته بودند و بهمین قاعده آنشب تا صبح اردو حرکت کرد و از طلوع آفتاب هم تا دو ساعت بظلم مانده بهمین طور طی مسافت میکردند بعد از آنکه حرارت هوا زیاد شد بجهت آنکه مال مردم زیاد تلف شده بود و عقب مانده بود و قورخانه هنوز نرسیده بود و عراده توپ هیجده پوند دو فرسخ بمنزل مانده شکسته بود و مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه و یوسف خان سرتیب افشار و چند نفر دیگر از صاحبمنصبان و سرکردگان بجهت مرمت عراده توپ عقب مانده بودند نواب و الاحشمت الدوله

و جناب قوام‌الدوله و سایر سرکردگان و صاحب‌منصبان صلاح اینطور دانستند که اردو بهمان جا که رسیده متوقف شود و آنروز تاغروب آفتاب در آنجا ماند و باز شب بنای حرکت بگذارد و آن نیمه مسافت بی‌آب را طی نمایند بنابراین در همان وسط کوچه قم‌اردو زده شد و مردم آرام گرفتند و چون حرارت هوا زیاد شد و آبها که مردم همراه داشتند بجهت کثرت حرارت هوا همه را خورده و تمام کرده بودند و آبهاییکه باقی مانده بود هم بجهت اینکه اغلب مردم مشک و رابیه نداشتند و همه پوست گوسفند و بزرا که تازه در منزل روز قبل کشته بودند گرفته و آب در آنهار یخته بودند یکجا بيمصرف و متعفن شده بود که انسان نمی‌خورد سهل است اسب و شتر و الاغ هم از بو و طعم آن نفرت داشتند و نمی‌خورند و اگر از بزرگان رؤسای اردو يك مشک يايك رابيه يايك مشک آب داشت بجهت حفظ جان خود پنهان کرده بودند و بغير از خود به احدی نمیداد عطش زیاد بر اهل اردو غالب شد و اضطراب مردم بسرحد کمال رسیده بود و همه مه و قیل و قال در میان مردم افتاد که آیا عاقبت کار در این صحرا چه خواهد شد از تفضلات خداوند اینکه افواج سمنان و دامغان که پیش قراول بودند صبح زود پیش از همه بمنزل رسیده بودند باهتمامات مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیپ اول و بملاحظه حفظ جان خود مشغول گنیدن چاه شده بودند و آنروز از صبح تا عصر قریب دو یست چاه در اردوی افواج سمنان و دامغان کنده شد بعضی از آن چاه‌ها تاغروب آفتاب بآب رسیده بود و بعضی تا نصف شب و آبها هم شیرین و خوشگوار نبود اغلب شورد تلخ و بیمزه بود لیکن اغلب چاه‌ها تادوازده و پانزده زرع کنده شد بعد به آب رسید در کمال خنکی و سردی بود و همینقدر بود که آن بیرون آمدن آب در آنزمین که سالهای دراز و قرنهای بشمار بود و احدی را از اهل آن خاک و آنسرزمین را گمان بیرون آمدن آب نمی‌زدند و این مایه آسایش مردم شد و از آن اضطراف و پریشانی و واهمه که بواسطه نبودن آب

داشتند بیرون آمدند و مختصر این است که آنروز تا فردا عصر تخمیناً هزارو پانصد چاه در محوطه اردو کنده شده بود و از همه آنها آب بیرون آمده بود و بعد از آنکه معلوم شد که آب از آنجا بیرون میآید و رفع پریشانی مردم از این جهت میشود حرکت دادن اردو را آنروز موقوف کردند و دو شب در آنجا حکم بتوقف اردو شد که مردم از کسالت و خستگی و صدمه راه آنشب بیرون بیایند و مالهارا سیر آب کنند بجهت آن چند فرسخ مسافت دیگر که آب یافت نمیشود آب بردارند عصر روز دوازدهم شهر ذی الحججه (۱۲۸۶) سه ساعت بغروب مانده اردو از آن منزل کوچیده از جنگل کوچه قم که راهش در کمال سختی و صعوبت و همه جاسوراخ (ثقبه) مار و مور است و عرض آن جنگل تخمیناً دو فرسخ و نیم میشود و طول آنرا این چاکر معلوم نکرده است که چقدر بوده است گذشته وقت مغرب آنروز بصحرای داشرباط رسید و چون آفتاب غروب کرده بود و راهها همه سوراخ مور زیاد داشت اردو را در همان پهلوی رباط «خرابه داشرباط» حکم بتوقف دادند ولیکن چادرهای اردو بهیچوجه برپانشد بجهت اینکه وقت طلوع صبح بنای حرکت دادن اردو را داشتند که آن چهار پنج فرسخ بسی آب را در هوای معتدل طی کرده باشند و خود داشرباط بالفعل کاروانسرائی است خرابه از آجر پخته ساخته شده در کمال استحکام و خود ترا کمه میگویند از بناهای سلطان سنجر است و در پهلوی آن رباط، قلعه بوده است مربع که آنهم از آجر ساخته شده بود و حالا بکلی خراب و منهدم شده است لیکن آثار و اطلال آن برقرار است که درست معلوم میشود که عرض و طول قلعه چقدر بوده است و اطراف آن محل زراعت زیاد دارد که حالا بایر است و سابقاً آنمزارع از رودخانه مشهد که از مرو میگذرد مشروب میشده است و حالا آثار یهم از آن نهرها پیدان نیست.

« فصل ششم »

در آن منزل بی‌آب که اردو بجهت کندن چاه توقف کرده امام‌قلی میرزای نام‌ساروق که از ریش سفیدان ایل‌ساروق است روز پانزدهم ذی‌حجه از طرف پنج‌جده و میمنه وارد شد و عرایض زیاد از تر کمانان ایل‌ساروق و مهدی‌قلی‌خان بیگلر بیگی ایل جمشیدی که در میمنه و ماروجاق سکنی دارند آورده بود و مضمون عرایض ایشان مبنی از اظهار اطاعت و انقاد و ایلیت و خدمت‌گذاری بدولت ابد مدت بود و خود امام‌قلی سردار شخصاً بسیار عاقل و کامل و پخته و آگاه بود متعهد شد که روز سیزدهم دو ساعت بظهر مانده اردو را بقرایات که محل زراعت طایفه تکه است و مشتمل است بر آب و علف زیاد است برساند روز سیزدهم اردو از داش‌رباط حرکت کرده به بلندی امام‌قلی سردار عازم مقصد شد و تا آن‌روز تر کمانیه با اردو بهیچوجه مقابل‌ورو برو نشده بودند و گاهی که سوارالدمان بتاخت می‌آمد بطور دزدی و پنهانی از اطراف اردو شتر و آدمی می‌برد لیکن آن‌روز که اردو بطرف قراب از داش‌رباط حرکت کرد دو ساعت از آفتاب بالا آمده از اطراف و جوانب صحرا سیاهی سوار تر کمانیه نمودار شد و رؤسای اردو هم قراول و چند اول را مضبوط ساخته و خود از هر طرف با سوارهای تر کمانیه مشغول مدافعه شدند و تر کمانیه هم در کمال خیرگی خود را با طرف و جوانب اردو میزدند و بقدر امکان کرفری می‌کردند و زمین آنجاها بطوری سست بود و سوراخ زیاد داشت که اسبهای توپخانه از رفتار ماندند و عراده‌های توپ تا نصف بلکه بیشتر بریگ فرورفته بود و جمیع توپ‌ها را بر افواج تقسیم کرده بودند که هر فوج یک توپ دو توپ بدست و شانه میکشیدند و اسبها از رفتار بکلی باز مانده بودند و از اطراف هم سوار تر کمانیه بنای خیرگی گذاشته میخواستند همان روز ورود بخيال خودشان اردو را بهم‌بزنند اما رؤسای اردو صلاح در توقف و جنگ نمیدانستند و تر کمانیه را از دور با گلوله توپ از اطراف اردو دور می‌کردند و باینج‌هات طی مسافت آن چهار فرسخ راه از داش‌رباط بقرایاب که آب

و علف زیاد داشت ده ساعت بل متجاوز بطول انجامید و دو ساعت بغروب مانده روز سیزدهم اردو در یورت قرایب متمکن شد و آنروز هم حرارت هوا و تشنگی صدمه زیادی باهل اردو زد و خیلی از مال بارکش و سواری مردم در آنروز از پا افتاد و تلف شد و یورت قرایب محل زراعت طایفه تر کمانیه است و امسال بقدر مقدور زراعت زیاد کرده بودند و بعضی حاصل را تازه درویده بودند خرمن نکرده بودند و بعضی را خرمن کرده بودند و بعضی را از اصل هنوز درو نکرده بودند و بیشتر زراعت ایشان گندم و جو کن و کنجد بوده است و صیفی زیاد هم از قبیل خربزه و هندوانه و ماش و لوبیا و عدس الی ماشاء الله کاشته بودند بطوریکه این جمعیت اردوی دولت از عهده جمع آوری و برداشتن آن بر نمی آمدند و دو سه روز اردو در همان یورت توقف کرد و با اینکه اردوی دولتی بقرایب وارد شد هنوز خانوار تر کمانیه متفرق بودند و چون وقت درویدن زراعت بود خانوار ایشان بطور تفرقه پنج خانه ده خانه در محل زراعت خود آلاچق زده نشسته بودند و آن دو سه روزه که اردو در آن یورت بود همه روز سوارالدمان پانصد و هزار و بیشتر و کمتر تاخت به اطراف اردو می آورده و از طرفین زد و خورد می کردند و اهل اردو در این دو سه روز هر کس بقدر قوه و امکان در جمع آوری غله اهتمام کرد و جمیع اهل اردو تا سرباز و سوار تا بین البتة نفری ده من آذوقه برای خود آوردند و در این دو سه روزه بتحقیق پیوست که قلعه مرو را تر کمانیه بکلی خالی کرده که بهیچوجه کسی در قلعه نیست و شب دویم ورود اردو بان یورت، رؤسا و سرکردگان حسب الحکم در منزل جناب قوام الدوله حاضر شدند بمشورت نشسته بودند در باب توقف اردو در آن یورت و جمع آوری حاصل تر کمانیه و کوچیدن و رفتن بقلعه مرو گفتگوی زیاد کردند اعتقاد اغلب سرکردگان قشون بلکه اعتقاد عامه اهل اردو از نو کر و متفرقه این بود که اردو چندی در آن یورت توقف نماید و همه روزه یکنفر صاحب منصب بزرگ با چند فوج سرباز و سوار و چند عراده توپ با مال بار گیر از اردو برای جمع آوری حاصل بیرون بروند و چهار فرسخ اطراف اردو

آنچه زراعت کرده باشند بجهت آذوقه قشون جمع‌آوری نمایند و قلعه در همانجا بسازند و غله را در همانجا انبار نمایند و دوسه فوج سرباز با یک نفر صاحب‌منصب بزرگ با چند عراده توپ بجهت حفظ آن قلعه و نگاهداری آذوقه در اینخانه بگذارند و بعد از این تفصیلات اردو را از آن یورت حرکت داده بقلعه مرو رفته باشند و اشخاص که رأی‌هایشان در توقف اردو در آن یورت متفق بود مقرب‌الخاقان سرتیپ و یوسف‌خان سرتیپ و قاسم‌خان سرتیپ و معاون لشکر و آجودانباشی و بعضی دیگر از سرکردگان جزو قشون بودند و رأی نواب و الاحشمت‌الدوله و جناب قوام‌الدوله حرکت از آن یورت و بردن اردو بمرو بود بالاخره بعد از آنکه میان رؤسا و سرکردگان قیل و قال زیاد در این باب شد آخر سخن منجر باین شد که نواب و الاحشمت‌الدوله و قوام‌الدوله جواب سرکردگانرا اینطور دادند که شما از جانب دولت محکوم باطاعت هستید و آنچه ما بکنیم عین صلاح دولت است و شما را نمیرسد که چون و چرا در احکام دولتی بنمائید و بعد از این فقره حکم بکوجبیدن اردو از آن یورت صادر شد و روز هفدهم شهر ذی‌حجه بطرف قلعه مرو حرکت کردند و اغلب آذوقه که مردم جمع‌آوری کرده بودند در یورت قریب و نتوانستند حمل نمایند در همان محل اردو ماند و توقف اردو در آن چندروز در یورت قریب حاصلش این بود که تخمیناً دوازده هزار خروار غله تر کمانان تفریط شد و چیزی بایشان عاید نشد اما نه اینکه همه آن غله بمصرف اهل اردو رسیده باشد علی‌التخمین نصف این مقدار را قشون دولتی آورده بقلعه مرو حمل کردند و نیمه در زیر دست و پا و حرکت اردو پامال شد که نه بکار اهل اردو آمد و نه بمصرف تر کمانان رسید و از یورت قریب تا قلعه مرو چهار فرسخ مسافت دارد و بنای رؤسا این بود که یکشب در بین راه قلعه بمانند و

فردای آنروز که روز هیجدهم وعید غدیر باشد بقلعه مرو حرکت کرده وارد قلعه شوند و در این خصوص چون مشیت خداوندی برخلاف این قرار گرفته بود در بین رایدائی حاصل شد و تفصیل آن این است که روز هفدهم که اول طلوع آفتاب اردو از یورت مزبور حرکت کرده بود نواب والا حشمت الدوله وقوام الدوله با افواج اردبیل و مشکین و شانزدهم شقاقی و قرائی و سواره های هزاره که پیش قراول بودند و بقدریک میدان که اردو حرکت کرده بود مقدمه اردو مقابل شد بایک اوبه تر کمانیه که تخمیناً سه چهار هزار خانوار جمعیت داشتند و بعد از مقابل شدن پیش قراول به آن اوبه نواب حشمت الدوله وقوام الدوله میل کردند که چون اول ورود اردو بجولکای مرو است و تر کمانان هم هنوز درست جمع آوری نکرده اند اظهار جلادتی از خود وقشون دولتی کرده باشند و چشم زخمی به تر کمانیه زده باشند و از آن طرف هم تر کمانیه خیال کردند که اردو بجهت تاخت اوبه آنها از قریات حرکت کرده قریب هزار سواره و پانصد پیاده از او به وسنگر بیرون آورده در جو کنزار بسخو گذاشتند و قریب صد نفر هم از سوارشان در جلو اردو بنای اظهار جلادت و اندوختن تیر و تفنگ کردند جناب قوام الدوله هم سوار هزاره را اولاً مأمور کردند که تر کمانیه را جلو گیری بکنند و ایشانرا از جلو اردو دور نمایند سوار هزاره هم اولاً بطور اجماع زور آور بطرف تر کمانیه شدند و تر کمانیه آهسته آهسته خود را بطرف بسخو گاه کشیدند و بعد از رسیدن سوار هزاره بمحل بسخو سواره و پیاده تر کمانیه از میان جو کنزار بنای انداختن تیر و تفنگ گذاشتند و چون نواب حشمت الدوله دیدند که تر کمانیه زور آور شدند به سربازان فوج اردبیل و مشکین که بیشتر از همه پیش قراول بودند حکم یورش به جو کنزار دادند که تر کمانیه را از میان جو کنزار برانند

و عقب بنشانند فوج مزبور هم در کمال جلادت و رشادت بطرف تر کمانیه یورش برده با تفنگ و سرنیزه بنای دعوا گذاشتند و خوب از عهده برآمده تر کمانیه‌ها را از بسخو گاه عقب نشانیدند و فوج شانزدهم شقاقی و قرائی از عقب فوج اردبیل رسیده به تر کمانیه حمله آوردند و ازدو عراده توپ پیش‌قراول هم علی‌الاتصال بطرف تر کمانیه شلیک ساچمه و گلوله می‌شد و تر کمانیه از این جهات مستأصل شده خود را بطرف اوبه کشیدند که متصل برود شهد بود و سه سنگر هم در جلوی اوبه در کمال استحکام ساخته بودند اولاً فوج اردبیل زور آورده آنها را از سنگراول عقب نشانیدند و داخل سنگردویم شده آن سنگرها نیز از ایشان گرفته و داخل اوبه شدند و در کمال جلادت مشغول جنگ بودند و کار بجائی رسیده بود که زنه‌های تر کمانیه خاک می‌پاشیدند بچشم‌های سربازان فوج اردبیل و با چوب آلاچق سرباز را از اوبه میرانند [میرانند] و دور می‌کردند و در این حالت باز تر کمانیه جمعیت خود را فراهم آورده بسرباز زور آور شدند و چون مسافت جنگ گاه تا اردو بقدریک میدان اسب بیشتر بود و مدت دعوا هم شش هفت ساعت طول کشید حکم صادر شد که اردو بهر کجا رسیده باشد همانجا توقف نماید و بیشتر نرود که مردم آرام بگیرند و فوج و توپ بجهت کمک فوج اردبیل و آن دو فوج پیش‌قراول بفرستند و بعد از آنکه خبر داخل شدن فوج اردبیل به سنگر تر کمانیه باهل اردو رسید مردم متفرقه اردو چنان دانستند که سرباز اوبه را گرفته مشغول غارت و تاراج اموال و عیال تر کمانیه شدند مردم متفرقه بخیال آنکه آنها هم خود را به اوبه برسانند و از اسباب غارت چیزی پیدا نمایند هر کس خودسر بدون رئیس تاخت اوبه را منظور کرده داخل سرباز شد همینکه این مردم سوار رجاله متفرقه داخل سرباز شدند چون جمعیت ایشان زیاده از سرباز بود دست و پای سرباز را گرفته

نگذاشتند که سرباز مشغول دعوا باشد بلکه اغلب سرباز را پامال میکردند و میگذاشتند که باوبه برسند تر کمانیه بعد از مشاهده اینحالت برسر مردم متفرقه رجاله زور آور شده چند تیر تفنگ و شمشال در میان آنها خالی کردند و چند نفر راهم باشمشیر کشتند و مردم متفرقه را ازپیش برداشتند بطرف اردو دو انیدند و از طرف اردو هم بهیچوجه منالوجه از برای آن سربازان که مشغول جنگ بودند کمکی نرسید آنهاهم چنان دانستند که شاید تر کمانیه وقت انداختن اردو بر سر اردو یکتنه آنها را مشغول کرده اند لابد دست از جنگ برداشته بطرف اردو مراجعت کردند و در مراجعت کردن از جنگ تر کمانیه بنای خیره گی گذاشتند اماموردی سلطان نام سلطان فوج اردبیل را با چند نفر سرباز بضرب شمشیر بقتل آورده و چند نفر هم از آن دو فوج کشتند و از سوارها و از مردم متفرقه هم بقدریکه توانستند اسیر کردند و کشتند و دو ساعت بغروب مانده جنگ موقوف شد و آنروز زیاده از نیم فرسخ راه از آن چهار فرسخ مسافت قلعه رابه این جهت طی نکرده بودند و از قراریکه بعد از دعوا محقق شد آنروز قریب دو یست نفر از اهل اردو اسیر و مقتول طایفه تر کمانیه شد و از آن طایفه زیاده از چهل پنجاه نفر تلف نشد و فردای آنروز که روز عید غدیر بود بجهت رفع کسالت و خستگی، اردو در همانجا توقف کرد و تر کمانیه از این معنی زیاد وحشت کرده بودند و توقف اردو را بعد از آنجا حمل براین معنی کرده بود که حکماً اعتقاد رؤسای قشون این است که امروز بهیئت اجتماع قشون را بر سر آن اوبه ببرند و آن اوبه را متفرق نمایند و چون روز گذشته افواج مأمورین جنگ هنوز از تر کمانیه صدمه نخورده بودند باوجود اینکه جمعیت تر کمانیه دو مقابل بلکه سه مقابل جمعیت سرباز و سوار پیش قراول اردو بود بهیچوجه از ایشان هراسی بخاطر راه نداده بطور جلادت و بهادری دعوا کرده بودند. تر کمانیه

قطع کرده بودند که اگر روز بعد هم قشون بهیئت اجتماع بجنگ برود و مثل روز گذشته جنگ نماید و جلادت کند ایشان را شکست فاحش خواهند داد و عیالشان را اسیر خواهند کرد و بر خود حتم کرده بودند که اگر روز بعد از آن جنگ باز بنای جنگ شود اگر بتوانند و ممکن بشود ایل خود را جمع آوری کرده بطرف [-] و بخار افرار نمایند و اگر ممکن بشود تمکین رعیتی و خدمتگذاری دولت ابد مدت راضی شوند و تن در دهند و اعتقاد جمیع سرکردگان خراسانی از قبیل یوسف خان ایل بگی هزار و عطاء اله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو و مردم خراسان همین بود که روز بعد از آن جنگ اردو در همانجا توقف نماید و اقدام بجنگ نموده بهیئت اجتماعی آن اوبه را که سه چهار هزار خانوار بیش نبود از پیش بردارد و این فقره بطوریکه عرض شد مایه وحشت خاطر تر کمانیه میشود، آنوقت یافزار می کنند یا ایل میشوند گذشته از اینها خود اینچا کر از تر کمانانیکه روزها در علف چرا و غیر ذلک گرفتار قشون دولتی میشدند مکرر شنیدم که می گفتند که اگر اردو فردای همان روز اقدام بجنگ کرده بود کارها یکسره و تمام شده بود و مع ذلک اینتفاصیل رؤسای قشون صلاح در توقف اردو در آن یورت ندانستند و آن اوبه را بحالت خود گذاشته روز نوزدهم از آنجا بطرف قلعه مرو حرکت کردند روز بیستم شهر ذی حجة الحرام یکفرسخ مسافت طی کرده شب را در یورت مشهور به سمندوک توقف کرده از آنجا حرکت کرده بیرون قاعه مرو که کنار رودخانه ایست که از رود شهد جدا می شود و بقلعه مرو می آید محل توقف اردوی دولتی شد و پنجروز در همان بیرون قلعه توقف شد لیکن در همان روز که ظاهر قلعه مرو مضرب قشون دولتی شد از هر فوجی پنجاه نفر بجهت محافظت و نگاهداری قلعه مرو مامور شدند و مشغول ساختن قلعه بودند و در

این چند روز تر کمانیه شب و روز پنهان و آشکار خود را بار دو می زدند و حتی المقدور در اسیر بردن کوشش می کردند و بطورهای مختلف شب از کنار اردو سرباز را می دزدیدند و میبردند مثلاً شبها که سرباز میرفت از رودخانه آب بردارد يك نفر یا دو نفر تر کمان از آن طرف آب که نی زار بود و خود را پنهان کرده بودند بدون ساتر و عورت و لباس لوط و برهنه بایک تیغ شمشیر خود را بمیان آب می انداخت و آهسته از آب می گذشت وقتی که سرباز مشغول آب کردن ظرف یا کار دیگر بود دست او را گرفته بمیان آب میکشید و تا سرباز میرفت فریاد کند و رفقای او خبر میشدند و از اردو کمک می آمد تر کمان بهر جا که منظورش بود رسیده بود و کسی او را ندیده مراجعت میکرد و در آن شبها همه شب تا صبح در اطراف اردو همین هنگامه و گیردار بود. چون افواج سمنان و دامغان و عرب و عجم در کنار آب چادر زده بودند و اغلب از آنها گرفتار میشدند و از افواج مراغه در آن شبها اظهار جلادتی شد چند نفر سرباز روز در کنار آب که کسی ایشان را نمیدید بسخو کردند وقت آمدن تر کمانها که دوسه نفر از ایشان را اسیر و مقتول کردند.

و کار بگویم که ستمی شسته بود ز غده به راست که بگردد شرح علی
 انجمنی و فتنه در گذران گویم که شربت کسب شر از روز و خوارگی
 شتر و صفت ز غم زنگار کند شربت کسب شر و صفت نبرد
 این بنامه که در سنگ صوفی شسته و بقیه بسفای روح و آرزوی
 به صحت پیشانی به راست و لکنت به بهنگیای شمشیر
 و چهارم به نغز در آنجا توقف کرده و فطرت فتنه که شربت
 و الا که در سجده است از نیت نه که شسته به نغز عقیق زنگار گویم
 و در چهارم این است از نیت به نغز شربت زنگار زنگار گویم

این مختصر است از ذوقی است نغز از گوشت گوشت
 این صحت است که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 صحت این است که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 از غم و صحت است که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت

علی کشف الله التوحید بجملة تجرید فی حق نغز شسته
 بهشت که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 خوار شد از نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 سبکه که در وجود ما کسب به نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 خرد صحت است که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 از نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 صحت است که نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت
 علی و نغز نغز شسته و اگر کسی نماند به صفت

سنه ۱۱۹۱

یادداشت مجله

آقای علی اکبر سرفراز رئیس هیأت علمی و کاوشهای
بیشاپور مقاله ای درباره نتیجه ثمر بخش کاوشهای خود
برای درج در مجله بررسیهای تاریخی ارسال داشته اند.
در این مقاله یکی از جالبترین نقوش برجسته ساسانی
برای نخستین بار معرفی میگردد.

بررسیهای تاریخی از اداره کل باستانشناسی که
موافقت خود را با درج مقاله مزبور اعلام داشته اند
سپاسگزار است و موفقیت هر چه بیشتر نویسنده ارجمند
و دانشمند آنرا آرزومند است.

بررسی های تاریخی

کشف

یکی از مهمترین نقوش برجسته جالب توجه

دوره ساسانی

بقلم

علی اکبر سروراز

«دکتر دباستان‌شناسی»

هیئت حفاری علمی باستان-
شناسی ایران در شهر باستانی
بیشاپور^۱ قریب سه سال است که
عملیات اکتشافی خود را در
زمینه علمی و تحقیقاتی دوره
تاریخی ساسانی در این منطقه
شروع نموده است.

هیئت مذکور تا کنون
موفق شده است قسمتی از حصار
و برج و باروی مستحکم این
شهر قدیمی را که بامر شاپور
اول ساسانی بنا گردیده است
از دل خاک خارج کند. همچنین
هیئت اعزامی در حوزه این مکان
ضمن مطالعات و بررسی خود
موفق گردید یکی از مهمترین
نقوش برجسته زمان ساسانی
را که بر قطعه سنگی عظیم

۱- نام پهلوی این شهروه شاپور - به شاپور بمعنی ازکارهای خوب شاپور میباشد.

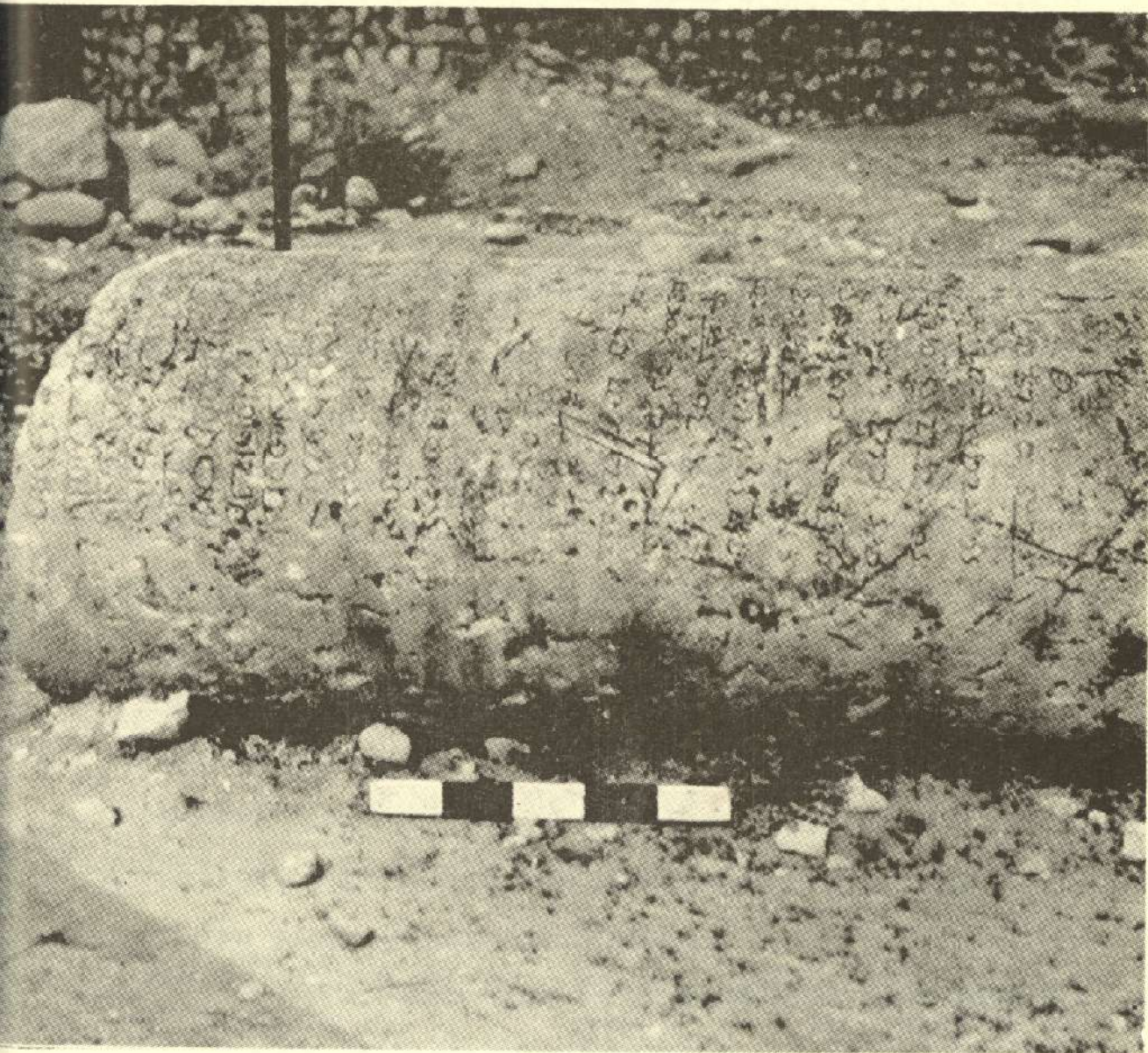
حجاری شده و در کنار جاده شاهمی روزگار باستان قرار دارد کشف نماید. این جاده یکی از مهمترین راههای عمده قدیم است که تخت جمشید و استخر را به شهر باستانی شوش می پیوست و در دوره ساسانی فیروز آباد (گور قدیم) و بیشاپور را به تیسفون مقر سلاطین ساسانی وصل میکرد بدین ترتیب که این پایتخت از طریق کرمانشاهان - همدان به خوزستان و از آنجا به بیشاپور و کرانه‌های خلیج فارس امتداد می یافت، این گذرگاه تاریخی شاهد بسیاری از کشمکش‌های زمان قدیم است، خشایارشا از همین راه برای حمله به یونان استفاده کرد و اردشیر بابکان پس از کسب قدرت محلی در روز ۲۸ آوریل سال ۲۲۴ میلادی تیسفون را مسخر و پایتخت را به آن مکان منتقل نمود و پسرش شاپور اول برای جنگ با رومیان و تصرف انطاکیه شهرزیمیا و ثروتمند روم شرقی و پایتخت سوریه در این معبر اقدام به لشکرکشی نمود، ناگفته نماند، از این جاده پیوسته بمنظور کشمکش‌های سیاسی و قدرت و زور- آزمائی استفاده نمی شد بلکه راه مزبور یکی از طرق تجارتنی هم بود. که سوداگران امته خود را از این گذرگاه باقوام دیگر عرضه داشته و واسطه داد و ستد بین این اقوام بوده‌اند ولی در مسیر این جاده باستانی و تلاقی چهار راه آن که به کرانه‌های خلیج فارس امتداد داشت شهر باستانی بیشاپور حائز اهمیت فراوان بوده و چند نفر از شاهنشاهان ساسانی مانند شاپور اول - بهرام اول - بهرام دوم و شاپور دوم در تنگ چوگان که متصل به این جلگه مصفا است بردل کوهها نقوش خود را حجاری نموده شرح فتوحاتشانرا در معرض دید عابریین نهاده‌اند و بقول استخری. در ناحیه شاپور (بیشاپور زمان ساسانی و صدر اسلام) نقش پادشاهان و بزرگان فارس و مؤبدان و سایر سرداران را بر کوهها نقش کرده‌اند.

البته در زادگاه قوم پارسی نژاد ساسانی یعنی در اقلیم پارس کتیبه‌ها و نقوش برجسته زیادی در کوره‌های مختلف (تقسیمات ایالت پارس در زمان ساسانی) وجود دارد ولی بدون شك نقوش برجسته تنگ چوگان و مجسمه عظیم شاپور

در غاری که در حوزه بیشاپور مقر شاپور اول حجاری شده است در زمره شاهکارهای حجاری زمان ساسانیان بشمار میرود و در همین مکان شاپور اول بمناسبت یادگارفتح و غلبه خود بر والرین امپراطور روم بطور متعدد نقش این پیروزی و مجالس شکوهمند از عظمت گذشته تاریخی خود را بر سینه کوه تنگ چوگان حک نموده است.^۲ این شهر باستانی بر طبق ستون کتیبه داری که بدو خط پهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده و هم اکنون در محل بیشاپور موجود است در سال ۲۶۶ میلادی بنا گردیده است (تصویر شماره ۱) و از جمله شهرهای زیبای زمان ساسانی است که بمراتب از فیروز آباد بزرگتر و مهمتر و بر طبق نقشه شهرسازی نقشه آن با سایر شهرهای متمدن آن روز از جمله شهرهای بیزانس (روم شرقی) رقابت مینماید.

جلگه بیشاپور از نظر سوق الجیشی نیز حائز اهمیت تاریخی است زیرا حد فاصل بین استان فارس و خوزستان قرار گرفته و چنین بنظر میرسد که مرکز قدرت و سلطنت محلی پس از فیروز آباد که مقر اردشیر پدر شاپور بود به بیشاپور منتقل گردیده است. شهر مذکور علاوه بر شرایط مناسب و اوضاع طبیعی و جغرافیائی که در حاشیه رودخانه شاپور احداث شده است، وجه امتیاز دیگری دارد بدین معنی که در کنار جاده شاهی واقع شده است. راهی که فیروز آباد و بیشاپور را در روزگار باستان به تیسفون وصل میکرد تا مکان معروف به سرآب بهرام ۲۰ کیلومتری این محل در جلگه کورک (جائیکه نقش بهرام را بطور نشسته براریکه سلطنت در برابر بزرگان ساسانی نقش کرده اند). (تصویر شماره ۲) امتداد می یافت و از آن پس بعلت وجود باتلاقیهای ژرف و غیر قابل عبور از دره مقابل نقش فوق الذکر و از تنگه ای بنام تنگ قندیل جاده از گذرگاه کوهستانی عبور کرده و بجلگه نورآباد ممسنی که برج معروف به آتشکده نور آباد در حوالی آن بسراشته شده بود می پیوست.

۲- یادگار این پیروزی در پنج نقطه پارس بردل کوهها نقش شده است.



تصویر ۱ - ستون پاسنگ نبشته پهلوی اشکانی و ساسانی در بیشاپور



تصویر ۲ - نقش برجسته بهرام براریکه شاهی در برابر بزرگان در سراب بهرام

این قطعه از راه شاهی که تا کنون ناشناخته مانده بود بمنظور عبور ارابه ها جاده سازی شده بود و هنوز هم آثار حاشیه و جدول بندی راه قدیم که با سنگ چین‌های مرتب و منظم بوجود آمده است بچشم میخورد و در کنار همین جاده و درون همین تنگ است که یکی از نقوش با عظمت دوران ساسانی حجاری گردیده و هیئت کاوشهای باستان‌شناسی در بیشاپور چنین می‌پندارند که توفیق کشف آنرا یافته است ۳.

نقش برجسته تنگ قندیل در کنار سرچشمه زیبائی که هنوز هم جریان دارد مشرف باستخری عمیق و بزرگ قدیمی بشکل مکعب با ابعاد 12×12 و بعمق ۵ متر واقع شده است در دامنه این تنگ که مشرف بجبلگه وسیع گورک میباشد آثار خرابه‌های قدیمی که از این مخزن آب بهره‌گیری مینمود مشاهده میشود و در ارتفاعات آن بقایای بسیاری از دخمه‌های دوره ساسانی وجود دارد.

کیفیت این نقش برجسته که بصورت نیمرخ نقش گردیده از نظر هنری الهامی است از سنت گذشتگان، وقار و سکون و آرامش نقش مارا بیاد نقوش برجسته دوره هخامنشی می‌اندازد که در این سرزمین بنیانگذار شاهنشاهی عظیمی شدند و هنر و پدیده فرهنگ را بدنیای علم و ادب عرضه نموده‌اند و از طرفی ملاحظه میشود که هنر ساسانی در این نقش برجسته جانشین هنر پارتی است بدین معنی که نفوذ غربی را بهر شکلی که باشد چه از نظر فرم پوشش و چه از نظر حرکات موزون بطوری با هنر اصیل ایرانی تلفیق نموده‌اند که جنبه هنر ملی بخود گرفته است شکی نیست که در گذشته اقوامی که با یکدیگر مراوده و ارتباط داشته اند هنر آنها در یکدیگر نفوذ متقابل مینموده است و تمدن هنر ساسانی نیز که در کشمکش‌های سیاسی و زور آزمائی دوره تاریخی بسیاری از نکات هنری تمدن‌های غربی را پذیرفته است باقوه

۳- چنانکه درباره این نقش پیش از این اطلاعی یا تصویری انتشار یافته باشد راهنمایی برای استفاده از آن موجب نهایت سپاسگزاری خواهد بود.

خلاقه خود آن پذیرش هنری را طوری دگرگون نموده است که بصورت يك اثر ملی جلوه گر شده است و ما مظاهر و جلوه‌های این آثار هنر ملی را در تمام شئون هنری از قبیل: معماری . فلزکاری . حجاری . گچ بریهای دوره ساسانی مشاهده مینمائیم ولی در این میان هنر مجسمه سازی و حجاری نقوش برجسته بنحو مطلوبی پیشرفت و خودنمایی میکند و همچنانکه گذشت شاهکار این فن و هنر را در مجسمه عظیم غار شاپور که بیش از ۶ متر بلندی آن است ملاحظه مینمائیم . وانگهی نقوش برجسته این زمان را در حقیقت میتوان مجسمه نامید زیرا برجستگی آنها مخصوصا از نظر حجم و بعد کاملا بطور مجرد و مستقل بنظر میرسد.

با توجه به آنچه گذشت این قبیل نقوش برجسته را با هیچیک از دوران تاریخی نمیتوان مقایسه نمود و از هر لحاظ بر سایر حجاریهای گذشته برتری دارد و با وجودیکه ظرافت و خلق هنری آنها پیاپی زمان هخامنشی نمیرسد مع الوصف حجاری این دوره را میتوان دنباله هنر حجاری هخامنشی دانست. نقش برجسته تنگ قندیل بر روی قطعه سنگ عظیم و در لوحه ای مستطیل شکل بابعاد ۲۷۵ سانتیمتر (طول) و ۲۱۲ سانتیمتر (بلندی) بشرح زیر حجاری شده است. (تصویر شماره - ۳)

الف . نقش برجسته شاهنشاه ساسانی در وسط که بنا به سنت شرقی از سایر افراد این نقش بلندتر و بلندی قامت شاه باتاجی که بر سر دارد و متأسفانه در اثر مرور زمان و تأثیر باد و باران کنگردهای آن نامشخص است ۲۲۰ سانتیمتر میباشد که تمامی ارتفاع نقش را گرفته است و شاید یکی از علل نامشخص بودن تاج شاهی که از جمله مشخصات پادشاهان ایندوره است همانا محدودیت بلندی لوحه حجاری است که بعلت وضع طبیعی و کوتاهی تخته سنگ تمامی نقش آنطور که باید و شاید بخصوص تاج مزبور حجاری نشده است باوجود بر این آثار و علائم محو شده ای بر روی پیشانی سنگ و مجازی کلاه شاه وجود دارد که محتملا کننده کاری مختصری از کیفیت کنگره



تصویر ۳ - نقش برجستہ تنگ قندیل مکشوفہ توسط ہیئت حفاری بیماپور

تاج میباشد. شاهنشاه ساسانی در این نقش دارای گردن بندی ازدانسه‌های مروارید بوده بصورت نیمرخ و بحالت ایستاده نقش شده است، نیم تنه تنگی پوشیده که چین‌های آن تابالای زانونمایان است و بر روی آن شنلی دارد که بعلت باز بودن د کمه‌های آن که بر روی سینه قرار دارد وزش باد آنرا به اهتزاز در آورده است و باز بودن د کمه‌های شنل خود يك نشانه آزادی و رهائی از قيود رسمی در این نقش است که شاه توفیق آنرا یافته است (تصویر شماره ۲) شلووار شاه ساسانی شلووار چین‌داری است که تاساق پای او را میپوشاند (شتانگ) و همچنین کفش بندداری پیادارد که بر گه‌های پهن آن بر روی کف نقش بطور چپ و راست روی هم قرار گرفته و با دست چپ قبضه شمشیری را که بطور حمایل با تسمه‌های چرمی آویخته شده است نگاه میدارد و دسته شمشیر در محاذی کمر و روی کمر بندی است که با دو قلاب محکم شده است.

پای چپ تقریباً يك حالت آزادی دارد و هیكل ورزیده و متناسب شاهنشاه ساسانی در البسه سلطنتی دارای ابهت و سطوتی زاید الوصف است موهای شاه که بر پشت جمع شده روی شانها را می پوشاند - نواری که از حلقه مدوری گذرانده شده است (و در تصویر چندان روشن نیست) و مربوط به البسه و تاج سلطنتی است در پشت سر ملاحظه میشود، شاه رو به ملکه طوری ایستاده که با دست راست در حال گرفتن گل لاله یا ساغری است که ملکه به او تقدیم میدارد و در چنین وضعی شاهنشاه ساسانی چشم به ملکه دوخته و کاملاً متوجه او میباشد. (تصویر شماره - ۴)

ب - رو بروی پادشاه و سمت راست او ملکه با قامتی متناسب که در این نقش به بلندی ۱۹۲ سانتیمتر یعنی در حدود ۸ سانتیمتر از قامت شاهنشاه کوتاه‌تر نشان داده شده است دیده میشود که تاجی بر سر دارد بوسیله نوارهای این تاج موی سر که بشکل دم‌اسبی در پشت حلقه شده است باروبانی گره خورده و نوارهای پهن آن کاملاً آشکار است. دانه‌هایی از مروارید درشت زینت بخش گردن ملکه است که در حالت ایستاده رو به شاه در حال تقدیم ساغراست ولی



تصویر ۴ - نمای قسمتی از تزئینات لباس شاهنشاه در نقش برجسته تنگ قندیل

دست چپ او آنطور که باید و شاید مشخص نیست اما شیئی را در بغل دارد که اگر هدیه شاه به ملکه نباشد احتمالاً پیکره یا ظرفی مربوط به ساغر است. لباس چین دار بلندش که تا پائین پا افتاده از حریری نازک ترتیب یافته زانوهای ملکه از زیر این پیراهن حریر لطیف کاملاً هویداست شنلی بر روی این پیراهن دیده میشود که در قسمت روی شانه‌ها نمایان نیست ولی از کمر به پائین در اثر وزش باد چین خورده و باهتزاز در آمده است کمر بند لباس در قسمت جلو دارای گره‌ای است که دو بر گه‌های آن آویزان شده است. (تصویر شماره ۶۵-۶۷)

ج. شخصی که در سمت راست تصویر و در پشت سر شاهنشاه ساسانی دیده میشود در حالت ایستاده بوده و با دست راست حلقه سلطنتی را نگهداری میکند و مشخصاتی دارد که از نظر لباس و شمشیر و طرز ایستادن و هیئت جسمانی با شخص شاهنشاه قابل مقایسه است. منتهی تصویر مزبور در حدود چند سانتیمتر بنا به سنت هنری این عصر کوچکتر از قامت پادشاه نموده شده است. لباسی که بر تن دارد با مختصر اختلافی نظیر لباس شاه ساسانی است یعنی نیم تنه تنگی پوشیده که بر روی آن شنلی دارد و شیوه حرکات وی بصورت نیم رخ و در حالت ایستاده شبیه شاه است که با دست راست حلقه فره ایزدی و نشانه سلطنت را در پشت سر شاه نگهداشته و با دست چپ قبضه شمشیری را که با تسمه‌های چرمی حمایل شده گرفته است این شخص دارای بدنی ورزیده و با ابهت است شنل او را نیز نسیمی که از سمت راست و زیده مانند سایر نقوش این صحنه بحرکت در آورده است و شتالنگ او تاساقه پارا پوشانده و کفش بندداری بر پا دارد که دو بر گه‌های آن در روی کف زمین افتاده است. نقش مذکور بجای گردن بند مروارید، طوقی ساده و پهن که محتملاً از طلا میباشد بر گردن دارد. گیسوان بافته او را نوارهایی که چین‌هایش تمامی پشت سر را فرا گرفته پوشانده است. کمر بند او با دو قلاب مدور بر روی کمر محکم شده است متأسفانه بعلت آهکی بودن نوع سنگ و نفوذ آب قسمت‌های حساسی



تصویر ۵ - قسمتی از بدنه و بساک و روبان و گردن بند ملکه آذر آناهیتا



تصویر ۶ - نمای قسمتی از پوشش ملکه ملکه‌ها در نقش برجسته تنگ قندیل

از این نقش محوشده که از مشخصات کامل آن می‌کاهد و از آن جمله است قسمتی از پاهای شخص نگهدارنده حلقه فره ایزدی .

با وجود براین از مطالعه این نقش برجسته چنین استنباط می‌گردد که از نظر مقایسه و مشابهت با سایر نقوش پادشاهان نخستین ساسانی (فی‌المثل مراسم تاجگذاری اردشیر در نقش رجب نزدیک تخت جمشید یا نقش رستم در کنار قبور سلاطین هخامنشی) که پادشاه و اهور مزدا هر دو سوار بر اسب می‌باشند و در عین حال دارای لباسی متحدالشکل بوده و اردشیر برای گرفتن فره ایزدی که نشانه سلطنتی است در مقابل اهور مزدا قرار گرفته و با حجاری نقش برجسته شاپور اول در نقش رجب که حاکی از جلوس این پادشاه است و در حال گرفتن حلقه سلطنتی از خدای بزرگ اهور مزدا است شاه دارای تاج مخصوصی بخود و اهور مزدا نیز دارای تاج کنگره‌ای است ولی در نقش برجسته تنگ‌قندیل که ذکر آن گذشت علاوه بر آنکه وضع کلاه یا تاج شخص ایستاده در پشت سر شاه مشخص نیست مشاهده میشود که با گرفتن حلقه فره ایزدی با ایما و اشاره بنقش وسط که شخص شاه باشد تفهیم مینماید که این شخص شاه است . در نقوش تشریفاتی فوق‌الذکر شاه بعنوان احترام نسبت به خدای بزرگ با بلند کردن انگشت سبابه به اهور مزدا ادای احترام مینمایند ، و در این نقش چنین نیست بنابراین میتوان استنباط کرد که در این صحنه شخص مذکور اهور مزدا نیست و امکان دارد که یکی از نجبا و بزرگان باشد چنان که در زمان ساسانیان نقش نزدیکان و بزرگان و نجبا در حجاریها مرسوم بوده است اما این گونه اشخاص نزدیک بشاه از داشتن حلقه‌های گیسوی مجعد نظیر موی شاه برخوردار بوده‌اند و کیفیت چنین نقوش را در نقش برجسته بیشاپورد در تنگ‌چوگان ملاحظه میکنیم که پنج‌سوار با موهای مجعد پشت سر شاه بلافاصله قرار دارند و یقیناً از صاحب‌منصبان عالی‌قدر یا بزرگان و نجبای نزدیک می‌باشند در صورتیکه در نقش برجسته تنگ‌قندیل چنین وضعی برای شخص ایستاده در پشت سر شاه وجود ندارد یعنی فاقد حلقه‌های گیسوی مجعد

است بنابراین اگر از نزدیکان بلا فصل شاهی نباشد که نیست بدون شك از مقررانیست که در چنین صحنه تاریخی حضور یافته است و در این صورت میتوان تصور کرد که این شخص دارای مقامی از جمند و همطر از با مقام اهور مزداست که حامل فره ایزدی و نشانه سلطنتی است و جنبه مذهبی بیش از خصوصیت خانوادگی او و نزدیکیش بشاه اهمیت دارد و مسلماً چنین شخصی دارای اقتداری عظیم بوده است که باید در کلیه موارد روز ندگی خصوصی افراد مدخله داشته باشد و یقیناً توجه ما بمردی مذهبی معطوف میشود که از خدمات فوق برای استحکام دین زردشت و موفقیت‌هایش بحث شده و از صداقت و دیانتش سخن بمیان آمده است و پادشاهان ساسانی که از ابتدا به روحانیون زرتشتی گرویده و برای آنها احترام خاصی قائل گردیده‌اند بنیاد سلطنت و حکومت خود را بر پایه دینی ملی گذارند و چنین همبستگی تا آخر شاهنشاهی ساسانی مشاهده میشود بنا بر این احتمال دارد که شخص مذکور در این نقش کرتیر موبدان موبد زمان شاپور باشد که در همه حال شاپور را یاری نموده است و بنابه سنگ نبشته‌های او نامش که لقبی بیش نیست همنام اهور مزدا خدای یکتا قلمداد شده است چنانکه ضمن معرفی خود در کتیبه کعبه زرتشت^۴ مینویسد من کرتیر موبدان موبد خدایگان شاپور شاه شاهان راستگو و درستکار بوده‌ام من به خداوند ، بشاپور شاه شاهان برای وظایف مذهبی در دربار اقدام کرده‌ام ، همه جا در تمام قلمرو حکومت شاپور و این بدستور شاپور بود و شاپور بمن نام کرتیر موبدان موبد داد که همان نام اهور مزدا خدای یکتا است در جائی دیگر میگوید بخاطر وظایف مذهبی مقتدر و شکوهمند بمن کرتیر موبدان موبد داد که همان نام اهور مزدا خدای یکتا بود ولی در آن زمان در تمام کشورهای تابع مرا موبدان موبد و قاضی کرد و انجام مراسم آناهیتار بمن سپرد و مرا ریاست و اقتدار بخشید نگاهی بمتن سنگ نبشته مهم کعبه زرتشت در نقش رستم و گفتار کرتیر مقام و منزلتی را که این موبدان موبد داشته است

۴- واقع در نقش رستم .

کاملاً روشن می‌سازد بخصوص که کرتیر از روحانیون متنفذی است که درک زمان پنج‌پادشاه اولیه ساسانی یعنی اردشیر - شاپور اول - هرمز اول - بهرام - اول - بهرام دوم را نموده است و خدمات صادقانه او مورد تأیید شاهنشاهان بعد از شاپور نیز واقع شده و بدرجات عالی تری ارتقاء یافته است .

چنانکه از متن کتیبه کعبه زرتشت در این باره مستفاد میشود بوی در زمان بهرام‌عنوان نجات‌دهنده روح بهرام اعطاء شده و در زمان بهرام دوم مقام روحانی موبدان موبد و قاضی کل مملکت بعلاوه ریاست کل معبد آناهیتارا که روزگاری جد شاهنشاهان ساسانی یعنی ساسان افتخار آنرا داشت کسب نموده است در کتیبه دیگر نقش رستم در پشت سر نقش شاپور و والرین خود را کرتیر موبدان موبد حاکم و مدیر فارس و رئیس ضرابخانه معرفی میکند با این وصف بنظر میرسد که در این صحنه نقش میانی مربوط بشاپور اول و شخص حامل فره ایزدی همان کرتیر باشد که در سایر کتیبه‌های نقش رستم حضور دارد و انگهی از اقتدار و سلطه روحانیون زمان ساسانی همین بس که پادشاهان نخستین مانند اردشیر و شاپور توانسته‌اند بدون مداخله روحانیون ، ولیعهد خود را تعیین نمایند و انتخاب ولیعهد سایر پادشاهان ساسانی (باستثنای یکی دو نفر دیگر) بنا برآی و تصمیم و تصویب موبدان بزرگ و سپهبد و رئیس دبیران بوده است . بدون شك در تاریخ سلسله ساسانی هیچ‌یک از موبدان موبد از نظر اختیارات و قدرت و خدمات اجتماعی و دینی بی‌پایه کرتیر نرسیده است او یکی از موبدان بزرگ است که در بنیانگزاری آئین زردشت و وحدت این دین ملی شاپور را یاری و معاضدت نموده است . و محتملاً همین کرتیر بوده است که پس از ۹ سال علاقه و دلبستگی شاپور را از مانویت برطرف و موجبات گریز مانوی را از ایران فراهم ساخته و شاپور را واداشته است که مطالبی بر علیه مانویت منتشر نماید و یقیناً این منظور با کوشش و مساعی زیاد توأم بوده است که کرتیر در پایان معرفی خود در کتیبه کعبه زرتشت مینویسد از همان آغاز برای خشنودی روح خودم و

برای خدایان و برای شاهان رنج بردم و ناکامی کشیدم آتشکده ها و روحانیون را بزرگ داشم و بحق و بمقام خود رساندم.

در این صورت حضور موبدان موبد . قاضی کل مملکت . سرپرست کل معبد آناهیتا حاکم و مدیر فارس . رئیس ضرابخانه و همنام اهورمزدا در این نقش برجسته بدون شك حاکی از يك واقعه تاریخی است که در این گذرگاه و در حوزه شهر تاریخی بیشاپور اتفاق افتاده است هر چند موقعیت مکانی تنگ - قندیل طوری نیست که بتوان گفت در این مکان این حادثه بوقوع پیوسته است ولی باتوجه به نزدیکی نقش باشهر بیشاپور و ارتباط آن با سایر نقوش برجسته تنگ چوگان که همگی حاکی از پیروزی و عظمت و افتخار است میتوان ارتباط آنرا بایکی از حوادث تاریخی شاپور از جمله ضیافت و پیوند زناشوئی و یا مراسمی که حضور ملکه و کرتیر در آن ضروری بوده است دانست جائیکه کرتیر در کتیبه کعبه زرتشت میگوید ازدواج را من قانونی کرده ام .

بطوریکه میدانیم در نقوش برجسته هخامنشی نقش ملکه دیده نمیشود ولی در حجاری های ساسانی مقام زن بصورت الهه ناهید و فرشته پیروزی (نیکه) و یابشکل عادی و طبیعی خود عرضه شده است چنانکه در نقش رستم مراسم تاج گذاری نرسی توسط ناهید که فره ایزدی را باو میدهد حجاری شده است و در حجاری دیگر در همین مکان در کنار تاج گذاری اردشیر اول تصویری از بهرام و ملکه وجود دارد و در روی سکه های بهرام علاوه بر نقش شاه نقش ملکه که گاهی ولیعهد هم در آن حضور دارد مشاهده میشود و در کتیبه سرمشهد که بهرام در حال کشتن شیری است تصویری از ملکه وجود دارد که برخی آنرا الهه ناهید میدانند^۵ بر روی بعضی از سکه های زمان ساسانی نقش ناهید ضرب شده است و همچنین در طاق بستان الهه ناهید که سبزوئی در دست دارد

۵- در محل برم دلك فارس نقشی از بهرام و ملکه وجود دارد که شاه گلی را بملکه هدیه میکند یقیناً این نقش تقلیدی از نقش برجسته تنگ قندیل میباشد و لذا تصور می شود که نقش تنگ قندیل نیز مربوط به بهرام باشد ولی با احتمال به یقین نقش شاپور است .

در طرف راست خسرو پرویز بصورت ایستاده حجاری گشته است، سکه‌های پوران‌دخت و آذر میدخت ملکه‌های ساسانی نیز دال بر اهمیت مقام زن در دربار ساسانی است. اماتا کنون نقشی از ملکه شاپور اول پادشاه مقتدر ساسانی بدست نیامده و آنچه مسلم است نقوش زنان درباری را در این زمان با جامه‌های بلند و بساک‌های گل بر سر نشان داده‌اند که زینت بخش قصور سلاطین ساسانی بوده است.

از طرفی از متن کتیبه کعبه زرتشت با نام ملکه شاپور اول که بعنوان ملکه ملکه‌ها ذکر شده است بنام آذر آناهیتا آشنائی داریم و کرتیر موبدان موبد دو آتشکده یکی بنام نیک نام شاپور و دیگری بنام آذر آناهیتا ملکه ملکه‌ها دایر نموده است^۶ ضمن عملیات اکتشافی شهر تاریخی بیشاپور توسط هیئت باستان‌شناسان فرانسوی در سی سال قبل یعنی ۱۳۱۹ شمسی در قصر شاپور موزائیکی از تصویر یک زن درباری که شاخه‌ای گل در دست و بساکی در سر و لباسی بلند بر تن دارد بدست آمده است (تصویر شماره ۷) که هم‌اکنون زینت بخش موزه ایران باستان می‌باشد و از مقایسه آن با نقش برجسته مکشوفه تنگ قندیل چنین استنباط میشود که از نظر تناسب اندام و بساک و آرایش مو و طرز لباس نقش برجسته تنگ قندیل مربوط به آذر آناهیتا ملکه ملکه‌های شاپور اول است و عکس آن نیز صادق است یعنی تصویر زن درباری مکشوفه نیز ملکه ملکه‌هاست و در این صورت در تصویر شخص پادشاه که شاپور اول دومین پادشاه ساسانی است جای شکی باقی نمی‌ماند و بساین ترتیب

۶- احتمال دارد آتشکده بیشاپور که در آن نیایش آب و آتش در یک مکان جمع شده

است مربوط به ملکه آذر آناهیتا باشد.

حجاری مورد بحث بین سال‌های ۲۶۰ و ۲۷۳ نقش‌گردیده است.^۷ هیئت حفاری علمی بیشاپور چنین می‌پندارد که با کشف این اثر هنری ارزنده موفق به معرفی یکی از بهترین آثار دوره ساسانی می‌گردد و تا آنجا که اطلاع دارد نقش مورد بحث تا کنون ناشناخته بوده است و اسم محلی هم ندارد بدین لحاظ هیئت پیشنهاد مینماید نقش نامبرده بمناسبت مکانی که در آن حجاری بعمل آورده است بنام نقش برجسته تنگ‌قندیل خوانده شود و اگر درباره آن قبلاً اطلاعی و اشاره‌ای در کتابها و نشرات باشد طبعاً بنامی که پیش از این نامیده و شناخته شده است خوانده می‌گردد. این اثر هنری فاقد کتیبه است ارزش هنری و شکوه و جلال بدیع آن شاید بعلت وجود ملکه ملکه‌ها آذرآناهیتا طوری است که خشونت کار هنرمندان بسیاری از نقوش ساسانی در آن دیده نمی‌شود و شیوه حجاری برجسته بنحوشایسته‌ای تلطیف گردیده و بزمی شادمانه بوجود آورده است و مخصوصاً حرکت موزون اندام ملکه که بشکل موقر مجسم شده و سایر حرکات وی نقوش این مجلس را بطوری تحت تأثیر قرار داده است که شاهنشاه ساسانی با همه ابهت و عظمتش حرکات مطلوب خود را هماهنگ با نقش ملکه ساخته است و صحنه‌های دل‌فریب آن نه تنها ناقض گفته‌های مارسیلنوس مورخ رومی (۳۳۰-۴۰۰ میلادی) است که می‌گوید ایرانیان فقط مناظر جنگ و خون‌ریزی را نقاشی میکنند. بلکه دقت و لطافت روح‌انگیز این نقش طوری است که هنرمند حجار بصورتی بس هنرمندانه از عهده آن برآمده است و موجبات بیشتر تلطیف صحنه را فراهم نموده و چنان ظرافت و روحی به نقش بخشیده است که نظیر آن در صحنه شکار یا پیروزی و اعطای منصب نیست بلکه سکون و آرامش و روحانیت نقش

۷ - تاریخ پایان شهر سازی بیشاپور در سال ۲۶۶ میلادی بوده و تاریخ پیروزی شاپور بر والرین در سال ۲۶۰ میلادی میباشد که قدیمی‌ترین آثار حجاری در تنگ چوگان است بنابراین اگر همزمان با این تصاویر نقش مذکور صورت‌نگرفته باشد یقیناً از نظر رابطه تاریخی با تاریخ پایان شهر سازی بیشاپوز مرتبط میشود.

تنگ قنديل بيننده را بياد نقوش زمان هخامنشى و گفته مورخ معروف انگليسى سرپرسي سايكس مى اندازد كه هيگويد سلاطين ساسانى شكوه و جلال سلطنت هخامنشى را تجديد نموده و يك فصل برجسته و درخشانى بر تاريخ ايران افزودند .



تصویر ۷ - کاشی موزائیک یکزن درباری مکشوفه از عملیات حفاری سال ۱۳۱۹ در بیشاپور

تصرف بصره بدست

ایران

در زمان شهریاری زند

تقدم

سروان محمد کشمیری
(فوق لیسانسیه در تاریخ)

تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهرداری زند

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانس در تاریخ)

برای آنکه بتوان نبرد بصره را در زمان کریم خان زند تشریح نمود نخست ضروری است که تجزیه و تحلیلی منطقی و جامع از عوامل مشخصه‌ای که باعث این جنگ گردید بیان شود. مسلم است که تمام این علل و ممکنات همه بیک نسبت در پیدایش نبرد یکسان و همانند نبوده‌اند و بر اثر پایداری یا ناپایداری هر یک، تأثیر آن نیز گوناگون بوده است. سنجش این تفاوتها کار بس دشواری است معینا در این مقاله کوشش میشود ارزشهای این علل را بامعیارهای دقیقی تجزیه و تحلیل نمود. تا شرایط و اوضاع و احوالی که تحت آن مقتضیات، چنین جنگی پدید آمد

برخوانندگان ارجمند مجله بررسی‌های تاریخی بخوبی روشن گردد.

اول - عدم اجرای تعهدوالی بغداد و بصره

خودخواهی، جاه‌طلبی و حس‌افزون‌طلبی اگر در وجود شخصی که مصدر امری در يك جامعه باشد جمع گردند گه‌گاه باعث حوادث بزرگی خواهند شد و از بهترین نمونه‌های تاریخی اثبات آن، اقدامات عمر پاشا والی بغداد و بصره می‌باشد که عاقبت منجر به لشکرکشی ایران بطرف بصره و تصرف آن شهر گردید.

نخستین اختلافی که بین این شخص و دولت ایران بوجود آمد بر سر جماعت بنی کعب بود^۱ باید گفته شود که دولت عثمانی بنی کعب را تبعه خود میدانست و از آنها انتظار داشت که ضمن اطاعت، مالیات خود را به نمایندگی آن دولت یعنی حاکم بغداد و بصره بپردازند ولی کعبیها در این زمان قوی شده بودند زیرا زندگی عشایری، حرکت و فعالیت مداوم، دست و پنجه نرم کردن بانامالایمات، خصوصیات لازمه را برای سرکشی در آنها مجتمع نموده بود. آنها نه فقط بحکام عثمانی مالیات نمیدادند بلکه در خشکی و دریانیز باتباع آنها آزار میرساندند و اموال آنها را چپاول میکردند. در فارسنامه ناصری آورده شده که کعبیها «... چند کشتی کوچک و بزرگ را فراهم آورده بر مترددین دریای فارس و لنگر گاه بصره بی‌اعتدالی مینمودند...»^۲

برای سرکوبی این طایفه پاشای بغداد و بصره دو مرتبه بالشکری فراوان بر آنها تاخت و در هر دو دفعه نتوانست کاری از پیش ببرد و بدون اینکه نتیجه‌ای عایدش گردد ناچار بمراجعت شد.^۳

حمله دوم والی بغداد و بصره در سال ۱۱۷۶ هجری قمری انجام شد و در

۱- برای آگاهی بیشتر از بنی کعب و کارهایی که این طایفه انجام دادند به کتاب تاریخ

پانصدساله خوزستان تألیف کسروی مراجعه شود.

۲- تاریخ فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسائی صفحه ۲۱۵

۳- کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۵۵

همین سالهاست که کریم خان زند توانسته بود بر گردنکشان داخلی فائق آید و قدرت حکومت خود را بسط دهد. والی بغداد و بصره در این هنگام بفکر افتاد که توسط خان زند کعبیها را سرکوب و تنبیه نماید لذا پیام دوستانه‌ای برای کریم خان ارسال داشت و از خان زند تقاضا نمود که جماعت کعبیهارا که در آن زمان به هیچیک از دولتین ایران و عثمانی توجه و اعتنائی نداشتند و مرتباً به بندر گاهها حمله می نمودند سرکوب نماید.

بنی کعب در این هنگام در این طرف مرز یعنی در ایران بسر میبردند و بنا بر گفته مؤلف گیتی گشا «شیخ سلمان بنی کعب از باجگذاران مرز و بوم روم^۴ بودند که بعد از نادر شاه بعلتی از والی بغداد و بصره آزرده خاطر شدند و بادو هزار خانوار از کعب از شطالعرب عبور کرده و در خطه دورق مسکن گزیدند...»^۵ نامه والی بغداد و بصره بدست شهریار زند رسید. کریمخان که مطیع کردن طوایف لرستان و خوزستان مخصوصاً بنی کعب را لازم میدید این تقاضا را پذیرفت بخصوص که خود نیز قبلاً چند بار بزبان آورده بود قصد تأدیب آن طایفه را در ولی چون کعبیهاچندان متعرض اتباع ایران نمیشدند تعجیلی در این امر نداشت. تا اینکه محمد آفای سلام آقاسی بانامه عمر پاشا والی بغداد وارد شد در این نامه نوشته شده بود.

« چون شیخ سلمان از جمله بادیه نشینان کشور روم که بمحال دورق منتقل گشته و بهیچیک از دولتین اعتنائی ندارد و دست تاراج بر مترددین بحر^۶ و ساکنین بصره و توابع گشوده، بندگان خدا را با طرق مختلف آزار میرساند، هر گاه شهریار ایران برای تأدیبش اقدام نماید،

۴- غرض عثمانی است.

۵- تاریخ گیتی گشا تألیف محمد صادق موسوی نامی ص ۱۲۶

۶- غرض خلیج فارس است.

مخارج توقف آن شهریار در دورق و کشتیهائی که لازم باشد، متسلم^۷ بصره آماده خواهد کرد^۸ . «

کریم‌خان در سال ۱۱۷۷ هجری قمری بالشکری بطرف خوزستان حرکت کرد. رئیس طایفه کعب همه جا از جلوی خان زند فرار میکرد تا اینکه سپاه زند به محل انشعاب رود کارون رسید، در آنجا به کریم‌خان خبر رسید که شیخ سلمان بدریا گریخته است، برای تعقیب او کشتی لازم می‌بود.

کریم‌خان به والی بغداد و بصره پیام فرستاد که در اجرای تعهدی که نموده است کشتی و کلیه مایحتاج لازم را در اختیار ارتش ایران بگذارد تا بتوان نسبت به تنبیه شیخ سلمان اقدام نمود ولی حاکم بصره فقط دو کشتی خرما جهت آذوقه سپاهیان ایران و یک کشتی زینتی جهت سواری شهریار زند فرستاد و از فرستادن غله و سایر وسایل مورد لزوم کریم‌خان معذرت خواست و اظهار داشت که در عراق قحطی است و بیش از این نمی‌توان نسبت بار سال‌خوار و بار اقدام نمود و فرستادن کشتی جهت عبور سپاهیان را نیز بتعویق انداخت. شاید علت اصلی این امر وحشتی بود که از نزدیک شدن کریم‌خان به بصره در دل او ایجاد شده بود.

هرچند کریم‌خان در این محاربه فاتح شد و علاوه بر ایجاد نظم و امنیت در منطقه خوزستان باعث متواری شدن گردنکشان بنی کعب نیز گردیده بود ولی اقدام مزورانه و خدعه آمیز والی بغداد و بصره در عدم اجرای تعهدی که قبلاً وعده انجام آن را داده بود در دل خان زند اثر ناگواری باقی گذاشت و نمیتوان اظهار داشت یکی از علل حمله ایران به بصره همین موضوع میباشد.

دوم - ندادن اجازه عبور به سپاهیان ایران

دومین اقدام نامساعد والی بغداد و بصره این بود که به لشکریان کریم‌خان

۷- متسلم بمعنای حاکم است.

۸- تاریخ گیتی گشا ص ۱۲۹

اجازه عبور از راه بصره بطرف مسقط و عمان نداد و این امر نیز آتش اختلاف را هر چه بیشتر دامن زد. باید گفته شود خوارج منطقه عمان مانع بزرگی برای بازرگانی ایران با منطقه مسقط بشمار میآمدند این اشخاص بعلت اختلافات مذهبی و کینه شدیدی که نسبت به شیعیان داشتند مکرر مزاحم رفت و آمد کشتیهای ایرانی می گردیدند. کشتیهای که عازم مسقط بودند ناچار بودند از گذرگاه عمان عبور نمایند تا به مقصد برسند، خوارج عمان در طرفین این گذرگاه توپهایی نصب کرده بودند و چون عرض گذرگاه بیش از یک تیر توپ پهنا نداشت ناچار می بایستی از این خوارج اجازه عبور گرفت و هر کشتی که بدون اجازه آنها میخواست عبور کند با آتش توپخانه کوبیده میشد. کریمخان میخواست که این مانع را از میان برداشته و راه را برای بازرگانان ایرانی آماده سازد و با تصرف سواحل عمان و ناحیه مسقط نظارت در امر بازرگانی خلیج را بخود اختصاص دهد. برای این منظور زکی خان را مأمور کرد و سپاهی در اختیار او گذاشت. این سپاه بر کشتیهای که از زمان نادر باقی مانده بود و همچنین بر کشتیهای تجارتي که گردآورده بودند سوار شده و آماده نبرد با دشمن گردیدند. در این میان شخصی بنام شیخ عبدالله که در جزیره هرمز سکنی داشت چون فرزندش را کریمخان بعنوان گروگان در شیراز نگه داشته بود موقع را برای تلافی امر مناسب دید نامه ای به زکی خان نوشت و باو یادآور شد که اگر او را راهنما و مشاور خود سازد تسخیر مسقط و عمان بسیار آسان است. نیروی ایران بسرمداری زکی خان به بندرعباس رسید. شیخ به حيله او را بفریفت^۹ و هنگامیکه لشکریانش در بندرعباس در ساحل دریا بودند او را به هرمز برد و در بند نمود، زکی خان هنگامی متوجه گردید که در زنجیر شیخ گرفتار شده بود و دانست که در گرو شیخ عبدالله میباشد تا پسراو از شیراز باز گردد. سپاه زکی خان نیز مدتها در ساحل منتظر ماندند و سرانجام چون سردار خود را گرفتار دیدند متفرق شدند عاقبت بین نمایندگان شیخ عبدالله و کریمخان این توافق حاصل شد که

۹- فارسانه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسائی ۲۱۷

کریم‌خان فرزند شیخ را آزاد سازد و شیخ نیز زکی‌خان را رها نماید. این امر انجام شد و هنگامی که زکی‌خان به شیراز رسید کریم‌خان سخت بر او بر آشفت زیرا لشکر کشی به قصد تصرف عمان باناکامی روبرو شده بود. این عدم موفقیت بر کریم‌خان گران آمد و برای جبران سریع آن و سرکوب نمودن امام مسقط و خوارج سفیری به نزد عمرپاشا والی بغداد اعزام داشت و از او خواست که سپاه ایران از طریق بصره از راه خشکی به طرف عمان برود. در مجمل‌التواریخ می‌نویسد:

«... تنبیه امام مسقط را پیشنهاد خاطر کرده ایلچی بنزد عمرپاشای والی بغداد فرستاد پیغام نمود که چون تنبیه حمایت مسقطی مرکوز خاطر است و رفتن لشکر از کشتی بطول می‌انجامد اراده چنان است که فوج از راه خشکی [در] سمت بصره روانه نمائیم. چون مابین دولتین بنا [بر] صلح و دوستی است بحکم خود بنویسند که از طرف ما خاطر جمع بوده از رفتن لشکر از راه بصره بسمت مسقط و عمان خیاتی دیگر بخاطر نرسانند تا لشکر از آنجا عبور نموده بمکان مقصود بروند... عمرپاشا از تقاضای کریم‌خان سرباز زد و به سپاهیان ایران اجازه عبور نداد این امر را موقوف بحکم پادشاه جمجاه دولت عثمانیه گذاشت. بندگان و کیل‌الدوله را جواب او ناخوش آمده...»^{۱۰}

و علاوه بر آن هنگامیکه سپاه ایران از راه دریا بسوی عمان حرکت کرد عمرپاشا بنای مکاتبه با امام مسقط و عمان را گذاشت و حتی کمک‌هایی نیز نمود که از آنجمله راهنمائی‌های لازم برای ورود کشتی‌های امام عمان به سطرالعرب بود و بوسیله همین کشتی‌ها آذوقه فراوان برای آنها فرستاد و آنها را تقویت کرد تا بتوانند در مقابل سپاهیان ایران مقاومت

۱۰ - مجمل‌التواریخ تألیف ابوالحسن محمد امین گلستانه ص ۳۳۶

نمایند. در اینجا بموضوعی که بر خورد می کنیم این است که تقاضای فرستادن سپاه ایران از بصره بعمان از طرف کریم خان کمی دور از منطق است. زیرا عبور سپاه از طریق خشکی علاوه بر اینکه بزمان زیادی نیازمند بود بعلت مسافت زیاد نیز، سپاه میبایستی از بیابانهای لم یزرع و گرم و سوزان عبور مینمود و حتی تهیه هایحتاج و خواربار این سپاه مشکل بنظر میرسید. در اینجا این سئوالات پیش می آید که آیا صاحب گیتی گشا و مجمل التواریخ که شرح این سپاه کشی را با آب و تاب تمام نوشته اند^{۱۱} از اوضاع جغرافیائی عراق و سپس عربستان تا عمان بی اطلاع بوده اند؟ آیا شیوخی که در بوشهر بسر میبردند و اصولا عمانی بودند و با کریم خان روابط نزدیکی داشتند کریم خان را بر این مشکلات آگاه نساخته بودند؟ آیا کریم خان که خود مردی زیرک و دوراندیشی بود از چگونگی اوضاع و احوال و شرایط سرزمینهای همسایه بی اطلاع بوده است؟ برای این سئوالات دو پاسخ موجه میتوان بیان داشت. یکی اینکه تقاضای عبور سپاهیان ایران از طریق بصره برای حمله به عمان، جز بهانه ای برای فرستادن لشکر و تصرف بصره بدون جنگ و زحمت چیز دیگری نبوده است و دیگری اینکه امکان دارد کریم خان میخواسته است سپاه زیادتری برای تنبیه سلطان مسقط و عمان و خوارج آن حدود بفرستد و این جز از طریق خشکی امکان نداشته است و با اینکه کشتیهائی در بنادر ایران مانند بوشهر و بندرعباس وجود داشته و میتوانسته است بوسیله آنها سپاهیان اعزام دارد ولی چون ظرفیت کشتیهای ایران در آن زمان کم بوده است بفکر حمله از طریق خشکی افتاده است. بهر حال پاسخ منفی عمر پاشا به سفیر ایران ورد تقاضای کریم خان زند و مهمتر از آن، کمک عمر پاشا به امام مسقط و عمان باعث گردید که کریم خان دستور حمله به بصره را صادر نماید.

۱۱ - گیتی گشا ص ۱۷۹ بعد

سوم- ضبط اموال ایرانیان

در سال ۱۱۸۶ هجری قمری بیماری طاعون در عراق شیوع پیدا کرد و در اندک زمانی سراسر عراق را فرا گرفت بطوریکه تعداد زیادی از ساکنان بصره، بغداد و سایر شهرها و نیز بادیه نشینان بسوی ایران روی آوردند برای جلوگیری از ورود این اشخاص به شهرها، مردم دروازه‌های شهر را محکم بستند و نگذاشتند تا چندین ماه، هیچکس از تازه واردین داخل شهر شوند ولی بوسائل مختلفی آذوقه و خواربار به آنها میرساندند تا از گرسنگی تلف نشوند. در این بیماری تعداد زیادی از مردم عراق من جمله جمعی از ایرانیان ساکنان آن سرزمین در گذشتند. والی پرطمع بغداد نیز اموال در گذشتگان را ضبط کرد.

بعد از اینکه بیماری رو با تمام گذاشت باز ماندگان در گذشتگان به والی عراق مراجعه کردند و تقاضا نمودند که اموال آنها را مسترد دارد. والی نه تنها باین درخواستها و قعی نگذاشت بلکه دستور داد تعدادی از ایرانیان را نیز مورد ضرب و جرح قرار دهند. «... و بسیاری از مردم شهر کاظمین را که بیشترشان ایرانی بودند بزندان افکند و آنها را به شکنجه و عذاب میکشید و دستور میداد تا با عصا و چماق برایشان بکوبند و آزارشان کنند و یکی از چوب خوردگان در اثر چوب خوردن بسیار کشته شد»^{۱۲}، باز ماندگان طاعون زدگان که برای دریافت ارثیه خود نتیجه‌ای نگرفتند ناچار به کریم خان زند متوسل شدند. کریم خان نامه‌ای برای عمر پاشا فرستاد و در آن نوشت که از آزار ایرانیان دست برداشته و اموال آنها را به آنان مسترد دارد ولی پاشا که آزو طمع فراوانی داشت باین درخواست توجهی نکرد و دیناری از اموال را مسترد نداشت و نیز دلایل بی موردی اقامه کرد تا عمل خود را موجه جلوه دهد و از جمله اظهار میداشت که ایرانیان اموال مردگان بدون وارث را تصرف کرده‌اند. این عمل پاشا نیز، اختلاف گذشته بین او و کریم خان زند را بیش از پیش دامن زد.

۱۲- بین‌الاحتلالین تألیف عباس عزای ص ۵۲

چهارم- آزار زوار ایرانی و اخذ پول از آنان

عمر پاشا والی بغداد که آرزو طمع بی حد داشت با توجه باینکه ثروت بیکرانی اندوخته بود معیناً پیوسته در صد آن بود که هر چه بیشتر بر اموال خود بیافزاید برای این منظور دست به آزار زواری که برای زیارت عتبات عالیات باین کشور میآمدند و زائرانی که برای ادای فرائض حج از این کشور عبور می نمودند زد و به عناوین مختلف از آنها پول میگرفت در اینجا باید گفته شود که دولت عثمانی به اقدامات عمر پاشا خوشبین نبود و حتی از حکومت موروئی مملو که در عراق نگران بود توضیحاً لازمست اظهار شود مماليك از سال ۱۱۶۲ هجری قمری بصورت نیمه مستقلی در عراق حکومت میکردند. ۱۳ نخستین فرد این خاندان سلیمان پاشای معروف به کبیر است که اصلاحات بی شماری بنفع مردم این کشور انجام داد بعد از او شخصی بنام علی پاشا بحکومت رسید او نیز مردی عادل و اصلاح طلب بود و آبادیهای زیادی در عراق بنا کرد. بعد از علی پاشا عمر پاشا که از همین خاندان است جانشین علی پاشا گردید وی در آغاز روش حکام نیکوکار و عادل را پیشه خود نمود ولی بعد از اندک زمانی روش خود را تغییر داد و به ظلم و جور نسبت بمردم عراق و اتباع سایر کشورها خاصه ایران پرداخت تا جائی که رفتار او موجب شد موجی از شورش و ناامنی سراسر کشور عراق را در بر گیرد طوایف سربشورش برداشتند، مردم از او ناراضی شدند و او ناچار شد با تحمل رنج فراوان و لشکر کشی های بی شمار شورشها را سرکوب و مجدداً نظم و امنیت را برقرار سازد با توجه باین مطالب است که روش حکومت مرکزی عثمانی در قبال اقدامات او زیاد هم دور از واقع بنظر نمی رسد و بیجاست اگر گفته شود که دولت عثمانی نیز میخواست دست مماليك از حکومت عراق کوتاه شود.

۱۳- برای آگاهی بیشتر از حکومت مماليك در عراق میتوان به کتاب بین الاحتلالین جلد ششم مراجعه نمود.

بهر حال اقدامات این شخص دربارهٔ ایرانیان بسیار ظالمانه بود از حجاج ایرانی که هر ساله برای زیارت به حج می‌رفتند و ناچار بودند از این سرزمین عبور نمایند مبالغی به زور می‌گرفت و اگر کسی نمیداد اموالش را مصادره می‌کرد، در حالی که قبل از وی پرداخت چنین وجهی مرسوم نبود و اگر اشخاصی در قبال اقدامات او مقاومت می‌ورزیدند به شکنجه‌های دردناک گرفتار میشدند تا آنجا که برای استخلاص خود حتی تمام هستی‌شان را میدادند. درین خصوص هم کریم خان هرچه نامه نوشت و پیام فرستاد به‌جائی نرسید. این بود که نامه‌ای به سلطان مصطفی خان پادشاه عثمانی نوشت و پس از ذکر شکایات خود از دربار عثمانی سرپاشای حریص و خود سر را خواستار شد چون دولت عثمانی موضوع را جدی پنداشت سفیری بنام محمد وهبی افندی را بدربار ایران فرستاد، از جانب والی بغداد و رجال این شهر که خطر جنگی بزرگ را احساس می‌کردند شخصی بنام محمد بگ شای نیز برسالت بایران آمد. شهریار زند نیز حیدرقلی خان زنگنه را بمعیت محمد بگ شای بعراق اعزام داشت.^{۱۴} حیدرقلی خان امیرزنگنه از رجال مشهور ایران بود و از اواخر دوران صفویه با عثمانی‌ها آمیزش فراوان داشت. این شخص بعلت مسافرت‌های زیاد به سراسر جهان بچند زبان اروپائی صحبت می‌کرد و مردی پخته و کاردان بود. حیدرقلی خان به عمرپاشا اندرز فراوان داد و او نیز وعده‌ها کرد ولی هنوز چندی از بازگشت سفیر نگذشته بود که نه تنها عمر پاشا دست از اقدامات ناهنجار خود برداشت بلکه اعمال گذشته خود را نیز تشدید نمود لذا میتوان اظهار داشت که یکی دیگر از علل حمله ایران به عراق همین موضوع میباشد.

پنجم - اهمیت بنادر

موضوع دیگری را که برای علت سپاه کشی به بصره نمیتوان نادیده

۱۴ - بین الاحتلالین ج ۶ ص ۵۱ بعد

گرفت و کم و بیش در اختلاف بین دو کشور تأثیر داشته است اهمیت یافتن بندر بصره میباشد. توضیحاً باید گفته شود که انگلیسیها از سال ۱۵۹۳ میلادی بتدریج در هندوستان نفوذ فراوانی پیدا کردند. در هندوستان تقریباً تمام محصولات که در دنیای آنروز در نتیجه فکر و کوشش بشر بوجود میآمد موجود و رایج بود. هندوستان دارای کارخانه های دستی فوق العاده زیادی بود که در ممالک اروپائی آن زمان وجود نداشت و منسوجات آن از قبیل پارچه های ابریشمی و پشمی، کتان و نخی در تمام جهان متمدن آن روز معروف بود، انواع و اقسام جواهرات در هندوستان بدست ماهرترین استادان فن باشکال مختلف و بسیار زیبا ساخته میشد. ظروف سفالی و چینی، مصنوعات فلزی همه حاکی از وضع اقتصادی خوب این کشور بود. بریتانیا بر روی این کشور ثروتمند پنجه افکند تا جائی که بزرگترین و ثروتمندترین مستعمره آن کشور شد. ۱۵

بعد از تشکیل کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۰۰ میلادی تجارت با هندوستان افزایش یافت ۱۶ و برای اینکه انگلستان بتواند کالاهای این کشور را به ممالک اروپائی برساند و در ضمن از تجارت کشورهای اطراف آن سود ببرد ب فکر ایجاد مراکز نزدیک به هندوستان افتاد. مهمترین منطقه ای که مورد توجه قرار گرفت خلیج فارس بود. انگلیسی ها مراکز در بوشهر دائر کردند و در این مراکز کالاهای فراوانی وارد و خارج میشد و در نتیجه سود سرشاری نیز نصیب ایران می گردید. در سال ۱۱۸۸ یعنی مدت کوتاهی قبل از لشکر کشی ایران به بصره انگلیسی ها مراکز تجارتي خود

۱۵ - برای آگاهی بیشتر از اقدامات کمپانی هند شرقی با مردم هندوستان و فشار و محرومیت هائی که بمردم این کشور وارد میگردد به کتاب اختناق هندوستان نوشته ویل دورانت مراجعه شود.

۱۶ - برای آگاهی بیشتر از نفوذ دولت بریتانیا در هندوستان به کتاب تاریخ سیاسی تألیف نگارنده ص ۱۶۰ تا ۱۶۳ رجوع شود.

را در بوشهر تعطیل کردند و آن را به بندر بصره منتقل ساختند. سرپرستی - سایکس میگوید «... کریم خان از اهمیت روز افزون بصره که تجارت هندوستان را که در خلیج فارس استقرار داده بود بسوی خود جلب مینمود، در حسادت و رشک افتاد...»^{۱۷} آنچه مسلم است انتقال مراکز تجارتهی انگلیسی‌ها نه تنها باعث میگردید که بصره اعتبار زیادی پیدا کند بلکه از نظر بازرگانی خارجی زیان بزرگی را متوجه ایران میساخت که موجب ناراحتی کریم خان گردید و بی‌مناسبت نیست که گفته سایکس در اینجا آورده شود «... او با این لشکرکشی میخواست از یکطرف زهر چشمی از آنها بگیرد و از جهتی هم بصره را از رونق بیندازد تا دوباره تجارت بندر ایران را رونق دهد»^{۱۸}. بررسی بنادر ایران در خلیج فارس، پژوهشی درباره تجارت خارجی و درآمدی که خاصه از تجارتخانه انگلیس در بوشهر عاید ایران میگردید و توجه کریم‌خان به بنادر جنوب، همه صحت این نظریه را تایید مینماید.

شهریار زند ضربت بر بصره رقیب خطرناک بنادر ایران را لازم میدانست. پس میتوان بیان داشت که یکی دیگر از علل اختلاف اهمیت یافتن بندر بصره و بالنتیجه بی‌اعتبار شدن بنادر ایران است که منجر به لشکرکشی کریم‌خان به سوی عراق گردید.

ششم - مسئله کردستان

سرزمین ایران و عراق در ناحیه کردستان چون نزدیک به مسقط الرأس زندیه میباشد بسیار مورد توجه این خاندان بود، طایفه زند از کوههای صعب‌العبور این ناحیه ضربات شدیدی به عثمانی‌ها وارد می‌آوردند و هنگامی که مورد تعقیب قرار میگرفتند به کوهستانهای مرتفع عقب نشینی مینمودند. قبل از کریم خان سرپرست طایفه زند شخصی بنام مهدیخان بود. این شخص

۱۷ - تاریخ ایران تألیف ژنرال سرپرستی سایکس ترجمه فصداعی جلد دوم ص ۴۰۷

۱۸ - همان کتاب و همان صفحه

با جنگجویان تحت فرماندهی خود که از ۷۰۰ نفر تجاوز نمیکرد مرتباً با عملیات چریکی و جنگهای نامنظم مزاحم عثمانیان میگردید و در هنگامی که احساس خطر میکرد بار تفاعات پناه میبرد. در مجمل التواریخ گوید که طایفه زند «... با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه بطریق شبیخونی به عراقی آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد و در صورت غلبه خصم، خود را بکناری کشیده راه جبال درپیش میگرفت»^{۱۹} این جنگ و گریزها همینطور ادامه داشت تا اینکه کریم خان روی کار آمد. در آغاز کار کریم خان، شخصی بنام حسن علیخان والی کردستان بود. این شخص قدرت فراوانی یافته بود و چون از کریم خان زند بیم داشت برای درهم شکستن او بطرف پیری و کمازان لشکر کشید ولی کریم خان که در این موقع سپاهیانش اندک بود راه مبارزه مستقیم را در پیش نگرفت، وی شبها به لشکر دشمن شبیخون میزد و تلفات بسیاری به آنها وارد میساخت این نبردهای شبانه مدت ۴۵ روز بطول انجامید و حسنعلی خان در این لشکر-کشی نتوانست کاری از پیش ببرد.

در این هنگام نیز خبر لشکر کشی سلطان سلیم پاشای به به بسوی کردستان به حسنعلیخان رسید و وی درنگ بیشتر را جایز نداشت از پیری و کمازان عقب نشینی نمود «... از کردستان خبر ورود سلطان سلیم پاشای به به رسید که با جمعیت هژده هزار ۲۰ سپاه کرد و کرماج باغواوی بزرگان وریش سفیدان و اهالی شهر سنندج و جمعی دیگر از ایلات کردستان که از حسنعلیخان ناخوش و مخوف و در استیصال او میکوشیدند با سلیم پاشای مذکور متفق و چهار منزلی سنندج رسیده مردم آنجا همگی در تزلزل میباشند از آنجا بی نیل مقصود و عطف عنان بجانب کردستان نموده باستعجال روانه شده جماعت زندیه با کریمخان عقب فوج او را گرفته پس ماندگان لشکر را تاخت و تاز

۱۹- مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه صفحه ۱۴۶

۲۰- غرض هیجده هزار میباشد.

و بقتل میرسانیدند و خان مذکور بسبب برهم‌خوردگی ملک خود در رفتن تعجیل می‌نمود و اعتنا بجماعت زندیه که عقب سپاه را داشتند نمی‌نمود...^{۲۱}»
 بر اثر حملات کریم خان تعدادی از قوای حسنعلیخان بدین ترتیب از بین رفت لذا او برای مقابله با سلطان سلیم پاشای به‌به نیروی کافی در اختیار نداشت و در نبرد شدیدی که بین آن دو در گرفت حسنعلیخان شکست خورده و متواری شد و بدین ترتیب بوسیله سلطان سلیم پاشای به‌به، شخصی که رقیب بس خطرناکی برای کریم خان زند بود از میان برداشته شد. سلطان سلیم که بعد از این واقعه از حمایت مردم کردستان سلب امید کرده بود و از سوی دیگر سردارانش بر علیه او قیام نموده بودند ناچار به ترك این منطقه شد.

کریم خان بدون دغدغه خاطر وارد کردستان شد و در هنگام ورود او خسروخان نوه سبحان وردی خان فرمانروای آن سامان بود و او نیز از کریم خان اطاعت نمود. در اینجا لازمست نکته‌ای را که مرحوم زین‌العابدین کوهمره‌ای ملقب به امیر در ذیل و حاشیه‌ای که بر مجمل‌التواریخ مینویسد گفته شود او از زینة‌التواریخ نقل میکند که « چون حسنعلی خان کرد اظهار اطاعت و انقیاد نسبت به کریم خان نمیکرد کریم خان پس از مغلوب کردن مهرعلی خان تکلو متوجه کردستان شد. حسن علی خان و پیروانش خواهی- نخواستی قبول فرمانبرداری وی کردند^{۲۲} » ولی آنچه مسلم است این است که حسن علی خان بعد از شکست بطرف آذربایجان متواری شد و تا پایان عمر در آنجا میزیسته است.

این حوادث روشن‌گر این واقعیت است که کریم خان زند تا چه حد بمنطقه کردستان توجه خاصی مبذول میداشته است.

سالها بعد از این واقعه، حادثه دیگری در کردستان اتفاق افتاد با اینکه

۲۱- مجمل‌التواریخ ص ۱۶۰

۲۲- ذیل و حاشیه زین‌العابدین کوهمره‌ای بر مجمل‌التواریخ ص ۴۵۱

حادثه بسیار کوچک است ولی بدلائلی که ذکر شد کریم خان بآن اندازه بمنطقه کردستان اهمیت میداد که همین واقعه کوچک منجر به اعزام قوا از طرف او گردید و در نتیجه یکی دیگر از علل اختلاف میان او با والی بغداد بوجود آمد موضوع از این قرار است که سلیمان پاشا والی کردستان عراق از دولت عثمانی رنجیده خاطر شده بود بنزد کریم خان پناه آورد. خان زند وی را سخت مورد حمایت خود قرارداد و از او در نزد دولت عثمانی شفاعت کرد. این درخواست کریم خان مورد قبول عثمانی قرار گرفت تا جائی که سلیمان پاشا را مجدداً به سمت حکومت کردستان عراق منصوب نمودند. محبت کریم خان زند درباره این پاشا باعث شد که بعد از مرگ او برادرش که بنام محمد پاشا نامیده میشد و بجای او بحکومت رسید نسبت به دربار ایران حق شناس و خدمتگزار باقی بماند اما خدمتگزاری و توجه محمد پاشا نسبت به کریم خان مخالف نظر و حتی موجب سوء ظن عمر پاشا والی بغداد و بصره بود بهمین جهت محمد پاشا را معزول کرد و برادرش محمود پاشا را بحکومت چولان و ریاست طایفه بابان منصوب کرد. محمد پاشا مراتب را به کریم خان زند اطلاع داد کریم خان از پاشای بغداد خواست که محمد پاشا را در سمت قبلی ابقاء کند اما والی بغداد نه تنها این خواسته را قبول نکرد بلکه عده ای راهم مأمور کرد که به قلعه چولان بروند تا چنانچه ناراحتی از طرف کریم خان یا احیاناً محمد پاشا ایجاد شود آنرا بر طرف و محمود پاشا را در حکومت یاری نمایند. از این طرف نیز کریم خان سپاهی به سرداری علی مراد خان زند بکمک محمد پاشا فرستاد. حملات سپاه ایران در آغاز باعث شد که سپاهیان عثمانی شکست بخورند ولی در همین هنگام علی مراد خان که مثل غالب اوقات مست بود بتنهائی خود را داخل سپاه عثمانی انداخت و نام خود را اظهار داشت. سپاه عثمانی او را دستگیر نموده و در نتیجه سپاه ایران که سردار خود را از دست داده بودند شکست خورده و متواری و بسیاری از آنها کشته شدند. علی مراد خان را به بغداد بردند و بعد از چندی

دولت عثمانی او را آزاد کرد هرچند خان زند سردار دیگری را فرستاد و او این شکست را جبران کرد ولی اقدامات عمر پاشا مبنی بر رد تقاضای کریم-خان همیشه در نظر شهریار زند بود و انتظار داشت که فرصتی بدست آید تا بتواند جبران این اعمال را بنماید لذا بصراحت میتوان بیان داشت که مسأله کردستان نیز یکی از علل لشکر کشی شهریار زند بسوی بصره میباشد.

هفتم - کشته شدن یاغی ایرانی بدست حاکم بصره

میرمهنای وغائی پسر میرناصر از مشایخ بندر ریگ بود. این شخص قبل از سلطنت کریم خان بر اثر شرارت نفس پدر خود را کشت و سپس برادران و عموها و برادر زادگان خود را یکی پس از دیگری بقتل رساند و فرمانروای بلامنازع بندر ریگ شد و به شرارت و راهزنی در خلیج فارس پرداخت. نخستین بار که کریمخان بر شیراز مسلط شد میرمهنای را به شیراز فراخواند و چون میدانست که وی آدم نارا حتی است او را توقیف نمود ولی میرزا محمد-بیگ خرموجی که داماد میرمهنای بود از او شفاعت کرد. چون این شخص از خدمتگزاران صدیق شهریار زند بود و وساطت او مورد قبول قرار گرفت کریمخان میرمهنای را مرخص نمود و ریاست طایفه وغائی و ضابطی بندر ریگ و حدود آنرا بوی محول نمود. ۲۳ از سال ۱۱۷۶ که میرمهنای مجدداً بمحل خود بازگشت باز بنای شرارت و آدمکشی را گذاشت. کریم خان که در این هنگام مشغول امور مرگزی ایران بود نتوانست به تنبیه میرمهنای پردازد ولی عاقبت امیرگونه خان افشار را برای سرکوبی او اعزام داشت میرمهنای بدریا گریخت و به جزیره خار کو رفت ولی چون این جزیره بدون آب بود تصمیم گرفت که به جزیره خارک دست اندازی نماید.

۲۳- تاریخ خلیج فارس نوشته ویلسون ترجمه محمد سعیدی ص ۱۵۵ بعد.

بعد از اینکه میرمهنا تصمیم بتصرف خارک که در آن زمان در تصرف هلندیها بود گرفت^{۲۴} هلندیها با شیخ سعدون آل مذکور حاکم بوشهر که او نیز از میرمهنا دل خوشی نداشت بنای مرادده گذاشتند و طرفین بر حسب وعده و قرارداد قبلی متفقاً از خارک و بوشهر بسوی خار کور هسپار شدند. میرمهنا با کشتیهای خود در روی دریا با استقبال دو نیروی مهاجم شتافت و بعد از نبردی آنهارا شکست داد و تلفات سنگینی بآنان وارد ساخت. این فتح میرمهنا را تشویق نمود که بخارک که دارای قلعه مستحکم و مجهز بتوپهای زیادی بود حمله برد. این عمل انجام شد و با اینکه محاصره شدگان با تهوری بس شگفت آور دفاع کردند ولی شجاعت خارج از حد میرمهنا عاقبت به نتیجه رسید. خارک و قلعه محکم هلندیها بتصرف او درآمد جمعی از هلندیها بقتل رسیدند بقیه نیز در یک کشتی روانه مرکز هند هلند شدند و بعد از این واقعه است که نقش هلندیها برای همیشه در خلیج فارس پایان مییابد. این فتح و تصرف خارک باعث تحکیم میرمهنا در اعمال خلافتش شد و بیشتر به دزدی و راهزنی پرداخت. کریم خان که دیگر تحمل بیش از این نداشت زکی خان را مأمور سرکوبی او نمود و بوی دستور داد که کشتی تهیه

۲۴ - توضیحاً باید اظهار شود حکومت هند هلند که در جزایر اندونزی کنونی مستقر بوده تصمیم گرفتند تا مرکزی در بصره دایر نمایند برای این منظور نماینده ای را با عده ای به بصره فرستادند و حاکم بصره نیز همه گونه قول مساعد به نماینده این شرکت داد ولی بعد از اینکه رونق روزافزون کار آنها را دید ب فکر اخذ افتاد و چون با مقاومت نماینده شرکت مواجه شد به بهانه ای او را بزندان افکند تا اینکه توانست مقدار معتدلی پول از او بگیرد و بعد از این عمل او را رها ساخت. نماینده هلند پس از رها شدن ب فکر تصرف جزیره خارک افتاد این جزیره از لحاظ موقعیت طوری قرار گرفته است که میتواند رفت و آمد کلیه کشتیها را بسوی شط العرب زیر نظر داشته باشد لذا نماینده هلند از شیخ بندرریگ این جزیره را گرفت و قلعه ای در آن ساخت و بر اثر کار و کوشش خستگی ناپذیر در اندک زمانی خارک بصورت یک مرکز فعال تجارتهی درآمد بطوریکه جمعیت آن که قبل از آن از یکصد ماهیگیر فقیر تجاوز نمیکرد به هزاران نفر بالغ شد و علاوه بر آن این نماینده با کشتیهای خود توانست جلوی ورود و خروج کشتیها را از شط العرب بگیرد. این کار به حاکم بصره بقدری صدمه زد که حتی حاضر شده بود آنچه از نماینده هلند گرفته پس بدهد و در عوض او اجازه ورود کشتیها را به شط و در نتیجه به بصره بدهد.

نموده و افراد مسلح را بخارک برساند و دستوری به‌عمل خود در بنادر جنوب داد که با تمام نیرو در تهیه کشتی و سرباز، زکی خان را مدد نمایند. هنگامی که خویشاوندان میرمهنا متوجه شدند که دیر یا زود کار میرمهنا ساخته میشود یکی از خویشان او بنام حسن سلطان هنگامیکه میرمهنا در بازار جزیره خارک گردش میکرد با عده‌ای دور او را گرفت و جنگ شدیدی بین آنها بوقوع پیوست و عاقبت میرمهنا توانست با تعداد معدودی از همراهان خود را به کشتی شکسته‌ای رسانده و بدریا رود. وی و همراهان در آن کشتی شکسته چندین روز بهر طرف در حرکت بودند تا اینکه صبح یکی از روزها کشتی به ساحل رسید متوجه شدند که به ساحل بصره رسیده‌اند میرمهنا بهیچوجه تمایل نداشت که در بصره پیاده شود زیرا شرارت‌های فراوان او و آدمکشی‌هایی که انجام داده بود باعث گردیده بود که سراسر مردم خلیج و نیز مردم بصره تشنه خون او باشند ولی نداشتن آذوقه و آب و نیز نبودن کشتی سالم او را ناچار کرد که در آن جا توقف کند شاید بدون اینکه کسی متوجه او شود بتواند مقداری آذوقه تهیه کند ولی مردم بصره او را شناختند و او و همراهانش را دستگیر کردند.

مؤلف گیتی گشامینویسد که بعد از اسیر نمودن میرمهنا گزارش به‌عمر پاشا والی بغداد دادند و او دستور قتل او را صادر کرده و بطور مخفی او را کشتند^{۲۵} ولی سر جان ملکم مینویسد که حاکم بصره فوراً او را بقتل رساند و جسد او را بصحرای انداخته تا طعمه سگان و عبرت ساکنین آن دیار شود. ضمناً سر جان ملکم اضافه مینماید که اگر «... متابعانش با او میساختند شاید تا مدتی میتوانست در مقابل قوه‌ای که از خارج رو بجزیره آورده بود مقاومت کند اما کسانی که با وی بودند از در عناد برآمدند و او مجبور شد که به بصره بگریزد...»^{۲۶}

۲۵ - گیتی گشا ص ۱۶۱ تا ص ۱۶۸

۲۶ - تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم ج ۲ ص ۷۱

بهر صورت میرمهنا، شخصی که سالیان دراز موجب نسا امنی قسمتی از جنوب ایران شده بود بقتل رسید ولی کریم خان زند پس از اطلاع از این جریان ناراحت شده و نامه شدید و اعتراض آمیزی به والی بغداد و بصره فرستاد که بچه علت مأمور یانگی دولت ایران را به ایران مسترد نداشته و خود-سرانه او را بقتل رسانیده است. او آخر نامه از رستم التواریخ برای آگاهی بیشتر نقل میشود.

«... الحمد لله که ما از حد و کالت خود پای بیش نه نهاده و با کمال ادب و انصاف در مقام خود مانند سد سکندر ایستاده ایم، لاجرم غلط بسیار بزرگی از تو صادر و جرم بسیار عظیمی از تو ظاهر شده، تنبیه تو بر ما لازم و بتحذیر تو عازم میباشیم، ای بیخرد نا هوشیار، چاکر یانگی رو گردان ما را تو چرا بردار کردی، تنبیه چاکر گناه کار بر آقای وی است نه بر غیر و در حقیقت میر مهنا صاحب سیف و قلم و بکمالات صوریه و معنویه آراسته بود، از کشور روم خونبهایش بیش است، پس بر ما واجب و لازم است که خونبهای چاکر رشید نامور خود را از تو بگیریم.

خلاصه کلام آنکه عاده خاتون خواهر احمد پاشای بغدادی را از برای ما بفرستید یا بصره را بتصرف کار-گذاران ما بدهید و یا آماده جنگ باشید و زهر آب شمشیر دلیرانرا بچشید و دست امید از دستگاه زندگانی بکشید، تا آنکه بعد از این حد خود بدانید..» ۲۷

همانطور که ملاحظه میشود کریم خان در پایان نامه اعتراض آمیز خود میگوید که یا عاده خاتون خواهر احمد پاشای بغدادی را بعقد او در آورده

۲۷- رستم التواریخ تألیف محمد هاشم (رستم الحکما) با اهتمام محمد مشیری ص ۴۰۰

بایران فرستند و یا شهر بصره را بتصرف عمال دولت ایران دهند و یا آماده نبرد باشند.

جواب کریم خان چنین داده شد که اختیار عادلانه خاتون با خود اوست و او هر کس را که بخواهد بشوهری اختیار میکند شهر بصره نیز متعلق به سلطان عثمانی است و بدون اجازه سلطان عثمانی هیچ کاری نمیتوان انجام داد ولی در مورد جنگ اختیار باشماست هر طور صلاح میدانید انجام دهید. با توجه به مطالب بالا بخوبی مشهود است که اقدام والی بغداد در این مورد نیز آتش اختلاف را شعله‌ورتر ساخت و این عمل در تصمیم کریم خان مبنی بر حمله به بصره بی تأثیر نبوده است.

هشتم - ضعف دولت عثمانی

از دلایل دیگری که از خلال نوشته‌های منابع و مأخذ میتوان استنباط کرد این است که وضع داخلی امپراطوری عثمانی و شورش‌هایی که در سراسر این امپراطوری بزرگ بروز نموده بود، خود موجب تشجیع کریمخان در لشکر کشی به بصره شد ۲۸.

۲۸ - در اینجا لازمست برای آگاهی خوانندگان ارجمند اشاره ای بوضع امپراطوری عثمانی بنمائیم. از قرن سیزدهم میلادی که ترکان عثمانی توانستند امپراطوری عثمانی را بوجود آورند تا سال ۱۶۸۳ میلادی که قوای عثمانی در پای حصار وین از قوای اطریش و لهستان شکست خورد این کشور توانست کشورهای همجوار را یکی پس از دیگری در تحت سلطه خود قرار دهد. در سالهای ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹ میلادی عثمانی یونان، صربستان و بلغارستان را تصرف کرد. و نیم قرن بعد امپراطوری رم شرقی عملاً در متصرفات عثمانی قرار گرفت و این امر در سال ۱۴۵۳ میلادی با تصرف قسطنطنیه عملی شد و کنستانتین نهم امپراطور رم در دفاع شهر جان سپرد. و در دوران سلطنت محمد فاتح (۱۴۵۱ - ۱۴۸۱ میلادی) موره و اوپه از جمهوری ونیز منتزع شد و جزو این امپراطوری قرار گرفت و همچنین این کشور تسوانست بسنی و هرزگوین، آزوف و کریمه را تصرف گردد. تصرف مصر بدست ترکان عثمانی اهمیت زیادی داشت زیرا خلافت عباسیان را منقرض ساخت و پادشاه عثمانی عنوان خلافت کسب کرد. امپراطوری عثمانی در دوران سلطنت سلیمان خان اول معروف به قانونی در داخل و خارج باوج عظمت و اقتدار خود رسید. در سال ۱۵۲۱ میلادی بلغراد را گرفت و پنج سال بعد هنگری را متصرف شد و از طرف شرق نیز پس از یک سلسله

کریم خان بخوبی از اوضاع داخلی آن کشور آگاهی داشت و میدانست که دولت عثمانی در اثر جنگهای متوالی با روسیه و اطیش و نیز شورشهای داخلی مانند قضیه کریمه و مصر و قیام مردم بالکان ضعیف شده است^{۲۹} لذا بعید بنظر نمیرسید اگر او خواسته باشد عراق را ضمیمه ایران سازد و کار آنجا را یکسره نماید.

عراق از آغاز دولت صفویه برای ایران قضیه مشکلی شده بود خشونت فوق العاده سربازان یمنی چری عثمانی با مردم ایران که برای زیارت بآن کشور میرفتند و نیز بدرفتاری و بیرحمیهای عناصر طرفدار حکومت ترک در اماکن متبر که و اعتبار مقدسه نسبت به شیعیان، خود از موجباتی بود که غالباً مایه نزاع و زدو خورد بین دو کشور در زمان صفویه میگردد. بعد از آن تازمان کریم خان نیز این مشکل لاینحل باقی مانده بود.

جنگهای قسمت وسیعی از ارمنستان و دوشهر بغداد و بصره را متصرف شد و بکمک ناوگان خویش بر عدن و سواحل جنوبی عربستان تسلط یافت و همچنین توانست قسمت مهمی از شمال آفریقا را در تحت تسلط خود قرار دهد. و با این ترتیب امپراطوری وسیعی بوجود آمد که کلیه راههای بازرگانی مدیترانه، دریای سیاه، بحر احمر و قسمتی از اقیانوس هند تحت فرمانروایی وی قرار گرفت. از سال ۱۶۸۳ بدلایلی این امپراطوری عظیم تجزیه گردید. نخست اینکه مداخلات دولتهای فرانسه، انگلستان، روسیه، آلمان و ایتالیا در این کشور که هر یک بجبهاتی منافی در این منطقه داشتند و بر خورد این منافع و رقابتها با یکدیگر بیش از پیش موجب ضعف این امپراطوری را فراهم می آوردند. دوم اینکه ضعف حکومت مرکزی باعث عدم توجه به اکثر مردم این امپراطوری و تأمین خواسته های آنها میباشد که علت اصلی آن را عدم تربیت شاهزادگان این امپراطوری بعد از سلیمان خان قانونی میتوان دانست که اکثر آنها بیشتر در حرمسرا بسر برده و از اوضاع سیاسی و اجتماعی مردم اطلاع کافی نداشتند.

در نتیجه شورشهایی در ملل مختلف این امپراطوری بروز کرد. این شورشها که با مداخله کشورهای دیگر بروز نموده بود در آغاز بیشتر رنگ مذهبی داشت و بعداً بصورت سیاسی و ایده-نولوژیکی خودنمایی میکرد. بیلیاقتی و رشوه خواری دستگاه حاکمه و اعمال وحشتیانه لشکریان عثمانی نیز باین امر کمک مینمود. همه این عوامل باعث گردیده بود که حکومت مرکزی عثمانی دچار ضعف شود.

۲۹ - برای آگاهی بیشتر از حکومت عثمانی و عواملی که باعث تضعیف و در نتیجه تجزیه این امپراطور گردید به کتاب خاورمیانه نوشته پروفیسور ژرژ لئانچافسکی مراجعه شود.

کریم خان مشاهده می کرد که هر سال پولهای زیادی بعنوان زیارت اماکن متبر که بخارج میرود و علاوه بر آن براتباع ایران فشار و محرومیت های زیادی وارد میشود لذا از این موضوعات سخت ناراحت بود خاصه توجه او بیشتر بر روی خارج شدن پول از مملکت و زیانی که از این بابت به کشور وارد میشود معطوف بود، چنانکه می بینیم همینکه مشاهده کرد کمپانی هند شرقی در مقابل کالاهای خود طلا بخارج میبرد خروج طلا و حتی داد و ستد را بوسیله پول طلا باخارجیه ممنوع کرد. با توجه بمطالبی که گفته شد باید تأیید کنیم که شهریار زند مثل هر سیاستمدار موقع شناس و با عزم و اراده میخواست از موقعیت استفاده کند و عراق را بتصرف در آورد تا زائران ایرانی در قلمرو ایران بزیارت بروند و اگر حاکم بصره ۱۳ ماه دلیرانه در مقابل سپاهیان ایران مقاومت نمی کرد شاید کریم خان بهدفع خود میرسید و یا هر گاه چند سال دیگر کریم خان زنده می ماند و یا جانشینانش روش او را در اداره مملکت دنبال میکردند و برای بدست آوردن قدرت بجان یکدیگر نمی افتادند این آرزو جامه عمل می پوشید. علاوه بر دلایلی که ذکر شد علت دیگری نیز در بعضی از تواریخ بچشم می خورد که با توجه بوضع آن روز کریم خان نمیتوان آنها را مورد تأیید قرارداد ولی چون همه دلائل را ذکر نموده ایم لازمست آن نیز عنوان شود. سرجان ملکم میگوید « لشکر فرستادن وی (یعنی کریم خان) بمملکت عثمانی جهت رفاه و آرامی ملک ایران بود باین معنی که چون احتمال میرفت از وجودشان (یعنی ارتش ایران) خللی در آسایش خلق حادث شود بکاری فرستاده در خارج ملک مشغول ساختن اهالی ملک از دستبرد و تظاول ایشان مصون باشند و چون این قصد کرد بهانه خوبی آغاز نهاد تا این کار را در نظرها موجه جلوه دهد. اول چیزی که امید مردم را بلند کرد فتح بلادی بود که علی (ع) و بعضی از اولاد او در آنجا مدفونند. ۳۰» و نیز سرپرسی-

سایکس میگوید «... و نیز در ارتش خود با عدم رضایت مواجه گردید...»^{۳۱} البته موضوع مشغول کردن ارتش در خارج از کشور توجیه بسیار معقولی است و بهتر است بگوئیم کریم خان میخواست است سرکشان و جاه طلبان داخلی را در خارج از کشور مشغول سازد خاصه اینکه ارتش ایران را در زمان کریم خان اکثر افراد عشایر تشکیل میداد که دارای رؤساء جاه طلبی بودند ولی نباید نادیده گرفت که کریم خان از همان آغاز کار یعنی از اواخر سال ۱۱۶۳ هجری قمری مداوماً باین سر جنبانان داخلی درگیر بود و یکی بعد از دیگری آنها را از میدان بیرون نمود. در سال ۱۱۸۸ هجری قمری وزمانی که بفکر لشکر کشی بطرف بصره افتاد که دیگر کسی وجود نداشت تا یارای مقاومت در مقابل او و احیاناً سرکشی را داشته باشد زیرا بالغ بر ۲۵ سال کریم خان برای وحدت مملکت کوشش کرد و در این زمان کلیه گردنکشان را مطیع و فرمانبردار ساخته بود. ارتش ایران نیز ثابت نبود که خطری بوجود آورد مواقعی که لازم بود نسبت به جمع آوری سپاه اقدام مینمودند حتی برای لشکر کشی به بصره از ماهها قبل نسبت به جمع آوری سرباز و تدارک تجهیزات اقدام شده بود پس نمیتوان قبول کرد که از ناحیه ارتش خطری متوجه کریم خان بوده است و بالنتیجه این دلیل که در نوشته های سرپرسی سایکس و سرجان-ملکم آورده شده است و آقای دکتر هدایتی در کتاب تاریخ زندیه آن را یکی از علل اصلی نبرد بصره توصیف کرده اند^{۳۲} مورد قبول نمیشود. اینک که دلایل لشکر کشی بطرف بصره روشن شد به شرح خود نبرد می پردازیم:

آغاز نبرد

چون مبادله سفرایین کریم خان و سلطان عثمانی و همچنین ارسال نامه توسط طرفین نتوانست کمکی به حل اختلاف دو کشور بنماید شهریار زند

۳۱ - تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس ج ۲ ص ۴۰۷

۳۲ - تاریخ زندیه تألیف آقای دکتر هدایتی ص ۱۷۷

دستور جمع آوری سپاه داد. نامه ها باطراف نوشته شد و از هر سو افراد ورزیده جمع آوری شدند. برای این سپاه تجهیزات و سازو برگ مورد لزوم تدارك دیده شد و در اواخر تابستان سال ۱۱۸۸ هجری قمری سپاهی که فراهم شده بود از هر جهت آمادگی نبرد را پیدا نموده بود. فرماندهی سپاه بعهده صادق-خان برادر کریم خان ملقب به استظهارالدوله گذاشته شد در این سپاه علی-محمدخان زند معروف به شیرگیر یا شیرکش خواهرزاده کریم خان، الله قلیخان-نواده شیخ علیخان و نظر علیخان یکی از عموزادگان وی هر یک فرماندهی قسمتی از آنرا عهده دار بودند و ناصر خان بن مذکور، حکمران بوشهر و بحرین نیز از راه دریا صادقخان را یاری مینمود.

صادق خان در لشکر کشی مهارت فراوانی داشت، علی محمدخان در دلاوری و شجاعت زبانزد همگان بود، نظر علیخان و الله قلیخان هر کدام در جنگ های زیادی شرکت کرده و تجربه های فراوانی داشتند. با چنین سپاهی صادق خان برای تسخیر بصره رهسپار شد. در رستم التواریخ می نویسد «... پس و الاجاه کریم خان و کیل الدوله جم اقتدار کی اعتبار، بر مضامین خضوع آئین عریضه سلیمان پاشای مسلم بصره اطلاع حاصل نمود خواهرزاده خود عالیجاه علی محمدخان زند شیرگیر را که در قوت و شجاعت و رزم جوئی و پرخاشگری رشک سام نریمان ورستم دستان بود، با سپاهی شمشیرزن و خنجر گذار آراسته با آتشیخانه و آلات و اسباب و ادوات سرداری و دبدبه و کوبه و طمطراق و دستگاه سالاری بجانب بصره فرستاد»^{۳۳} همانطوریکه ملاحظه میشود در رستم التواریخ فقط از علی محمدخان زند بعنوان سردار سپاه نام می برد در حالیکه سایر منابع و ماخذ، همگی بالاتفاق صادق خان را فرمانده کل قوا ذکر نموده اند پس میتوان گفته رستم التواریخ را در این مورد اشتباه دانست. در مجمل التواریخ نوشته شده «... بندگان و کیل الدوله را جواب او ناخوش

آمده، صادقخان برادر خود را باسی هزار سوار والله قلیخان نواده شیخ علیخان را بالشکر زنگنه و کلهر بطرف بغداد تعیین فرمود...»^{۳۴} در بقیه منابع نیز همه جا صادقخان به عنوان فرمانده کل قوا تعیین و مشخص شده است. اکثر منابع تعداد سپاهیان ایران را رقمی در حدود ۳۰ هزار نفر ذکر مینمایند ولی در بین-الاحتلالین این رقم بیست هزار نفر قید شده است^{۳۵} سر جان ملکم این رقم را ۵۰ هزار نفر ذکر میکند.^{۳۶} عباس اقبال تعداد سپاهیان را ۳۰ هزار نفر^{۳۷} می نویسد آقای دکتر هدایتی در تاریخ زندیه این رقم را ۶۰ هزار نفر قید نموده است^{۳۸} ولی با بررسی همه جانبه مآخذ و منابع و پژوهش زیاد، در اوضاع و احوال لشکر کشی و تعداد افراد تحت اختیار هر فرمانده و نیز سایر عوامل دیگر تعداد سپاهیان ایران را بین ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر میتوان بر آورد نمود.

حرکت به بصره در هوای گرم مشکل بود لذا چند ماهی دیگر به تهیه و تدارک سپری شد تا هوا رو بسردی نهاد و سرانجام در هشتم ذی القعدة سال ۱۱۸۸ هجری قمری که زمستان فرارسیده بود سپاه از شیراز حرکت کرد پس از ۵۲ روز راه پیمائی یعنی در روز اول محرم سال ۱۱۸۹ هجری قمری اردو به حویزه و در دوازدهم محرم بسواحل شط العرب رسید. گذشتن از شط العرب با توجه بعرض و حجم آب بسادگی امکان پذیر نبود. برای رفع این مانع بزرگ پس از مشورت های زیاد، عاقبت صادق خان باین نتیجه رسید که باید پلی برای عبور سپاهیان احداث نماید لذا دستوراتی قایق جمع آوری نمایند. افراد برای جمع آوری قایق بهر سورتند و سرانجام از رودخانه ها و آبهای اطراف شط تعداد قابل ملاحظه ای قایق جمع آوری گردید. قایق ها بوسیله

۳۴- مجمل التواریخ ص ۳۳۷

۳۵ - بین الاحتلالین ج ۶ ص ۵۷

۳۶ - تاریخ ایران ج ۲ ص ۷۴

۳۷- تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۷۴۶

۳۸ - تاریخ زندیه ص ۱۸۰

زنجرهای سنگین و پایه‌های مستحکم بهم‌دیگر بسته شد در گیتی گشامینو یسد :
 «... چون عبور آن دریای آتش پر تاب از چنان بحر آب و مرور آن لجه پراضطراب
 از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسرمسلسل از بابت محالات و از جمله
 خوارق عادات مینمود پس ناچار چاره کار را در بستن جسردیده امر قضانمون
 صادر گردید...»^{۳۹} ولی ساختن این پل بسادگی انجام نشد زیرا از طرفی خطوط
 مقدم سپاه ایران در تیررس توپخانه شهر بصره واقع بودند و از سوی دیگر شیخ-
 عبداللہ رئیس جماعت منتفع با افراد تحت فرماندهی خود که تعداد آنها نیز قابل
 ملاحظه بود مرتباً بایرانیان حمله مینمودند و بالاخره انگلیسیها که از ورود
 سپاه ایران به بصره بجهت اینکه به تجارت آنها در بصره لطمه زیادی وارد می‌آمد
 در وحشت افتاده بودند، سخت میکوشیدند که بوسیله کشتیهای توپدار خود
 مانع ساختن پل بر روی شط بشوند سپاه ایران در تحت این شرایط بود که به
 ساختن پل همت گماشت و با اینکه انگلیسیها و اعراب خطوط نظامی ایرانیان را
 گلوله باران میکردند تا شاید بتوانند از ایجاد پل جاوگیری نمایند ولی کوشش
 آنها بی‌فایده بود زیرا سپاه ایران بخوبی در برابر این تعرضات مقاومت کرد و
 توپخانه ایران توانست کشتیهای توپدار انگلیسی را به عقب نشینی وادار نماید
 در این نبردها تعداد زیادی از یاران شیخ عبداللہ مقتول و بقیه که یارای مقاومت
 در خود ندیدند متفرق گشتند.

بعد از اینکه ساختمان بخش بزرگی از پل در این طرف ساحل با تمام رسید
 لازم بود که قسمت دیگری از این پل در ساحل مقابل ایجاد و مستحکم گردد
 تا سپاه بتواند از روی آن عبور نماید. برای این منظور دوهزار نفر از شناگران
 ورزیده بختیاری در پناه تاریکی شب بوسیله شنا توانستند از شط عبور نموده
 و خود را بسوی دیگر برسانند.

آنها شبانه به حفر سنگر و استحکامات در ساحل مقابل پرداختند «... امر
 واجب الامتثال نواب استظهار الدوله عز نفاذ یافت که دوهزار نفر از جماعت

۳۹- گیتی گشا ص ۱۸۵

بختیاری که در شناوری بانهنگان دریانورد خویشی و در کوه نوردی از پلنگان کوه گرد پیشی دارند در آن شطبحر کردار شناور گشته و چون سیل بی بنیاد از آن رود گذشته در ساحل آن طرف متوقف شوند...»^{۴۰} در این هنگام اقدامات اعراب برای بیرون راندن ایرانیها با شدت بیشتری آغاز شد ولی تمام حملات در زیر ضربات شدید توپخانه ایران دفع میشد و کار ساختن پل بخوبی پیشرفت مینمود تا اینکه بعد از ۱۸ روز کوشش و فعالیت در زیر آتش گلوله های توپ و تفنگ دشمن، ساختن پل با تمام رسید و بدین ترتیب پل متحرکی برای عبور سپاهیان آماده شد.^{۴۱} صبح روز ششم ماه صفر سال ۱۱۸۹ هجری قمری سپاه ایران بعد از تحملات مشکلات فراوان از روی این پل عبور نموده و به پای حصار شهر بصره رسیدند.

دیوارهای ضخیم حصار شهر بصره بسیار مستحکم بود و در بعضی نقاط ضخامت دیوار به بیش از ۸ متر بالغ میشد سلیمان آقا حاکم بصره که یارای مقاومت در برابر سپاهیان ایران رانداشت دستور داد دروازه های شهر را بستند و برج و باروها را محکم نمایند تعدادی از مورخین از جمله سر جان ملکم در باره سلیمان آقا حاکم بصره مینویسند که او مردی سپاهی پیشه ورشید بود و بواسطه صفات نیکوئی که داشت مردم همه از او رضایت کامل داشتند و با جان و دل فرامین او را اطاعت مینمودند و همین امر موجب گردید که محاصره بصره مدت زیادی بطول انجامد.

در روزهای نخست محاصره چندین بار سربازان ایرانی بشهر حمله بردند ولی استحکام حصار و عمق خندقی که در پای دیوار شهر حفر نموده بودند و نیز وجود تیراندازان ماهری که بدستور سلیمان آقا در داخل برجهای حصار قرار گرفته بودند باعث شد که این حملات به نتیجه نرسد و تعدادی از سپاهیان

۴۰- گیتی گشا ص ۱۸۷

۴۱- گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی برگ ۵

ایران زخمی و مجروح و جمعی دیگر نیز کشته‌شوند. صادق‌خان که از طرفی سرسختی و شدت مقاومت سلیمان آقا و اهالی بصره را میدید و از سوی دیگر حصار ضخیم و خندق پهناور پای دیوار را مشاهده میکرد متوجه شد که پیروزی سریع و آسان نیست و وی دستور داد تا سپاهیان قلعه دیگری در کنار شهر بنا نمایند و سائل و لوازم سپاهیان را در آن قلعه گذاردند و توپهای قلعه کوب را در جاهای مناسب مستقر نمودند.

از این قلعه جدید صادق‌خان دستور داد که بوسیله توپخانه سنگین نقاط مختلف حصار شهر را گلوله باران کنند شاید بتوانند نقاط ضعیف حصار را بیابند و از این نقاط به داخل شهر نفوذ کنند در این گلوله بارانها هر روز به قسمتی از حصار شهر آسیب وارد میشد ولی مردم بصره بهنگام شب خرابیهارا ترمیم میکردند و صبح‌روز بعد اثری از خرابی هویدا نبود حتی در یکی از روزها براهنمائی یکنفر فراری عرب بخشی از حصار را که از جاهای دیگر ضعیف‌تر بود سخت کوبیدند بطوریکه برج و باروی آن فروریخت و حصار قلعه ویران شد و راه برای ورود لشکریان آماده شده بود ولی با فرا رسیدن شب عملیات متوقف گشت و صبح روز بعد همه با تعجب مشاهده نمودند که دیوار و برج و باروی آن مجدداً توسط بصره‌ایها ساخته شده است.^{۴۲}

بعد از این عملیات بود که صادق‌خان اطمینان حاصل نمود که شهر بصره را نمی‌تواند با حملات مستقیم بتصرف در آورد زیرا چنین شهری با حصار ضخیم، خندقهای عمیق و دفاع شدید محصورین از راه حمله مستقیم تسخیر ناپذیر بود بدین سبب برای جلوگیری از کشته شدن افراد خود دستور داد که سربازان به طرف حصار نزدیک نشوند و مصمم شد با محاصره شهر را به تسلیم وادار نماید. برای این منظور دستور داد که در گرداگرد شهر در ۳۶ نقطه استحکاماتی برپا نمایند.^{۴۳} در پشت این استحکامات و جان پناه‌های احدائی شبانه‌روز

۴۲ - کیتی گشا ص ۱۸۹

۴۳ - این استحکامات غیر از آن قلعه‌ای است که در همین صفحه درباره آن گفتگو شده است

عده‌ای از سربازان بی‌پاسداری پرداخته و مراقب اوضاع منطقه باشند. برای هر يك از این استحکامات مسئولین و مراقبین مخصوص گمارد و سرپرستی آنها را بیکی از سران سپاه خود سپرد. سربازانیکه بدین ترتیب در این استحکامات مستقر شدند بخوبی توانستند راه عبور و مرور شهر را با خارج قطع نمایند. ۴۴ بطوریکه از نخستین هفته‌های محاصره آثار قحط و غلا در بصره آشکار شد.

راه دیگری که امکان داشت محصورین با خارج مراوده برقرار سازند راه آبی بود. برای محاصره این راه هم کشتیهای جنگی ایران در شط بترتیبی مستقر شدند که راه دریا نیز بر مردم بصره بسته شد و بدین ترتیب بصره از راه خشکی و دریا در محاصره‌ای بس شدید قرار گرفت.

مشکلات مدت محاصره

بصره سیزده ماه در محاصره ایرانیان قرار داشت در طول این مدت طولانی مشکلات فراوانی برای اردوی ایرانیها فراهم میگردد که همراهِ صادق خان بارهبری صحیح و دوراندیشی خاصی بر طرف مینمود. از آن جمله بود:

۱- لشکر کشی خوارج عمان و مسقط

قبلاً گفته شد که کریم خان زکی خان را با سپاهی فراوان برای سرکوبی خوارج عمان و مسقط بدانصوب فرستاد ولی این لشکر کشی بدون نتیجه ماند. کریم خان بعد از اینکه در این امر توفیق نیافت بحکام بنادر خلیج فارس دستور داد تا از صدور هر گونه آذوقه و غله بمقصد عمان جلوگیری نمایند در نتیجه این دستور مردم آن نواحی در مضیقه‌ای شدید قرار گرفتند زیرا قسمت اعظم مواد خوراکی آنها از سواحل ایران تأمین می‌شد.

خوارج مسقط و عمان برای جبران کمبود مواد غذایی خود بناچار بسوی بصره روی آوردند و از طریق این شهر مرتباً مقدار قابل ملاحظه‌ای مواد خوراکی

۴۴ - مجمل التواریخ ص ۳۳۷ و گیتی گشا ص ۱۹۰

مخصوصاً خرما بسواحل عمان حمل میشد ولی محاصره بصره از طرف ایرانیان، این راه حمل خواربار و آذوقه را هم بر خوارج بست و بناچار خوارج بقصد جنگ با سپاه ایران و شکستن محاصره بصره رهسپار شط العرب شدند و البته علل دیگری هم خوارج را در تصمیم خود راسخ ترمی کرد و آن علل عبارت بودند از اختلاف مذهب بین ایرانیان شیعه و خوارج پیرو تسنن، دیگر دوستی آنها با حاکم بغداد و بالاخره آزرده‌گی و حس انتقام‌جوئی که از حمله زکی خان در دل داشتند همه این عوامل دست بدست یکدیگر داده و باعث شد که خوارج عمان بکرمک محصورین بصره بشتابند باین امید که شاید بتوانند حلقه محاصره ایرانیها را شکسته و بصره را از تنگنایی که بدان دچار شده بود رهائی بخشند.

بهر صورت امام خوارج دو ازرده هزار نفر سپاهی را بآباد ازرده فرزند کشتی و نیز تعدادی کشتیهای کوچک تندرو بفرماندهی دونفر از فرزندان خود از طریق خلیج فارس به مصب شط اعزام داشت.

این خبر به کریم خان رسید، وی حاکم بندر بوشهر و رئیس قبیله بنی کعب را مأمور نمود که بمقابله سپاهیان دشمن بشتابند. چون از گذر گاه عمان تا بصره مسافتی در حدود ۸۰۰ کیلومتر میباشد و طی این زمان مدتی وقت لازم داشت رئیس قبیله بنی کعب از این موقعیت استفاده کرده و در مصب شط از دو سو قوای خود را مستقر کرد و محافظت هر طرف بعهده ۳۰۰۰ مرد جنگی و گذار شد علاوه بر آن صادق خان برای جلوگیری از ورود کشتیهای دشمن دستور داد که زنجیر ضخیمی بر دهانه شط ببندند تا در تاریکی شب کشتیها و قایقهای دشمن نتوانند بداخل شط نفوذ نمایند.

زنجیر عظیم و سنگینی که بدست صنعتگران شیراز ساخته شده بود به مصب شط آورده شد و سر آن در دو طرف ساحل به طنابها و تیرهای عظیم محکم کردند و سر بازان محافظ با توپهایی که در هر دو سو مستقر نموده بودند آماده نبرد شدند در گیتی گشا مینویسد «... چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهار الدوله گردید بحکم واجب الامتثال نواب معظم‌الیه شیخ ناصر ابومهری

بندر ابوشهری حاکم بندر و شیخ برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسله متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشته اهل ارباب دول بهم بسته و چون سلسله مشید اجزای عوالم ایجاد افزار و استعدادش بیک دیگر پیوسته در دارالملک شیراز با مرخدیو گردن فراز حدادان کاوه بقای آهن خوا آهنگران - داود نمود معجز نما از کوه آهن پرتاب و دریای حدیدنداب ساخته ارسال معسکرنواب استظهار الدوله فرمودند، بر زیر شط العرب کشیده و هر دوسر آن را بر ساحل دو جانب شط باوتاد عظیمه و اعمده قویه محکم و مستحکم نموده محافظت یک قسمت زنجیر بعهده شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهده یکی از سرکردگان سپاه نصره دستگاه مقرر گشته، در هر جانب سه هزار مبارزان دلاور و چند عراده توپ برق شررتعین و راه عبور غرانات و جهازات خوارج مسدود از تشیید آن سلسله متین فرمودند...»^{۴۵} سر انجام زمانی که سفاین خوارج به نزدیک مصب شط العرب رسیدند متوجه شدند که حریف به آنها پیشی جسته و سد بزرگ در راه آنها بوجود آورده است.

اعراب بناچار در نزدیکی شط متوقف شده و لنگر انداختند ولی در یکی از شبها، طوفانی بس مهیب بوقوع پیوست که به بروز حادثه ای منجر شد. طوفان مرتباً بر شدتش افزوده میشد بطوریکه فشار امواج بر زنجیر کشیده شده لحظه به لحظه افزایش می یافت. عاقبت زنجیر ستر در مقابل امواج سهمگین مقاومت نیاورده و از هم گسیخت در همین حال چند قایق کوچک ایران که در یک پایگاه دریائی قرار داشت بوسیله امواج از جای خود کنده شد و نزدیک کشتیهای اعراب برده شد. اعراب از مشاهده قایقها متوجه شدند که زنجیر از هم گسیخته است لذا موقع را برای ورود بشط مناسب دیده، کشتیهای خود را داخل شط هدایت کردند ولی در این هنگام با مقاومت شدید ایرانیان مواجه شدند. توپخانه ایران از هر سو آنها را درهم می کوبید ولی تاریکی شب و طوفان شدید باعث شد که گلولهها بر روی دشمن چندان

مؤثر واقع نگردد و اعراب در زیر باران گلوله‌های توپ و تفنگ توانستند از آن منطقه دور شده و به کنار بصره برسند.

ورود کشتیهای امام خوارج به نزدیک حصار بمنزله روح جدیدی بود که در کالبد محصورین شهر بصره دمیده شده بود. شادیه‌ها کردند و جشنها برپا ساختند. صدای فریاد شغف آنها باندازه‌ای در هوابین انداز شده بود که صدای آنها بگوش سپاهیان ایران میرسید.

فردای آن شب دوازده هزار نفر سپاهی عرب از کشتیها در ساحل پیاده شده و در مقابل نیروی ایران قرار گرفتند هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که نبرد شدیدی میان ایران و خوارج در گرفت این جنگ تا عصر همان روز ادامه یافت. سربازان ایرانی در این جنگ رشادت فراوانی ابراز نمودند.

صادق خان که موقع را فوق‌العاده حساس پنداشت از هر گونه تشویق سربازان فروگذار نمود و بوسیله عوامل خود بهمه لشکریان اطلاع داد که هر کس یکی از افراد دشمن را زنده دستگیر نماید پنج تومان بعنوان جایزه دریافت خواهد شد و اگر کسی کشته عربی یا سربریده او را بیاورد سه تومان انعام میگیرد انتشار این خبر در سر نوشت جنگ اثر مهمی داشت زیرا سربازان ایران با قدرت هر چه تمامتر بجنگ پرداختند و هنوز آفتاب غروب نکرده بود که آثار ضعف در اعراب هویدا شد تعدادی از دشمن بدست ایرانیان کشته و عده‌ای هم زخمی و اسیر شده بودند فرزندان امام خوارج که عهده‌دار فرماندهی بودند مقاومت را بیش از این جایز ندانسته و دستور عقب‌نشینی دادند ولی در حقیقت فشار سربازان ایرانی باندازه‌ای بود که خود اعراب قبل از دریافت این دستور ناچار به عقب‌نشینی شده بودند و این عقب‌نشینی بترتیبی بود که در حقیقت صحنه‌ای از فرار سپاهی شکست خورده را مجسم میساخت. سرانجام تعدادی از اعراب توانستند خود را به کشتیها و قایق‌های خود رسانده بر آنها سوار شده و از ساحل دور شوند حملات این جماعت بهمین جا خاتمه نیافت آنها مدتی در حدود ۵ ماه در میان شط به مقاومت در برابر

ایرانیها دست زدند هر زمانی که موقعیت را مناسب میدیدند و فرصتی پیدا میکردند به قوای ایران نزدیک میشدند ولی در هر دفعه بر اثر ضربات شدید توپخانه ایران نمی توانستند از عملیات خود سود ببرند و با اینکه از سواحل مراقبت شدیدی میشد که آب و آذوقه به کشتیهای اعراب نرسد ولی آنها بهنگام شب خود را به ساحل میرساندند و به نخلستانهای اطراف رفته و مقادیر زیادی خرما که غذای عمده آنان بود بدست میآوردند و شبانه به قایقهای خود باز میگشتند.^{۴۶} عاقبت هم بعد از ماهها که این جنگ و گریزها ادامه داشت در یکی از نبردهای شدید که کشتیهای ایران آنها را تعاقب مینمودند شکست فاحشی خورده و برای همیشه سر کوب و متواری شدند. در فارسنامه ناصری مینویسد:

«... دوازده هزار نفر از جماعت خوارج عمان و مسقط با کشتیهای جنگی به حمایت اهل بصره آمدند و نزدیک به ۵ ماه بر روی آب توقف کرده هر روز در برابر اردو آمده جنگ مینمودند و عاقبت شکست یافته از پی کار خود رفتند...»^{۴۷}

و بدین ترتیب هجوم سپاهیان عمان و مسقط که ممکن بود برای ایرانیها مخاطراتی در برداشته باشد سر کوب شد.

۲- حملات مردم بصره

محاصره بصره و نایابی غذا در این شهر باعث گردیده بود که محصورین ب فکر چاره بیفتند. مردم شهر چندین بار خواستند با شبیخون زدن بر سپاه ایران راهی در خط محاصره باز کنند ولی حملات آنها بدون نتیجه ماند.

۴۶- گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی برگ ۱۰۰

۴۷- فارسنامه ناصری ص ۲۱۸

این حملات باعث شد که در طول سیزده ماه محاصره بصره، سربازان ایران همیشه بیدار و مراقب اوضاع باشند زیرا خروج‌های دسته‌جمعی از حصار شهر و حملات شدید محصورین امکان داشت مخاطراتی فراهم نماید. این آمادگی مداوم در مدتی طولانی کار آسانی نبود محصورین که از حملات خود نتیجه‌ای عایدشان نمیشد بحیله‌هایی نیز دست می‌زدند که از آن جمله واقعه‌ای است که در گیتی گشا چنین آمده است.

در یکی از شبها شخصی که خودش را یکی از افراد فراری دشمن معرفی می‌کرد به نیروی ایران پناهنده شد. او رانزد سردار زند بردند وی اظهار داشت راهی وجود دارد که اگر سپاهیان از این طریق حمله کنند بسهولت داخل شهر خواهند شد و من حاضرم تا این راه را به لشکر ایران نشان دهم. این موضوع حيله‌ای بیش نبود زیرا مردم بصره می‌خواستند بدین طریق قسمت عمده‌ای از نیروی ایرانرا از استحکامات بیرون آورده و آنها را به سوئی دیگر بکشانند تا بتوانند هم به آنها ضربات شدیدی وارد آورند و هم خط محاصره را که با خروج قسمتی از سپاهیان ضعیف میشد درهم بشکنند.

سردار زند باین شخص اعتماد نکرد و درخفا چند نفر از سرداران سپاه را برای آگاهی از چگونگی امر اعزام داشت سرداران بعد از اینکه مسافتی راه پیمودند متوجه شدند که تعداد زیادی از بصریها در تاریکی شب از حصار بیرون آمده‌اند و منتظرند تا بسپاه ایران حمله نمایند. آنها بسرعت خود را به سردار زند رسانیده و چگونگی را اطلاع دادند.

چون محصورین متوجه شدند که حيله آنها بی‌تأثیر مانده است باحالتی یأس آمیز حملات شدیدی را آغاز نمودند و حتی تعدادی از دیوارهای

استحکامات ساخته شده ایرانیان را ویران کردند. آن شب نبرد شدیدی بین طرفین بوقوع پیوست که تا صبح ادامه داشت. بصریها عاقبت با دادن تلفات بسیار عقب نشینی نموده بداخل حصار پناه بردند.

۳- سدهای رودخانه فرات

دجله و فرات در محل موسوم به القرنه بیکدیگر متصل و از این ببعد نیز رود کارون به آنها می پیوندد. از التقاء این سه رودخانه بزرگ است که شط پر آب و بستر عظیمی ایجاد میشود ولی رود فرات قبل از اتصال به دجله از منطقه ای بطول بیش از یکصد و پنجاه کیلومتر میگذرد که بجزایر معروف است و هنگامی رودخانه به حوالی بصره میرسد که زمین آن نسبت به منطقه اطراف مرتفع تر میباشد و چون شهر بصره و مناطق اطراف در سطحی پائین واقع شده اند طغیان این رودخانه باعث میگردد که امواج مناطق پست را در معرض مخاطره قرار دهند.

برای جلوگیری از خسارات احتمالی که امکان داشت بوسیله طغیان این رودخانه بمناطق پست وارد آید در زمانهای گذشته تعدادی سد بر روی آن بسته بودند تا بوسیله آنها آب را کنترل نمایند.

در طول ۱۳ ماه محاصره صادق خان لحظه ای از فکر سدهای این رودخانه غافل نبود زیرا اگر شکافی در یکی از سدها ایجاد میشد تمام نواحی اطراف آن در زیر آب قرار میگرفت و در نتیجه تلفات و خسارات فراوان بسپاه ایران وارد میگردد. منطقه ای که سپاهیان ایران را این خطر تهدید میکرد مسافتی در حدود ۲۵ کیلومتر را شامل میشد. صادق خان برای محافظت از سدهای ساخته شده افراد ورزیده ای را تعیین نمود و این افراد شبانه روز

بمراقبت و پاسداری از سدها پرداختند. با اقدامات احتیاطی که در این مورد انجام شد از این بابت هیچ گونه حادثه سوئی پدید نیامد.

۴- حملات قبایل عرب

در هنگامیکه بصره در محاصره ایرانیان بود تعدادی از قبایل عرب که در اطراف بصره تا نواحی بغداد سکونت داشتند برای خرید و فروش اجناس خود به بصره رفت و آمد مینمودند چون بصره را در محاصره سپاهیان می‌دیدند با حملات و تعرض داخلی خود موجب ناراحتی سردار زند را فراهم نموده و قسمتی از سپاه او را به خود مشغول میداشتند. باینکه تعداد آنها زیاد نبود ولی حملات ممتد آنها سپاه ایران را دچار زحمت مینمود ولی عده‌ای از این افراد در نبردهای پراکنده‌ای که بوقوع می‌پیوست کشته شدند تعداد دیگری نیز در هنگامی سرداران زند برای محاصره بغداد مأمور بودند اسیر گردیده و بقیه نیز بمناطق دوردست متواری شدند. در مجمل‌التواریخ مینویسد «... و نظر علی‌خان زند و الله‌قلی‌خان زنگنه که بمحاصره بغداد مأمور بودند نزدیکی بغداد را مضرب خیام نموده و لشکر بتاخت و تاز محلات میفرستادند چنانچه لشکر تا کرکوک و موصل رفته غنیمت و اسیر بسیاری آورده و محلات نزدیک را نیز نهب و غارت کردند بقیة‌السیف جای و مکان خود را گذاشته باطراف متفرق گردیدند...»^{۴۸} باینکه اعراب بعد از این نبردها سرکوب و متواری شده بودند معذالک تا آخرین روزهای نبرد، گه‌گاه دسته‌های کوچکی از آنها در اطراف سپاهیان ایران ظاهر میشدند و چون این دسته‌های پراکنده

۴۸ - مجمل‌التواریخ ص ۳۳۸

امکان داشت که مخاطراتی را فراهم نمایند لشکریان میبایستی همیشه آمادگی خود را حفظ نموده و مراقب اوضاع باشند.

۵- تابستان گرم منطقه

موضوع دیگری که فکر صادق خان را بدان مشغول میداشت فرارسیدن تابستان بود زیرا در تابستان در این ناحیه چندین نوع باد میوزد. یکی بادهای موسمی اند که اکثراً از جنوب بشمال در حرکت میباشند این بادهای که بخار آب دریای احمر را از روی منطقه گرم سوزان عربستان عبور می دهد با بخارات گرم خلیج فارس درهم آمیخته و تولید بادهای مرطوب و ناراحت کننده ای را مینماید که بدان شرحی میگویند. دیگر بادهای نامنظمی است که اصطلاحاً بدانها بادهای متناوب گویند این بادهای اکثراً از مناطق شمالی باین ناحیه میوزند. اختلاف بادهای متناوب با بادهای موسمی آن است که در بادهای موسمی زمان و جهت باد همیشه یکنواخت است و هر سال در زمان معین شروع بوزیدن میکنند ولی بادهای متناوب علاوه بر اینکه جهتش يك نواخت نمیباشد زمان آن نیز گاهی متغیر است.

در تابستان علاوه بر بادهای موسمی بندرت بادهای متناوبی نیز از طرف شمال بر روی ناحیه بصره میرسد ولی اگر این بادهای بوزند آب و هوای مطبوع عرض شمالی را بهمراه خواهند داشت.

باطولانی شدن مدت محاصره و فرارسیدن فصل تابستان، اگر بادهای گرم و سوزان صحاری جنوب وزیدن میگیرد کار بر سپاهیان ایران مشکل میشود، مردم بصره نیز امید داشتند که تابستان سوزان منطقه، ایرانیان را مجبور بترك

آن سرزمین خواهد نمود خاصه که گرما و بادهای گرم طاقت فرسا غالباً بیماری‌بھائی نیز بدنبال داشت.

فکر تابستان صادق خان را که فرمانده محتاطی بود بخود مشغول میداشت با اینکه اقداماتی از نظر تأمین آب و غذا و تواندازه‌ای و سائل راحتی سپاه را فراهم نموده بود مع الوصف در مقابل گرمای منطقه کار مثبتی نمیتوانست انجام دهد.

تابستان فرا رسید از بخت بلند ایرانیان در آن سال نه تنها از بادهای گرم و سوزان خبری نشد بلکه بادهای شمال که نسیم خنکی بهم‌راه داشت وزیدن گرفت و از این نظر هیچ مشکلی برای سپاه ایران بوجود نیامد.

دنباله دارد

نقش فیل در جنگ‌های ایران باستان

چندی پیش در یکی از روزنامه‌های عصر مطلبی به این مضمون خواندم :

« ویت کنگها در جنگها گاهگاهی از فیل استفاده میکنند و آلات و ادوات رزمی خود را بوسیله این حیوان در جنگهای انبوه ویتنام حمل و نقل مینمایند. » این موضوع نگارنده را به فکر انداخت که بار دیگر نظری به تاریخ ایران باستان بیفکنم تا ببینم در جنگهای گذشته ما، از چه زمانی این حیوان کوه پیکر و پرهیت مورد استفاده قرار گرفته و چه نقشی را در صحنه‌های پیکار ایفاء کرده است. این تصمیم صورت تحقق بخود گرفت. ولی هر چه گشتم کمتر یافتم.

بقلم

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

در جنگ‌های متعدد کورش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران از اسب و شتر و ارابه‌های داسدار و گردونه‌های جنگی خبر بود ولی از فیل خبری نبود. همچنین در لشکر کشی‌های داریوش بزرگ و خشایارشا فاتح آتن نامی از پیلان جنگی برده نشده بود. بهر حال با وجودیکه برخی معتقدند که پیروزی‌های ایرانیان در صفحات غربی هند و نیز در آفریقا (در حبشه یا اتیوپی) استفاده از پیلان را در ارتش ایران معمول نموده است معذک همانطور که اشاره شد تا او آخر دوره هخامنشی از وجود پیل در سپاه ایران اطلاع صحیحی در دست نیست و مورخان بیگانه که اکثراً یونانی بودند به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند اکنون بی‌مورد نیست قبل از بحث درباره ارزش جنگی حیوان مزبور و مطالب مربوط به آن اجمالاً در خصوص زندگی و زادگاه فیل مطالبی از قول مسعودی که صفحاتی از کتاب خود را به بحث درباره این حیوان اختصاص داده است در اینجا ذکر نمائیم.^۱

«فیل جز به سرزمین زنگ و هند نزاید و دندان آن به سرزمین هندوسند باندازه زنگ بزرگ نشود، زنگان و هندوان از پوست فیل سپر سازند و سپر چینی و تبتی و لمطی و بجاوی و سپر هائی که در شیر بخوابانند و دیگر اقسام سپر بمحکمی آن نباشد ...»

خرطوم بینی فیل است و به وسیله آن غذا و آشامیدنی بدهان رساند و ترکیب آن مابین غضروف و گوشت و پی باشد و با آن جنگ کند و ضربت زند و از آنجا بانگ زند.

هندوان پندارند اگر زبان فیل وارونه نبود زبان باومیا موختند. شاه فیلان شاه هند است که او را پادشاه حکمت نیز اسم است که اصل حکمت از هندوان است... با وجود درشتی هیکل و بزرگی اندام چون بنزدیک انسان گذرد راه رفتن آن احساس نشود تا مقابل او رسد که قدم نیک بر میدارد و رفتار ملایم دارد.

۱- رک به کتاب مروج الذهب ج اول ص ۳۷۲ تا ۳۷۵ ترجمه ابوالقاسم پاینده.

از شاهان ایران نقل کرده‌اند که فیلان جنگی را به وسیله پیادگان از نیرنگ دشمن که ممکن بود گربه‌ای جانب او را کنند^۲ حفظ میکردند. ابن خلدون درباره استفاده رزمی فیل گوید: «... و از جمله شیوه‌های جنگ آورانی که به جنگ و گریز دست میبازند ایجاد رزمگاهها و صفوفی در پشت لشکریان از جمادات و جانوران است و آنها را بمنزله پناهگاهی برای سواران هنگام جنگ و گریز قرار میدهند و منظور آنان از این شیوه این است که جنگاوران پایدار تر باشند و جنگ را بیشتر ادامه دهند و به غلبه بردشمن نزدیک تر شوند و گاهی هم این شیوه را در جنگهای منظم به کار میبرند تا پایداری و سرسختی لشکریان فزونی یابد چنانکه ایرانیان که همواره به جنگ و لشکر کشی منظم دست میبازیدند در جنگها از فیل استفاده میکردند و بر پشت آنها برجهایی چوبین و کوشک مانند ترتیب میدادند و آنها را از جنگ آوران و سلاح‌های گوناگون و بندها (رایات) مملو میساختند و صفوفی از آنها در دنبال نبرد گاه تشکیل میدادند که بمنزله دژها و استحکامات نیز بشمار میرفت و به سبب آنها روحیه سپاهیان تقویت میشد و بر پشتگرمی و اعتماد آنان میافزود...»

اکنون درباره جنگی صحبت میکنیم که در آن به قول مورخان یونانی از پیلان جنگی استفاده شده است: جنگ گوگمل یا گوگاسل^۴ (نزدیک موصل کنونی). اسکندر مقدونی جوان مغرور و جاه طلبی که برای ارضای امیال

۲- مؤلف معتقد است که فیل از گربه میترسد!

۳- رك به مقدمه ابن خلدون تألیف عبدالرحمن بن خلدون ترجمه محمد پروین گنابادی ج اول ص ۵۴۱-۵۴۰.

۴- Gaugameles اما آخرین نبرد بزرگ بین داریوش و اسکندر به خلاف مشهور در آرپل اتفاق نیفتاد بلکه در گویامل Gauyameles روی داد. این لغت علی المشهور در لغت ایرانی «شترخانه» گریند چون یکی از شاهان قدیم ایران از دست خصم خویش بدان محل پناه برد و مالک آن قسمت، تیول چند قصبه را خاص مخارج سلطان قرارداد. رك به کتاب حیات مردان نامی اثر پلوتارک، ترجمه محمد رضا مشایخی ج ۳ ص ۴۴۶-۴۴۵ بند ۵۷.

ماجرای جویانه خود به شاهنشاهی وسیع و متمدن هخامنشی تاخته بود در آخرین نبرد بزرگ خود با داریوش سوم در محل گوگامل با سپاه عظیمی روبرو شد که تا آن زمان ندیده بود. مورخان تعداد افراد آنرا بیش از یک میلیون نفر نوشته‌اند این جنگ از جنگ‌های قطعی تاریخ بود شاهنشاه هخامنشی کلیه قوای خود را برای نابودی مهاجم پلید بسیج کرده بود ارباب‌های داسدار و پیلان جنگی برای نبرد از پیش تدارک شده بود.

« در قلب، داریوش با تمام خانواده و نجبای ایران قرار گرفته بود و هندی‌ها و کاریان و آنپاست‌ها و تیراندازان مرد (آماردها) در اطراف او بودند. او کسبان و بابلیها و سی‌تاک‌نیان و مردمان سواحل بحر احرار در صف دیگر از پس صف مذکور جاداشتند. داریوش جناح چپ خود را در مقابل جناح راست اسکندر با سوار نظام سکائی و هزار سوار باختری و صد ارباب داسدار تقویت کرده بود و پنجاه ارباب دیگر با سواره نظام ارمنی، کاپادوکی در جلوی جناح راست جا داشت، این عده با ارباب‌های داسدار و نیز فیل‌ها قلب را میپوشاند...»

برش این داسها چنان سریع بود که دیودور گوید وقتی که سرهای سپاهیان مقدونی بزمین میافتاد چشمهای آنان باز بود و تغییری در وجنات آنان در وهله اول دیده نمیشد. (کتاب ۱۷ بند ۵۸)°.

آریان مورخ یونانی تعداد پیلان جنگی قوای داریوش را که در جنگ گوگامل شرکت کرده بودند پانزده زنجیر ذکر کرده ولی نقشی را که این حیوان در جنگ ایفا کرده است بیان ننموده است لازم بتذکر است که مراقبت و هدایت پیلان جنگی که بر روی آنها طاقک‌های چوبی قرار میدادند و تیراندازان را در آن مستقر میساختند کار آسانی نبود. هر گاه فیل در جنگ مجروح میشد امکان داشت که روی از دشمن بر تافته و نیروی خودی را لگدمال و تار و مار سازد. نظایر این جریان بکرات در جنگ‌های قدیم اتفاق افتاده است. ضمناً در

۵- رک به کتاب ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله ص ۱۳۸۷.

جنگها معمولاً فیلها را در عقب صفها قرار میدادند و گاهی هم برای اینکه اسبهای سوار نظام دشمن را بو حشت اندازند آنها را در مقدم سپاه و روبروی صف حریف مستقر میساختند...

در کتاب ایران شهر تعداد پیلان جنگی قوای داریوش را در جنگ گوگمل^{۵۰} زنجیر ذکر کرده و در این خصوص مینویسد^۶ در همین جنگ ۵۰ فیل جنگی در اردوی داریوش سوم وجود داشته است که موجب هراس و واهمه مقدونیان گردیده و از قرار معلوم استفاده از فیل در جنگ از موقع تسلط ایران بر حبشه و افریقای شمالی و هندوستان غربی در ارتش ایران معمول شده است»

با وجودیکه ایرانیان در آغاز پیروز بودند ولی بعات رهبری غلط و علل دیگر که ذکر آن در اینجا ضرورت ندارد موفقیتی نیافتند (۳۳۱ ق م). اشکانیان که قریب ۴۷۵ سال در ایران زمین شهر یاری کرده اند در جنگهای خود از فیل استفاده نمیکردند و محتملاً آنرا حیوانی میدانستند که در جنگها ضرر آن بیش از نفع آن بوده است. از بین حیوانات اهلی نخست به اسب و پس از آن به شتر برای جنگ و ستیز و سواری علاقه مند بودند...

در دوره ساسانیان (۲۲۶-۶۵۲ م) پیلان را در جنگ بکار میگرفتند و در این زمان که آداب و سنن قدیمی ایرانیان احیا شده بود صنف ورسته فیلسواران در ارتش ایران ایجاد گردید. شادروان سعید نفیسی مینویسد^۷ «... و منصب زندک یا ژندک بند که فوستوس بیزنطی^۸ ضبط کرده و گوید بمعنی رئیس فیلبانان جنگی است و پیدا است که این کلمه از ژندک یا ژندک قر کیب شده که در زبان امروز زنده یا ژنده و زنده پیل یا ژنده پیل میگویند...» همین نویسنده در جای دیگر مینویسد (ص ۲۲) «فیل هائیکه از هندوستان آورده بودند ذخیره سپاه را تشکیل میداد و این حیوان سپاه روم را همواره هراسان میکرد این فیلها

۶ - ایران شهر ج ۲ ص ۱۰۸۲

۷ - ر. ک. بتاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۲۹۳

۸ - از اهالی بیزانس (امپراطوری روم شرقی)

منجنیق‌های بلندی از چوبرا میکشیدند که عده‌ای بسیار از سربازان در آن جای می‌گرفتند و آن منجنیق را با بامیر قهای بسیار زینت کرده بودند هنگام جنگ این منجنیق‌ها در عقب سپاه بصف نگاه میداشتند تا آنکه سپاه پشتیبان داشته باشد. « شهر یاران ساسانی از اقوام و ملل تابعه خود باج و خراج می‌گرفتند و گاهی در میان خراج و پیشکش‌های ملل شرقی شاهنشاهی ایران چندین زنجیر فیل نیز دیده میشد بقول مؤلف کتاب ایران باستان^۹ اردشیر بانی سلسله ساسانی پس از تسخیر خراسان و باختر و خوارزم و توران بهند رفت و پنجاب را تسخیر کرد و بنزدیکی سیر هند رسید و پادشاه آن (جونه) جواهرات و طلا و فیلهای زیاد بار دشیر بعنوان باج داد در ارتش شاپور دوم (ذوالا کتاف ۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) شاهنشاه بزرگ سلسله ساسانی پیلان جنگی که راهنمائی آنها با هندیان بود به تعداد زیاد وجود داشته است شاهد این مدعا محاصره قلعه آمد (آمید) ۱۰ دیار بکر) به وسیله شهر یار مزبور است.

آمیانسوس مارسلینوس^{۱۱} مورخ و افسر رومی که شاهد جنگ ایرانیان برای تسخیر آمد از دست رومیان بود مینویسد: «ایرانیان همه حصار را احاطه کردند جانب شرق قلعه یعنی همانجا که از بدبختی ما آن جوان کشته شده بود^{۱۲} به خیونی‌ها سپرده شد و رت‌ها^{۱۳} ما مور سمت جنوب شدند. آلبانی‌ها طرف شمال را گرفتند و سگستانیان که در غیرت و همیت جنگی مانند ندارند در برابر دروازه غربی استقرار یافتند با این طایفه قطارها از پیلان زشت منظر با پوست‌های پر چین و شکن که مردمان مسلح بر آن نشسته بودند آهسته پیش می‌آمدند چنانکه غالباً گفته‌ام منظره وحشتناک‌تر از این نمیتوان تصور کرد.» در جای دیگر گوید:

۹ - شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

10- Amida

11- Ameniem-Marcellin

۱۲ - گرومبات یا گرومبیات پادشاه خیونی‌ها (هون‌ها) و پسرش در خدمت شاپور ذوالا کتاف بودند. در محاصره قلعه آمد پسر گرومبات به هلاکت رسید.

13- Vertes

(بند اول کتاب ۱۹) «رؤیت هیولای فیل‌های جنگی ایران قلب‌ها را از کار می‌انداخت و مخصوصاً صدای این حیوان مهیب و بوی آنها باعث وحشت و رم کردن اسبهای ما میشد». عاقبت ایرانیان پس از تکمیل وسائل محاصره در نهایت سختی به شهر حمله بردند. روزاول از جنگ نتیجه‌ای گرفته نشد روز بعد ایرانیان مجدداً با پیل‌های خود پیش آمدند و در میان برج‌های محاصره را ویران نمودند و با افکندن سنگ‌ها از عقرب‌های جنگی خود منجنیق‌های دشمن را خراب می‌کردند و به وسیله مشعل پیل‌ها را می‌گریزانند...»

مؤلف کتاب جنگهای هفتصد ساله ایران و روم^{۱۴} مطالب جالبی درباره فیل و نقش آن در جنگهای ایران و روم در کتاب خود ذکر کرده است: «صنف تازه‌ای که در زمان ساسانیان به وجود آمد صنف پیل سواران بود که تقریباً جانشین گردونه‌های بزرگ دوره هخامنشیان محسوب میشد... تعداد فیل‌هایی که ارتش ایران در جنگ با رومیها بکار می‌برده از دویست تا هفتصد زنجیر میرسیده... ایرانیان در جنگ به اندازه‌ای علاقمند به حضور فیل‌ها بودند که بعضی اوقات در نبردهای کوهستانی هم فیل‌ها را با خود می‌بردند و برای این منظور پیش از وقت مجبور میشدند راه را مسطح و هموار کنند... در موقع محاصره شهرها هم از وجود فیل‌ها استفاده مینمودند.»

محاصره و فتح شهر آمد برای ارتش ایران بسهولت انجام نشد و تلفات و ضایعات بسیار به بار آورد «محاصره این شهر مستحکم برای شاپور خیلی گران تمام شد زیرا چندین مرتبه با رشیدترین نفرات خود و بکمک طوایف سلحشور خیونی و البانی و فیل‌های جنگی به حصار این شهر حمله نمود و موفقیت نیافت».^{۱۵}

شاپور ذوالاکتاف در محاصره شهر نصیبین نیز از پیل‌های جنگی استفاده

۱۴ - شادروان سر لشکر غلامحسین مقتدر ص ۱۶۹-۱۶۸ (هنگام تألیف کتاب درجه سرهنگی داشته است)

۱۵ - رك به کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۸۹

کرده بود ولی بعلت هجوم قبایل خیون از محاصره دست برداشت. در باره بهرام پنجم یا بهرام گور (۴۳۹-۴۲۰) که پادشاهی خوشگذران و در عین حال دلیر و با کفایت و بقول طبری و دیگران پیل افکن نیز بود داستانها گفته اند. طبری گوید^{۱۶} که بهرام بطور ناشناس به هند رفته و در آنجا شجاعتهای از خود بمنصه ظهور رسانیده و پیل عظیمی را که آفت مردمان آن سامان بوده بهلاکت آورده و پس از ازدواج با دختر پادشاه هند بایران باز گشته است... بلعمی در ترجمه تاریخ طبری که خود بر آن مطالبی افزوده است در مورد از پای درآمدن پیل عظیم هندی چنین نوشته است: «ملك مردی از آن خویش با او بفرستاد تاخبر بیاورد، پیل آهنگ او کسرد بهرام يك تیر بزد در بمیان دو چشمش آن تیر ناپدید شد و پیل بدان تیر مشغول شد بهرام پیاده شد و بدو دست خرطوم پیل بگرفت و فرو کشید تا پیل به روی در افتاد و بهرام شمشیر بگردن او زد تا سرش از تن جدا کرد و سرش با خرطوم بر گرفت و بر گردن نهاد و از مرغزار بیرون آورد بره بیفکند و خلق همی نگر بستند و عجب همی داشتند...»^{۱۷}

فیروز پادشاه ساسانی (۴۵۸ - ۴۸۳) برای مبارزه با دشمن سرسخت خود خشنواز (اخشنوار) پادشاه هیاطله (هیطال - هون - یقتال) که بعدها موجبات مرگ شهریار ساسانی را فراهم ساخت با قشون زیاد و پانصد زنجیر فیل عازم بلخ شد و با پادشاه یقتال بچنگ پرداخت...

خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹) برای کمک به سیف بن ذی یزن امیر یمن که سرزمین او را حبشیه اشغال کرده بودند و هرز یا وهریز دیامی را که مردی که نسیسال و از نجبای زمان خود بود و در زندان بسر میبرد مأمور فتح یمن کرد^{۱۸} وقتی قوای معدود ایرانی بوسیله کشتی به یمن رسیدند و از آن

۱۶- تاریخ الطبری القسم الاول ۲ ص ۸۶۶ تا ۸۶۸ .

۱۷- ص ۹۴۷ تا ۹۴۵ .

۱۸- کسری سپاهی از زندانیان به فرماندهی وهرز پسر کامجار (کامگار) بدان سوی فرستاد و هرز مردی سالخورده و متجاوز از صدسال عمر کرده و از سواران دلیر و از بزرگان واعیان بود که در اثر ایجاد ناامنی در راهها به فرمان خسرو زندانی شده بود- نقل از کتاب اخبار الطوال تألیف ابوحنیفه ابن داود دینوری ترجمه صادق نشات ص ۶۷-۶۸ .

بساحل فرود آمدند مسروق بن ابرهه امیر حبشی یمن سوار بر پیل در رأس قوای خود آماده پیکار با ایرانیان شد بلعمی در این خصوص مینویسد^{۱۹} «وهرز یاران را بفرمود تا صف بر کشیدند و کمانها به زه کردند و کمانوی جزوی کس نتوانستی کشیدن و به زه کرد و عصابه بخواست و ابروان بر پیشانی بست و چشمش ضعیف شده بود. ایشان را گفت ملك را از دور بمن نمایشید گفتند آنکه بر پیل نشسته است و تاج زرین بر سر نهاده است چون خودی و بر میان تاج میان پیشانی ملك یاقوتی است سرخ همی تابد چون آفتاب. وهرز آن یاقوت از دور بدید گفتا صبر کنید که پیل مر کب ملوک است تا ازوی فرود آید، زمانی ببود، گفتند از پیل فرود آمد و بر اسب نشست گفت اسب مر کب عزت است. زمانی ببود از اسب فرود آمد و براستری زمینی نشست گفت اکنون کمان مرا دهید که استر پسر خراست و خر مر کب ذل است کمان بر گرفت و تیر بر نهاد و گفتا قبضه کمان من برابر آن یاقوت کنید که بر پیشانی اوست بتاج اندر، چون من تیر بیندازم و سپاه از جای نجنبند دانید که تیر من خطا کرد و نیافت، شما نیز از جای نجنبید و تیری دیگر سبک مرا دهید و اگر ایشان از جای بجنبند و گرد وی آیند بدانید که تیر یافت و ایشان بدو مشغول شدند شما تیر باران کنید پس حمله کنید. پس دست او برابر یاقوت بنهادند و او کمان بکشید به نیروی تمام و تیر بینداخت و آن تیر راست بر آن یاقوت زد و بدو نیم شد و بتاج اندر شد و پیشانی ملك اندر یافت و به سرش بگذشت و مسروق بیفتاد و سپاه از جای جنبیدند و گرد وی اندر آمدند و سپاه عجم تیر باران کردند و خلقی به تیر بزدند و سپاه از جای اندر آمدند و سپاه حبشه هزیمت شد.»

خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی (۵۹۰ - ۶۲۸) که برای مدت کوتاهی توانسته بود وسعت ایران را بدوره هخامنشیان برساند سرانجام بعلت خبطها و اشتباهات متعدد خود از هرا کلیوس امپراطور بیزانس (بوزنطیه) شکست یافت

۱۹- رك به تاریخ بلعمی ص ۱۰۳۳-۱۰۳۲.

در یکی از این جنگها برای دفاع از پایتخت (تیسفون) از وجود پیلان جنگی استفاده کرد و بدینوسیله توانست از پیشرفت سریع رومیان بسوی شهر مزبور جلوگیری بعمل آورد. این پادشاه که از نظر شکوه و جلال دربار و وجود نوازندگان و رامشگران بزرگ و داشتن زنان و کنیزکان زیبا شهرت بسیار دارد در اصطبل خود تعداد بسیاری از حیوانات مانند فیل و اسب گرد آورده بود. مؤلف مروج الذهب در این باره گفته است: «۲۰» در اصطبل پرویز پنجساز هزار حیوان بود به تعداد اسبان سواری زین‌های طلا مروارید و جواهر نشان داشت در اصطبل وی هزار فیل بود ۲۱ که یکی سفیدتر از برف بود و یک فیل بود که دوازده ذراع بلندی داشت. فیل جنگی به این بلندی بندرت یافت شود که بیشتر فیلهای از نه تا ده ذراع باشند ملوک هند فیلهای تنومند و بلند را بهای گزاف دهند و ممکن است فیلهای وحشی سرزمین زنگ از آنچه گفتیم خیلی بلندتر باشند و این را به قیاس شاخ آن که دندان گویند و از آنجا آرند توان دانست که وزن دندان صد و پنجاه تا دو بیست من باشد و من دو رطل بغدادی است و هر چند دندان بزرگتر باشد پیکر پیل بزرگتر است...

یک روز عید پرویز برون شده بود و سپاه وعده و سلاح برای او رژه میداد بصف رژه هزار فیل بود و پنجاه هزار سوار نیز بجز پیادگان در اطراف آن بود فیلهای در مقابل پرویز بخاک افتادند و سر برنداشتند و خرطوم برنجیدند تا آنرا با کجک کشیدند و فیلبانان با آنها بهندی سخن گفتند وقتی پرویز این بدید تأسف خورد که چرا مزیت فیل داشتن، خاص هند است و گفت ای کاش فیل هندی نبود و ایرانی بود آنرا با سایر دو اب قیاس کنید و بقدر معرفت و ادبی که دارد مزیتش نهید»

۲۰- مسعودی ص ۲۷۳ .

۲۱- مؤلف زین‌الخبار تعداد پیلان اصطبل خسرو پرویز را ۱۲۰۰ زنجیر ذکر کرده است (ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل ص ۳۶) .

نقوشی از فیل در دوسوی غار طاق‌بستان از زمان خسرو موجود است که این حیوانات را در صحنه شکار گاه نشان می‌دهد کسانیکه بر این فیله‌سوارند لباس‌هایی بتن‌دارند که با تصاویر پرندگان زینت داده شده است. تصاویر فیله‌ها مانند سایر حیواناتیکه در شکار گاه مشخص است بنحو ماهرانه‌ای حجاری شده و بقول مرحوم سعید نفیسی (تاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۱۹۴) شاهکاری از سنگتراشی است. ظاهراً فیله‌ها را برای رم دادن شکار و نیز بار کردن لاشه آنها بشکار گاه آورده‌اند.

در اواخر دوره ساسانیان که بخت از ایرانیان برگشته بود و آنرا هم علمی بود که ذکر آن در اینجا لازم بنظر نمی‌رسد - باز هم پیلان جنگی در میدانهای کارزار خودنمایی میکنند، در این جنگها که بین قوای ایرانیان و سپاه تازیان درگیر میشود نقش پیلان در کسب پیروزی چشمگیر تر بنظر می‌آید. و حتی وجود یکی از پیلان سپاه ایران در جنگ پل پیروزی و موفقیت سپاه ایران را در جنگ آسان می‌سازد.

در جنگ پل که عرب بآن یوم الجسر و یا قس‌الناطف می‌گویند غیر از دلیری و از خود گذشتگی سپاه ایران همانطوریکه ذکر شد پیلای عظیم پیروزی ایرانیانرا تسریع کرد.

احمد بن یحیی بلاذری مؤرخى که اصلاً عرب بوده و در سده دوم و سوم میزیسته و در کتاب خود موسوم به فتوح البلدان مانند دیگر مؤرخان متعصب زمان خود اغلب از ایرانیان آن زمان بنام کافر و مشرک یاد میکند میگوید: ۲۲ «گویند که چون پارسیان خبر اجتماع تازیانرا شنیدند مردانشاه ابرو بند (ذوالحاجب) را بمقابله ایشان فرستادند **انوشیروان** این سپهسالار را بهمین لقب داده بود و بدان تبرک می‌جست او را از آن باب ابرو بند گفتند که وی ابروان را که از غایت پیری بر چشمانش فرو میریخت به پیشانی میبست ۲۳ و

۲۲- فتوح البلدان ترجمه دکتر آذرتاش، آذرئوش ص ۴۹-۵۰.

۲۳- این مطلب درباره وهرزدیامی که شرح آن گذشت نیز صدق میکند.



نقوش برجسته فیلان در صحنه کارزار در دو سوی طاق بسمتان ، که در زمان خسرو پرویز حجاری شده‌اند

نیز گفته‌اند که نام وی رستم بوده است. ابوعبید^{۲۴} فرمان داد پل را استوار سازند در این‌کار مردمان بانقیباویرا یاری کردند گویند که این پل در روزگار پیشین از آن اهل حیره بوده است که بر آن گذشته بر سر مالک و مال خویش میرفتند ابوعبید آنرا اصلاح کرد زیرا نا استوار بود و بخشی از آن بریده شده بود آنگاه وی و دیگر مسلمانان که از مروحه آمده بودند بر آن پل گذشتند و به سپاه ابرو بند رسیدند. ابرو بند چهار هزار مرد سلاح پوشیده و يك پیل و به قولی چند پیل داشت. جنگ سختی در گرفت زخم‌های فراوان بر پیکرها نشست و مسلمانان ناتوان گشتند سلیط بن قیس گفت: ای ابوعبید ترا از گذشتن بر این پل نهی کردم و اشارت نمودم که نخست سپاه به این ناحیت فرستی و به امیر المؤمنین نامه نویسی و طلب یاری کنی و تو ابا کردی پس سلیط خود بجنگید تا کشته شد.

آن‌گاه ابوعبید پرسید کشتن‌گاه این پیل کجاست؟ گفتند خرطوم او. پس خود حمله برد و بر خرطوم پیل ضربه زد ابو محجن بن حبیب ثقفی نیز حمله برد و ضربه بر پای فیل زد و او را بر خاک افکند آنگاه مشر کین حمله آوردند ابوعبید در آن حمله به قتل رسید. خدایش رحمت کناد. میگویند که پیل خود را براو افکند و او زیر پای پیل کشته شد.

مسعودی مینویسد: ^{۲۵} «عربان فیلان مسلح را به نظر آوردند و چیزی دیدند که هرگز نظیر آنرا ندیده بودند و همگی گریزان شدند و بیشتر از آنچه به شمشیر کشته شدند در فرات غرق شدند. ابوعبید در این روز پیاده جنگ کرد او به فیل نزدیک شد ضربتی به چشم آن زد فیل ابوعبیده را با دست درهم کوفت و مردم به هیجان آمدند.»

سرجان ملکم گوید ^{۲۶}: «گویند ابوعبیده فیلی سفید در هر کزاشکر دیده دانست که ایرانیان را به آن اعتماد است با عزمی ثابت و جاشی رابط

۲۴- ابوعبید ثقفی سردار عرب در جنگ پل - پدر مختار معروف.

۲۵- مروج الذهب ج اول ص ۶۶۵.

۲۶- در معال حال سلاطین ساسانیه ج اول ص ۵۶. (تاریخ ایران - سرجان ملکم).

روی بدان جانور نهاد و با يك ضربت شمشیر خرطوم او را قطع نمود جانور از فرط درد دیوانه وار بر وی تاخت و سراپای او را با يك ضربت دست باخاك یکسان ساخت . « در جنگ قادسیه (در جنوب نجف و در پنج فرسنگی جنوب غربی کوفه) لشکریان ایران تعداد زیادی فیل در اختیار داشتند بلاذری تعداد آنها را سی زنجیر نوشته است: « سفرای سعد ورستم آمدند و رفتند ، بادیه نشین چون به بارگاه رستم رسید وی را بر تخت زرین نشسته دید ، پشتی‌ها و منحنه‌های زربفت بر تخت چیده و فرش‌های گلابتون بر زمین طالار گسترده بود ایرانیان همه تاجی بر سر و زیورها برپیکر داشتند . پیلان جنگی در اطراف و اکناف آن جایگاه ایستاده بودند » ۲۷

مسعودی در این باره گوید : ۲۸ « شماره مسلمانان هشتاد و هشت هزار بود و مشرکان شصت هزار بودند ۲۹ و فیلان را جلوی صف خود نهاده بودند و مردان سوار فیلان بودند . در جای دیگر گوید جنگ قادسیه در محرم سال چهاردهم هجری بود (سالهای سیزدهم و پانزدهم نیز ذکر شده است) در این روز از جمله فیلان هفده فیل که بر هر فیل بیست کس سوار بود وزره آهن و شاخ داشت و به دیبا و حریر آراسته بود بطرف قوم بجیله رفت و پیاده و سواره از اطراف پیلان بود سعد چون دید که اسبان و فیلان سوی قوم بجیله رفت کس پیش بنی اسد فرستاد و فرمان داد تا بجیله را کمك کنند بیست فیل نیز روبه قلب نهاد و طلحة بن خویلد اسدی با سواران بنی اسد به میدان رفت و به مقابله پیلان پرداخت تا آنها را متوقف کرد . «

یکی از فرماندهان عرب موسوم به قعقاع بن عمرو رئیس قشون امدادی که از شام رسیده بود بانیزه چشم پیل سفیدی را کور کرد و دیگران نیز بافیلها چنین کردند پیلان برگشته و انتظام قوای ایران را از هم گسستند . پس از این واقعه بقول ابن خلدون ۳۰ ایرانیان مصمم شدند که فیلها را از صحنه نبرد خارج سازند

۲۷- رك به تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون ص ۲۹۴ .

۲۸- رك به مروج الذهب ج اول ص ۶۷۰-۶۶۶ .

۲۹- بلاذری تعداد سپاه ایران را یکصد و بیست هزار نفر نوشته است .

۳۰- رك بمقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۵۴۱ .

این تصمیم بمرحله اجرا گذاشته شد و پیلبانان آنها را باصطبل‌هایشان در مدائن عودت دادند در جنگ قادسیه ابتدا اسبان عرب از دیدن حیوانات کوه-پیکررمیده و راه فرار درپیش گرفتند تازیان بناچار از اسبان پیاده شده بجنگ پرداختند و این وضع تازمانیکه اسبها باپیلان خو گرفتند کم و بیش ادامه داشت فرمانده قوای ایران اسپهبد رستم فرخ زاد بگفته بعضی از مورخان در کنار پیلی نشسته بود که مرگ او را درر بود «گویند در آنروز رستم در سایه پیلی نشسته بود که آنرا از جوالهای پر از دینار بار کرده بودند یکی از آنها بر او فرو آمد و وی از آن مرد...»^{۳۱} «تازیان که از پیلان جنگی ارتش ایران آسیب فراوان دیده بودند و هنوز واقعه کشته شدن ابو عبید و نابودی هزاران نفر از افراد جنگی خود را در نبرد پیل بخاطر داشتند هر کجا باین حیوان باهوش و زورمند بر میخوردند بدون تأمل بقتلش اقدام مینمودند بلاذری مینویسد^{۳۲} «یحیی بن سلمه بن کهیل حضرمی از مشایخ اهل کوفه روایت کند که چون مسلمین مداین را فتح کردند پیای در شهر بیافتند پیش از آن هر پیای را که بدست میآوردند میکشند در امر آن پیل نامه بعمر نوشتند پاسخ داد که اگر خریداری یافتید آنرا بفروشید پس مردی از اهل حیره آنرا بخرید مرد روز گاری چند پیل را تیمار میکرد و بمردم مینمایاند جل‌های زیبا بر او میپوشاند و گرد شهر و دیها میگرددانید روزی ام ایوب زن مغیره بن شعبه^{۳۳} که پس از مرگ وی بنکاح زیاد درآمده بود بدیدن آن پیل رفت و در آن روز که ام ایوب بخانه پدر میرفت مرد

۳۱- رك بتاريخ اجتماعى ايران تأليف سعيد نفيسى ص ۲۱۵- در مورد این واقعه یعنی قتل رستم مطالب بسیار گفته شده است بارقار یافیلی بروی زوافتاد و بازوی وی را بشدت مجروح کرد در این موقع عربی قصد جان رستم نمود وی اضطراراً خود را بنهر افکند و از شدت جراحات از حال رفت سر باز تازی که علقمه نام داشت سردار بزرگ را بقتل آورد ...

۳۲- رك به كتاب فتوح البلدان ص ۹۳ و ۹۴

۳۳- یکی از امرای عرب و صاحب ابولولو (فیروز) همانکسی که عمر را کشت ...

آن پیل بی‌آورد و در برابر در مسجدی که اینک باب الفیل نام دارد بایستادام ایوب در پیل نگر است سپس چیزی بصاحب آن داد و روانه‌شان کرد پیل دوسه گام پیش رفت و ناگهان در افتاد و جان داد! و بدین سبب آن در را باب الفیل خواندند...

غوریان

مقدمه:

بنابگفته امام شهاب‌الدین
ابی‌عبداله یاقوت بن‌عبداله -
الحموی الرومی البغدادی^۱
تلفظ صحیح غور بضم اول و سکون
ثانی و آخر آن راء است. این
ناحیه ولایتی کوهستانی و بین
هرات و غزنه و سرزمینی وسیع
و بسیار سرد و عبور و مرور از آن
خطرناک و وحشت‌انگیز بود و
با وجود وسعت فراوانی که
داشت شهرهای بزرگ در آن
بچشم نمی‌خورد و بزرگ‌ترین
آبادیهای غور «قلعه‌ای مستحکم
بنام فیروز کوه مقرر حکومت
سلاطین آن ناحیه از آل سام که
همان اعراب باشد بود»^۲
راجع بوضع جغرافیائی و

تقدم

عباس پرویز

۱- معجم البلدان جلد چهارم ص ۲۱۸ : عین عبارت یاقوت چنین است: « غور بضم اوله و سکون ثانیه و آخره راء جبال و ولایة بین هرات و غزنه و هی بلاد بارده واسعة موحشة و هی مع ذلک لاتطری علی مدینة مشهورة و اکبره فیها قلعة یقال لها فیروز کوه یسکن ملوکهم فیها و منها کان آل سام ... »
۲- در جای خود در این مورد گفتگو خواهد شد .

حدود مشخص و کامل غور مؤلفین مسالك و ممالك و جغرافی دانهای اسلامی اطلاعات صحیحی نداده‌اند و گفتار آنان بایکدیگر اختلاف بسیار دارد و حتی بعضی از این جغرافی نویسان، ساکنین این ناحیه را جزء کفار میدانند و برخی عدّه مسلمانان آنجا را بامقایسه کفار ناچیز می‌شمارند و جمعی دیگر برعکس عدّه مسلمانان را نسبت بکفار فزونتر نوشته‌اند. اما از مجموع نوشته‌های جماعت مزبور چنین بنظر می‌آید که از قرن پنجم بعد مذهب رسمی غورستان اسلام و عدّه مسلمانان آنجا بیشتر بوده است و شاید در نواحی کوهستانی و صعب العبور آن جمعی از کفار که از طرف مسلمانان رنج می‌دیدند اجتماع داشتند. بطور کلی باید گفت که ناحیه غور محصور بین هرات و فره و زمین داور و گوزگانان و غرستان بوده است و ناحیه بامیان که پایتختی بهمان نام داشت در مشرق غور واقع بود. ما در اینجا جهت مزید فایده گفتۀ صاحبان مسالك و ممالك را بعین عبارت می‌آوریم: حمداله مستوفی قزوینی در این مورد می‌گوید: «غور ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند. از اقلیم چهارم است..... و قریب سی پاره دیه از توابع آنجا است و مردم آنجا را ببلاغت نسبت کنند.»^۳

در حدود العالم راجع به غور و محصولات آن چنین آمده است: «غور ناحیتی است اندر میان کوهی و شکستگیها و اورا پادشائست کی غور شاه خوانند. اورا قوتش از میر گوزگانانست و اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودندی. اکنون بیشتر مسلمانان اند و ایشان را شهرکها و دهها بسیار است و ازین ناحیت برده و زره و جوشن و سلاحها نیکو افتد و مردمانش بدخواه و ناسازنده و جاهل و مردمانش سپیدند و اسمر^۴.» ابواسحق ابراهیم اصطخری راجع بناحیه غور مینویسد: «غور ناحیتی بسیار است و در جمله مسلمانان (مقصود مؤلف سرزمینهای است که توسط مسلمانان مسکون بود) یاد کردیم بحکم آن کی در غور مسلمانان

۳- نزهت القلوب ص (۱۵۴-۱۵۵)

۴- حدود العالم من المشرق الی المغرب ص (۱۰۱-۱۰۲)

بسیار باشند و کوهستانی آبادان است و استوار ورودها و چشمه‌ها و باغ‌ها و بوستان‌ها دارد و حدود غور از هری در گیر و تافره و تازمین داور و تارباط کروان از اعمال ابن فریغون و تا حدود غرجستان و همچنین تابه‌هری باز گردد و کوه‌های غور از حد خراسان است و همچنین بر حدود بامیان و پنج‌پیر و ماوراءالنهر تا ترکستان درونی و تاشاش و تا خرخیز برسد و در این کوه‌ها از اول تا آخر معدن‌های نقره است و معدن‌های زر و بهترین آنست که بحدود خرخیز است و ازین معدن‌ها آنچه بولایت ایلام است آنست کی در حدود پنج‌پیر است.^۵»

عین ترجمه صورت‌الارض ابن حوقل در خصوص غور چنین است: ^۶ «اما غور کافرستان است و سبب آنکه در نوشته‌های ایلامی از آن یاد می‌شود. این است که گروهی مسلمان دارد و کوه‌هایی آباد با چشمه‌ها و باغ‌ها و رودهاست و بس استوار است. در اوایل این سرزمین در طرف مسلمانان گروهی متظاهر باسلام‌اند ولی مسلمان نیستند. بلادی که غور را احاطه کرده‌اند عبارت‌اند از هرات تافره و از آنجا تا بلدی داور و از آنجا تارباط کروان که تحت حکومت محمد بن فریغون صاحب جرزجانان است و از رباط کروان تا غرجستان و از آنجا تا هرات همه این بلادی که غور را احاطه کرده از آن مسلمانان است و در سراسر بلاد مسلمانان سرزمینی نیست که پیرامون و حدود آن تحت تسلط مسلمانان باشد و در وسط آن کافران باشند جز غوریان بیشتر بردگان غور را به هرات و سیستان و نواحی آن می‌برند. جبال غور بحدود خراسان و بیرون بامیان تا پنج‌پیر^۷ امتداد می‌یابد آنگاه ببلاد و خان داخل شده و از بلاد ترک و حدود چاچ (شاش) تا خرخیز کشیده میشود و سراسر این کوه دارای کانه‌های نقره و طلا و پرمایه‌ترین آن در نزدیکی خرخیز و قسمتی است که از

۵- مسالك و ممالك صفحات ۲۱۴-۲۲۰

۶- صورت‌الارض ترجمه دکتر جعفر شعار ص (۱۷۸-۱۷۹).

۷- پنج‌پیر باصطلاح محلی بمعنای پنج‌کوه است.

نواحی فرغانه واسر و شنه میگذرد و اگر اینها بهره برداری شود بیشتر از پنجهیر حاصل میدهد.

از مقایسه اقوال صاحب مسالك و ممالك و ابن حوقل مسلم میگردد که ابن حوقل از گفته اصطخری استفاده کرده است.

معین الدین محمد زمچی اسفزاری^۸ اشاره ای در خصوص غرائب و عجائب غور یعنی چشمه «بانگ نماز» و مسجد لوپاچ دارد که جهت مزید فایده گفته وی بعین عبارت نقل میشود: «و از عجایب غور چشمه ایست در «صد بیشه» که آنرا چشمه «بانگ نماز» میگویند و آب او ایستاده است. هر گاه کسی آغاز بانگ نماز میکند آب از آن چشمه روان میشود و نزدیک بیک سرتیر میرود و چون بانگ نماز تمام می شود باز تمام می ایستد و من از کسی که آن چشمه را دیده است شنیده ام. «و در غور» مسجد لوپاچ «از بقاع متبر که است و از عجایب آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست مردم بیام میرسد و از درون مسجد پنج گز ارتفاع دارد و حال آنکه ته مسجد با زمین بیرون مسجد مساوی مینماید و ستونهای آنرا چند آنکه می شمارند چهل عدد یا یکی کم یا یکی زیاده می آید و چنین گویند که تا غایت عدد آن یقین نشده که چند ستون دارد و خلق بسیار آنجا بزیارت و طلب حاجت میروند».

سلسله غوریان

اصل و نسب آنان: قاضی منهاج سراج مؤلف طبقات ناصری^۹ که کتاب خود را بسال ۶۵۸ هجری قمری در دهلی برشته تحریر در آورده است بنقل از ملك الکلام مولانا فخرالدین مبارکشاه مروزی ناظم^{۱۰} تاریخ غوریان

۸- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۵۷ جلد اول.

۹- به تصحیح و تحشیه عبدالحمی حبیبی قندهاری جلد اول ص ۳۱۹.

۱۰- مولانا فخرالدین مبارکشاه بن حسن مروزی یکی از اجله بزرگان و صدر دوران پادشاهان غور و در شعر و ادب فارسی و عربی و کمالات نفسانی انگشت نما بود. وی بنا بگفته ابن الاثیر در سال ۶۰۳ هجری قمری چشم از دنیا پوشید. عوفی در جلد اول لباب الالباب شرح احوال و ابیاتی از اشعار او را آورده است.

میگوید. غوریان معروف به شنسبانیان منسوب بیکی از اجداد خود شنسب بودند و شنسب از اولاد ضحاک پس از استقرار در غور قدرت تمام یافت و در دوران خلافت علی علیه السلام بآئین مبین اسلام مشرف گردید و از آن خلیفه عهد و لوای حکومت غور را گرفت و پس از وی بازماندگان او همان عهد و لوا را حفظ و بآن مفاخرت میگردند و نسبت بائمه اطهار و اهل بیت حضرت رسول اکرم (ص) ارادت بسیار میورزیدند. در تائید این گفته معین الدین محمد - زمچی اسفزاری^۱ چنین میآورد: «اهل غور دعوی آن میکنند که در زمان خلافت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تشریف اسلام یافته اند و حاکم ایشان از نژاد ضحاک هاران بوده و منشور حکومت بنخط مرتضی علی (علیه السلام) حاصل کرده بوده و آن منشور را داشته اند تا زمان بهرامشاه بن سلطان مسعود و بدان مباحثات میکرده اند و بحق محق بوده اند و نیز بدین مفاخرت دارند که در زمان بنی امیه در جمیع ممالک اسلام بر سرهای منبر بر اهل خاندان رسالت لعنت کردند. الاغور که ولایة بنی امیه بدان ولایت راه نیافتند.»

بسطام: بنا بقول صاحب طبقات ناصری بسطام یکی از فرزندان ضحاک بود که قبل از رفتن شنسب به غور بنا بر روایتی به حکومت هندوستان و سند و بگفته دیگر بامارت هندوستان و غور رسید. پس از آنکه ضحاک باسارت فریدون پادشاه ایران زمین در آمد فریدون لشکری گران به هندوستان فرستاد تا بر بسطام تسلط یابد. بسطام که در خود تاب مقاومت با این سپاهیان را نمیدید بطرف شقنن (بنا بگفته صاحب حدود العالم شکنان) رفت و فریدون بار دوم جمعی از لشکریان را مأمور جنگ با وی کرد بهمین مناسبت بسطام از شقنن

۱۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات جلد اول ص ۳۵۵

عازم جبال غورشد و در نزدیکی کوهسار مرغ اقامت گزید این بود يك روايت راجع باستقرار بسطام یکی از اجداد آل شنسب و همراهان او در ناحیه غور. اما بموجب روايت ديگر پس از غلبه فریدون بر ضحاک فرزندان و دوتن از برادران بسطام به نهاندر رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. یکی از این برادران که سور نام داشت بامارت نهاندر سید و برادر ديگر موسوم به سام سپهسالار و فرمانده کل قوای وی گردید. اولی را دختری و دومی را پسری بود که از ایام کودکی نامزد یکدیگر شدند. ولی پس از مرگ سام بزرگان و رجال کشور بر فرزند او حسد ورزیدند و بسعایت و تفتین از وی نزد سور پرداختند و سور از ازدواج دختر خود با عموزاده او امتناع نمود و حتی در صدد برآمد که آن دختر را بیکی از ملوک اطراف دهد. چون دودلداده مزبور از این تصمیم آگاهی یافتند در خفا از نهاندر فرار کردند و بنواحی کوهستانی غور رفتند و بتدریج جماعتی از خواص و اعوان ایشان بآنان پیوستند و باز ماندگان دختر سور و پسر سام سلسله غوریان را در محل غور تشکیل دادند.

عین عبارت منهاج سراج^{۱۲} راجع بموضوعی که شرح آن گذشت از این قرار است: « چون افریدون بر ضحاک غالب شد و ممالک بگرفت دو برادر او و فرزندان او به نهاندر افتادند. برادر مهتر را که سور نام بود امیر شد و برادر کهتر را که سام نام بود سپهسالار شد و امیر سور را دختری بود و سپهسالار را پسری. هر دو عمزادگان از خوردی نامزد یکدیگر بودند. ایشان دل بر هم دیگر نهاده سپهسالار سام وفات کرد و پسر او (نيك) شجاع و مبارز رسیده بود چنانچه در آن عهد به مردی و جلادت نظیر نداشت. بعد از فوت پدر او حاسدان پیدا آمدند و او را پیش امیر سور سعایتها کردند. عمرا دل بروی گران شد و عزم کرد

۱۲- طبقات ناصری جلد اول ص ۳۲۲.

تادختر را بملکی دهد از ملوک اطراف چون آندختر را خبر شد عمزاده را اعلام داد شبی بیامد و در قلعه بگشاد و ده سراسب گزیده از آخر امیر سور باز کرد و دختر را و اتباع او را بر نشانند و چند آنچه امکان داشت از نقود بر گرفت و روان شد و خود را بر سبیل تعجیل بکوه پایهء غور انداخت و آنجا مقام داشت و گفتند زومندیش. آن موضع را مندیش نام شد و کارایشان آنجا استقامت پذیرفت.»

از دو روایتی که نقل شد روایت اول بنظر صحیح تر میآید و چنانکه گفتیم فریدون دوبار بدون اخذ نتیجه لشکریانی جهت بچنگ آوردن بسطام بهندوستان و غور فرستاد و میخواست با رسوم نیز سپاهیانی را برای قلع و قمع وی به غور گسیل دارد. اما مقارن آن احوال سلم و تور فرزندان فریدون برادر خود ایرج را کشتند و فریدون سخت اندوهگین شد و نتوانست قوائی به غور بفرستد و از طرف دیگر بسطام کسانی را نزد وی فرستاد و تقاضای صلح کرد بموجب این مصالحه بسطام و اعرابیکه بتدریج با او پیوسته بودند در آن سامان در خصم و نعمت بسر بردند. سلاطین شنسب از دودمان بسطام بودند. آل شنسب را معمولاً بچهار طبقه تقسیم میکنند از این قرار: اول غوریان که پایتخت آنان فیروز کوه بود و بحث راجع بآنان موضوع این مقاله است. دوم سلسله سلاطین باعیان که پایتخت آنان را نیز باعیان میگفتند. سوم سلاطین غزنه که این شهر از زمان سلطان معزالدین محمد سام غازی پایتختی برگزیده شد و پس از وی غلامان او نیز در آن محل حکومت کردند. چهارم سلاطین شنسبی هند. صاحب طبقات ناصری عدّه امراء و پادشاهان غور را که در فیروز کوه سلطنت کرده اند بیست و دو تن نوشته است. ولی قاعدتاً عدّه آنان باید بیست و یک نفر باشد چه سلطان علاءالدین محمد بن ابی علی دوبار بسطامت رسید. برخی دیگر از مؤلفین از آن جمله مؤلفین تاریخ گزیده و حبیب السیر عدّه این پادشاهان را پنج تن نوشته اند. پیداست که مورخین اخیر الذکر پادشاهان بزرگ و نام آوران آنها را بشمار آورده اند.

امیر فولاد : امیر فولاد بن ملك شنسب بن خرنگ بر نواحی کوهستانی غور (در حدود ۱۳۰ هجری قمری) حکومت میکرد. هنگامی که ابو مسلم خراسانی بر ضد حکومت بنی‌امیه قیام کرد و حکام آنان را از خراسان راند امیر فولاد بن شنسب جمعی از قواء خود را بمساعدت وی برد. این امیر چون فرزندی نداشت بعد از مرگ او حکومت غور بدست برادرزادگان وی افتاد. راجع باین جماعت تا روی کار آمدن بنجی نهاران که مدت آن چهل سال میشود اطلاعی در دست نیست.

بنجی نهاران (حدود ۵۱۷۰ هـ): بنجی نهاران شنسبی یکی از بزرگترین امراء غور و متصف بجمیع صفات حسنه بود و صورتی زیبا و سیرتی نیکو داشت. وی جهت گرفتن عهد و لوای حکومت غور به بغداد نزد هارون الرشید رفت. علت مسافرت او را به بغداد صاحب طبقات ناصری^{۱۳} چنین مینویسد: در غور طایفه‌ای وجود داشت که افراد آن دعوی میکردند آنان قبل از شنسبانیان اسلام آوردند و ایشان را شیشانیان منسوب بیکمی از امراء آن خاندان شیث- بن بهرام مینامیدند. در لغت غور شیث را شیش میگفتند و بهمین مناسبت طایفه مزبور معروف به شیشانیان شدند. در هر صورت شیث در آغاز حکومت امیر بنجی با وی بنای مخالفت را گذاشت و در سراسر غور قتل و خونریزی و فتنه برپا شد. سرانجام دو امیر مزبور تصمیم گرفتند بخدمت هارون الرشید خلیفه عباسی بروند تا یکی از آن دو را بامارت غور برگزیند و دیگری سر اطاعت در مقابل وی فرود آورد. راجع باین تصمیم و عزیمت شیث و امیر بنجی بدر بار خلافت منهاج سراج شرحی دارد که بعین عبارت در اینجا نقل میشود و می گوید: «بازرگانی بود در آن دیار یهودی بر دین مهتر موسی علیه السلام و آن بازرگان را با امیر بنجی محبتی بود و او سفر بسیار کرده بود و بتجارت رفته و حضرت ملوک اطراف دیده، آداب در گاه ملوک و سلاطین شناخته بود.

۱۳- طبقات ناصری جلد اول ص ۳۲۵

او با امیر بنجی همراه شد و مقصود و مطلوب امیر بنجی را معلوم داشت . امیر بنجی را گفت: اگر من ترا ادبی تعلیم کنم و حرکات و سکنات درآموزم و معرفت و مراتب درگاه خلافت و حضرت سلاطین تلقین واجب دارم تا بدان سبب امارت و ایالت ممالک غور حواله تو شود بامن عهد بکن که در کل ممالک تو بهر موضع که خواهم جمعی از بنی اسرائیل و متابعان مهتر موسی علیه السلام را جای دهی و ساکن گردانی تا در پناه تو وظل حمایت ملوک و فرزندان تو آرمیده باشند. بنجی نهاران با آن تاجر بنی اسرائیل عهد کرد که چون شرط نصیحت و تعلم آداب ملوک و خدمت درگاه خلافت مرا تعلیم کنی جمله ملتتمسات تو بوفای رسانم و مقترحات تو در کنار تو نهم . چون از جانبین عهد مستحکم شد آن تاجر بنی اسرائیل او را آداب ملوک در خدمت درگاه خلافت و سلاطین و شرایط تعظیم دارالخلافت تعلیم دادن گرفت و جهت اولباس قبا و کلاه و موزه و زین استعداد کرد سواری و کار بستن اسلحه تلقین و تفهیم مهیا و مرتب میگرد چنانچه منازع او شیش بن بهرام را از آن جمله هیچ معلوم نبود تا چون بدارالخلافت رسیدند شیش بن بهرام همچنان با لباس مختصر غوریانه که در خانه معهود او بود در رفت و امیر بنجی نهاران با لباس امیرانه و زی مهترانه و استعداد و آداب بحضرت خلافت آمد بعد آداب خدمت درگاه خلافت به وقت فرصت هر دو آنچه مقصود هر دوی ایشان بود با شرایط خدمت بموقف عرض رسانیدند و حال منازعت بایکدیگر بخدمت وزیر استادالدار باز گفتند و مقصود و مطلوب کلی در میان آوردند.

امیرالمومنین هارون الرشید بعد از آنچه قصه ایشان را مطالعه فرموده بود و نظر مبارک او بحال ایشان ملحق شده در حق امیر بنجی نهاران تربیت فرمود . چون امیر بنجی نهاران از جمال نصیب شامل و نصاب کامل داشت و بحسن طبیعت و طراوت زینت آراسته بود بر لفظ مبارک امیرالمومنین رفت هذا قسم یعنی این بنجی نیکو رویست و آداب امارت و اسباب فرماندهی و

ایالت و حسن صورت و صفاء سریرت جمع دارد. امارت غور حواله او باید فرمود و پهلوانی لشکر ممالک غور حواله شیش بن بهرام باید کرد و بتشریف دارالخلافه هر دو بدین اسم مشرف شدند و بجانب غور باز آمدند. بحکم فرمان حضرت خلافت مراجعت کردند و از آن عهد لقب سلاطین شنسبانی از لفظ مبارک امیرالمومنین هارون الرشید قسیم امیرالمومنین گشت (رحمهم الله اجمعین) چون هر دو تن به غور باز آمدند امارت شنسبانیان و پهلوانی شیشانیان را»

سوری بن محمد: پس از مرگ امیر بنجی تا روی کار آمدن امیر سوری بن محمد اطلاعاتی در خصوص ملوک غور در دست نیست. در دوران سلطنت امیر سوری که با کاردانی و لیاقت توانسته بود بر قسمت اعظم سرزمین غور تا سرحدات سند تسلط یابد مردم والشتان واقع در جنوب شرقی غور آئین مبین اسلام را نپذیرفته بودند و همین امر موجب نزاع و دشمنی مداوم بین غوریان مسلمان و کفار مقیم آن ناحیه گردید و مقارن آن احوال یعقوب لیث صفاری که عازم فتح رخیج بود بر سر راه آن شهر تکین آباد را تصرف کرد و لك لك^{۱۴} امیر آنجا را از میان برداشت. با این پیش آمد کار نزاع بین مسلمانان و کفار غور بالا گرفت و چندی نگذشت که از ترس مداخله یعقوب لیث به نواحی سرحدی سند کوچ کردند و در آنجا که ناحیه ای کوهستانی بود مسکن گزیدند. امیر سوری بن محمد نیز با جماعت مسلمین بآن سامان رفت و تا آخر عمر همانجا باقی بود. تاریخ روی کار آمدن این امیر در حدود سال ۲۶۰ هجری است.

ملك محمد سوری: «امیر سبکتکین معاصر باملك محمد سوری حکمران غور بود. وی چندین بار به غور لشکر کشید و محاربات بسیار کرد اما از این جنگها نتیجه ای نبرد. سلطان محمود غزنوی نیز در زمان این امیر سلطنت

۱۴- طبقات ناصری ص (۳۲۵-۳۲۶).

می‌کرد و در آغاز امر بین او و سلطان غور مناسبات دوستانه برقرار بود. ولی چندی نگذشت که ملک محمد به پشتگرمی و استظهار قلاع مستحکم خویش بنای تمر و نسبت به سلطان محمود را گذاشت و از پرداخت خراج معهود سرپیچید. بهمین مناسبت سلطان محمود بالشکری گران عازم غور شد و ملک محمد سوری در قلعه آهنگران تحصن اختیار کرد و مدتی مقاومت نمود. اما سرانجام چون از حیث آذوقه در مضیقه افتاد از قلعه بیرون آمد و اظهار بندگی و اطاعت کرد و سلطان محمود وی و فرزند کهنترش را که شیش نامداشت با خود برد. ملک محمد سوری در نزدیکی محل گیلان (یا کیدان) غزنه بدرود حیات گفت. بعضی از آن جمله مؤلفین مجمل فصیحی^{۱۵} و حبیب السیر^{۱۶} معتقدند که بر اثر رنج اسارت خود را مسموم ساخت. در مجمل فصیحی راجع باین موضوع ذیل وقایع سال ۴۰۰ چنین آمده است: «مردن پسر سوری ملک غور که در حربی که سلطان محمود را در غور واقع شد گرفتار گشت و از نگین انگشتری خود زهر مکید و خود را هلاک کرد و قیل سنه احدی و اربع مائه.» خوانند میرهمین مطلب را باین صورت مینویسد: «در سنه احدی و اربع مائه سلطان محمود غزنوی جهت مصالح دنیوی لشکر به غور کشید و حاکم آن دیار محمد بن سوری باد و هزار سوار در برابر آمده اسیر سر پنجه تقدیر گشت و نگین زهر آلود مکیده از عالم رحلت نمود.»

برخی دیگر از آن جمله محمد زمچی اسفزاری بر آنند که محمد سوری توسط سلطان محمود غزنوی پس از آنکه پسرش شیش بدستیاری او از زندان فرار کرد بقتل رسید. عین عبارت زمچی از این قرار است:

«سلطان محمود سبکتکین خواست که غور را بتمامی مستخر گرداند. اورا میسر نشد. محمد سوری را که حاکم آنجا بود بمواعید بسیار و عهدنامه‌ها

۱۵- عبدالحی حبیبی قندهاری مصحح طبقات ناصری میگوید صحیح این کلمه اوبك لقب یکی از خاندانهای سلطنتی زابل است ص ۳۲۷.

۱۶- مجمل فصیحی جلد دوم ص (۱۱۳-۱۱۴).

بصلح بیرون و درغزنین او را حبس فرمود و بعد از آن سلطان او را گفت که پسر خود حسن (مسلماً مؤلف اشتباه کرده و بجای شیش حسن آورده است.) که در غور حاکم است طلب کن تا ملازم در گاه، باشد و ترا اجازت مراجعت دهیم. حسن را نیز بدین تدبیر بدست آورد و هر دو را حبس فرمود. محمد سوری بعد از مدتی که امید خلاص منقطع کرد پسر را گفت مرا عمر با آخر رسیده و می‌خواهم که ترا از این محبس مخلصی شود که خاندان ما بر نیفتد و در آن خانه که محبوس بودند دری در جانب صحرا داشت اما تا زمین سی گز بود. شبی پلاسی که در خانه انداخته بود ببرید و بر هم بست مثل ریسمانی و پسر را از آن در خلاص داد. پس پسرش پیاده به غور رفت و حکومت بگرفت. سلطان ازین حال خبر یافت محمد سوری را به کشت و کینه و خصومت غزنویان و غوریان قایم گشت. « ۱۷

قدر مسلم آنست که گفته منہاج سراج راجع بمرگ ملک محمد سوری بسال ۴۰۰ در محل گیلان (کیدان) از مضافات غزنه بحقیقت نزدیکتر است. در هر صورت سلطان محمود شیش را پس از مرگ پدر به غور فرستاد و حکومت آنجا را به پسر ارشد ملک محمد یعنی ابوعلی واگذار نمود.

ابوعلی بن محمد : ملک ابوعلی فرزند محمد سوری در ایام سلطنت پدر خویش بولایتعهدی انتخاب شد و هنگامیکه ملک محمد سوری از در طغیان باسلطان محمود غزنوی در آمد وی همواره با این شیوه مخالفت میکرد و حتی مکاتیبی چند مشتمل بر اظهار عبودیت و اطاعت بخدمت سلطان غزنوی میفرستاد. بهمین مناسبت پس از مرگ پدر سلطان محمود او را بحکومت غور گماشت (۴۱۰) و برادر او شیش (شیش) از وی تبعیت و اطاعت کامل میکرد. این امیر در سراسر غور با احداث مساجد جامع و ابنیه خیریه پرداخت و نسبت بعلماء و فضلاء کمال مهربانی و عظوفت را مبذول داشت. اما در اواخر امارت وی

۱۷- جیب السیر جلد دوم جزء چهارم ص ۳۷۹ - چاپ کتابفروشی خیام تهران.

برادرزاده اش عباس بن شیت بر او خروج کرد و ویرا باسارت در آورد و خود
بسلطنت رسید .

عباس بن شیت : عباس بن شیت که بسیار دلیر و شجاع بود بدستیاری
جمعی از جوانان بر عم خود قیام کرد و ویرا همانطور که گفته شد اسیر و محبوس
نمود و جمیع اموال و ذخائر سلطنتی را بچنگ آورد و از همان آغاز امارت
بنای ظلم و ستم را با مردم گذاشت وی در عین کمال سختگیری و ظلم و جور
امیری سیاستمدار و در کار مملکتداری ماهر و قادر بود . منهاج سراج راجع
بکثرت بیدادگری او چنین میآورد : « جور و بیدادی در طبیعت او مرکب و
با خلق بی شمار بی رسمی آغاز نهاد و با ملائک و اموال خلق تعلق کردن گرفت . چنانچه
رعایا و حشم بدست او در ماندند و عاجز گشتند و چنانچه مدت هفت سال
در عهد او هیچ حیوانی از اسب و شتر و گاو و گوسفند نتایج نداد و از
آسمان باران باز استاد و بروایتی هیچ کس از آدمی هم فرزند نیاورد و از
شومی ظلم او راوی چنین گوید : که او را دوسگ بود . شگرف مدام در
زنجیر و قلادهاء آهنین بودند . یکی را ابراهیم غزنین نام کرد و دیگری
را عباس غور . مدام دوسگ را پیش او آوردند و زنجیر از ایشان بر گرفتند و
هر دورا باهم در جنگ انداختی و گاهی که سگ همنام او غالب آمدی آنروز
شادبها کردی و بخشش بسیار فرمودی و روزیکه سگ دیگر غالب آمدی آنروز
در غضب بودی و خلق را برنجانیدی و هیچکس را از خواص او مجال نبود
که با او حدیث کردی .»^{۱۸}

این پادشاه در علم نجوم حظ کامل داشت و «در ولایت مندیش بنخطه سنگه
برای بنای قلعه، اوستادان کامل از اطراف حاصل کرد و دیوارها برسم باره از
آن قلعه برد و طرف شح (زمین سخت) کوه زار مرغ بر کشید و دریای آن کوه
بر بالای تلی قصری بلند بنا فرمود و باد و اوزده برج در هر برجی (سی دریچه

۱۸- روضات الجنات جلد اول ص ۳۹۴ .

نهاده شش برج شرقی و شمالی و شش برج غربی و جنوبی) و در هر برجی صورت برجی از فلک بنگاشت و وضع آنچنان کرد که هر روز خورشید از يك دريچه به نسبت آن درجه که مطلع او بودی در تافتی چنانچه او را معلوم بودی که آن روز آفتاب در کدام درجه و از کدام برجست و آن وضع دلیل است بر حذاقت و استادی امیر عباس در علم نجوم.^{۱۹}

در دوران سلطنت امیر عباس بن شیت قصور و ابنیه فراوان برپا شد. اما بر اثر ظلم و ستمی که نسبت به مردم روا میداشت سرانجام اینان بستوه آمدند و اشراف و بزرگان غور مکاتبی نزد سلطان ابراهیم غزنوی فرستادند و او را دعوت بآمدن به غور کردند. سلطان نیز تقاضای آنان را پذیرفت و بالشکری فراوان راه آن خطه را در پیش گرفت و چون به غور رسید جمیع سپاهیان امیر عباس بوی پیوستند و سلطان ابراهیم با سانی بر امیر غوردست یافت و سلطنت آن ناحیه را با امیر محمد پسروی واگذار کرد.

محمد بن عباس : چنانکه اشاره شد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی چون امیر عباس را گرفت و به غزنه فرستاد طبق تقاضای اکابر و اعیان غور سلطنت آن ناحیت را بفرزند وی امیر محمد سپرد (حدود ۴۵۰ هجری قمری) این امیر برخلاف پدر خویش طینتی پاک و سیرتی نیکو داشت و بمحض آنکه بامارت رسید بجبران فسادی که بر اثر ظلم و ستم پدرش سراسر غور را فرا گرفته بود بنای دادگری و عدالت را گذاشت و نسبت بسلاطین غزنوی کمال انقیاد و اطاعت را مرعی داشت و هر سال مبلغی بعنوان باج و خراج بدربار آنان میفرستاد و همین امر باعث شد که مردم در دوران امارت وی در رفاه و آسایش تمام بسر ببرند.

قطب‌الدین حسن : ملک قطب‌الدین حسن بن محمد بن عباس که مورخین و ایراجد اعلائی سلاطین بزرگ غور میدانند بسیار عادل و لایق و کاردان و رعیت پرور

۱۹- طبقات ناصری جلد اول ص ۳۳۱.

بود. در دوران سلطنت او قبایل مختلف غور در گوشه و کنار کشور سر بشورش بر آوردند و وی، با سیاست تمام جمیع این شورشها را خواباند. یکی از وقایع زمان او عصیان غوریان ناحیهٔ تگاب از توابع ایالت و جیرستان بود. قطب الدین حسن جهت دفع طغیان با آنجا لشکر کشید و چون از در اطاعت در نیامدند قلعهٔ مستحکم آنان را محاصره کرد اما ضمن محاصره آن قلعه تیری به چشم وی اصابت نمود و بهمان زخم چشم از دنیا پوشید. همراهان امیر چون بر این ماجرا اطلاع یافتند با کوشش و تلاش فوق العاده قلعه را گشودند و عصیان را از میان برداشتند و آن قلعه را با خاک یکسان کردند.

عزالدین حسین : ملك عزالدین بن حسین بن حسن را پدر سلاطین غور میخوانند او در سال ۴۹۳ با مارت غور رسید. ویرا هفت فرزند بود که پس از او هر یک با مارت قسمتی از ناحیهٔ غور رسیدند. ملك عزالدین امیری معدلت پرور و داد گستر بود و غور در زمان وی آبادان گردید. بزهاد و عباد احترام میگذاشت. این امیر با سلطان سنجر سجلقوی معاصر بود و بین آن دو روابط حسنه برقرار بود و هر سال تحف و هدایای گرانبها از آن جمله سلاح و جوشن بدر بار سلجوقیان میفرستاد و به برکت وجود وی فراوانی نعمت و آسایش مردم روز افزون شد.

قطب الدین محمد : ملك الجبال قطب الدین محمد بن حسین دومین فرزند ملك عزالدین حسین بود که با مارت ولایت ورسار در غور رسید. وی فیروز کوه و قلعهٔ آن را بنا کرد. چندی از سلطنت این پادشاه نگذشت که بین او و برادرانش اختلاف و نزاع بروز نمود و نتوانست در فیروز کوه بماند و به غزنین نزد بهرامشاه غزنوی رفت و چون در مدت اقامت خود در آنجا بذل و بخشش فراوان کرد مردم آن دیار از جان و دل فریفته او شدند. اما حاسدین بنای نمایی را گذاشتند و بهرامشاه را گفتند قطب الدین بچشم بد نسبت باهل حرم سلطان نگاه میکنند. بهمین مناسبت بهرامشاه ویرا در خفا مسموم

ساخت (۵۴۱) باین پیش آمد آتش خصومت بین آل محمود و شنسبانیان شعله‌ور گردید.

بهاء الدین سام : چون ملك الجبال به غزنین رفت و کار بنای فیروز کوه معطل ماند سلطان بهاء الدین سام بن حسین خود را از سنگه یکی از بلاد غور به فیروز کوه رساند و در سال ۵۴۴ بر تخت سلطنت جلوس کرد و بنای شهر را بپایان رساند و چهار قلعه مستحکم در اطراف و اکناف غور ساخت از این قرار: قلعه کجوران گرمسیر و غور. قلعه شورسنگ در جبال هرات. قلعه بندار در جبال غرستان و قلعه فیروز بین غرستان و مادین. چون این امیر قصد انتقام جوئی از بهرامشاه غزنوی را در قتل قطب الدین محمد داشت بالشکریان فراوانی که از جروم و غرستان فراهم آورده بود عازم غزنین گردید ولی بین راه در بستر بیماری افتاد و فوت شد. (۵۴۴)

سلطان علاء الدین حسین : پس از مرگ بهاء الدین سام بن حسین بترتیب دو تن از برادران او بنام شهاب الدین محمد بن حسین و ملك شجاع الدین علی بن حسین بسلطنت غور رسیدند (۵۴۴). اما پادشاهی آنان دوامی نداشت و بعد از مرگ این اخیر سلطان علاء الدین حسین بن حسین بن سام بر تخت سلطنت جلوس کرد. وی جهت انتقام خون ملك الجبال قطب الدین محمد بن حسین که توسط بهرامشاه غزنوی کشته شده بود قوایی عظیم از غور و غرستان فراهم آورد و بعزم غزنین حرکت کرد و قتیکه بهرامشاه از این امر اطلاع حاصل نمود بالشکریانی که از غزنین و هندوستان گرد آورده بود از طریق رنج و تکین آباد بزمین داور رفت و در آنجا با سپاهیان سلطان علاء الدین مقابل شد. بهرامشاه کسانیرا نزد سلطان علاء الدین فرستاد و پیغام داد: «باز گرد بجانب غور و بمملکت اسلاف خود قرار گیر که ترا طاقت مقاومت چشم من نباشد که من پیل می‌آرم.» ۲۰ سلطان علاء الدین در جواب بهرامشاه گفت: «اگر

۲۰- طبقات ناصری جلد اول ص (۳۳۱-۳۳۲).

توپیل می آری من خرمیل می آرم. مگر ترا غلط می افتد که برادران مرا هلاک کرده ای و من هیچکس ترا هلاک نکرده ام.»^{۲۱} با این جواب بهرامشاه حاضر بمصاف بادشمن شد. سلطان علاءالدین حسین دوتن از دلیران سپاه خود را بنام خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی مخاطب قرار داد و بآنان چنین گفت: «بهرامشاه پیغام کرده است که من پیل می آرم و من جواب گفته ام اگر توپیل می آری من خرمیل می آرم. امروز شما هر یک را یک پیل می باید که بر زمین زنید و هر دو زمین بوس دادند و باز گشتند بموضعی که آنرا کته باز (در جنوب شرقی غزنه) گویند. هر دو لشکر را مصاف شد. در وقت مصاف هر دو پهلوانان پیاده شدند و دامنهای زره در میان باز زدند و بمصاف درآمدند چون پیلان بهرامشاه حمله آوردند هر یک از آن پهلوانان بیک پیل درآمدند و در زیر برگستان پیل رفتند و بدشنه شکم پیل بردیدند. خرمیل سام بنجی در زیر پای پیل بماند و پیل بروی افتاد. او با پیل هلاک شد و خرمیل سام حسین پیل را بینداخت و بسلامت بیرون آمد.»^{۲۲}

سلطان پس از آن لباس نبرد برتن کرد و فرمان داد جامه ای لعل رنگ بیاورند تا بروی آن لباس بپوشد حاضران علت این امر را پرسیدند. سلطان گفت: «از برای آنکه اگر تیر یا نیزه یا شمشیر اندام مرا مجروح گرداند. لعلی خون بر سلاح من بواسطه قبابی لعل ظاهر نباشد تادل حشم من نشکند.»^{۲۳}

جنگاوران غور در آن زمان در میدان نبرد چنین رسم داشتند که از پوست گاو جامه ای مخصوص میساختند و درون آنرا از پنبه میانباشتند و در فواصل معین کرباس می گذاشتند و پنبه و کرباس و پوست را بیکدیگر میدوختند و برتن میکردند و آنرا کاروه می گفتند چون پیادگان غور این لباس عجیب را برتن میکردند سراپای آنان پنهان میشد و وقتیکه در یک صف در کنار یکدیگر

۲۱- صفحات ۳۴۱ و ۳۴۲ جلد اول طبقات ناصری.

۲۲- همان کتاب ص ۳۴۳.

۲۳- طبقات ناصری جلد اول (۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶).

قرار می‌گرفتند بصورت دیواری مستحکم در می‌آمدند که نفوذ در آن مشکل بود و تیرکارگر نمی‌گردید.

هنگامیکه لشکریان طرفین حاضر بمصاف شدند دولت‌شاه بن بهرام‌شاه بادسته‌ای از سواران و پیل فراوان حمله کرد و صف کاروه بدستور سلطان علاء‌الدین باز گردید و دولت‌شاه فریب این حیلۀ جنگی را خورد و از آن عبور کرد سپس پیادگان غور رخنه‌صف را مسدود کردند و از اطراف سپاه دشمن را محاصره نمودند و دولت‌شاه و همراهان او را بخاک هلاک انداختند. بمحض این پیش آمد بهرام‌شاه باقوای خویش پای بفرار نهاد و سلطان علاء‌الدین بتعقیب او پرداخت تادر نزدیکی تکین آباد بمحل موسوم به جوشن آب گرم رسید و باردوم بابهرام‌شاه جنگید و او را شکست داد و باز بدنبال وی شتافت. بهرام‌شاه چون به غزنین رسید قوای فراوان تهیه‌دید. اما کسان وی برای دفعه سوم از پسای در آمدند و علاء‌الدین غزنین را قبضه کرد و هفت شبانه‌روز آنجا را با آتش سوزاند و قبور سلاطین غزنوی را شکافت و اجساد آنان را بیرون آورد و جملگی را جز جسد سلطان محمود و سلطان مسعود و سلطان ابراهیم بسوخت و قتل عام عجیبی براه انداخت و زنان و کودکان را اسیر کرد و دستور داد اجساد سلطان سیف‌الدین سوری و ملک‌الجبال را باصندوق به غور ببرند. منهاج‌سراج راجع باین مطالب چنین گوید: «درین هفت شبانه‌روز از کثرت سواددود چنان هوا مظلم گردید که شب را مانستی و شب از شعله‌های آتش که در شهر غزنین میسوخت هوا چنان می‌نمود که بروزمانستی و درین هفت روز دست کشاد و غارت و کشتن و مکابره بود هر که را از مردان یافتند بکشتند و عورات و اطفال را اسیر کردند و فرمان داد تا کل سلاطین محمودی را از خاک بر آورند و بسوخت مگر سلطان محمود غازی و سلطان مسعود ابراهیم را و بر قصور سلطانان غزنین یک هفته تمام علاء‌الدین بشراب و عشرت مشغول بود و درین وقت فرموده بود که تربت سلطان سیف‌الدین سوری و روضه ملک‌الجبال طلب کرده

بودند و هر دورا صندوق ساخت و بجهت تمام لشکر استعداد غذا مهیا گردانید .
چون هفت روز گذشت شب هشتم شد شهر تمام خراب گشت و سوخته شد. ۲۴

سلطان علاءالدین در شب هشتم توقف خود در غزنین ابیاتی چند در مدح
خود ساخت و مغنیان را دستور داد تا با چنگ و چغانه بزنند آن ابیات این است :

جهان داند که سلطان جهانم	چراغ دوده عبا بیانم
علاء الدین حسین بن حسینم	که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گلگونه دولت نشینم	یکی باشد زمین و آسمانم
امل مصرع زن گرد سپاهم	اجل بازیگر نوک سنانم
همه عالم بگیرم چون سکندر	بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که با او باش غزنین	چو رود نیل جوی خون بر آنم
ولیکن گنده پیرانند و طفلان	شفاعت میکند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان	که بادا جانشان پیوند جانم

سلطان علاءالدین حسین جهانسوز پس از تخریب غزنین و با آتش سوزاندن
آن راه شهر داور و بست را در پیش گرفت و در بست کاخهای مجلل و باشکوه
غزنویان را با خاک یکسان ساخت سپس به فیروز کوه رفت و ضیافتی عظیم برپا
نمود و بعیش و طرب پرداخت و چون از بادیه سر مست گردید قطعه ذیل را ساخت
و زنان مغنیه را بخواندن آن واداشت : ۲۵

آنم که هست فخرز عدلم زمانه را	آنم که هست جورز بذلم خزانه را
انگشت دست خویش بدنجان کند عدو	چون برزه کمان نهم انگشتوانه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف	دشمن ز کوی باز ندانست خانه را
بهر امشه بکینه من چون کمان کشید	کندم بنیزه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گر چه همه رای و رانه بود	کردم بگرز خرد سر رای و رانه را

۲۴ - طبقات ناصری جلد اول ص ۳۴۷ .

۲۵ - طبقات ناصری جلد اول ص (۳۵۱-۳۵۲) .

کین توختن بتیغ در آموختن کنون
 ای مطرب بدیع چوفار غ شدی ز جنگ
 شاهان روز گار و ملوک زمانه را
 بر گوی قول را و بزین این ترانه را
 قول مغنی و می صاف مغانه را

این پادشاه در همان بدو ورود به فیروز کوه غیاث‌الدین محمد سام و معز‌الدین محمد سام فرزندان سلطان شهاب‌الدین سام را در وجیرستان بحبس انداخت و از آن پس بر اثر توفیقی که در تخریب غزنین و فتوحات خود حاصل کرده بود کبر و غرور فوق‌العاده‌ای بروی مستولی شد و با سلطان سنجر سلجوقی بنای عناد و دشمنی را گذاشت و آنچه را که بنا بود سالانه بعنوان خراج نزد وی فرستد نفرستاد. سلطان سنجر بهمین مناسبت قوائی عظیم گرد آورد و راه غور را در پیش گرفت و سلطان علاء‌الدین بالشکری گران بمقابله او شتافت. فریقین در قصبه ناب بین فیروز کوه و هرات بایکدیگر برابر شدند. بنا به دستور سلطان علاء‌الدین قبل از رسیدن قوای سنجر صحرای معروف به سه گوشه ناب را نزدیک هریرود آب بستند تا زمین پوشیده از گل‌ولای گردد و لشکریان او راهی جهت فرار نداشته باشند. چون جنگ آغاز شد جناح راست لشکر سلطان علاء‌الدین که از غور بیان و ترک و خلیج مر کب بود دست از مقابله و مقاتله برداشتند و به سلطان سنجر پیوستند و همین امر موجب درهم شکستن سپاهیان غور گردید و جمع کثیری از لشکریان علاء‌الدین در موقع عقب‌نشینی در گل فرورفتند و هلاک شدند و عده‌ای دیگر با سارت در آمدند و سلطان علاء‌الدین نیز اسیر شد و سنجر دستور داد او را با تخته‌بند آه‌نمین مقید سازند. سلطان علاء‌الدین چون از این فرمان اطلاع یافت به سنجر چنین پیغام داد: «بخدمت سلطان عرضه میباید داشت که با من آن کن که من باتو اندیشیده بودم و تخته‌بند زر مهیا گردانیده بودم تا مقدار و حرمت سلطنت تو موفور ماند. چون عرضه افتاد آن تخته‌بند را طلب کرد. چون حاصل شد همان تخته‌بند برپای او نهادند و او را بر شتر نشانند.»^{۲۶}

۲۶- طبقات ناصری جلد اول ص (۳۵۵-۳۵۶).

سلطان علاءالدین در لطف طبع و ظرافت بیان شهرت بسیار داشت و این امر بر سنجر مسلم بود. بهمین لحاظ دستور داد قید از وی بر گیرند و او را بخدمت آورند. چون علاءالدین بدر بار آمد سنجر طبقی از درو گوهر به او بخشید و سلطان علاءالدین در مدح سنجر این رباعی را سرود:

بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین هر چند بدم کشتنی از روی یقین
بخشید مرا یک طبق در ثمین بخشایش و بخشش چنان بود و چنین

سلطان سنجر از آن پس علاءالدین را بمنادمت خود برگزید و در ضیافتها وی را میخواند. روزی هنگام بزمی که فراهم شده بود چشم سلطان علاءالدین بر خال کف پای سنجر افتاد و دوبیتی ذیل را بالبدیهه گفت:

ای خاک در سرای تو افسر من وی حلقه بندگی توزیور من
چون خال کف پای ترا بوسه زدم اقبال همی بوسه زند بر سر من

سلطان سنجر سخت شادمانه شد و او را با خزائن پر بها به غور فرستاد تا تاج و تخت خود را از برادرزاده خویش ملک ناصرالدین حسین مادینی بازستاند.

در دوران اسارت سلطان علاءالدین امراء و بزرگان دولت ملک ناصرالدین مادینی را بپادشاهی برداشته بودند و در این راه جمعی از مردم ناحیه کشی از خود فداکاری بسیار نشان داده. بهمین مناسبت و قتیکه ملک ناصرالدین بسطانت رسید خزاین و دفاین سلطان علاءالدین را بین آنان تقسیم کرد. سلطان علاءالدین چون به غور رسید نخست در صد قلع و قمع متمر دین و سرکشان کشی بر آمد و بآنجا لشکر کشید و فتنه جویان را از پای در آورد و فیروز کوه را متصرف شد و قوای آراسته و مجهز جهت تصرف نواحی دیگر فراهم ساخت و پس از محاربات پی در پی بر بامیان و طخارستان و جروم و زمین داور و بست تسلط یافت و قلعه تولک را در جبال هرات محاصره کرد و این محاصره شش ماه بطول انجامید و سرانجام گشود. سپس عازم غرستان شد و قلاع مستحکم آنجا را نیز

بتصرف در آورد و در محاصره و گرفتن قلعه سبکچی شش ماه وقت صرف کرد. وی در سال ۵۵۱ چشم از دنیا پوشید و جسد او را در محل سنگه غور بخاک سپردند.

ملك ناصرالدين حسين : چنانکه اشاره شده هنگامیکه سلطان علاءالدین باسارت سنجر در آمد بزرگان غور ملك ناصرالدين حسين بن محمد مادینی را از مادین آوردند و بر تخت سلطنت نشانند و این ناصرالدين همانطور که دیدیم برای حفظ مقام خویش اموال سلطان علاءالدین را بین طاغیان و متمردين تقسیم کرد. ملك ناصرالدين مردی شهوت پرست بود و در غیبت سلطان علاءالدین زنان حرم او را بخود اختصاص داد. اما این امر دیری نپائید و چون خبر بازگشت سلطان به فیروز کوه رسید همان زنان بابالش ویرا در خوابگاه خفه کردند (۵۴۷).

سلطان سيفالدين محمد : سلطان سيفالدين محمد بن علاءالدین حسین جهانسوز پس از فوت پدر به سال ۵۵۱ هجری قمری بر اریکه سلطنت تکیه زد. وی پادشاهی عادل و باذل و کریم و از اهل تسنن بود و از همان آغاز سلطنت بجبران ظلم و ستمی که پدرش بر رعیت روا داشته بود با مردم بعدل و داد رفتار کرد و آنچه را که از دست داده بودند بآنان باز پس داد.

در اواخر سلطنت سلطان علاءالدین حسین جمعی از ملاحده ساکن الموت جهت تبلیغ آئین خویش به غور آمده بودند و وی ایشان را در این امر آزاد گذاشته بود. غافل از آنکه مردم آن ناحیت اقدام او را نپسندیدند و دست بشورش و طغیان گذاشتند. سلطان سيفالدين بمحض آنکه بیادشاهی رسید جمیع مبلغین مذهب اسمعیلیه را از دم تیغ گذراند و مردم غور با این رفتار شادمانه شدند و اطاعت او را از دل و جان گردن نهادند و مملکت بتدریج آرامش گرفت.

پس از مرگ سلطان سنجر بسال ۵۵۲ طوایف غزبر خراسان تسلط یافتند

و پیوسته غور و دامنهٔ جبال غزنین و غرستان را هورد تجاوز قرار میدادند. سلطان سیف‌الدین جهت دفع غزان بالشکری عظیم از غرستان و ولایت قادس از منضعات مرو و شهر دزق گذشت و در مقابل غزها آرایش نظامی گرفت و جمع کثیری از آنان را کشت. امادر میدان جنگ سپهسالار ابوالعباس شیش بانتقام خون برادر خود در میش بن شیش که بدست سلطان کشته شده بود او را از پشت بضر نیزه بقتل رساند. صاحب طبقات ناصری علت قتل سلطان سیف‌الدین (سال ۵۵۸) را چنین نقل میکند: «سبب انقراض عمر او آن بود که روزی در سرا پردهٔ خود بر آماج تیر می‌انداخت و امراء غور را فرموده بود تادر خدمت او موافقت مینمودند. سپهسالار در میش بن شیش که برادر ابوالعباس و برادر سلیمان شیش بود در خدمت او بود و رسم امراء غور و ملوک جبال آن بود که در آن عصر هر کس را تشریف دادندی او را دستوانهٔ زر و مرصع بجواهر دادندی. چنانچه درین روز گار کمر میدهند. و بدست این سپهسالار در میش بن شیش دو دستوانه مرصع بود که او را ملک ناصر الدین حسین بن محمد مادینی تشریف داده بود و آن هر دو دستوانه از حرم و خزانهٔ سلطان سیف‌الدین بود. چون سلطان این دستوانهٔ حرم خود بدست او دید غیرت رجولیت و حمیت سلطنت در باطن او شعله زدن گرفت و نایره آتش غضب بر آمد. فرمود که در میش برو تیر من از آماج بیار. در میش بحکم فرمان روی نهاد. پشت او بجانب سلطان شد. سلطان سیف‌الدین یکی تیر در کمان نهاد تا بنا کوش کشید و بر پشت در میش چنان زد که براه سینه وی برون رفت و بر جای هلاک شد ۲۷. «پس از کشته شدن سلطان، غوریان منهزم و متواری شدند.

سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح : سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح

محمد سام قسیم امیر المومنین برادر سلطان معزالدین و ازیک مادر و مادر آنان دختر ملک بدرالدین گیلانی (نزدیک غزنه) از تخمه آل شنسب بود که

۲۷- جرزوان همان گرزویان کنونی جزء ایالت میمنهٔ افغانستان است.

بسال ۵۵۸ هجری قمری پادشاهی رسید. چنانکه دیدیم پس از مرگ سلطان غیاث‌الدین پدر آن دو شاهزاده در گیلان (کیدان) سلطان علاء‌الدین در فیروز کوه بر تخت سلطنت جلوس کرد و برادر زادگان خود سلطان غیاث‌الدین و سلطان معزالدین را در قلعه و جیرستان بزدان افکند و باز همانطور که اشاره شد چون سلطان علاء‌الدین چشم از دنیا پوشید سلطان سیف‌الدین بجای او زمام امور ناحیه غور را در دست گرفت. این پادشاه محبوسین و جیرستان را آزاد کرد. غیاث‌الدین به سلطان سیف‌الدین پیوست و معزالدین به بامیان نزد عم خویش فخرالدین مسعود رفت. اما پس از قتل سلطان سیف‌الدین توسط سپهسالار ابوالعباس شیش که در پیش گفته شد لشکریان غور منزه‌ما از رود بار و دزق و اسیرده و لويز و شهر افشین پایتخت غرستان گذشتند و بقصبه و زاورد رسیدند در محل اخیر الذکر ابوالعباس شیش و جمعی از بزرگان و متنفذین مملکت بخدمت غیاث‌الدین رسیدند و با او در سلطنت غور بیعت کردند و ویرا پادشاهی تهنیت گفتند. سپس به فیروز کوه رفتند و او را بر تخت سلطنت نشانند. و قتیکه معزالدین برادر غیاث‌الدین از این خبر آگاه شد با کسب اجازه از عم خود ملک فخرالدین، بامیان را ترک گفت و به فیروز کوه نزد برادر آمد.

سلطان غیاث‌الدین فرمان حکومت استیه و کجوران را بنام وی نوشت. این دو برادر پیوسته منتظر فرصت جهت انتقام خون پسر عم خویش سلطان سیف‌الدین که توسط ابوالعباس شیش کشته شده بودند بود و بایکی از خواص دربار قرار بر آن گذاشتند: که چون ابوالعباس در بارگاه آید و میان بارگاه بخدمت بایستد هر گاه که سلطان معزالدین دست بکلاه خود برد او سر ابوالعباس بیندازد و همچنان کردند^{۲۸} « چون ابوالعباس کشته شد سلطان غیاث‌الدین در اداره امور کشور استقلال تمام یافت و کار او بالائی گرفت و

۲۸- طبقات ناصری جلد اول ص ۳۶۱.

متصرفات غوریان افزایش یافت . مقارن آن احوال ملك فخرالدین مسعود در صدد تصرف تاج و تخت فیروز کوه برآمد و جهت نیل باین مقصود قوایی عظیم تهیه دید و از ملك علاءالدین قماج پادشاه بلخ و تاج الدین یلدوز والی هرات کمک خواست . سرانجام لشکریان این سه امیر راه فیروز کوه را در پیش گرفتند . تاج الدین یلدوز که از دیگران به فیروز کوه نزدیک تر بود از کنار رود هرات خود را بمحل راع زر نزدیک پایتخت غوریان رساند و جهت آنکه افتخار فتح نصیب او شود منتظر ملك فخرالدین و ملك علاءالدین قماج نشد و دست بکار نبرد زد . اما در میدان جنگ بقتل رسید . منہاج سراج در این مورد میگوید : « دو مبارز غوری از میان لشکر باهم عہدی کردند و در روی صف بخدمت سلطان آمدند و پیاده شدند و روی بر زمین نهادند که ما دو بنده لشکر هرات را کفایت میکنیم . پس بفرمان سوار شدند و هر دو مر کبان برانگیختند و شمشیرها بر کشیدند و چون باد پران و ابردمان سوی صف ترکان آمدند و آواز میدادند یلدوز کجاست که ملك یلدوز را می طلبیم و یلدوز در زیر چتر ایستاده بود لشکرش بملك اشارت کردند چندانچه آن دو مبارز غوری را معلوم شد که یلدوز کدامست . هر دو چون شیران عریں گرسنه و پیلان مست در یلدوز افتادند و بزخم شمشیر یلدوز را از پشت اسب بر زمین انداختند ۲۹ » .

پس از قتل یلدوز لشکریان غور فاتح شدند و سپاهیان دشمن پای بفرار نهادند . سلطان غیاث الدین جمعی را مأمور جنگ با ملك علاء الدین قماج کرد . این جماعت بر کسان او غلبه نمودند و قماج را کشتند و سرش را بخدمت غیاث الدین آوردند . غیاث الدین سر قماج را نزد عم خویش ملك فخرالدین فرستاد و خود باتفاق برادر و سپاهییانی که همراه داشت از اطراف لشکریان بامیان را تحت محاصره در آورد و چون نزدیک ملك فخرالدین رسید بابرادر

۲۹ - طبقات ناصری جلد اول ص ۳۷۸ .

از اسب فرود آمد و او را بار دو گاه خویش آورد و بر تخت نشاند و مراسم بندگی و اطاعت را بجای آورد. ملك فخرالدین که با این رفتار دچار خشم و غضب شده بود به بامیان برگشت. سلطان غیاث الدین پس از بازگشت عم خویش لشکر به گرمسیر و زمین داور کشید و آن نواحی را بحیطه تصرف خود درآورد. چنانکه گفته شد تاج الدین یلدوز حکمران هرات در جنگ با سلطان غیاث الدین کشته و لشکر او متفرق شد. مقارن آن احوال بهاء الدین طغرل یکی از غلامان سلطان سنجر از موقع استفاده کرد و بر هرات دست یافت. چون سلطان غیاث الدین از این امر اطلاع حاصل کرد کمر فتح هرات را بست و بیشتر توجه باین موضوع از آن سبب بود که بزرگان هرات بوسیله نامه‌های فراوان او را دعوت بآمدن آنجا کرده بودند بنابراین سلطان عازم هرات شد و با آسانی بر آن شهر مستولی گردید و چندسالی نگذشت که نواحی قادس و کالیون (بین هرات و مرو) و فیوار و سیفرود را نیز قبضه کرد و بر اثر ازدواج با تاج‌الحریر جوهر ملك دختر سلطان علاء الدین جهانسوز بر جمیع بلاد غرستان و طالقان و جرزوان^{۳۰} دست یافت و بلاد جروم و تکین آباد (تکناباد) را ضمیمه متصرفات برادر خویش کرد چنانکه در کتب تاریخ مسطور است غزها کابل و زابل و غزنه را از خسرو شاه غزنوی گرفته و از آن پس غزنویان به هندوستان رفته و لاهور را بیایه تختی برگزیده بودند.

سلطان غیاث الدین که چشم طمع باین نواحی دوخته بود با سپاهیمانی عظیم از فیروز کوه بیرون آمد و بر غزان تاخت و آن نقاط را متصرف شد و جمع کثیری از غزها را بخاک هلاک انداخت. این فتح در سال ۵۶۹ اتفاق افتاد. پس از فتح غزنین سلطان برادر خویش معز الدین را بر تخت سلطنت غزنویان نشاند. در این گیرودار بهاء الدین طغرل برای دفعه دوم بر هرات

۳۰- در تدوین این مقاله از کتب طبقات ناصری و روضة الصفاء و حبیب السیر و روضات الجنات زمچی و مجمل فصیحی و الکامل و معجم البلدان و - نزهت القلوب و حدود العالم و مسالك و ممالك اصطخری و صورة الارض استفاده شده است.

مسلط شد. چون سلطان غیاث‌الدین از کار غزنین فراغت یافت عازم هرات شد و بسهولت طغرل را از آن ناحیه راند (۵۷۱) و دو سال بعد از آن تاریخ، فوشنج را تصرف کرد (۵۷۳). با این فتوحات روز بروز قدرت سلطان فزونی گرفت و امراء و ملوک همجوار قلمرو سلطنتی وی مانند سجستان و گرگان (شاید کرمان باشد) که غزها در آنجا حکومت میکردند اطاعت و بندگی او را پذیرفتند و طالقان و اندخود و میمنه و فاریاب و پنجاه جزو متصرفات وی درآمد. و در جمیع این نواحی خطبه بنام او خواندند و سکه باسم وی زدند. مقارن آن احوال بین سلطان شاه و علاء‌الدین تکش اختلاف و جنگ و نزاع بروز کرد و سلطان شاه بدر بار سلطان غیاث‌الدین آمد و چندی در آنجا ماند. ولی اندکی نگذشت که بنای مخالفت با او را گذاشت و در بار فیروز کوه را ترک گفت و مرورا گرفت و موجب هرج و مرج در متصرفات غوریان گردید. سلطان غیاث‌الدین جهت رفع این غائله در سال ۵۸۸ فرمان داد که سلطان معزالدین پادشاه غزنین و ملک شمس‌الدین امیر بامیان و ملک تاج‌الدین حرب حکمران سیستان با سپاهیان خود در محل رود بار مرو باو پیوندند. چون این همه مهیا شد سلطان غیاث‌الدین از رود مرغاب گذشت و با سلطان شاه مقابل شد. در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد سلطان شاه شکست خورد و بهاء‌الدین طغرل باسارت درآمد و بامر غیاث‌الدین بقتل رسید چون خبر فوت سلطان علاء‌الدین تکش خوارزه شاه به سلطان غیاث‌الدین رسید (۵۹۶) بخراسان لشکر کشید و نیشابور را محاصره و تصرف کرد و ملک علی شاه پسر تکش و جمعی از امراء خوارزم از آنجمله سرتاش و کزلك خان را اسیر نمود. سپس ملک ضیاء‌الدین شنسبانی را بحکومت نیشار گماشت و در سال ۵۹۷ مرو شاهجان را متصرف شد و آنجا را به ملک نصیر‌الدین محمد خرنک سپرد و امارت سرخس را به پسر عم خویش ملک تاج‌الدین زنگی بامیانی واگذار کرد. سلطان غیاث‌الدین با دربار خلفا روابط و مناسبات نیکو داشت و از طرف المقتضی

والناصرالدین‌الله خلعتهای پربهاء بدربار فیروز کوه فرستاده میشد. منهاج سراج راجع باین امر گوید: «چند کورت از حضرت دارالخلافة امیرالمومنین المقتضی بامرالله و از امیرالمومنین الناصرالدین‌الله خلع فاخره بحضرت سلطان غیاث‌الدین طاب ثراه واصل شد و کورت اول ابن‌الربیع آمد و قاضی مجدالدین قدوه باو بدارالخلافت رفت و کورت دیگر ابن‌الخطیب آمد و پدر این داعی مولانا سراج منهاج طاب مرقده با او نامزد شد بدارالخلافة ۳۱»

سلطان غیاث‌الدین در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه جمادی‌الاولی دارفانی را وداع گفت و ویرا در جوار مسجد جامع هرات مدفون ساختند. سن او در موقع مرگ شصت و سه سال بود و متجاوز از چهل سال پادشاهی کرد. دربار وی ملجاء شعراء، علما و اصحاب زهد و تقوی بود. این سلطان و برادر او سلطان معزالدین نخست مذهب کرامیان (تابعین محمد کرام) داشتند؛ ولی هنگامیکه سلطان معزالدین بسطانت غزنین رسید چون مردم آن ناحیه بر مذهب امام ابوحنفیه کوفی بودند او نیز همان آئین را اختیار نمود و سلطان غیاث‌الدین بدست قاضی وحیدالدین مرو رودی بمذهب شافعی درآمد. بهمین مناسبت کرامیان باوی بنای مخالفت را گذاشتند و در سراسر کشور غوغا برپا شد و امام صدرالدین علی هیصم نیشابوری از بزرگان کرامیان و مدرس شهر افشین غرستان اشعاری در ذم سلطان سرود و بر تغییر مذهب او اعتراض کرد و به نیشابور رفت و یکسال بعد سلطان با او بر سر مهر آمد و ویرا دوباره به فیروز کوه خواست.

سلطان غیاث‌الدین دو پایتخت داشت: زمستانها را در شهر داور و تابستانها را در شهر فیروز کوه میگذراند. وزراء او عبارت بودند از: شمس‌الملک عبدالجبار گیلانی (گیلان نزدیک غزنین) و فیخر‌الملک شرف‌الدین قزدار (منسوب به قزدار یا قصدار) و مجد‌الملک دیوشاهی داری و عین‌الملک سوریانی (منسوب به سور از قبایل افغانی غور) و ظهیر‌الملک عبدالله سنجری و جلال‌الدین دیوشاری.

علاءالدین بن محمد (۵۹۹ - ۶۱۲) سلطان علاءالدین محمد بن ابی علی بن الحسن شنسبی عموزاده سلطان غیاثالدین و سلطان معزالدین بود و در دوران سلطنت سلطان غیاثالدین حکومت بست و جیرستان و گرمسیر و درمشان (شمال غربی قندهار) و روزگان (شمال قندهار) و غزنین را داشت. وی باتفاق عموزادگان خویش بجنک پتهورا راهی اجمیر در هندوستان رفت و در این سفر جنگی شجاعت و شهامت بسیار از خود نشان را در هنگام لشکر کشی سلطان غیاثالدین به خراسان و فتح نیشابور شرکت کرد و از طرف وی بحکومت نیشابور نائل آمد در موقع محاصره نیشابور توسط سلطان محمد خوارزمشاه با آنکه مدتی مقاومت کرد ناگزیر آن شهر را ترک نمود و به غور بازگشت و پس از مرگ سلطان غیاثالدین سلطنت فیروز کوه و غرستان و زمین داور را سلطان معزالدین با وسپرد (۵۹۹) و وقتیکه سلطان معزالدین بسال ۶۰۱ بخوارزم لشکر کشید وی نیز با جمعی از سپاهیان بقلع و قمع اسماعیلیان قاین شتافت و از آنجا به جناباد (گناباد) قهستان رفت و قلعه معروف کاخ را در آن ناحیه گرفت و به غور مراجعت کرد اما مقارن آن احوال سلطان معزالدین شهید شد و سلطان غیاثالدین محمود بن محمد سام در بست بر ضد او برخاست و بجانب فیروز کوه راند. امراء غور به وی پیوستند و سلطان علاءالدین فیروز کوه را ترک گفت و به غرستان رفت. اما کسان غیاثالدین مذکور بدنبال وی شتافتند و سپهسالار حسن عبدالملک او را در محل سرپل مرغاب دستگیر کرد و با مرغیاثالدین در قلعه اشیار غرستان محبوس ساخت و علاءالدین اتسز حسین پس از رسیدن بسلطنت غور علاءالدین بن محمد را از زندان نجات داد و او را به فیروز کوه آورد و در حق وی احترام روا داشت. هنگامی که علاءالدین محمد در زندان اشیار بود و فرزند وی ملک رکنالدین ایرانشاه برای استخلاص او باینجاه هزار نفر از غزنین خارج شد و سلطان غیاثالدین محمود بن محمد وی را شکست داد و اسیر کرد و عمر سلیمان حاجب این

امیر را کشت (۶۰۶). در زمان پادشاهی علاءالدین اتسز، علاءالدین محمد حاجب عمر سلیمان را بچنگ آورد و بقتل رساند بهمین مناسبت علاءالدین اتسز او را در قلعه مستحکم بلروان غرستان بحبس انداخت. اما چنانکه خواهیم دید علاءالدین محمد معروف به غور برای دفعه ثانی بسطنت فیروز کوه رسید.

غیاث‌الدین محمود : سلطان غیاث‌الدین محمود بن محمد سام‌شنسبی

پس از مرگ پدرش سلطان غیاث‌الدین محمد سام تصور می‌کرد عم وی سلطان معزالدین تاج و تخت فیروز کوه را باو می‌سپارد. اما برخلاف تصور وی سلطان معزالدین سلطنت غور را به ملک علاءالدین محمد غورداد سلطان غیاث‌الدین محمد سام واگذار کرده و حکومت بلاد بست و فراه و اسفزار را باو سپرد. وی هنگامیکه سلطان معزالدین غازی به خوارزم لشکر کشید در آن سفر جنگی با او همراه بود و تا مرو شاهجان پیش رفت و از خود نشان شجاعت و دلوری فراوان بروز داد و چون سلطان غازی بدرود حیات گفت: چنانکه اشاره شد بقصد بیرون آوردن فیروز کوه از چنگ علاءالدین بن محمد غور بجانب آن شهر راند و بزرگان کشور باستقبال او شتافتند و ویرا در فیروز کوه بر تخت سلطنت نشاندند (۶۰۲). سلطان غیاث‌الدین محمود باین ترتیب بر متصرفات پدر خویش تسلط یافت. این پادشاه سلطنت غزنین و هندوستان را بترتیب به سلطان تاج‌الدین یلدوز و سلطان قطب‌الدین واگذار کرد و در این نواحی خطبه بنام او خواندند و سکه بنام وی زدند (۶۰۵) در سال ۶۰۳ فرزندان ملک علاءالدین غور با جمعی از غزنین عازم فیروز کوه شد.

ولی سلطان غیاث‌الدین محمود را شکست داد و باعث بازگشت او به غزنین شد. در اواخر سال سوم سلطنت این پادشاه (۶۰۴) سلطان علاءالدین اتسز حسین

عموزاده پدرش از بامیان به خوارزم رفت تا از سلطان محمد خوارزمشاه و در تصرف بلاد غور و از میان برداشتن سلطان غیاث‌الدین محمود استمداد جوید. سلطان محمد خوارزمشاه سپاهیان را تحت فرماندهی جمعی از بزرگان دربار خود از آن جمله ملک‌الجبال الغ خان ابی محمد و ملک شمس‌الدین اتسز حاجب تحت اختیاروی گذاشت. این سپاهیان از طریق طالقان راه فیروز کوه را درپیش گرفتند. چون سلطان غیاث‌الدین محمود از این قضیه اطلاع یافت با جمعی از قوا از فیروز کوه بیرون آمد و بین میمنه و فاریاب در محل سالوره لشکریان خوارزمشاه را که بکمک سلطان علاء‌الدین اتسز حسین آمده بودند درهم شکست. در سال ۶۰۵ برادر سلطان محمد خوارزمشاه موسوم به ملک علاء‌الدین علیشاه بدربار سلطان غیاث‌الدین محمود پناه آورد و درخواست کمک برضد برادر خویش کرد، اما بعلت روابط دوستانه‌ای که بین دربار فیروز کوه و دربار خوارزم وجود داشت باین امر اعتنائی نشد و غیاث‌الدین علیشاه را در کوشک فیروز کوه محبوس ساخت. وقتی که علیشاه به فیروز کوه آمد جمعی از سپاهیان خوارزم و خراسان و عراق نیز با وی همراه بودند. این جماعت هر چند کوشش کردند که سلطان غیاث‌الدین را وادار بآزادی علیشاه نمایند میسر نشد. بنابراین چهارتن از آنان بایکدیگر همداستان شدند و مدتی هنگام شب ببالای کوه آزاد مقابل کاخ سلطنتی می‌رفتند تا بجزئیات و خفایای قصر آگاه شوند و چون اطلاعاتی بدست آوردند در شب سه‌شنبه هفتم ماه صفر ۶۰۷ راهی بخوابگاه وی یافتند و او را کشتند.

این پادشاه بسیار باذل و عادل و کریم بود و نظری بمال دنیا نداشت. چون پیادشاهی رسید جمیع خزاین پدر خویش را بین سپاهیان و طبقات مختلف مردم تقسیم کرد و همین امر باعث شد که هیچگاه از اطاعت او سر نمی‌چند و پس

از مرگ جسد او را با احترام و تجلیل تمام به هرات ببرند و در گازرگاه دفن کنند.

بهاءالدین سام بن محمود : پس از کشته شدن سلطان غیاث‌الدین محمود امراء و بزرگان غور فرزند چهارده ساله وی سلطان بهاء‌الدین سام را بسلطنت برداشتند چون همراهان علیشاه و قتله سلطان غیاث‌الدین دیدند باقتل وی فیروز کوه آرامش و سکون خود را حفظ کرده و علیشاه همچنان در زندان مانده است در صدور اقدامی دیگر جهت نجات او برآمدند و در نظر گرفتند . شهر را دچار غوغا و آشوب سازند تا بمقصود خود برسند . منهاج سراج در این مورد میگوید : « مرد بسیار در صندوقها بنشانند باسم آنچه خزانه از بیرون در شهر می آرند تا در شهر فتنه دیگر کنند . یکی از میان ایشان که این اندیشه فاسد کرده بودند بیامد و باز گفت . صندوقها را بر در شهر بگرفتند . چهل و پنج مرد از ایشان بدست آمد سه تن آن بودند که کشندگان سلطان بودند . هر سه تن را مثله کردند و بکشتند و دو تن را از کوه در انداختند و چهل کس را در پای پیل انداختند و بغوغا بکشتند » . ۳۲

سه ماه بیشتر از سلطنت سلطان بهاء‌الدین سام نگذشته بود که سلطان علاءالدین اتسز حسین بدربار سلطان محمد خوارزمشاه رفت و جهت رسیدن بسلطنت فیروز کوه از وی تقاضای مساعدت کرد . خوارزمشاه نیز سپاهیان فراوان تحت فرمان ملک‌خان امین حاجب والی هرات به غور فرستاد . امراء غور چون از این امر آگاه شدند از سلطان بهاء‌الدین درخواست آزادی علیشاه را نمودند تا بر اثر دشمنی و عداوتی که بابا درش سلطان محمد خوارزمشاه داشت بمبارزه با سپاهیان او دست زند . اما این تدبیر مؤثر نشد

و لشکریان خوارزم فیروز کوه را قبضه کردند و سلطان بهاءالدین سام را دستگیر نمودند و وی را باتفاق عده‌ای از افراد خاندان سلطنت غور به خوارزم فرستادند و علاءالدین اتسز حسین را به سلطنت فیروز کوه برداشتند. (جمعه پانزدهم جمادی الاولی سال ۶۰۷).

علاءالدین اتسز : سلطان علاءالدین اتسز فرزند سلطان

علاءالدین حسین جهانسوز بود که در آغاز امر در خدمت سلطان معزالدین غازی بسر میبرد و چندی در بامیان نزد سلطان بهاءالدین سام بن سلطان شمس‌الدین روزگار میگذراند و چنانکه دیدیم در سال ۶۰۷ باستعانت لشکریان خوارزمشاه به سلطنت فیروز کوه رسید. اما امراء غزنین و ملک تاج‌الدین یلدوز با او مخالفت میورزیدند و سرانجام مؤیدالملک محمد عبدالله سیستانی از طرف تاج‌الدین یلدوز بجنگ او آمد. ولی در حدود گیلان (کیدان) در محل مرغ نوله از وی شکست خورد. باردوم ملک نصیرالدین حسین امیرشکاراز غزنین با قوایی فراوان بجانب فیروز کوه راند و در محل جرماس سلطان علاءالدین را شکست و بقتل رساند (۶۱۰) این پادشاه در حدود چهار سال سلطنت کرد و بسیار داد گستر و عالم و دانشمند بود و علماء و فقها را محترم میشمرد. پس از کشته شدن علاءالدین پسران او بنقاط مختلف متصرفات غوریان رفتند : ملک فخرالدین مسعود بدغرستان در قلعه سناخانه و ملک نصیرالدین محمد بقلعه بندار غرستان این دو نفر سرانجام توسط کسان سلطان محمد خوارزمشاه بقتل رسیدند.

سلطان علاءالدین محمد (دفعه دوم) علاءالدین محمد بن ابی‌علی

آخرین عضو خاندان شنسبیه غور نخست معروف به ملک ضیاءالدین غور بود و چون همانطور که دیدیم پس از مرگ سلطان غیاث‌الدین سام بر تخت فیروز-

کوه نشست ملقب به ملک علاء‌الدین گردید . هنگامیکه ملک نصیرالدین حسین امیرشکار سلطان علاء‌الدین اتسزرا در میدان جنگ کشت سلطان تاج‌الدین یلدوز وی را بسال ۶۱۰ برای دفعه دوم بسלטنت فیروز کوه رساند . اما سلطنت وی بیش ازدوسال دوام نداشت ومملکت غور درسال ۶۱۲ توسط سلطان محمدخوارزمشاه فتح شد وسلطان او را بهخوارزم برد ووی تا آخر عمرهمانجا باقی بود . جسداین پادشاه را طبق وصیتی که کرده بود بهبسطام فرستادند و درجوار مرقد بایزید دفن کردند . ۳۳

۳۳- در تدوین این مقاله از کتب طبقات ناصری وروضة الصفا وحبیب‌السیر وروضات الجنات زمچی و مجمل فصیحی والکامل ومعجم‌البلدان و نزهت القلوب وحدود العالم و مسالك و ممالك اصطخری وصوره الارض استفاده شده است .

چند فرمان

تاریخی

از

محمد علی کریم زاده تبریزی



مدیر محترم مجله بررسیهای تاریخی

در میان اسناد و فرامین مجموعه آثار خطی اینجانب
مقداری از احکام و فرامین رسمی شاهزادگان و حکمرانان
ایالات ایران در زمان سلاطین قاجاریه موجود است که از
لحاظ نشر مطالب تاریخی و شناساندن سجع مهرها و طغرا-
های شاهزادگان قاجار در خور بسی اهمیت میباشد.

این فرامین از لحاظ اهمیت تاریخی همپایه فرامین
پادشاهان وقت بوده و چه بسا ممکن است در بعضی موارد
تاریخی مهمتر از آنها نیز باشد.

اینک چند عدد از فرامین مزبور را به پیوست ارسال
میدارد تا در صورت موافقت در مجله بررسیهای تاریخی
چاپ فرمایند.

با تقدیم احترام - محمد علی کریمزاده تبریزی

چند فرمان تاریخی

از

محمد علی کریم زاده تبریزی

این فرمان از حسینعلی میرزا فرمانفرماست که پسر پنجم فتحعلی شاه بوده و در سال ۱۲۰۳ قمری در قصبه نوا متولد شده است او بیست و شش فرزند^۱ داشت که نوزده تای آنها پسر و بقیه دختر بودند.

حسینعلی میرزا فرمانفرما عموی محمد شاه بود و از سال ۱۲۱۴ هـ ق بفرمانفرمائی و حکومت فارس منصوب گردید و مدت سی و شش سال بانهایت اقتدار در حوزه فارس و اطراف آن فرمانروائی میکرد و احدی را یارای مخالفت با او نبود پس از مرگ فتحعلیشاه که در سال ۱۲۵۰ هـ ق اتفاق افتاد از موقعیت استفاده کرده و در شیراز تاج بر سر نهاد و خود را حسینعلی شاه

۱ - در مورد فرزندان او در جنگ خطی خصوصی خود که از سال ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۳ تحریر شده است در ص ۱۸۰ چنین مینویسد (پسر پنجم فتحعلی شاه حسینعلی میرزای فرمانفرماست در سال ۱۲۰۳ روز اضحی در قصبه نوا متولد شد ۲۶ فرزند داشت نوزده پسر - رضاقلی میرزا ملقب بنایب الایاله ۲ - امامقلی میرزا ۳ - نجفقلی میرزا ۴ - نصراله میرزا ۵ - تیمور میرزا ملقب به حسام الدوله ۶ - شاهرخ میرزا ۷ - جهانگیر میرزا ۸ - اکبر میرزا ۹ - کیخسرو میرزا ملقب به سپه سالار دختر امیر گونه خان زعفرانلوست ۱۰ - اسکندر میرزا ۱۱ - نادر میرزا ۱۲ - محمد کاظم میرزا ۱۳ - محمد میرزا ۱۴ - کامران میرزا ۱۵ - داراب میرزا ۱۶ - سلطان ابراهیم میرزا ۱۷ - منوچهر میرزا ۱۸ - ایرج میرزا ۱۹ - طهماسب قلی میرزا و بقیه دختر هستند.

خواند^۲ و بروایتی بنام خود نیز سکه زد تا اینکه برای تصرف اصفهان بالشکری انبوه بصوب اصفهان روانه گردید از طرفی چون محمد شاه از افکار باطل و سلطنت طلبی عموی خود باخبر بود در وسط راه اصفهان و شیراز لشکراو را بسختی شکست داد پس از این شکست به شیراز مراجعت کرد و در ارك مستقر گردید و حسینقلی میرزا فرمانفرما را سپاهیان محمد شاه به عجله تعقیب و در شیراز دستگیر و روانه تهران نمودند و محمد شاه او را در تهران باخفت بسیار در برج نوش نزدیک ارك سلطنتی زندانی نمود و سه ماه بعد در اثر ابتلا به بیماری و با که آن موقع در تهران شیوع پیدا کرده بود در نهایت مذلت و بدبختی جان داد.

۲ - ص ۲۸۲ فارسنامه ناصری در مورد سلطنت چندروزه شاهزاده حسینعلی میرزا چنین مینویسد: روز دیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمد شاه ترک آذربایجان آمده زبان فارسی را ندانند و سردار آنها فرنگی است وارد هر جا شوند اهلش را کشته و اموالش را بغارت می بردند و او باش و کسبه شیراز از این خبر وحشت نموده ازدحام کرده و در شهر و بازار فریاد مینمودند که ما جز حسینعلی شاه خود شاه دیگری را نخواهیم و باز دحام تمام در میدان ارك آمدند و نواب فرمانفرما بالباس سلطنت ازارك در آمده در عمارت کاخ بر اورنگ شاهی نشست و میرزا محمد خان پسر قوام الملك را که مدتی در حبس بود در آورده بطمع خدمتگزاری خلعت داده و منصب کلانتری را باو عنایت فرمود (باز در این صفحه می نویسد) تا اینکه نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله با اردو از آباده وارد شیراز شده و نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را از ارك در آورده و بمنصورخان فراهانی سپرده و بایک فوج سرباز و جمعی سوار و شش ارابه توپ روانه تهران نمودند ایضاً بمنزل (کناره گرد) یک منزلی کناره گرد رسانیده و حسب الامر نواب شجاع السلطنه را از دو چشم عاری نمودند تا اینکه نواب فرمانفرما در ۲۶ ماه ربیع الاول ۱۲۵۱ از مرض و بادر تهران بجهان جاوید خرامید (اشاره به لیندسی افسر انگلیسی است که با معتمدالدوله بشیراز رفت ص ۹۳ تاریخ قاجار علی اصغر شمیم است)

فرمان حسینعلی میرزا فرما نقر ما

باسجع (بلند اختر برج شہی حسینعلی)

محل مهر

حکم والا شد آنکہ عالیجہ رفیع جایگاہ ابہت و عزت ہمراہ مجدت
و فخرات انتبہ و شہامت و مناعت اکتناہ اخلاص و ارادت آگاہ فدوی
عمدۃ الخوانین العظام مخلص عبادت فرجام مقرب الخاقانی محمد نبی خان وزیر
سرکار شو کتمدار بعنایات خاص خاطر نواب اشرف والا مخصوص بودہ بدانکہ
کہ چون عالیجہ رفیع جایگاہ عزت و سعادت ہمراہ فضیلت و کمالات انتبہ
نجابت و مناعت اکتناہ حقایق و معارف آگاہ عمدۃ الفضلاء الگرام شیخ شرف الدین
صدر مملکت فارس از جمہلہ عبادت کنان و خدمت گذاران و دعا گوینان سرکار
شو کتمدار است و رعایت احوال او درہر باب منظور نظر مرحمت گسترو ترفیہ
احوال او ممکنون ضمیر منیر معدلت اثر است لہذا عالیجہ امتثال ہمراہ امر و
مقرر میگردد کہ درہر باب محبت و رعایت احوال او را منظور داشتہ برواۃ
موجب او اعم از نقد و جنس کہ دارد و در وصول او سعی تمام و اہتمام بالا کلام
نمودہ بزودی زود برواۃ او را بحیطۃ وصول رسانیدہ باو عاید سازد و چون
او را مأمور بتوقف شیراز فرمودیم باید درہر باب مراقب احوال او بودہ کہ نوعی
مستحسن براو گذران شدہ احترام و رعایت او را منظور داشتہ ہموارہ مطالب
و مستدعیات خود را عرض و بر اجابت مقرون دانستہ و در عہدہ شناسند .

تحریراً فی شہر محرم الحرام سنۃ ۱۲۲۶

فرمان قهرمان میرزا فرزند عباس میرزا که برادر اعیانی محمدشاه میباشد.

=۲=

فرمان قهرمان میرزا

سجع مهر (قهرمان ملک داری از جهان شد قهرمان)
حکم والا شد آنکه عالیشان عزت نشان عبداله بیک غلام بداند که موافق
فرمان قضا جریان سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری دامت سلطنه
مقرر است که قریه ینگجه ملکسی عالیجاه خان باباخان از تیول عالیجاه
نورعلی خان شاهسون موضوع و داخل ولایت شود و بهره مالکانه آن از عالیجاه
نورعلی خان مسترد و عاید آدم عالیجاه مشارالیه گردد لهذا بعالیجاهان امر و
مقرر میداریم که بزیارت رقم مطاع خود را محصل دانسته از رکاب مستطاب والا
روانه شود و قدغن نماید. عالیجاه مشارالیه بامر قریه مزبوره مداخله نکنند و
بهره مالکانه عالیجاه خان باباخان را از مشارالیه گرفته عاید سازد و تخلف نکند
مقرر آنکه نورچشم ارجمند کامگار مهدیقلی میرزا بنحو مقرر معمول و مرتب
داشته و در عهده شناسند تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۷

=۳=

فرمان امامقلی میرزا

با سجع مهر

طلوع کرد ز مشرق چو آفتاب جلی - نهال دوحه شاهنشهی امامقلی
حکم شد آنکه عالیشان رفیع مکان عزت و صداقت نشان حاجی زمان -
بیک نایب کربت بالاقرین مباهات بوده بداند درین وقت بعرض رسید که یک
رأس اسب و موازی پانزده فرد عوامل و مقدار یکصد و هفتاد و هشتاد من گندم
در این اوقات محمدعلی و مشهدی ابراهیم و (اسامی دیگر و قیمت متاع آنها برقم
سیاق) از قرار تفصیل از مال عالیشان عزت و صداقت نشانان آقا عبدالرحیم
و میرزا آقا بزرگ را در خان ریزان و چرمکان سرقت نموده اند و علی الظاهر

(۴)

برده اند لهدا مییاید بعد از حصول آگاهی بر مضمون رقم مطاع اسب و عوامل و گندم آنچه از مال مشارالیه‌ها را برده اند حکماً گرفته رد نموده بعد محمد علی و سایر سارقین را روانه حضور باهرالنور داشته که بتنبیه و تهدید رسیده بعدها ترك دزدی و عمل ناهنجار از آنها شده باشد البته بنحو مقرر مشمول داشته الطاف اشفاق سرکار نواب و الادب باره مشارالیه بسیار است و باید آن عالیشان در این خصوص کوتاهی ننموده و در عهده شناسد. تحریر آفی شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵۰

= ۴ =

فرمان ظل السلطان

محل مهر با سجع

(ظل السلطان ۱۳۱۴) در زیر مهر ملاحظه شد صحیح است

عموم مستحفظین و کدخدایان عرض راه از اصفهان الی شیراز در صدور این خطاب مستطاب مستحضر و مستظهر بوده بدانند جناب حسام الوزاره از طهران بطرف شیراز مأموریت دارد بموجب این حکم مطاع امر و مقرر میداریم باید در هر منزل که لازم باشد مستحفظ همراه مشارالیه رفته و کمال مراقبت و مواظبت را بعمل بیاورند که سالمأ محترماً بشیراز برسد و بطور احترام و راحت و آسودگی روانه شود و در راه صدمه بمشارالیه نرسد عموم شماها باید نهایت اهتمام را بعمل آورده کوتاهی و غفلت نکنید و حسب المقرر در عهده شناسند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۸.

= ۵ =

فرمان ظل السلطان

محل مهر

سجع مهر (خلف ناصر دین شاه ظل سلطان مسعود - اختر برج شهری گوهر دریای وجود)

چون از موجبات آسایش رعیت و افزایش امنیت آبادی در بلاد استدامت امر حکومت و استقرار در کار نیابت است که مداوم مدخله و الفت با اهالی [ناخوانا]

(۵)

حسن تلمط و لطف تصرف بکار رود و مقرب الخاقان فدوی استان میرزا احسینخان منشی حضور که سالهاست در استان مبارک تربیت شده با استعدادیکه داشته از اثر توجهات ما سال بسال و روز بروز در نهاد او آثار ترقیات ظهور و بروز یافته بهر خدمت و مأموریت که او را نامزد فرمودیم موافق رأی معدلت آرای ماحرکت نموده خدمات را بخوبی انجام داده از آن جمله یک شعبه از خدمات او تصرفات در عمل و معامله قمشه و اردستان بود و چند سال است که اعمال این مواضع را بخوبی پرداخته عموم اهالی را از خود راضی ساخته که احدی شاکی و متظلم نبوده و بتوجهات هر یک کاملاً بخزانۀ مبارک که رسیده لهذا محض بقاء انتظامات مواضع مرقومه و رضای رعایا و بذل مرحمت نسبت بمشارالیه در هذاه السنۀ تنگوزئیل و ما بعدها نیز قمشه و اردستان را بضمیمه مهاباد بمقرب الخاقان معزی الیه سپردیم (مهر پشت فرمان) علیقلی انصاری

این فرمان از پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه است که در روز جمعه غره ذیحجه سال ۱۲۰۴ تولد یافت گاهی شعر می سرود و در اشعار شکسته تخلص مینمود از شانزده نفر اولاد هفت تن پسر بودند که مشهورترین فرزند او محمد تقی میرزای حسام السلطنه است که در اشعار خود شوکت تخلص مینمود.

=۶=

فرمان حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

سجع مهر

(کلب آستان علی ابن موسی الرضا حسنعلی)

حکم و الاشد آنکه چون در سنین مسبوقة قریه اسفندیان که از موقوفات مرحمت پناه میرزا حسن متولی رضوی متعلق به [ناخوانا] الانجاب و السعاده سلالتی الاطهار و الاطیاب میرزایان سر کشیک سرکار سعادت نصاب روضه رضیه رضویه علیه الاف الثنا و التحیه میباشد و تا کنون در تصرف دیوانیان بوده لهذا بنا بوفور

(۶)

التفات در باره ایشان امر و مقرر فرمودیم که در معامله هذه السنه میمونه تنگوزئیل و مابعدها قریه مزبور که محل مزروعی موازی شش زوج است بتصرف مشارالیها داده که با [ناخوانا] بهر نوع که خواهند خود زرع نمایند و یا باجاره دهند احدی را بر آنها سخن و تعرض نباشد مقرر آنکه کار گذاران سرکار شوکت مدار قریه مزبور را در هذه السنه بایشان واگذار نموده بهیچوجه من الوجوه در امر قریه مزبور دخل و تصرفی نداشته مزاحم و متعرض نشوند المقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان عزت و سعادت همراهان اخلاص و ارادت آگاهان مقرب الی الحضرت الوالاستوفیان عظام و کتابت خیریت ارتسام شرح رقم قدر توأم مبارک را در دفاتر خلود دوام ثبت و از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۳



حکایت

آنکه فی حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

و اینست که هر که در راه خدا...

صفت آنست که...

و اینست که...

و اینست که...

و اینست که...



عظم

آنکه در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

فردی است که در این کتب و در صورتی که در این کتب

کتابی است که در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

در این کتب و در صورتی که در این کتب

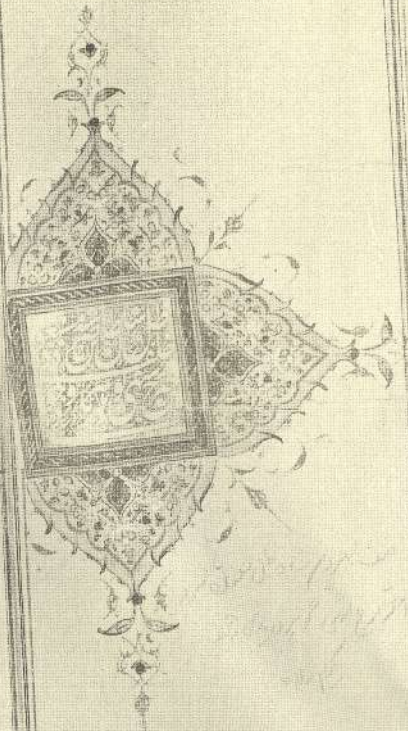


عظمیٰ حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

حاجی محمد رفیق صاحب مدظلہ العالی
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند



نصرت
مظفرت
حسین

حسین از چو در شرف عدت اولیای شریف است در لایحه ای که در روزگار ما
و در تمام دنیا در هر حال و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر وقت و در هر مکان

نصرت
مظفرت
حسین

و در تمام دنیا در هر حال و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر وقت و در هر مکان

نصرت
مظفرت
حسین

و در تمام دنیا در هر حال و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر وقت و در هر مکان

نصرت
مظفرت
حسین

و در تمام دنیا در هر حال و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر وقت و در هر مکان

نصرت
مظفرت
حسین

و در تمام دنیا در هر حال و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر وقت و در هر مکان

یای واره های نامفهوم و گم شده

زبان فارسی

به حکمت زبان ارمنی

نوشته

کنیم ، نالبندیان

ترجمه

آرامه و انسیان

احیای واژه‌های نامفهوم و گم‌شده

زبان فارسی

به کمک زبان ارمنی

نوشته: آک. م. نالینیان

ترجمه: آرا هوانسیان

تتبعات و تحقیقات در مورد
زبانهای ایرانی و ارمنی که
شباهتهایی بین آنها موجود است
سالها بطول انجامید. «پوپ»
(Pope) مطالعاتی در زبان فارسی
و ارمنی نمود بعداً «وندیشمن»
و «یترمان» و «دلاکارد» و
«فریدریج-میولر» فقط مطالعات
و تحقیقاتی جداگانه در زبان
ارمنی نمودند. این دانشمندان
با در نظر داشتن اینکه واژه‌های
بیشماری از زبان فارسی و زبان
ارمنی وجود دارد زبان ارمنی را
مانند زبان اوستا و پهلوی یکی از
رشته‌های زبان ایرانی دانسته‌اند.
فقط «هیو بشمان» Hubshmann
در آثار مشهور خود مفصلاً تلفظ
صداهای کلمات متشابه ارمنی

وزبانهای دیگر هند و اروپائی را بررسی کرد و پس از تطبیق کلمات مترادف ارمنی و ایرانی اولین بار ابراز نمود که عقاید دانشمندان درباره زبان ارمنی اشتباه تشخیص داده شده و اعلام داشت که زبان ارمنی رشته‌ای از زبان ایرانی نیست بلکه زبانی است مستقل و یکی از شاخه‌های هم‌ردیف زبان هند و اروپائی بشمار میرود.

پایه زبان هند و اروپائی که از طرف دانشمندان و علماء تأیید و استوار گشته است طبق تتبعات پروفیسور هراچیا آجاریان حاوی ۲۲۲۳ کلمات ریشه‌ای است از این کلمات ریشه‌ای زبان ارمنی ۷۱۳ کلمه و زبان ایرانی ۴۳۲ کلمه حفظ کرده‌اند (کتاب «تاریخ زبان ارمنستان» تألیف پروفیسور آجاریان صفحه ۲۳ ملاحظه شود).

ولی از کلمات ذخیره و احیاء شده زبان هند و اروپائی که پایه زبان اولیه بوده زبان ارمنی و اروپائی (هند و ایرانی) فقط ۱۸ کلمه حفظ کرده‌اند. با این ترتیب روشن میشود که زبانهای فارسی و ارمنی که از زبانهای هند و اروپائی میباشند دارای روابط خویشاوندی نزدیک نیز هستند و مشابه بودن قسمتی از کلمات بخوبی هویدا است.

در عین حال زبان ارمنی هنگام تکامل و پیشرفت و در نتیجه دارا بودن شرایط مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در ادوار مختلف ترکیب کلمات خود را تا اندازه‌ای از فارسی گرفته است. بطوریکه معلوم و مشخص است از قریب یازده هزار کلمات ریشه‌ای ۱۴۰۰ کلمه آنها از زبان ایرانیست.

کلمات بیشماری نیز وجود دارند که فارسی بودن آنها فرضی و خیالی است ولی ذخیره کلمات فارسی قدیمی که به حد کافی حفظ شده است امکان نمیدهد که آنرا تأیید شده تلقی نمود تا کنون موضوع یکی بودن زبانهای ارمنی و فارسی را بطور یقین نمیتوان حل شده دانست ولی میتوان گفت که ترکیبات زبان ارمنی تا اندازه‌ای کلمات فارسی را غنی کرده که يك قسمت

عمده آن تا کنون در ترکیب کلمات در زبان ارمنی حفظ شده بطوریکه اغلب برای ساختن کلمات نومورد استفاده قرار میگیرد.

برخی از این کلمات بشرح زیراند:

۱ - کلماتی که مربوط به اعضاء بدن انسان است «Andam» کلمه ارمنی (در اوستا برابر است به «Handaman» در پهلوی «Andam» در فارسی جدید «اندام»).

کلمه «DIMAK» کلمه ارمنی در زبان پهلوی برابر است به «DEMAK» که در فارسی جدید «دیماه» میگویند و غیره.

۲ - کلماتی که مربوط به خویشاوندی و بستگی میباشد «HARAZAT» کلمه ارمنی (بزبان اوستا برابر است به «HAOAZAT» و بزبان پهلوی «HADAZAT» میگویند) «HERECHTAK» کلمه ارمنی (در اوستا برابر است به «FRAESTA» در پهلوی برابر است به «FRESTAK» در فارسی جدید «فرشته» میگویند) و غیره.

۳ - کلمات معمولی که هم‌روزه استعمال میشود «AZAD» کلمه ارمنی (در اوستا «AZATA» و در پهلوی «AZAT» و در فارسی جدید «آزاد» میگویند). «BATGAM» کلمه ارمنی - در فارسی قدیم «PAITI-GAMA» در پهلوی «PATGAM» و در فارسی جدید «پیغام» میگویند و غیره.

ارتباط کلمات فارسی و ارمنی در ادوار مختلف زبان فارسی (سه دوره باستان، میانه و جدید) متفاوت اند و بطوری که مشهود است دنباله زبان قدیمی ملی در دوره‌های گوناگون بوده است بنابراین در ادوار مختلف و با ترقی و پیشرفت و دارا بودن وضعیتهای گوناگون طبق یکی از زبانهای محلی به پایه زبان ادبی رسیده است.

تردیدی نیست که این اقتباس بیشتر در دوره‌های اشکانیان و کمتر در ادوار دیگر انجام گرفته است اما تغییر طرزهای اصلی اغلب روشن نیست.

معلوم است ادبیاتی که در ادوار مختلف خیلی قدیم بزبان فارسی بمارسیده بسیار ناچیزند. بنابراین در تاریخ زبان فارسی نقصانهائی بوجود آمده است. مثلاً جزئیات زبان فارسی از دوره‌های پیشین (۳۳۰-۲۵۶) و همچنین از دوره‌های عرب (۶۴۳) بمارسیده و آنچه از دوره‌های دیگر بمارسیده است فاقد ارزش میباشند.

فارسی باستان در کتیبه‌های میخی که در بیستون - تخت جمشید - همدان - تنگ سوئز - شوش - نقش رستم و وان پادشاهان هخامنشی از خود باقی گذارده‌اند. در سالهای ۵۲۲-۳۳۸ قبل از میلاد مسیح حکاکی شده بمارسیده در کتیبه‌های فوق‌الذکر پانصدواژه از زبان فارسی باستان باقی مانده است. بنابراین این مقدار کلمات حتی بسختی میتواند بطور کامل تصویر ذخیره شده کلمات فارسی باستان را بشناساند. اینها در معنی کلماتی هستند که بطور معمول در دستورها و احکام دولتی و مخصوصاً در فرمانهای پادشاهان بکار میرفته است. تردیدی نیست که در اینها کلمات معمولی که هنگام تکلم بکار برده میشوند و مربوط بزندگی روزانه است وجود ندارند.

از زبان پهلوی اشکانی (۲۵۶-۲۲۶ قبل از میلاد) نیز آثار بسیار ناچیزی باقی مانده است که عبارتست از تومارهای «اورامان» و نوشته‌ها و عین آثار پیروان مافی که در «تورفان» (واقع در ترکستان چین) بدست آمده است. اما از دوره‌های ساسانیان آثار ادبی بزبان پهلوی موجود است که موضوع آن تا اندازه‌ای مذهبی بوده و یکنواخت میباشند. بنابراین در اینجا ذخیره کلمات کاملاً روشن نیست بعلاوه ادبیاتی که بزبان پهلوی بمارسیده الفبای آن ناقص میباشند بطوریکه اغلب صحیح خواندن آن غیر مقدور است.

بعضی از کلمات که در گذشته وجود داشته‌اند برای اینکه اشکال و موجود بودن آنها را بدانیم زبان سانسکریت، که شبیه بزبان فارسی باستان است، بماند امکان میدهد تا یکی از شکل‌های حروف قدیمی فارسی را که در دسترس نیست، احیاء نمایم و همچنین زبانهای مختلف که هم‌ریشه زبان ایرانی هستند نیز

گویشهای گوناگون ایرانی میتوانند کاملاً مورد استفاده دانشمندی که در این باره مطالعاتی بعمل می‌آورند، قرار گیرند.

اما برای رفع نقائصی که در بالا گفته شد زبان ارمنی اهمیت شایانی دارد چون در زبان ارمنی کلمات بیشماری وجود دارد که از زبان فارسی گرفته شده و شکل قدیمی و اصلی آنها در زبان ارمنی وجود نداشته و یا تغییر عمده کرده‌اند که درک اشکال اصلی آنها توسط زبان فارسی و یازبانهای وابسته به آن غیر مقدور است، ولی قسمت عمده آنها را میتوان توسط زبان ارمنی پیدا و روشن کرد.

ما بعضی از آنها را در اینجا که از کتاب مشهور «Armeische Gramatik» تألیف «هیوبشمان» در قسمت کلماتی که از زبان فارسی گرفته شده و بعداً از طرف استاد هراچیا آجاریان مفصلاً بررسی و منظم گشته و در «فرهنگ واژه‌های ریشه‌ای» و در جلد اول «تاریخ زبان ارمنستان» آمده است، عیناً نقل میکنیم.

در ارمنی «Zindakapet» (درجه افسر ایرانی) «Aparhayik» (نام گروه ایرانی) «Matian» (نام گروه جاویدان ایرانی) و لغات دیگر که در هیچیک از زبانهای ایرانی حفظ نشده است ولی حتماً فارسی میباشند چون معنی آنها درجه و مقام ایرانی را میرساند.

ضمناً باید یادآور شد که لغات نامبرده تا به امروز در زبان ارمنی مورد استفاده قرار نمیگیرند و این واژه‌ها بوسیله ادبیات کلاسیک ارمنی بما رسیده‌اند.

در زبان ارمنی لغات مرکب وجود دارند که یکی از ترکیبات آن ایرانی است ولی هیچ یک از آنها در زبانهای ایرانی وجود ندارد بدین دلیل تمام این کلمات باید فارسی باشند.

مثلاً «Navakatik» ایرانی «Nava» ارمنی «Nor» بطوریکه پروفیسور هراچیا آجاریان در کتاب «تاریخ زبان ارمنی» جلد اول در صفحه ۳۱۶ نوشته

است کلماتی هستند که فقط در زبانهای ارمنی و اوستا موجود میباشند مثلاً کلمه ارمنی «Kakhard» زبان اوستا «Kaxvarada» کلمه ارمنی «Harazat» بزبان اوستا «Haozata» میگویند و غیره و غیره.

این کلمات نه در زبان فارسی باستان و نه پهلوی و نه در زبان فارسی جدید میباشند ولی چون در زبان اوستا هست بنابراین ریشه آن ایرانی است و چون در زبان ارمنی هست از اینرو حتماً باید در زبان فارسی نیز بوده باشد.

(این موضوع در کتاب «تاریخ زبان ارمنستان» تألیف پروفسور هراچیا- آجاریان چاپ ایران در سال ۱۹۴۰ جلد اول صفحه ۳۱۶ قید گردیده است) طبق مدارک موجوده در زبانهای متشابه اینطور باید تصور کرد که کلمه ارمنی از زبان ایرانی گرفته شده است و در زبانهای پهلوی باید «Parmayam» بوده باشد که در زبان فارسی باستان باید شکل «Parima» میبود.

کلمه ارمنی «Venasse» فارسی جدید «گناه» زبان پهلوی «Vinasse» به زبان سانسکریت «Vinaca» اینطور باید تصور کرد که در فارسی باستان حتماً این کلمه با تغییر کوچکی در زبان فارسی باستان بوده است.

بدین ترتیب کلماتی که اقتباس و در زبان ارمنی حفظ شده با کمک همان کلمات میتوان اغلب اشکال و اژه‌های قدیم که بما نرسیده‌اند احیاء نمود. بطوریکه در بالا متذکر شدیم اقتباس کلمات در زبان ارمنی بطور کلی در دوره اشکانیان بوقوع پیوسته است. کلماتی که در زبان ارمنی از زبان پهلوی اشکانی گرفته شده مربوط به کلیه پیشرفتهای تمدن و طبیعت و مذهب و علوم انسانی و غیره میباشند از قبیل حیوانات - خانواده - اجتماعی - کشاورزی گله‌داری - دادوستد - علم و هنر - رنگها - آشامیدنی و خوراکی - خانه و خانه‌داری - وزن و اندازه - فلزات - زمان - فاصله - محل و سازمانهای دولتی - در اینجا به کلماتی برمیخوریم مانند: کلمه ارمنی «BRINDZ» فارسی جدید برنج - کلمه ارمنی «KARMIR» (قرمز) بزبان پهلوی «KARMIR» «KAPUT» (کبود) به پهلوی (KAPOT) فارسی «کبود» «SPITAK» (سفید)

به پهلوی «SPETAK» فارسی جدید «سفید» «KARAG» (کره) به پهلوی (KARAK) فارسی جدید (کره) و غیره و غیره کلمات مزبور در زبان ارمنی مصطلح و تا کنون هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. زبان ارمنی تقریباً دو بیست کلمه از نخبه‌ترین کلمات فارسی را حفظ کرده است در صورتیکه از این کلمات در زبان امروز فارسی اثری نیست.

تعدادی از همین کلمات ارمنی تا به امروز بدون تغییر صدا و با تغییر مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

در این کلمات بکلماتی برمیخوریم مانند کلمه ارمنی «AZG» (به معنی ملت) در پهلوی «AZG» میگویند که در فارسی امروز نمانده و ملت معنی ساختگی دارد.

کلمه ارمنی «ACHKHATEL» (کار کردن) در پهلوی (AXSAT) «ASPATAK» (اسب سواز) به پهلوی (ASPATAK) «BAJAK» (استکان) به پهلوی (BAZVAK) «DESPAN» (سفیر) به پهلوی (DESPAN) «HAVASSAR» (برابر) به پهلوی (HAVASSAR) «PARISP» (دیوار بلند) به پهلوی (PARISP) «VERMAK» (لحاف) به پهلوی (VERMAK) «SAHMAN» (مرز) به پهلوی (SAHMAN) «ARMAV» (خرما) به پهلوی (ARMAV).

کلمات نامبرده نه فقط در زبان فارسی ناپدید شده بلکه اشکال اولیه آنها در زبان پهلوی بطور کلی ناهلوم میباشند زیرا اشکال اصلی در نسخه‌های پهلوی مشخص نگردیده‌اند. برای این قبیل کلمات در «فرهنگ ریشه زبان ارمنی» علامت ستاره یا استفهام گذارده شده است.

فارسی دان معروف روبن ف. آبراهامیان اسناد و مدارکی را که در دست داشته مورد استفاده قرار داده و اشکال اولیه واژه‌های نامبرده را احیاء کرده (اقتباس کلمات گم شده از زبان پهلوی تألیف پروفسور روبن آبراهامیان جلد سوم چاپ ارمنستان ۱۹۴۸)

برای احیای واژه‌های نامفهوم فارسی تحقیقات از لحاظ تلفظ کلمات کمک زبان ارمنی اهمیت فوق‌العاده دارد چون زبان ارمنی تلفظ کلماتی که از پهلوی اقتباس نموده عیناً حفظ کرده است ضمناً باید در نظر داشت کلماتی که ریشه آن از «آرامی» سرچشمه گرفته‌اند کلیه اسناد و نوشته‌های قدیم و جدید که همان زبان پهلوی است تلفظ صداها را بطور کامل منعکس نمی‌نماید.

بطوریکه در بالا گفته شد کلماتی که از زبان پهلوی اقتباس شده است در دو دوره یکی در دوره اشکانیان و دیگری در دوره ساسانیان گرفته شده‌اند. اغلب عین کلمه در دو دوره دوبار گرفته شده است. بدیهی است که این اقتباس از نظر طرز و شکل با یکدیگر تفاوت دارند ولی در باطن یکی هستند و در ادوار مختلف نیز تلفظ همین کلمات یکسان بوده‌اند. مثلاً کلمه ارمنی «Achkhar» از دوره اول گرفته شده است. یعنی هنگامیکه این کلمه در زبان پهلوی «Xsahor» زبان فارسی قدیم «Xsaora» تلفظ میشد در زبان اولین حرف «RH-NR-A» اضافه شده و کلمه تغییر یافته است.

بار دوم این کلمه در دوره ساسانیان از شکل «Sahr - Satre» بزبان ارمنی منتقل شده و کلمات «Chahab» و «Chahastan» را تشکیل داده است. بدیهی است که این قبیل اقتباسها در دوره اول بیشتر اهمیت دارند و اقتباس ارمنی هم از همان دوره میباشند. این امر در زبانهای پهلوی و ارمنی از حرف «Z» بخوبی مشخص میشود مثلاً زبان پهلوی کلمه «Arzan» بزبان ارمنی «Arjan» و در فارسی جدید «ارزان» میگویند. و همچنین یکسان و برابر بودن حرف «V» در زبانهای پهلوی و ارمنی در پهلوی کلمه «Varaz» که از دوره پارتها گرفته شده هنگامیکه حرف «V» تبدیل به حرف «G» نشده بود مثلاً کلمه «Varag» در پهلوی را در فارسی جدید «Goraz» میگویند در صورتیکه بزبان ارمنی همان «Varaz» حفظ شده است.

خلاصه زبان ارمنی تلفظ کلمات را در دوره اشکانیان بدون تغییر حفظ

کرده در صورتیکه فارسی جدید آنرا از خود رانده است. علت این امر تغییرات و تبدیلات زبان فارسی بوده که در دوره ساسانیان و شاید هم در ادوار گذشته انجام گرفته است.

در زبان پهلوی «A» و «A» (کوتاه و کشیده) در زبان ارمنی یکسانند یعنی همان «A» میباشد.

مثلاً کلمات ارمنی «AZG» (ملت) و «AZD» (اعلام) «ANDAM» (اندام) کلیه این واژه‌ها در زبان پهلوی با حروف «A» کوتاه شروع میشوند ولی کلمات زیر «ZNDAN» (زندان) «ACHKARA» (آشکار) «AZAD» (آزاد) در پهلوی اولین حرف آنها با «A» کشیده شروع میشوند در صورتیکه بخوبی میدانیم حرف «A» کوتاه زبان پهلوی در فارسی جدید «A» کشیده شده است مثلاً اندام - «درم» و غیره. حرف «O» در زبان پهلوی در فارسی جدید در تمام مراحل برابر با حروف «U» میباشد در صورتیکه در زبان ارمنی تلفظ این حرف طبق قاعده مخصوص تعبیر میشود - مثلاً در زبان پهلوی «PATMACAN» نخست «PATMOIJAN» بوده بعداً «PATMQUJAN» (همرنگ) زبان پهلوی «GONAK» (نخست) «GOUYNAK» بوده بعداً «GOUNAKI» شده است.

در زبان پهلوی حرف «U» در فارسی جدید به حرف «O» تبدیل شده در صورتیکه در زبان ارمنی تغییر نکرده است و تابع قاعده تغییرات و تلفظ کلمات میشود و در میان کلمه حرف «O» حذف میشود.

مثلاً در پهلوی کلمه «DURUST» در زبان ارمنی «DRDUST» در فارسی جدید «درست» شده است.

از طرفی حرف (پ) زبان پهلوی در فارسی جدید تبدیل به حرف (ب) میشود.

مثلا کلمه «APAT» به پهلوی در فارسی جدید آ باد است. کلمه «ASP» به پهلوی در فارسی جدید «اسب» و غیره و غیره.

حرف «V» (و) زبان پهلوی در فارسی جدید تبدیل به حرف «ب» شده در صورتیکه در زبان ارمنی بدون تغییر باقی مانده است با این وصف معلوم است که حرف «V» ممکن است تبدیل حرف «V» به «B» بعد از قرن پنجم انجام گرفته باشد.

دو حرف «FR» زبان پهلوی مساوی به دو حرف «HR» زبان ارمنی است.

مثلا زبان پهلوی کلمه «FRAMAN» در زبان ارمنی «HRAMAN» است کلمه «FRESTAK» در زبان ارمنی «HRECHTAK» (فرشته) و غیره این تغییر مختص بزبان پهلوی (پارت‌های جنوبی) است که در زبان فارسی جدید اصلا وجود ندارد - کلماتی که در زبان پهلوی با دو حرف «AK» ختم میشوند در زبان ارمنی به همین شکل باقی مانده اند در صورتیکه در فارسی جدید تبدیل به حرف «A» و «E» شده اند.

مثلا کلمه «DEPAK» بزبان پهلوی بزبان ارمنی «DIPAK» و بزبان فارسی جدید «DIBA» (دیبا) میگویند کلمه NEZAK در پهلوی بزبان ارمنی «NIZAK» و فارسی جدید «نیزه» میگویند.

بنابراین با کمک زبان ارمنی احیای کلماتی که در زبان فارسی نامفهوم هستند آشکار میشود.

کلماتی که در بالا به آنها اشاره شد بطور کلی یاد ر زبان فارسی حفظ شده یا تلفظ آنها تغییر کرده اند در صورتیکه زبان ارمنی بدون کوچکترین تغییر آنها را نگاه داشته است.

اشکال منطبق ارمنی تصاویر قدیمی را نشان داده و بما امکان احیاء نمودن

کلمات فارسی را میدهد که فوق‌العاده با ارزش است. همانطور که تاریخ تلفظ زبان ایرانی و همچنین بمنظور ازدیاد کلمات زبان فارسی و تکمیل کلمات فارسی امروزی که مورد استفاده عموم هستند.

باحدی پوشیده نیست که بسیاری از کلمات عربی داخل زبان فارسی شده‌اند که در حال حاضر میکوشند کلمات فارسی جایگزین آنها گردد طبیعی است که با کمک زبان ارمنی میتوان گروهی از کلمات فارسی را که فراموش شده است مجدداً وارد زبان فارسی جدید نمود.

نامهای خاصی در زبان ارمنی مورد استفاده قرار میگیرند که تصور میکنند اصل این نامها از نامهای ملی ارمنه‌اند در صورتیکه قسمت اعظم آنها از زبان پهلوی گرفته شده‌اند.

مثلاً نام خاص ارمنی «ARCHAM» در زبان قدیم فارسی «ARSAMA» گفته میشد این نام ازدو کلمه تشکیل شده است «ARSA» بمعنی «خرس» و «AMA» بمعنی «زور» یعنی کسی که «زور خرس دارد» نام خاص ارمنی «BAGRAT» در زبان فارسی قدیم «BAGADATA» میگفتند «BAGA» در فارسی قدیم بمعنی «خدا» است و «DATO» بمعنی «داده» معنی آن دو باهم «خداداد» است.

با وجود اینکه این اسامی خاص فارسی بوده فارسی زبانها با سختی آنها را تلفظ میکنند در صورتی که میبایستی از اسامی نامبرده بالا استفاده میکردند. در زبان ارمنی اسامی خاص دیگری هم وجود دارند که اصل و ریشه آنها فارسی است ولی ترکیب آنها از نظر تلفظ و صدا ارمنی است. مثلاً نام خاص ارمنی «ANOUCHAVAN» در زبان پهلوی «ANOSHRUBANA» بمعنی روح جاویدان که در زبان جدید فارسی «نوشیروان» شده است. «AROUSSIAK» (ارانوس) به پهلوی (ARUS).

چون از موضوع این مقاله خارج است که درباره اسامی خاص بحث کنیم ولی برای روشن شدن اذهان خوانندگان باید متذکر شد که اسامی خاص ایرانی که در زبان ارمنی حفظ شده است کمک زیادی برای تکمیل اسامی تاریخی ایران خواهد نمود و با در نظر گرفتن قوانین تلفظ کلمات ارمنی تا حد امکان اشکال درست و اصلی آنها را میتوان یافت.

علل تهاجم چنگیز خان بایران

و

فداکاری های ایرانیان در برابر این تهاجم

تهاجم قوم وحشی مغول
به ایران از وقایع مهمه ایست که
در تاریخ ایران نظیر آن را
کمتر میتوان یافت و هیچ يك
از تهاجمات اقوام بیگانه در شدت
و عظمت بیایه حمله مغولان
نمی رسد زیرا مردم این سرزمین
از هجوم این طایفه خون خوار
چنان گرفتار رعب و وحشت
شده و ایران بیایه ای گرفتار
خرابی و ویرانی گردید که
آثار آن تا قرنهای باقی بود.

از

ستوده - حسینقلی

علت لشکر کشی چنگیز
را برخی برای بدست آوردن
سرزمینهای تازه و دست یافتن
به ثروت و تمول ساکنان ایران
که در آن موقع در کمال رفاه
و آسایش بسر میبردند میدانند

ولی بطوریکه گفته خواهد شد چنگیز فقط برای گرفتن انتقام عمل زشت سلطان محمد خوارزم شاه در قتل تجار و بازرگانان مغول در شهر اترار باین لشکر کشی اقدام نمود.

اجداد چنگیز خ-راج گذار آلتون خان پادشاه ختای یا چین شمالی بودند ولی چنگیز خان چون بقدرت رسید واقوام و طوایف دیگر را در تحت اطاعت در آورد سر از فرمان پادشاه چین شمالی پیچید. و براهنمائی شخصی مسلمان بنام جعفر که قبلا از طرف او برسالت نزد آلتون خان رفته و بزندان افتاده و گریخته نزد چنگیز آمده بود به چین شمالی حمله برد^۱ گرچه (وی وانگ) پادشاه ختا تقاضای صلح نمود ولی چنگیز به حملات خود ادامه داد و در سال ۱۲۱۵ میلادی (۶۱۲ هجری) شهر پگینگ (پکن حالیه) را متصرف شد و تمامی چین شمالی را مسخر ساخت و به ثروت عظیم چین دست یافت و بدین ترتیب مغولان که به گفته حمداله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده «در صحرا ساکن بودند و زیاده ترتیب و تجملی نداشتند تا بمرتب‌ای که هر که حاکم قومی بوده او را رکاب آهنین بوده و دیگران را چوبین»^۲ برفاه و آسایش رسیدند و بازار تجارت در میانشان رواج یافت - تجار مسلمان رعیت سلطان محمد خوارزم شاه نیز از موقع استفاده کرده از معابر کوه‌های آلتائی و تیانشان و حوضه نهر ایرتیش گذشته خود را به مغولستان رسانیده از فروش اجناس خود سود فراوان حاصل کردند - چنگیز خان خود به رواج بازار تجارت و رفت و آمد تجار علاقه فراوان ابراز میداشت و بازرگانان ایرانی را به مسافرت به مغولستان ترغیب و تشویق مینمود و برای رواج بازار تجارت بود که جمعی از تجار رعیت خود را به ایران فرستاد و هدایائی نیز همراه ایشان برای سلطان محمد خوارزم شاه ارسال داشت.

۱ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۰۱

۲ - تاریخ گزیده ص ۵۶۴

بنابر این چنگیز ابتدا میخواست با سلطان محمد خوارزم شاه روابط تجارتي برقرار کند و جز جلب دوستی او که او را پادشاهی مقتدر می پنداشت نظر دیگری نداشت - او میخواست راهها امن گردد تا بازرگانان بتوانند مواد مورد احتیاج مغولان را که در درجه اول اسلحه ساخت ایران و شام و هند بود فراهم سازند.

اما سلطان محمد خوارزم شاه بر عکس در صدد توسعه متصرفات خود بود و در نظر داشت به چین شمالی و مغولستان لشکر کشی کند و همیشه از مطلعین و ساکنان چین و ترکستان از وضع آن نواحی تفحص مینمود و هر چه اطرافیان میخواستند او را از این نیت باز دارند ممکن نمی گردید - سلطان محمد سید اجل بهاء الدین رازی را در سال ۶۱۵ هجری ظاهراً به عنوان رسالت و باطناً برای کسب اطلاع از کیفیت و کمیت لشگریان مغول نزد چنگیز - خان که در این تاریخ در پکن اقامت داشت فرستاد^۳. چنگیز تمایل خود را برای برقراری روابط تجارتي با سلطان محمد با اطلاع اورسانید و مدتی پس از مراجعت او جمعی از تجار رعیت خود را بریاست محمود خوارزمی (که ظاهراً همان محمود یلواج است) همراه دو نفر دیگر - ر با هدایائی بخدمت سلطان محمد فرستاد و سلطان را از وسعت کشور و قدرت لشکر و ثروت و آبادانی متصرفانش (که مقصود البته چین بوده) مطلع ساخت و از او خواست که با مغولستان روابط بازرگانی برقرار نماید ولی سلطان محمد از اینکه چنگیز او را در نامه اش فرزند خطاب کرده بود خشمگین گردید. محمود خوارزمی بتداییری آتش خشم او را فرو نشاند و راضی ساخت که با چنگیز - خان روابط دوستی برقرار سازد. این رابطه مدت زیاد ادامه نیافت زیرا قتل ۴۵۰ نفر از تجار مغول بدست اینالجباق معروف به غایر خان حا کم شهر او ترار که با اجازه و اطلاع سلطان محمد صورت گرفت خشم چنگیز را برانگیخت

۳ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۰۲

و سبب تهاجم سپاهیان مغول بایران شد. از اینجا میتوان گفت که حمله چنگیز به ایران تنها برای انتقام جوئی بوده است و لاغیر.

سلطان محمد خوارزم شاه که مسبب این فتنه بود پس از برخورد اولیه با مغولان بسرداری جوجی پسر بزرگ چنگیز چنان مضطرب و متوحش شده بود که نتوانست در مقابل آنان در سال ۶۱۶ هجری که خود را به اوترار و شهرهای اطراف رود سیحون رسانیده بودند پایداری نماید و در سمرقند با شهاب الدین خیوقی که مورد اعتمادش بود و نیز با اکثر امرا و بزرگان در باب جلوگیری از مغولان به مشاوره پرداخت - شهاب الدین خیوقی صلاح در آن دانست که سلطان در کنار سیحون که گذشتن از آن به آسانی ممکن نبود به مدافعه پردازد بعضی از امرا را عقیده بر آن بود سلطان مغولان را در گذرگاه‌های ماوراءالنهر مورد حمله قرار دهد.

عده‌ای نیز معتقد بودند سلطان در معاشر جیحون از تهاجم آنان جلوگیری کند و در صورت ضرورت بطرف هند عقب نشینی کند. سلطان محمد را ی هیچ دسته‌ای را نپذیرفت و پس از آنکه سپاهیان خود را در شهرهای ماوراءالنهر متفرق ساخت بطرف بلخ گریخت.

سلطان محمد چون خود از مغولان وحشت داشت بهر جا که میرسید بجای این که مردم را به پایداری در مقابل آنان ترغیب نماید توصیه مینمود که برای حفظ جان خود به تعمیر قلاع و استحکام برج و باروها اقدام نمایند و بدین ترتیب آنرا نیز از مغولان بیمناک و متوحش و پای مقاومتشان را سست میساخت. با این حال پس از فرار اوسا کنان شهرها و قلاع و قصبات در مقابل تهاجم مغولان بی‌پایداری برخاستند و از هیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. چنگیز در سمرقند از پزیشانی حال سلطان محمد مطلع شد و مصمم گردید پیش از آنکه کومکی بدو برسد کارش را بسازد^۴ برای این منظور دو نفر از بزرگان لشکر خود یعنی جبه‌نوین و سبتای بهادر را به تعقیب او فرستاد.

۴ - جهان‌گشای جوینی جلد اول ص ۱۱۳

سلطان محمد که از بلخ به نیشابور گریخته بود چون از آمدن مغولان مطلع شد بهری رفت و در این شهر بود که از آمدن به عراق پشیمان شد ولی چون رشته کار از دست رفته بود ناچار عازم قلعه فرزین شد که پسرش رکن الدین غورسانچی باسی هزار نفر در پای آن منتظر پدر بود و باملك نصرت الدین هزار اسب اتابك لر بزرگ و امرای دیگر عراق عجم در دفع دشمن به مشاوره پرداخت- امرای عراق صلاح در آن دیدند که سلطان در اطراف اشتران کوه بختیاری موضع بگیرد. ملك نصرت الدین از سلطان خواست که بر کوهستانات میان فارس و لر بزرگ پناه ببرد و وعده کرد که از مردم لر و شول و فارس صد هزار پیاده برای سلطان جمع آورد سلطان محمد این بار نیز رأی هیچکدام را نپذیرفت و میخواست در قلعه فرزین بماند تا سپاهیان از اطراف گرد آیند ولی چون از خرابی ری بدست مغولان مطلع شد عازم قلعه قارون واقع در جبال مازندران شد و از آنجا به قزوین رفت و در قلعه سرچاهان (واقع در طارم و هفت فرسنگی سلطانیه) هفت روز توقف کرد و از راه گیلان به مازندران رفت و بنسب به صواب دید امرای مازندران بیکی از جزایر دریای آبسکون پناه برد و در این جزیره به بیماری ذات‌الجنب گرفتار شد و چون از تصرف قلعه قارون و اسارت زنان و فرزندانش بدست مغولان مطلع شد از شدت قلق و اضطراب جان سپرد^۵ در حالیکه کفن نداشت تا او را در گور نهند یکی از نزدیکانش بنام شمس الدین محمود از پیراهن خود برایش کفن ساخت و او را در همان جزیره دفن کردند.^۶

سلطان جلال الدین بعد از مرگ پدر به خوارزم رفت و چون بامخالفت برادران رو برو شد عازم خراسان گردید و در نیشابور به جمع سپاه موفق نشده به طرف غزنین که قبلاً از طرف پدر حکومت این شهر را با بامیان و غور و بست و تکین آباد و زمین داور تاسرحدات هند داشت رفت. بزرگان لشکر غور و خوارزم و ایرانیانی که به شجاعت و کفایت او امیدوار بودند در اطرافش جمع

۵ - جهان گشای جوینی جلد دوم ص ۱۱۶

۶ - سیرت جلال الدین مینکبری ص ۷۰

شدند و با سپاهی در حدود ۱۳۰ هزار نفر به مقابله مغولان رفت و در محل پروان بدانان غالب گردید - لشکریان سلطان جلال‌الدین بعد از این فتح به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند و چون بین دو نفر از بزرگان لشکرش بر سر تصاحب اسبی نزاع در گرفت سپاهش متفرق شدند و او بدون اینکه از این فتح نتیجه‌ای بگیرد به غزنین برگشت و از آنجا عازم هند شد و خود را بکنار رود سند رساند. چنگیز پس از اطلاع از شکست پروان در عقبش روان شد و در کنار رود سند بدو رسید سلطان جلال‌الدین نزدیک بود دستگیر شود که خود را با اسب به آب انداخت و بآن طرف رود رفت.

از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که سلطان محمد و فرزندش سلطان جلال‌الدین نقشی در مدافعه از تهاجم مغولان نداشتند زیرا سلطان محمد وظیفه خطیر سلطنت را که حفظ جان و مال و ناموس ملت است بدست فراموشی سپرده بزدلانه از برابر آنان روی به فرار نهاد و مردم ایران را در مقابل خونخواران مغول تنها و بی‌پناه گذاشت - سلطان جلال‌الدین نیز که پس از مراجعت چنگیز به مغولستان از هند به ایران برگشت نتوانست کاری انجام دهد و بجای اینکه خراسان و ایران شرقی را از دست دشمن نجات دهد خود را به جنگ با حکام ایوبی و یاسالشکر کشی به گرجستان و جنگ‌های غیر ضروری با حکام سلجوقی روم مشغول داشت و قدرت و نیروی خود را در این راه از دست داد تا آنجا که در مقابل مجدد با مغولان که در سال ۶۲۵ هجری در نزدیکی اصفهان روی داد موفقیتی بدست نیاورد و خود نیز در سال ۶۲۸ هجری بدست یکی از اکراد کشته شد.

اما مردم ایران شجاعانه از شهر و سرزمین خود بدفاع برخاستند و با اینکه میدانستند جز مرگ چیزی در انتظارشان نیست با این حال از فداکاری و جان‌بازی خودداری نکردند و تانفس آخر در مقابل مغولان پایداری نمودند. چنگیز در اواخر پائیز سال ۶۱۶ هجری خود را به اوترار که حاکم آن باقتل تجار مغول خشم چنگیز را برانگیخته بود برسانید و پسران خود جغتای

واو گدای را مأمور تصرف این شهر کرد و جوجی فرزند دیگرش را برای تسخیر شهرهای حوضه سفلی رود سیحون مانند چند فرستاد و خود برای مقابله با سلطان محمد که در سمرقند بود ابتدا عازم تسخیر بخارا شد تا راه او را به خوارزم بگیرد.

مردم او ترار ۵ ماه در مقابل مغولان مقاومت کردند تا اینکه قراچه خاص که از طرف سلطان محمد به کمک غایر خان حاکم او ترار آمده بود گریخت و مغولان شهر را متصرف شدند و مردم را به بیرون راندند و به غارت شهر پرداختند غایر خان که در قلعه شهر متحصن شده بود یک ماه دیگر مقاومت کرد تا اینکه سپاهش پراکنده شدند و بیش از دو نفر با او نماند با این حال از پایداری دست برنداشت و چون تیرش به اتمام رسید با پرتاب کردن خشت از خود بدفاع پرداخت تا اینکه خشت نیز نماند و گرفتار شده بفرمان چنگیز نقره گذاخته در گوش و چشم او بریختند و او را بعذاب تمام کشتند.^۷

مردم شهرهای چند و بار جلیغ کنت و سفناق که در قسمت سفلی رود سیحون واقع بودند پایداری سختی کردند - ابتدا قصبه سفناق که مردمش فرستاده مغولان را کشته بودند به تصرف درآمد و همه ساکنان آن بقتل رسید - در شهرهای بار جلیغ کنت و اشناس نیز جمعی کشته شدند.

حاکم چند که از طرف سلطان محمد گماشته شده بود چون از سر نوشت شهرهای دیگر اطلاع یافت فرار اختیار کرد ولی مردمش از مغولان اطاعت نکردند و به مدافعه پرداختند تا شهر به تصرف مغولان درآمد و به غارت رفت.^۸ تیمور ملک حاکم خجند از شهرهای ناحیه فرغانه که مردی دلیر بود سخت پایداری کرد و چون نتوانست در شهر بماند به جزیره ای در میان رود سیحون پناه برد - مغولان هر چه کوشیدند نتوانستند به جزیره دست یابند - تیمور - ملک نیز چون مقاومت را بی نتیجه دید با قایق‌هایی که قبلاً تهیه دیده بود گریخت و به خوارزم رفت و به سلطان جلال‌الدین پیوست.

۷ - سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ص ۵۴

۸ - جهان‌گشای جوینی جلد اول ص ۶۹

چنگیز بدون اینکه منتظر نتیجه اقدامات فرزندان در عملیات نظامی اطراف سیحون شود عازم تسخیر شهرهای ماوراءالنهر شد و از بخارا شروع نمود. تسخیر این شهر چندان طول نکشید زیرا حکام و امرای لشکری سلطان محمد روی بفرار نهادند و شهر بدست مغولان افتاد - در این شهر بود که چنگیز برای مردمی که در بیرون شهر گرد آمده بودند ضمن بیان گناهان عمال خوارزمشاهی خود را عذاب خداوند خواند که بر سر مردم فرود آمده است^۹. بدستور چنگیز شهر بخارا را آتش زدند و بجز مسجد جامع و بعضی از خانه ها که از خشت و آجر ساخته شده بود مساکن مردم طعمه حریق شد و عده کثیری از جوانان به اسارت افتادند تا در فتح سمرقند به مغولان کمک نمایند.

سلطان محمد برای دفاع از سمرقند که شهر عمده ماوراءالنهر بود بیش از ۱۱۰ هزار سپاهی مأمور ساخت و به استحکام برج و باروی شهر فرمان داد.^{۱۰} ولی این تدابیر مفید نیفتاد زیرا چنگیز پس از تصرف بخارا در امتداد رود زرافشان براه افتاده با عجله خود را باین شهر رسانید تا کم سمرقند گریخت و اختلاف بین بزرگان شهر افتاد - مردم سمرقند ناچار اظهار اطاعت نمودند. مغولان پس از ورود به شهر سکنه را به دستجات صد نفری تقسیم کرده بخارج بردند و لشکریان به غارت پرداخته و کسانی را که درزوا یا مخفی شده بودند بقتل رسانیدند. بگفته ابن الاثیر در این واقعه ۷۰ هزار نفر کشته شدند.

مدافعات مردم ایالات شرقی خراسان و دامنه های شمالی و جنوبی سلسله جبال هندو کش مانند جوزجان و غرjestان و غور و بسامیان و طخارستان شدیدتر و دلیرانه تر از مردم ماوراءالنهر بود.

مردم این نواحی که در پناه کوه های صعب العبور و قلاع مستحکمی زندگی میکردند با فداکاری و جانبازی بی نظیر از سرزمین خود بمدافعه برخاستند و مدت ها چنگیز را بنخود مشغول داشتند و با اینکه از کشتارهای وحشیانه

۹ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۸۱

۱۰ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۹۱

مغولان در شهرهای ماوراءالنهر اطلاع داشتند با این حال زیر بار ننگ اطاعت از مغولان نرفتند و با کمال شجاعت به جنگ و ستیز پرداختند و تا آخرین نفس در راه دفاع از وطن جان بازی نمودند.

گرچه سلطان محمد در موقع فرار به عراق عجم مدافعه از این نواحی را به امرای محلی و بعضی از سران سپاه سپرده بود معذالک ساکنان هر محل دفاع از سرزمین خود را خود به عهده گرفتند.

چنگیز پس از فتح سمرقند بهار سال ۶۱۷ هجری را در کنار این شهر و تابستان آن سال را در مرغزارهای نخشب به آخر رسانید و چون پائیز فرا رسید عازم تسخیر ترمذ که بر کنار رود جیحون و بر سر راه سمرقند به بلخ قرار داشت شد مردم ترمذ به علت حصانت قلعه و استحکام برج و باروی شهر از چنگیز خان اطاعت نکردند ولی شهر پس از ۱۱ روز به تصرف مغولان درآمد و مردم آن را اعم از زن و مرد بعدادت معمول به خارج شهر راندند و بین لشکریان قسمت کردند تا هر کسی سهم خود را بقتل برساند.

هنگام تسخیر ترمذ چنگیز سپاهی برای تصرف قلعه و لخ طخارستان فرستاد - محاصره قلعه دو ماه طول کشید و فداکاری ساکنان قلعه مانع از آن شد که مغولان بتوانند به آسانی بر آن دست یابند تا اینکه در اثر خیانت پسر حاکم قلعه مغولان قلعه را متصرف شدند و تمامی سکنه آن را بقتل رسانیدند.^{۱۱}

در زمستان سال ۶۱۷ هجری بعضی از نواحی بدخشان به تصرف مغولان درآمد و غور و غزنین مورد تهاجم آنان قرار گرفت مغولان مدت هشت ماه در این سرزمین که ناحیه کوهستانی است به قتل و غارت مشغول گردیدند و بسیاری از سکنه را نیز با سارت بردند - بگفته جوزجانی تعداد اسیران چندان بوده که برای شخص چنگیز خان ۱۲ هزار دختر بر گزیدند که با خود میبرد.^{۱۲}

۱۱ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۴۰

۱۲ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۵۷

چنگیز خان پس از پایان زمستان به ماوراءالنهر برگشت و در ربیع الاول سال ۶۱۸ باردیگر از رود جیحون گذشت و در صد و تصرف شهر بلخ برآمد و به بهانه اینکه سلطان جلال‌الدین در این نزدیکی است (البته در آن موقع هنوز جنگ پروان صورت نگرفته بود) و مردم خراسان هوادار اویند به اظهار اطاعت مردم این شهر اعتماد نکرد و همه سکنه را از کوچک و بزرگ به صحرا راندند و مطابق عادت مغولان بین صدها و هزارها قسمت کردند تا همه را به قتل برسانند - سپس دستور داد تا شهر را به آتش بکشند چنگیز در موقع مراجعت از هند چون دانست که جمعی از پراکندگان و کسانی که در اطراف شهر مخفی شده بودند در شهر ساکن گردیده‌اند فرمان قتل آنان را صادر کرد و چنان این شهر را خراب نمودند که آثاری از آن باقی نماند.

چنگیز پس از ویران ساختن بلخ به طالقان مرکز جوزجان رفت - و قلعه نصرت کوه را که مردمش مدت‌ها در مقابل مغولان پایداری میکردند با بکار بردن منجنیق و دیگر آلات قلعه‌گیری متصرف شد پانصد تن مردان جنگی قلعه به لشکر مغول زدند و صف‌ایشان را دریده بیرون رفتند.^{۱۳}

چون جنگ پروان پیش آمد و مغولان در این جنگ شکست خوردند چنگیز شخصاً در عقب سلطان جلال‌الدین که او را حریفی بزرگ برای خود می‌پنداشت رفت و فتح نواحی کوهستانی غور و غرجستان را ناتمام گذاشت . پس از عبور سلطان جلال‌الدین از رود سند چنگیز پسر خود او گتای را مأمور تصرف بلاد مزبور نمود او گتای ابتدا به غزنین آمد و همه سکنه را به صحرا راند و پس از جدا کردن صاحبان صنعت باقی را بقتل رسانید و شهر را ویران ساخت . سیستان نیز به فرمان او گتای مورد حمله قرار گرفت - مردم سیستان سخت پایداری کردند و به جنگ خیابانی پرداختند و آن قدر نبرد را ادامه دادند تا همه از کوچک و بزرگ کشته شدند.^{۱۴}

۱۳ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۵۸

۱۴ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۶۵

او گتای به تصرف قلاع غور نیز فرمان داد مردم قلعه کالیون یک سال در مقابل مغولان مقاومت کردند تا اینکه بیماری وبا در میان سکنه شایع شد و جمعی کثیر را از پای در آورد و بیش از ۵۰ نفر باقی نماندند که ۲۰ نفر آنان نیز بیمار بودند. همینکه مغولان از حال مردم قلعه اطلاع یافتند روی به حمله آوردند. بقیه سکنه که نیم جانی داشتند دست از جان شسته تمامی اموال خود را در چاه‌ها افکنده و یا در آتش انداخته و شمشیر بدست به مغولان حمله بردند و همه کشته شدند.

قلعه دیگر غور بنام فیوار که در ده فرسنگی کالیون قرار داشت نیز به محاصره مغولان درآمد در این قلعه نیز بیماری وبا شیوع یافت و کلیه سکنه جز هشت تن بهلاکت رسیدند مغولان پس از اطلاع بر حال مردم قلعه حمله برده آن هشت تن را نیز بقتل رسانیدند.^{۱۵}

چنگیز محاصره فیروز کوه مرکز حکام غور را در سال ۶۱۷ هجری در موقعی که به تعقیب سلطان جلال‌الدین میرفت ناچار ترک گفت ولی او گتای چون به پای این قلعه رسید آنرا پس از مدافعات سخت ساکنان قلعه متصرف گردید.

قلاع دیگر غور مانند تولک و سیفرود نیز گرفتار تهاجم مغولان شدند و سکنه آن سخت پایداری نمودند و برای دفاع از مسکن خود بهررنجی تن در دادند چنانکه چون محاصره قلعه سیفرود بار اول بطول انجامید و آب و آذوقه نزدیک با تمام رسید ملک قطب‌الدین حاکم قلعه فرمان داد تا آب و آذوقه را جیره بندی نمایند و چون برای بیش از یک روز آب نماند ملک قطب‌الدین مردان قلعه را جمع کرد و قرار گذاشت که بامداد فردا اطفال و زنان را بدست خود بقتل برسانند و در قلعه را بگشایند و با شمشیر برهنه در درون قلعه در کمین بنشینند و چون مغولان وارد شوند همه با هم حمله‌ور

۱۵ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۶۸

گردند ولی برحمت ایزدی با اینکه وسط تابستان بود باران و برف بسیار
ببارید و توانستند برای دو ماه آب ذخیره نمایند - مغولان چون چنین دیدند
از پای قلعه برخاسته رفتند - سال دیگر پس از فرار سلطان جلال‌الدین
دسته‌ای از مغولان به پای قلعه آمدند این بار نیز هر چه سعی کردند به فتح آن
نایل نشدند تا اینکه به حیلۀ متوسل شدند یعنی از در صلح در آمدند و با اینکه
ملك قطب‌الدین آنان را از حیلۀ مغولان بر حذر داشت بعلت طولانی بودن
مدت محاصره به صلح راضی شدند و قرار گذاشتند که ساکنان قلعه سه روز
با امتعۀ خود پائین آمده اموال خود را به مغولان بفروشند و در مقابل زر و نقره
بگیرند و بعد از سه روز مغولان از پای قلعه برخاسته و بروند - دو روز طبق
این قرار عمل شد روز سوم مغولان با اسلحه‌هایی که پنهان کرده بودند به سکنه
قلعه در موقع خرید و فروش حمله برده جمعی را کشتند و عده‌ای را به اسارت
گرفتند و روز دیگر آهنگ جنگ کردند و ده هزار نفر روی به قلعه آوردند
از ساکنان قلعه آنها که به پائین نیامده بودند سنگهای گران را که قبلاً آماده
ساخته بودند به روی مغولان غلطانیدند و عده کثیری را کشته و یا مجروح
ساختند - مغولان چون چنین دیدند ناچار محاصره قلعه را ترک گفتند.

تصرف جرجانیه : گرچه بیشتر توجه چنگیز خان به خاتمه کار سلطان
جلال‌الدین و تسخیر ماوراءالنهر و خراسان معطوف بود ولی تصرف جرجانیه
مرکز خوارزم را نیز که محل اجتماع مخالفان بود لازم میدانست و ابتدا
ترکان خاتون مادر سلطان محمد را باطاعت خواند و وعده کرد که خوارزم را
همچنان در تصرف او باقی گذارد ولی ترکان خاتون بنا به توصیه پسر عازم
مازندران شد و چنگیز چون از مراجعت فرزندان سلطان محمد از جزیره
آبسکون به خوارزم مطلع شد پس از تسخیر سمرقند پسران خود جغتای و
اوگتای را با سپاهی عظیم به خوارزم فرستاد و فرزند ارشد خود جوجی را نیز
به مدد آنان مأمور ساخت.

مغولان ابتدا شهر را در محاصره گرفتند و با بکار بردن آلات قلعه گیری

چون منجنیق و عراده در صدد خرابی برج و باروی شهر بر آمدند و چون در اطراف جرجانیه سنگ نبود تنه‌های درخت توت را بریده در آب می‌گذاشتند تا محکم و سنگین شود سپس بجای سنگ بکار می‌بردند - بعلت فرار حاکم جرجانیه مردم خود مدافعه از شهر را به عهده گرفتند - مغولان بایر تاب شیشه‌های نفت‌خانه‌های مردم را به آتش می‌کشیدند - چون به تصرف شهر موفق نشدند شاخه‌ای از آب جیحون را که از شهر می‌گذشت بر گردانیده روی به شهر گذاشتند و شهر را محله به محله و کوچه به کوچه از دست مردم خارج ساختند تا همه شهر بدست آنان افتاد - مردم را به صحراراندند صاحبان حرفه و صنعت را که به گفته مؤلف جهان گشای بالغ بر صد هزار نفر میشدند جدا کرده و کودکان و زنان را با سارت برده باقی را بین لشکریان قسمت کردند و گویند بهر مغولی ۲۴ نفر رسید که بقتل برسانند - سپس لشکریان به غارت و تاراج شهر مشغول شدند و بقایای خانه‌ها و محلات را با خاک یکسان کردند. ۱۶

ابن‌الاثیر گوید مردم جرجانیه بیش از شهرهای دیگر در معرض قتل و کشتار قرار گرفتند زیرا در شهرهای دیگر عده‌ای خود را مخفی می‌داشتند و یا میگریختند و یا بعضی خود را در بین کشتگان می‌انداختند و بعد از رفتن مغولان بلند میشدند و لی در جرجانیه مغولان بعد از قتل عام سد رود جیحون را خراب کردند تا آب کلیه شهر را فرا گرفت و کسانی که از چنگ مغولان گریخته بودند در آب غرق و یا در میان خرابه‌ها هلاک شدند. ۱۷

محاصره خوارزم چهار ماه طول کشید و کثرت کشته‌شدگان بقدری بود که عظام ملک آنرا اغراق‌پنداشته و باور نداشتند و بدین جهت در کتاب خود تعداد کشته‌شدگان را نیاورده است.

تصرف شهرهای خراسان

تصرف مرو - زمانیکه چنگیز در کنار رود جیحون اردو زده بود پسر

۱۶ - جهان‌گشای جوینی جلد اول ص ۱۰۱

۱۷ - الکامل فی التاریخ جلد ۱۲ ص ۱۵۴

خود تولی خان را با ۸۰ هزار نفر مأمور تسخیر شهرهای خراسان کرد - او ابتدا به مرو لشکر کشید. بزرگان سپاه سلطان محمد روی بفرار گذاشتند ولی مردم مرو ننگ تسلیم و اطاعت را بر خود هموار نکرده بمقاومت پرداختند جنگ مردم مرو با مغولان ۲۲ روز طول کشید تا بالاخره شهر بتصرف مغولان درآمد^{۱۸}.

بفرمان تولی خان سکنه شهر را به بیرون راندند زنان را از مردان جدا ساختند - صاحبان حرفه و صنعت را نیز بیرون کشیدند سپس کودکان را اعم از دختر و پسر باسارت برده و بقیه را بین لشکریان تقسیم کردند و بفرمان لشکری سیصد الی چهارصد نفر رسید که بقتل رسیدند.

پس از رفتن تولی خان عده‌ای در حدود پنج هزار نفر که در زوایا مخفی شده بودند گرد آمدند. عده‌ای از مغولان که بعداً رسیدند آنان را بقتل رسانیدند تا سهم خود را از آدم کشی گرفته باشند. سپس طایسی یکی از فرماندهان سپاه جبهه که بتازگی برگشته بود بمرو رسید. او نیز هر که را یافت بقتل رسانید.

عطا ملک جوینی و سیفی هر دو عدد کشته شدگان مرو را غیر از آنچه در نقب‌ها و سوراخها و یابیا با آنها جان سپرده بودند یک میلیون و سیصد هزار نفر نوشته‌اند.^{۱۹} ولی ابن الاثیر این عده را هفتصد هزار نفر نوشته است.^{۲۰}

تصرف نیشابور

موقعیکه تولی خان مأمور تصرف شهرهای خراسان شد در مقدمه سپاه طغاجار داماد چنگیز خان را با ده هزار نفر در اواسط ماه رمضان سال ۶۱۷ هجری به نیشابور فرستاد - مردم بمقاومت برخاستند و ضمن جنگی تیری به طغاجار رسید و او را از پای درآورد.

۱۸ - تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی ص ۵۳

۱۹ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۲۸ - تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی ص ۵۷

۲۰ - الکامل فی التاریخ جلد ۱۲ ص ۱۵۱

پس از کشته شدن او سپاهیانش بسو قسمت شدند - دسته‌ای بطرف سبزوار رفتند و بعد از سه شبانه روز این شهر را متصرف شدند و کلیه سکنه را که ۷۰ هزار نفر بودند بقتل رسانیدند. دسته دیگر عازم طوس گشتند. مردم نوقان طوس که پایداری کرده بودند همه بقتل رسیدند. ۲۱

طولی خان پس از پایان کار مرو عازم تصرف نیشابور شد و برای تصرف این شهر احتیاطات فراوان دید بطوریکه سه هزار چرخ انداز و صد منجنیق و عراده و هزار خرنج و چهار هزار نردبان و هزار و هفتصد نفت انداز و دو هزار و پانصد خروار سنگ با سپاهی فراوان همراه آورد. مردم نیشابور سه روز بشدت مقاومت کردند و در روز چهارم شهر بدست مغولان افتاد همه مردم را بصحرا راندند و بکینه قتل طغاجار کلیه سکنه را بجز چهار صد نفر صنعتگر به قتل رسانیدند و شهر را چنان خراب کردند که برای زراعت آماده گردید. پس از چندی زن طغاجار با ده هزار نفر رسید - او نیز هر که را یافت بقتل رسانید - بگفته مؤلف تاریخ نامه هرات حتی سگان و گربگان را نیز کشتند. بگفته او عدد مقتولین یک میلیون و هفتصد و چهل هزار نفر بود. ۲۲ عطا ملک گوید در نیشابور سر کشتگان را از تن جدا کردند تا کسی خود را بین مقتولین مخفی نسازد. ۲۳

تصرف هرات : طولی خان پس از خرابی نیشابور به هرات رسید و ملک - شمس الدین جوزجانی حاکم شهر را باطاعت خواند ولی او فرستاده طولی را بقتل رسانید و به مقاومت پرداخت - طولی خان فرمان تصرف شهر را صادر کرد و هفت شبانه روز جنگ بین طرفین ادامه داشت - روز هشتم ملک - شمس الدین کشته شد و شهر بتصرف مغولان درآمد - مردم با تقدیم هدایائی طولی را به صلح راضی کردند - او این بار رأفت بخرج داده جز ۱۲ هزار نفر

۲۱ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۸

۲۲ - تاریخ نامه هرات ص ۶۳

۲۳ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۹

از لشکریان سلطان محمد از سرخون بقیه در گذشت و باغنیمتی فراوان نزد پدر که در این موقع به محاصره طالقان جوزجان مشغول بود رفت.

نهضت مردم خراسان: کشتار هولناک مغولان در شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و ویرانی بلاد پای مقاومت بقیه‌السیف مردم راست‌نگردانید. بلکه در فرصت‌های مناسب مردم بر علیه آنان برخاسته و تا توانسته‌اند انتقام خون کشته شدگان را از مغولان گرفته‌اند چنانکه چون خیبر فتح سلطان جلال‌الدین در پروان شایع گشت مردم شهرهای خراسان بنای عصیان را گذاشته شهنه‌های مغولی را در هر شهری که بودند بقتل رسانیدند.

مردم مرو که پس از قتل عام‌های مکرر باز از اطراف جمع آمده بودند در آخر رمضان سال ۶۱۸ هجری طغیان کردند ولی شهر بدست توربای سردار مغولی که در نخشب اردو زده بود افتاد. این بار نیز مردم را بدستجات ده و بیست نفری قسمت کردند و بدست لشکریان دادند تا بقتل برسانند. گویند در این واقعه نیز در حدود صد هزار نفر کشته شدند و آتش خانه‌ها و معابد ویران گشت. ۲۴ مغولان در موقع مراجعت مأموری را در شهر گذاشتند تا اگر کسی از دم شمشیر آنان جسته باشد بقتل برساند - پس از جستجوی زیاد چون کسی را نیافتند به حيله‌ای دست زدند و مؤذنی از مردم نخشب را اداوار کردند که اذان بگوید. بشنیدن صدای اذان کسانی که در نقب‌ها و سوراخ‌ها پنهان شده بودند باطمینان اینکه مغولان رفته‌اند از مخفی گاه خود بیرون آمده گرفتار شدند. بدین حيله نیز مردم بسیاری کشته شدند. بعد از رفتن مغولان این بار نیز کسانی که به روستاها و بیابانها گریخته بودند روی به مرو نهادند و شخصی را بنام امیرزاده ارسلان بحکومت برداشتند - در این بین قوتو قونوین

با صد هزار نفر رسید و شهر را مجدداً مورد قتل و غارت قرار داد - مؤلف جهان-
گشا علت توجه مردم را به مرو بعد از هر قتل و غارت فراوانی نعمت در این
شهر میداند. ۲۵

مردم هرات نیز بعد از رفتن تولى خان مدتی را ظاهراً از شحنة مغولی
اطاعت کردند و در باطن به جمع آوری اسلحه و آلات نبرد مشغول شدند ولی
چون از فتح پروان مطلع شدند شحنة مغولی را بقتل رسانیدند - چنگیز-
خان از شنیدن این واقعه سخت خشمگین شد و ایلیچگیهای نوین را
با ۸۰ هزار سپاهی مأمور تصرف هرات کرد و دستورداد این بار کسی را زنده
نگذارند - او نیز شهر را پس از هفت ماه محاصره در جمادی الاول سال ۶۱۹
هجری متصرف شد. مغولان هفت شبانه روز به کشتار مردم پرداختند و تمامی
خانه‌ها را ویران ساختند - به گفته سیفی هروی در این واقعه بیش از یک میلیون
و ششصد هزار نفر کشته شدند. ۲۶

خراسان در زمان حمله مغولان بسیار آباد بود و شهرهای پر جمعیت داشت
تعداد کشته شدگان در شهرهای این ایالت که بر میلیون‌ها بالغ است موید
این مطلب است. سلطان محمد و فرزندش سلطان جلال الدین میتوانند از
مردم این سرزمین که با پایداری و جان‌بازی در مقابل مغولان علاقه فراوان
خود را به زادگاه خویش به ثبوت رسانیدند در دفاع از تهاجم مغولان استفاده
نمایند چنانکه دیدیم سلطان محمد علاوه بر اینکه خود مسبب این فتنه شد و
خشم چنگیز و در نتیجه تهاجم مغولان را باعث گردید بزدلانه پایه فرار گذاشت
و مردم ایران را در چنگال مغولان خون آشام گذاشت - سلطان جلال الدین

۲۵ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۲ .

۲۶ - تاریخ نامه سیفی هروی ص ۸۰

نیز با آن همه شجاعت و دلیری که داشت از روی کمال بی‌تدبیری خود را به جنگ‌های بی‌ثمر در غرب ایران مشغول داشت و از دشمن اصلی غافل ماند. خلاصه آنکه از سلطنت سلطان محمد خوارزم شاه و از کوروفر فرزندش سلطان جلال‌الدین چیزی جز فتنه و آشوب و قتل و کشتار و خرابی و ویرانی نصیب ملت ایران نشد و لی مردم ایران با پایداری در برابر حملات مغولان و فداکاری و جانبازی بار دیگر میهن پرستی و ایران دوستی خود را به جهانیان نشان دادند.

سکه های نادر شاه افشار

از ابراز عنایت و محبت علاقه مندان و دانشمندان محترمی که در فاصله زمانی انتشار شماره قبل با شماره حاضر نویسنده را مورد تشویق قرار داده اند با نهایت فروتنی صمیمانه سپاسگزاری مینماید.

ضمناً بامتحضار خوانندگان محترم میرساند که در ضمن این مدت مطالب جدیدی پیش آمده که قبل از ادامه دنباله مطلب اصلی باید مختصری درباره آنها توضیح داد.

اول - آقای دکتر « عبدالخالق محبت آئین » استاد محترم دانشگاه طهران که مجموعه بسیار نفیسی از سکه های ایرانی را گرد آورده اند سکه جالبی در اختیار نویسنده گذارده اند که عکس آن را ملاحظه

از

محمد مشیری

می‌فرمائید. ایشان معتقدند که این سکه از (نادر) می‌باشد ولی با توجه به دلائل زیر ما آنرا مربوط به (دوره ناصرالدينشاه قاجار) می‌دانیم :

الف - (نادر) که بلافاصله پس از طرد افغانها جانشین پادشاهان (سلسله صفویه) گردید بسیار در حفظ شعایر دین اسلام متعصب بوده‌اند و نقش تصویر انسان را بر روی سکه حرام می‌دانستند در پی طریقه آنان مجبور به حفظ ظاهر بوده و نمی‌توانسته است نقش خود را بر روی سکه ضرب بزند و تاکنون هیچیک از مورخین و مؤلفین نیز متعرض این موضوع نشده و درجائی خوانده نشده که سکه‌ای با صورت نادر مشاهده شده باشد .

ب - بطوریکه در شکل مشاهده می‌شود دور نقش سلطان باسنبله و برگ خرما تزئین شده است و این نوع تزئین فقط از زمان پادشاهی سلسله قاجاریه بر روی سکه های ایران معمول گردیده است ، و قبل از آن در سکه های ایران مطلقاً و ابداً چنین حاشیه تزئینی دیده نشده و وجود نداشته است .



سکه‌ای از نقره متعلق به مجموعه آقای دکتر محبت‌آئین که چند بار بزرگ شده است این سکه را با شکل (ب) سکه نیم‌قرانی ناصرالدين شاه مقایسه فرمائید .

اولین سکه‌ای که دارای تزئین (برگ و سنبله) است، سکه‌ای است از (محمد شاه قاجار) که در طهران ضرب خورده است که حاشیه تزئینی آن از سکه ۲ کپکی ضرب سالهای ۲۰-۱۸۱۰ مسیحی پول رایج آن زمان روسیه تزاری عیناً اقتباس و کپی شده است و قبل از آن چنین حاشیه در هیچ دوره دیده نشده.

ج - بطوریکه در سکه (الف) دیده میشود تاجی که بر سر (شاه) قرار گرفته (تاج کیانی) است که مربوط به دوره قاجار است و در روی سکه‌های پادشاهان قاجار دیده میشود و (نادرشاه) تاج مخصوصی برای خود ساخته بود و در عکس-هائی که از آن سلطان بوسیله نقاشان و هنرمندان داخلی و خارجی تهیه و ترسیم شده در همه آنها بر سر وی دیده میشود که از لحاظ شکل و فرم از تاجهای دیگر ممتاز بوده و خوشبختانه تاج و جقه نادری اکنون نیز زینت بخش مجموعه جواهرات سلطنتی بوده و در خزانه بانک ملی موجود است.

د - شنل و حمایلی که بر دروش شاه دیده میشود و همچنین چند نشان و مدال که بر سینه وی نصب شده و در روی سکه ملاحظه میشود، پس از جنگهای روس و ایران و رفت و آمد هیئت‌های نظامی فرانسوی و انگلیسی و خارجی‌های دیگر به پایتخت ایران و تدوین (قانون نشانها) با اقتباس از اروپائیان در ایران معمول گردیده و نمی‌تواند بر سینه (نادرشاه) نصب شود در هیچ عکس و نقاشی قبل از قاجاریه دیده نشده که خلاف این نظریه را نشان بدهد.

ه - با مراجعه به سکه (ب) و مقایسه با شکل سکه (الف) شکل تاج و فرم سمبیل و زلف پس گردن و شنل و حمایل تصویرها کاملاً مراتب بالا را تأیید می‌کند و بنظر میرسد که هر دو از یک نفر باید باشد و سکه (ب) را هم می‌دانیم مسلم از ناصرالدین شاه است و نیم قران (دهشاهی) ارزش داشته است.

و - آنچه که آقای دکتر محبت‌آئین را به اشتباه انداخته است کلمات پشت سکه است که حکاک بانهایت مسامحه حرف (صاد اول) را جدا از حرف (ر آخر) نوشته است.

دوم - در مجموعه (سکه‌ها و مدال‌های) بسیار نفیس متعلق به (آقای شکراله سنا) سکه‌ای از (نادر شاه) دیده شد که در هندوستان ضرب خورده است که ظاهراً نقره است ولی در جوف آن یک پولک قطور مسی وجود دارد و روکشی از نقره بر آن کشیده و بر روی آن ضرب زده‌اند. این نوع تقلب در جنس سکه‌ها

سابقه زیادی دارد و نظایر دیگری هم دیده شده است. متأسفانه اخیراً نیز چند نوع از سکه‌های (نادر) را تجدید ضرب کرده‌اند که باید در موقع خرید با احتیاط و وسواس کافی حتی با مراجعه به خبره و کارشناس خریداری نمود.



یک سکه نقره از ناصرالدین‌شاه قاجار که نیم قران (دهشاهی) ارزش داشته است.

سوم - علاوه بر آنچه در مقاله قبلی و این مقاله سکه‌های مشاهده شده و موجود از نادرشاه معرفی شده (رابینو) ۱ می‌نویسد:

« در کتابی بنام **خاطرات نادر قلی** که بسال ۱۷۳۶ نوشته شده خواندم که نادر سکه‌ای داشته که بر روی آن جمله (شاه نادر علمدار چهار گوشه) نقش بسته بود » ولی رابینو نمی‌نویسد این کتاب تالیف چه کسی بوده و در چه تاریخ و کجا و به چه زبانی به چاپ رسیده است.

چهارم - در مقاله قبلی بعد از شکل ۱۳ کلیه سکه‌هایی که معرفی شده‌اند

۱ - مراجعه شود به کتاب:

Coins, Medals, and Seals of the SHAH's of IRAN

ذیل صفحه ۵۱

عموماً نقره هستند و تذکر این نکته از قلم افتاده بود و این مسامحه از خود نویسنده است که با عرض معذرت بدینوسیله تصحیح میشود .
اکنون می پردازیم به دنباله مطلب :

معرفی سکه های نادرشاه که در خارج از محدوده فعلی کشور ایران ضرب خورده است

(کلیه سکه های زیر عموماً از نقره هستند مگر اینکه فلز آن درجای خود ذکر شود)



شکل ۵۱

شکل ۵۱

روی سکه : هست سلطان بر سلاطین جهان شاه شاهان نادر صاحبقران
پشت سکه : خلدالله ملکه ، ضرب احمدآباد سنه ۱۱۵۲
محل ضرب : احمدآباد (هندوستان)
سال ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۱۷۷
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۵۲

روی سکه : سکه برزرکرد نام سلطنت را در جهان ، نادر ایران زمین و
خسرو گیتی ستان ، ضرب ایروان
پشت سکه : بتاریخ الخیر فی ماوقع و چندکلمه دیگر خوانده نشد
محل ضرب : ایروان
سال ضرب : ۱۱۴۸
وزن سکه : ۱۷۳/۶
محفوظ در کابینه مدال های پاریس بشماره ۱۲۵

شکل ۵۳

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : ضرب بخارا ۱۱۵۳
 محل ضرب : بخارا
 سال ضرب : ۱۱۵۳
 وزن سکه : ۵۳
 محفوظ در موزه Christ Church آکسفورد

شکل ۵۴

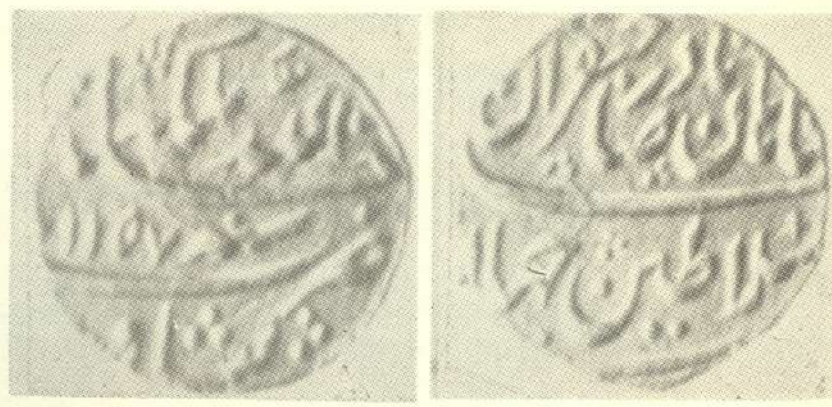
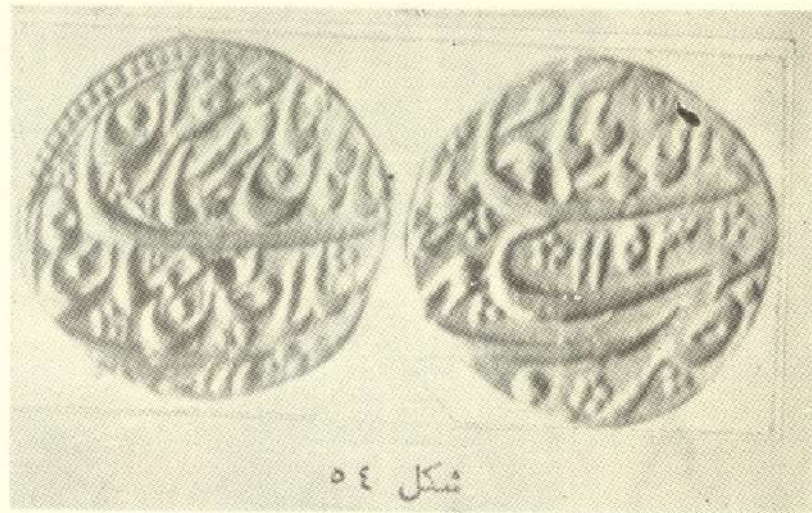
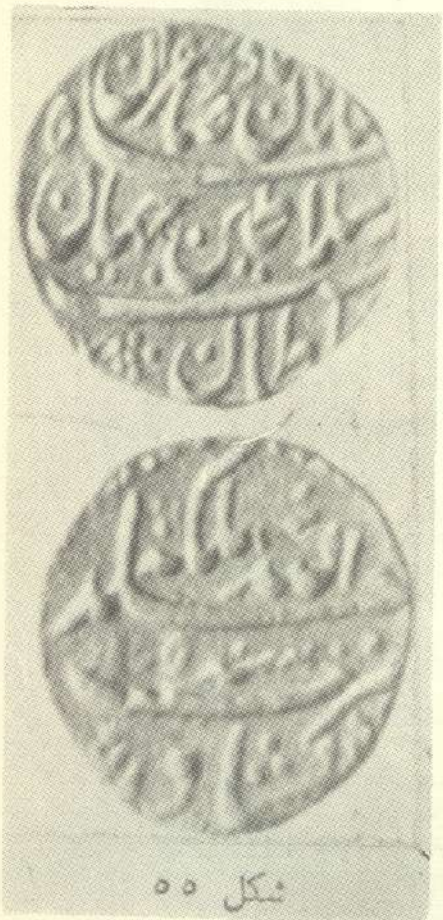
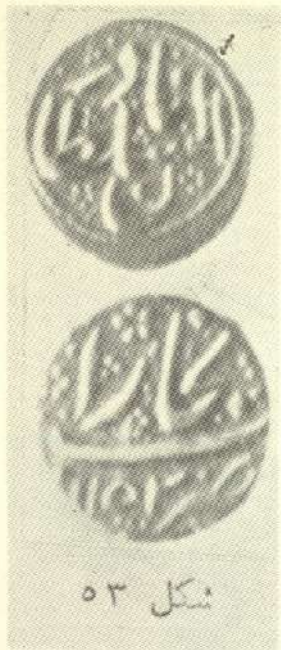
روی سکه : هست سلطان بر ...
 پشت سکه : خلدالله ضرب بمسگر ۱۱۵۳
 محل ضرب : بمسگر (در هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۳
 وزن سکه : ۱۷۴/۶
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۵۵

روی سکه : هست سلطان بر ...
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور (سنه ۱۱۵۵)
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ۱۱۵۵
 وزن سکه : ۱۶۶/۱
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۵۶

روی سکه : هست سلطان بر ...
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور سنه ۱۱۵۷
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ۱۱۵۷
 وزن سکه : ۱۶۷/۸
 محفوظ در موزه بریتانیا



شکل ۵۷

روی سکه : هست سلطان بر ...
 پشت سکه : خلدالله ضرب پیشاور
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ؟
 وزن سکه : ۱۷۳/۵
 محفوظ درموزه بریتانیا بشماره ۲۷۲

شکل ۵۸

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور ۱۱۵۱
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ۱۱۵۱
 وزن سکه : ۳۵۰/۲
 محفوظ در کابینه مدالهای پاریس بشماره ۱۳۸

شکل ۵۹

(این سکه برنز است)
 روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور سنه ۱۱۶۰
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ۱۱۶۰
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۰

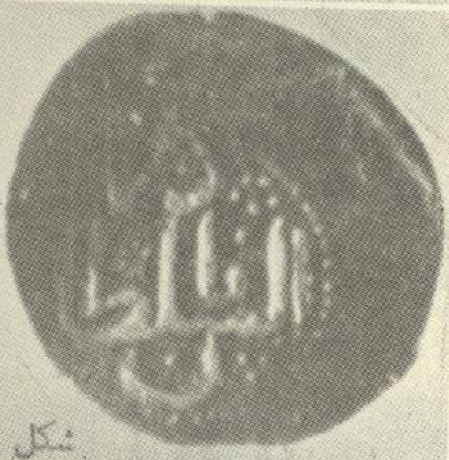
روی سکه : سکه مبارك پادشاه غازی نادرشاه ۱۱۵۱ پیشاور
 پشت سکه : سنه احدجلوس میمنت مانوس
 محل ضرب : پیشاور
 سال ضرب : ۱۱۵۱
 وزن سکه : ؟
 محفوظ درموزه مشهد مقدس



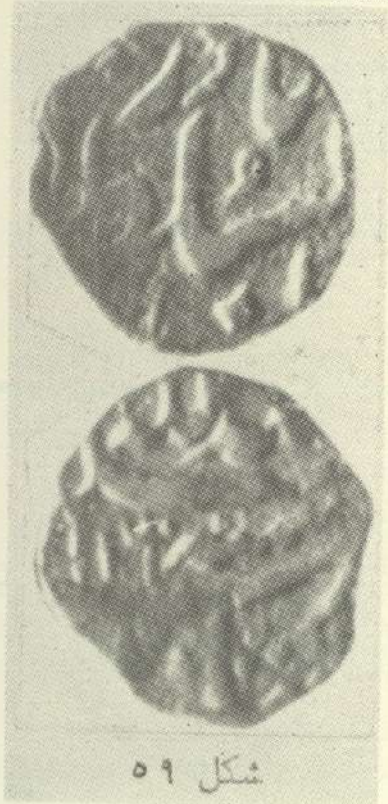
شکل ۵۷



شکل ۵۸



شکل ۶۰



شکل ۵۹

شکل ۶۱

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب تنه
 محل ضرب : تنه (هندوستان)
 سال ضرب : نامعلوم
 وزن سکه : ۱۴۷/۶
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۲

روی سکه : سکه برزرگرد نام . . . ضرب تغلیس
 پشت سکه : تاریخ جلوس میمنت مانوس الخیر فی مایع
 محل ضرب : تغلیس
 سال ضرب : ۱۱۵۰
 وزن سکه : ۶۴/۶
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۳

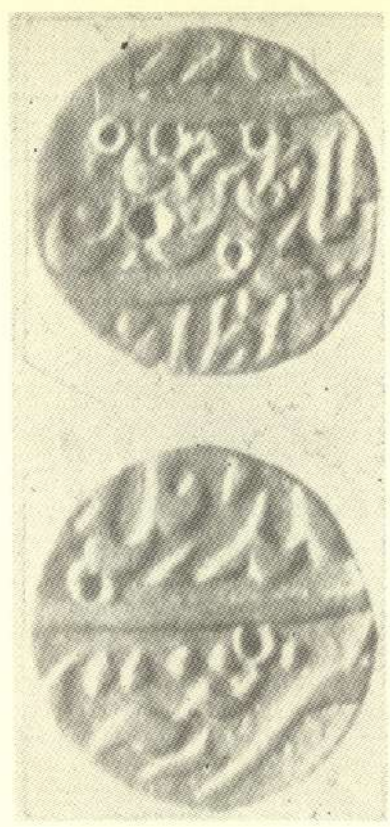
روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب تغلیس ۱۱۵۲
 محل ضرب : تغلیس
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ درموزه خصوصی آقای آندره مالزاک پاریس

شکل ۶۴

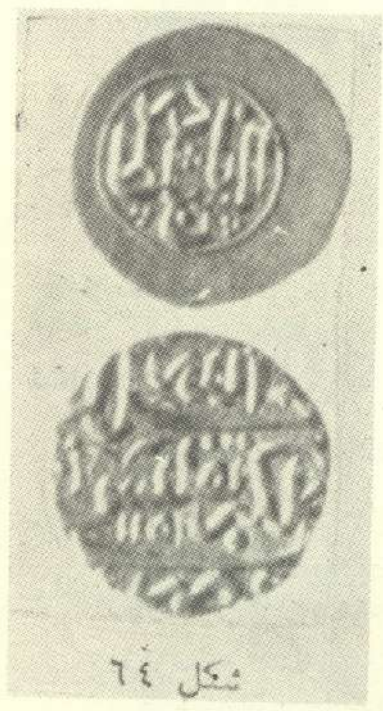
روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب تغلیس ۱۱۵۲
 محل ضرب : تغلیس
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ درموزه مشهد مقدس



شکل ۶۲



شکل ۶۱



شکل ۶۴



شکل ۶۳

شکل ۶۵

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب داغستان ۱۱۵۴
 محل ضرب : داغستان
 سال ضرب : ۱۱۵۴
 وزن سکه : ۱۷۶/۵
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۶

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دیرجات ۱۱۵۶
 محل ضرب : دیرجات (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۶
 وزن سکه : ۱۶۸/۹
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۷

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دیرجات ۱۱۵۸
 محل ضرب : دیرجات (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۸
 وزن سکه : ۱۷۵/۳
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۸

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دازالاسی سرهند ۱۱۵۲
 محل ضرب : سرهند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۱۷۵
 محفوظ درموزه بریتانیا



شکل ۶۷



شکل ۶۸



شکل ۶۵



شکل ۶۶

شکل ۶۹

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب سند ۱۱۵۳
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۳
 وزن سکه : ۱۷۶/۵
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۰

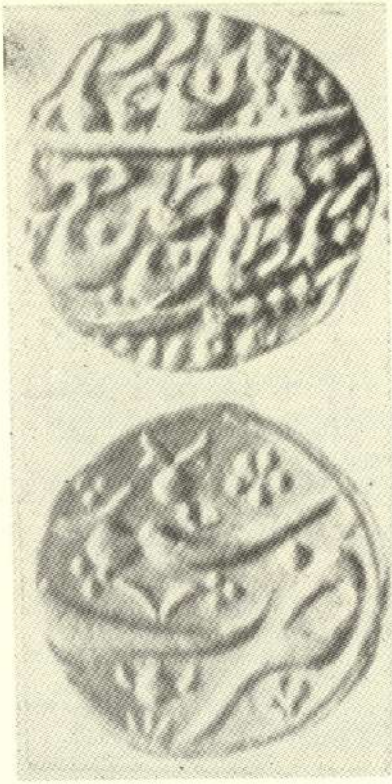
روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۵۶
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۶
 وزن سکه : ۱۷۱
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۱

روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۶۰
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۶۰
 وزن سکه : ۱۷۶/۲
 محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۲

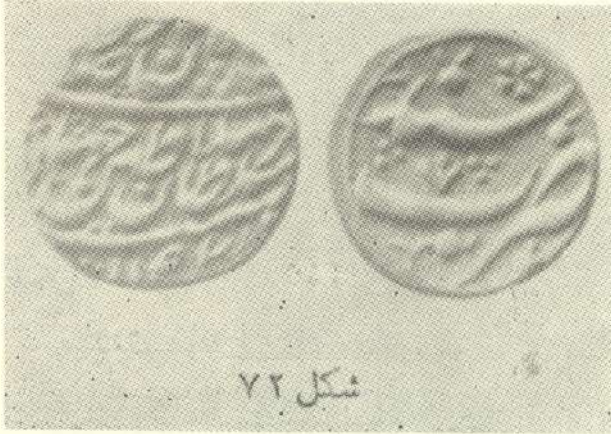
روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۵۷
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۷
 وزن سکه : ۱۷۵
 از مجموعه نویسنده .



شکل ۷۰



شکل ۶۹



شکل ۷۲



شکل ۷۱

شکل ۷۳

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالخلافه شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۱۷۵/۶
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۴

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس

شکل ۷۵

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالخلافه شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس

شکل ۷۶

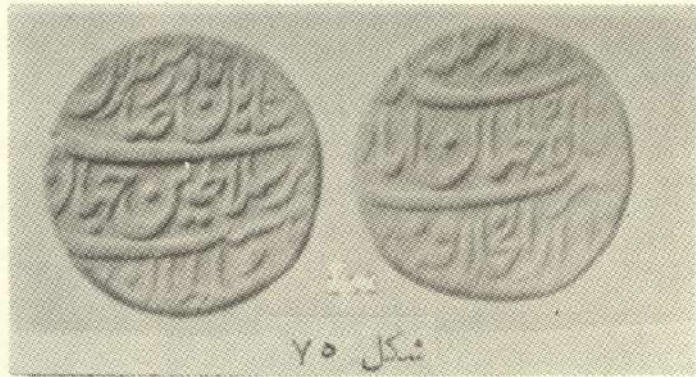
روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
 محل ضرب : قندهار
 سال ضرب : ۱۱۵۸
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس



شکل ۷۴



شکل ۷۳



شکل ۷۵



شکل ۷۶

شکل ۷۷

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
 محل ضرب : قندهار
 سال ضرب : ۱۱۵۸
 وزن سکه : ۱۰۴/۸
 محفوظ در موزه بریتانیا بشماره ۲۲۹

شکل ۷۸

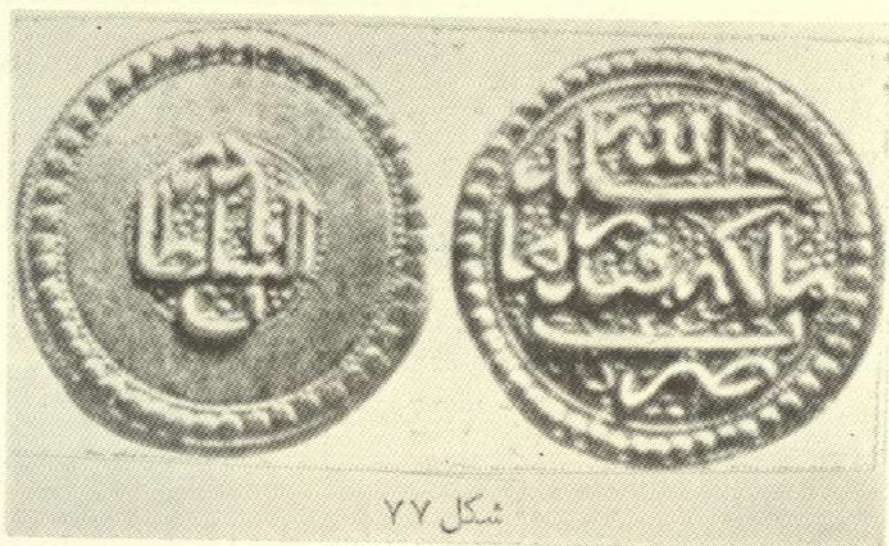
روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
 محل ضرب : قندهار
 سال ضرب : نامعلوم
 وزن سکه : ۴۸/۱
 محفوظ در موزه آسالتوم آکسفورد

شکل ۷۹

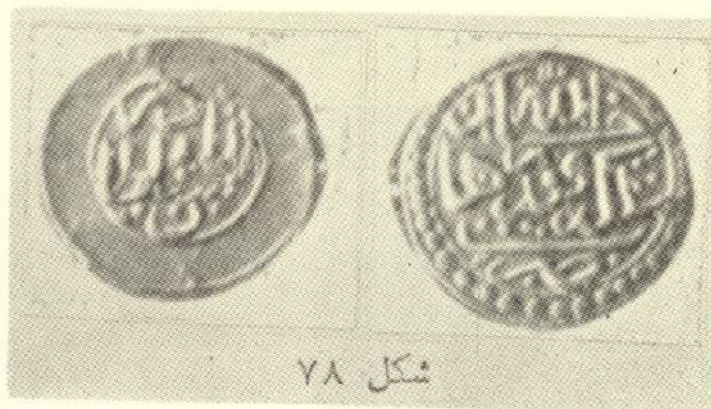
روی سکه السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار ۱۱۵۰
 محل ضرب : قندهار
 سال ضرب : ۱۱۵۰
 وزن سکه : ۱۰۷/۳
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۰

روی سکه : هست سلطان بر.....
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب کابل ۱۱۵۷
 محل ضرب : کابل
 سال ضرب : ۱۱۵۷
 وزن سکه : ۱۶۶/۶
 محفوظ در موزه بریتانیا



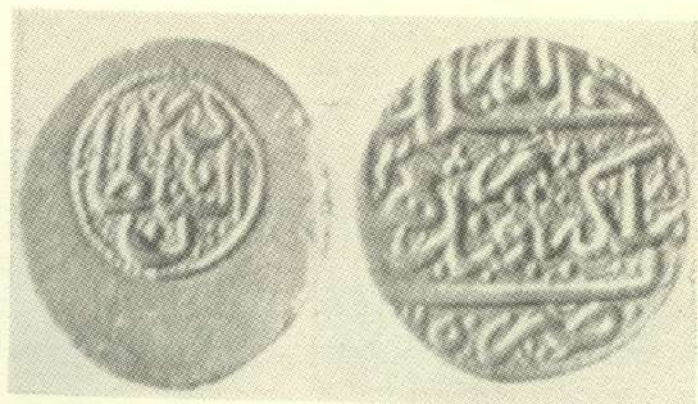
شکل ۷۷



شکل ۷۸



شکل ۸۰



شکل ۷۹

شکل ۶۹

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب سند ۱۱۵۳
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۳
 وزن سکه : ۱۷۶/۵
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۰

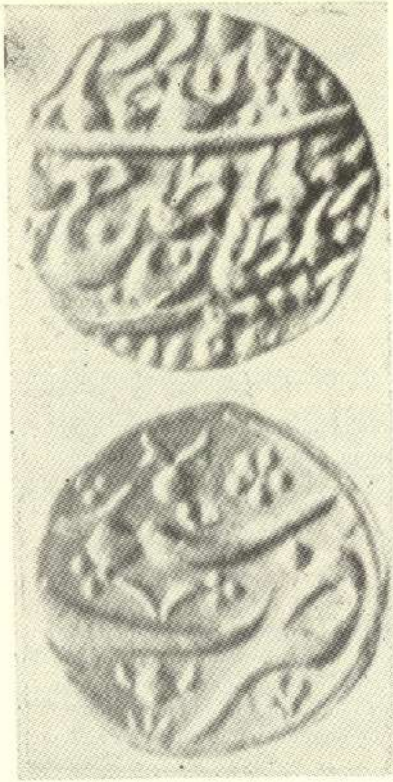
روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۵۶
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۶
 وزن سکه : ۱۷۱
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۱

روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۶۰
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۶۰
 وزن سکه : ۱۷۶/۲
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۲

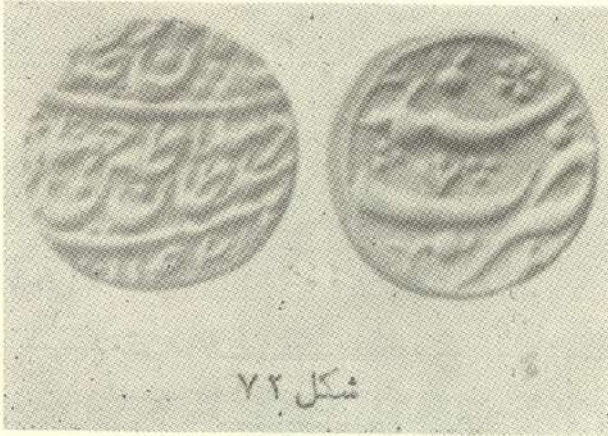
روی سکه : هست سلطان بر ۱۱۵۷
 پشت سکه : ضرب سند
 محل ضرب : سند (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۷
 وزن سکه : ۱۷۵
 از مجموعه نویسنده .



شکل ۷۰



شکل ۶۹



شکل ۷۲



شکل ۷۱

شکل ۷۳

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالخلافة شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد (هندوستان)
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۱۷۵/۶
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۴

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس

شکل ۷۵

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالخلافة شاه جهان آباد ۱۱۵۲
 محل ضرب : شاه جهان آباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس

شکل ۷۶

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
 محل ضرب : قندهار
 سال ضرب : ۱۱۵۸
 وزن سکه : نامعلوم
 محفوظ در موزه مشهد مقدس



شکل ۷۷

روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
محل ضرب : قندهار
سال ضرب : ۱۱۵۸
وزن سکه : ۱۰۴/۸
محفوظ. در موزه بریتانیا بشماره ۲۲۹

شکل ۷۸

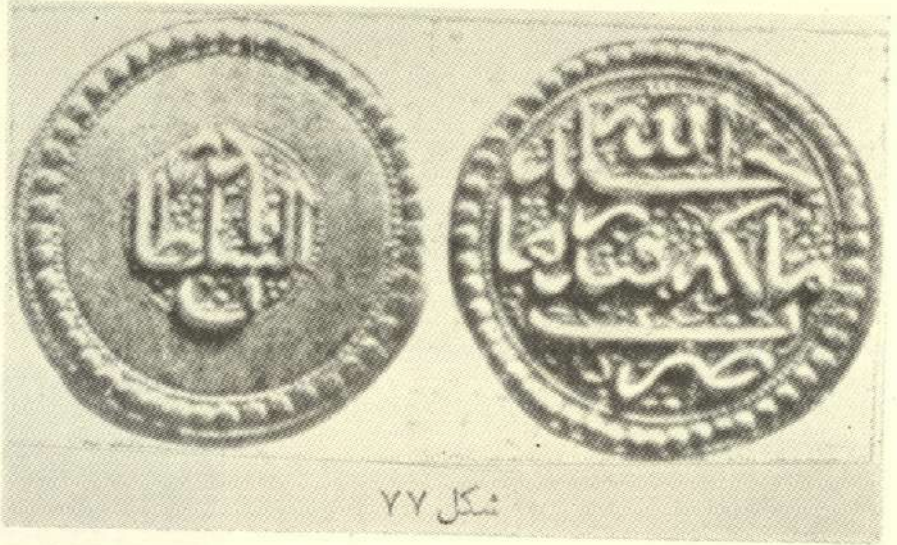
روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
محل ضرب : قندهار
سال ضرب : نامعلوم
وزن سکه : ۴۸/۱
محفوظ. در موزه آسمانثوم آکسفورد

شکل ۷۹

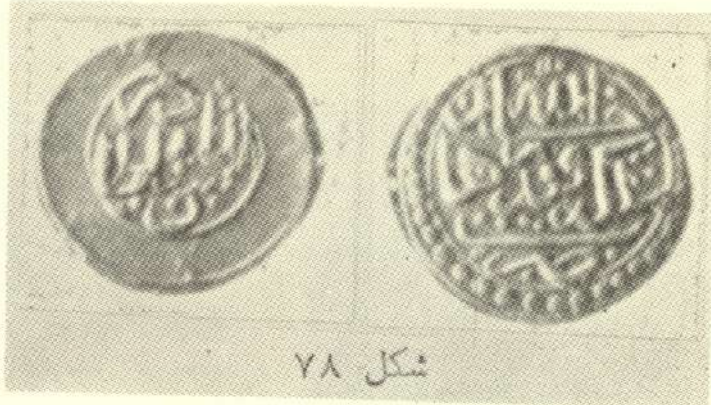
روی سکه السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار ۱۱۵۰
محل ضرب : قندهار
سال ضرب : ۱۱۵۰
وزن سکه : ۱۰۷/۳
محفوظ. در موزه بریتانیا

شکل ۸۰

روی سکه : هست سلطان بر.....
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب کابل ۱۱۵۷
محل ضرب : کابل
سال ضرب : ۱۱۵۷
وزن سکه : ۱۶۶/۶
محفوظ. در موزه بریتانیا



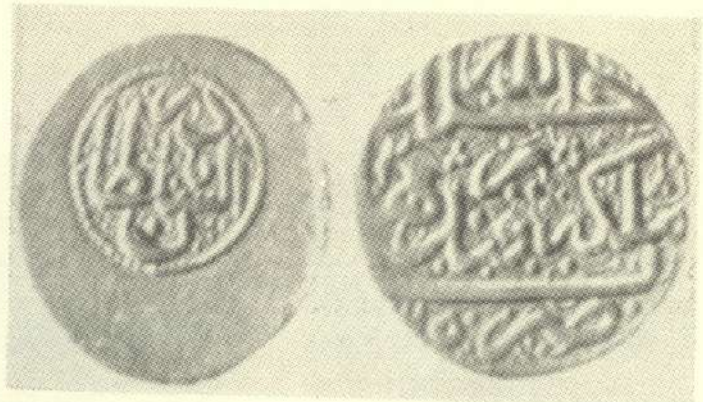
شکل ۷۷



شکل ۷۸



شکل ۸۰



شکل ۷۹

شکل ۸۱

روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب دارالسلطنه کابل ۱۱۵۹
 محل ضرب : کابل
 سال ضرب : ۱۱۵۹
 وزن سکه : ۱۷۶/۸
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۲

روی سکه : هست سلطان بر ...
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالملک کابل ۱۱۵۷
 محل ضرب : کابل
 سال ضرب : ۱۱۵۷
 وزن سکه : ۱۷۴/۲
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۳

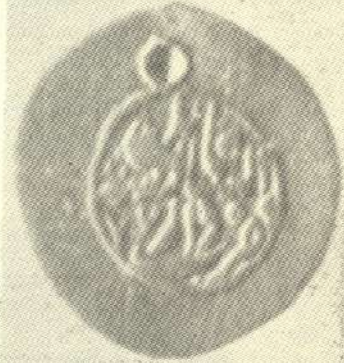
روی سکه : هست سلطان بر
 پشت سکه : ضرب گنجه ۱۱۵۴
 محل ضرب : گنجه
 سال ضرب : ۱۱۵۴
 وزن سکه : ۱۷۷/۵
 محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۴

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : ضرب گنجه ۱۱۷۶
 محل ضرب : گنجه
 سال ضرب : ۱۱۷۶
 وزن سکه : ۷۰/۲
 محفوظ در موزه بریتانیا به شماره ۴۱۷



شکل ۸۲



شکل ۸۱



شکل ۸۳



شکل ۸۴



شکل ۸۵

شکل ۸۵

روی سکه : السلطان نادر

پشت سکه : ضرب گنجه ۱۱۸۷

محل ضرب : گنجه

سال ضرب : ۱۱۸۷

وزن سکه : ۶۷/۹

محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۶

روی سکه : هست سلطان بر...

پشت سکه : ضرب گنجه ۱۱۸۸

محل ضرب : گنجه

سال ضرب : ۱۱۸۸

وزن سکه : ۶۷/۷

محفوظ در موزه بریتانیا به شماره ۴۲۱

شکل ۸۷

روی سکه : هست سلطان بر...

پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالسلطنه لاهور ۱۱۵۲

محل ضرب : لاهور

سال ضرب : ۱۱۵۲

وزن سکه : ۱۷۱/۶

محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۸

روی سکه : السلطان نادر

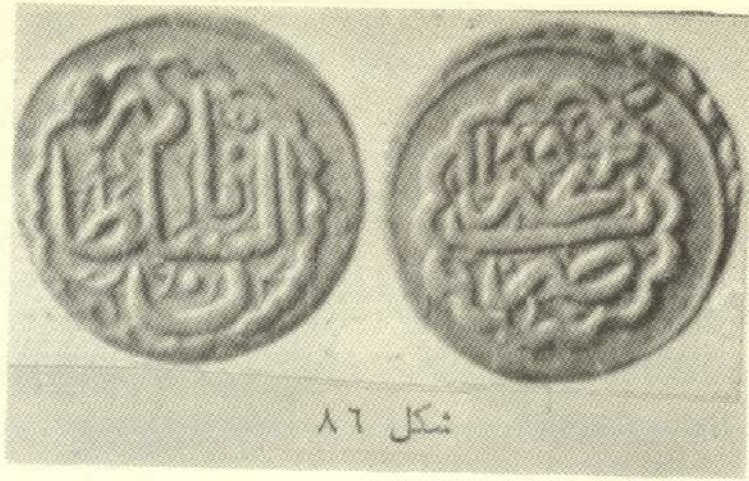
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالسلطنه لاهور ۱۱۵۲

محل ضرب : لاهور

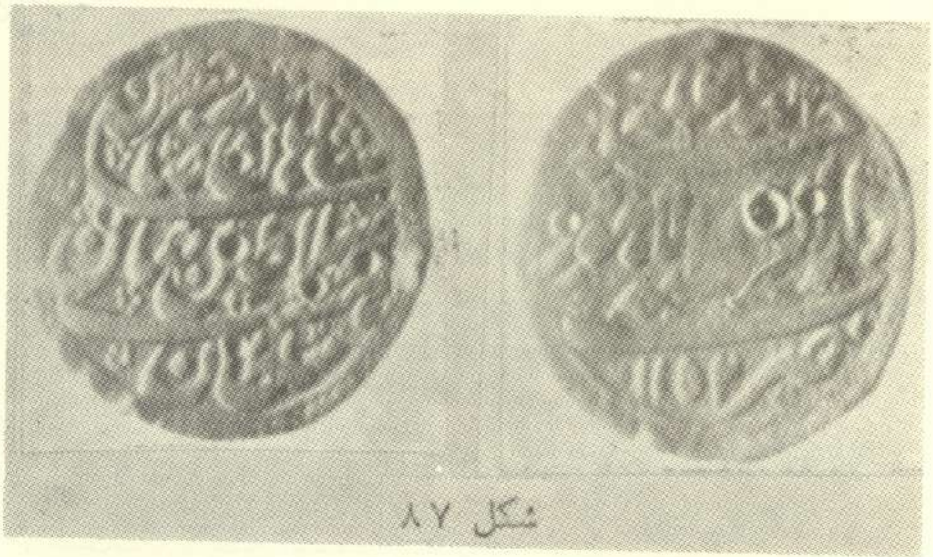
سال ضرب : ۱۱۵۲

وزن سکه : نامعلوم

محفوظ در موزه شخصی آندرموزاک در پاریس



شکل ۸۶



شکل ۸۷



شکل ۸۸

شکل ۸۹

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب دژ السلطنه لاهور ۱۱۵۲
 محل ضرب : لاهور
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۱۷۱/۶
 از مجموعه سکه نویسنده

شکل ۹۰

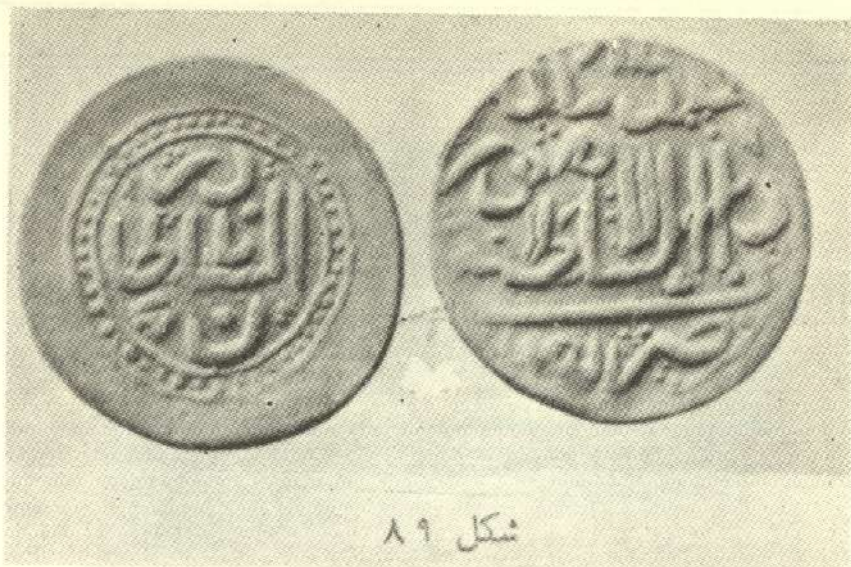
روی سکه : داده زیب تازه روبرمهروماه سکه نادرشاه گیتی پناه ۱۱۵۲
 پشت سکه : ضرب مرشدآباد سنه احد جلوس میمنت مانوس
 محل ضرب : مرشدآباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ؟
 محفوظ در موزه مشمبه قدس

شکل ۹۱

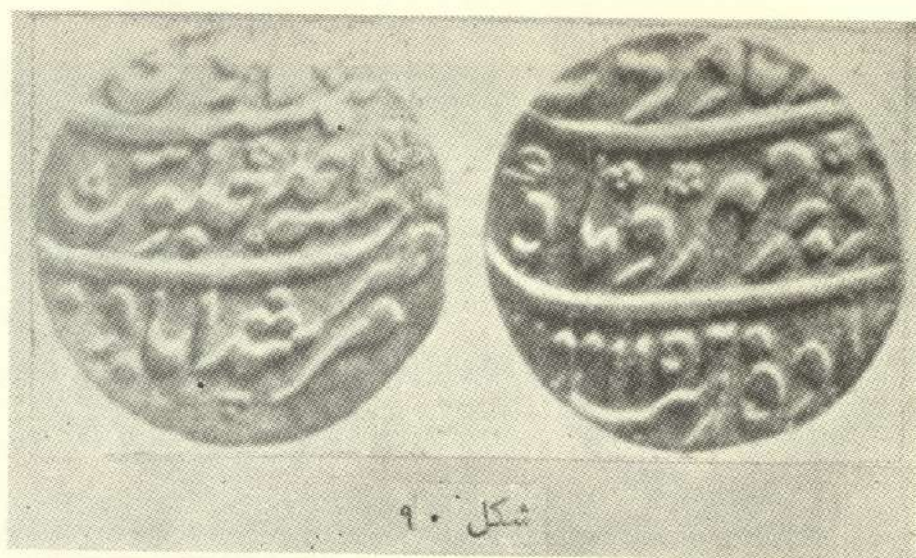
روی سکه : داده زیب تازه روبرمهروماه سکه نادرشاه گیتی پناه
 پشت سکه : سنه احد جلوس میمنت مانوس مرشدآباد
 محل ضرب : مرشدآباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۸۸
 از مجموعه نویسنده

شکل ۹۲

روی سکه : داده زیب تازه..... ۱۱۵۲
 پشت سکه : سنه احد جلوس میمنت مانوس
 محل ضرب : مرشدآباد
 سال ضرب : ۱۱۵۲
 وزن سکه : ۴۳
 از مجموعه نویسنده



شکل ۸۹



شکل ۹۰



شکل ۹۱



شکل ۹۲



شکل ۹۳

شکل ۹۳

روی سکه : هست سلطان بن

پشت سکه : خلد الله ملكه ضرب دارالامان ملتان ۱۱۵۲

محل ضرب : ملتان (هندوستان)

سال ضرب : ۱۱۵۲

وزن سکه : ۱۷۴/۹

محفوظ درموزه بریتانیا



شکل ۹۴

شکل ۹۴

روی سکه : السلطان نادر
 پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب نادر آباد ۱۱۵۱
 محل ضرب : نادرآباد
 سال ضرب : ۱۱۵۱
 وزن سکه : ۱۰۵۶
 محفوظ در موزه بریتانیا



شکل ۹۵

شکل ۹۵

روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب نادرآباد
سال ضرب : ۱۱۵۱
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ درموزه مشهد مقدس

داوری و قضاوت

در ایران باستان عهد مجامع

بقلم

علی سامی

« استاد و نگاه پهلوی »

ایران هخامنشی بشهادت تاریخ و کتیبه هائی که از شاهنشاهان این دوره بجا مانده ، بین اقوام باستانی کشوری بوده ، که مبانی سیاسی و مدنی بر اساس عدالت و راستی و حق پرستی استوار بوده است . قوانین پارس بقدری نافذ و غیر قابل انعطاف بوده است که در یونان باستان ضرب المثل شده بود و در باره قوانینی که تغییر ناپذیر تعبیر میشده میگفته اند : « مگر این امر قانون پارس است که تغییر ناپذیر میباشد » و دانیال نیز گفته است : « قانون ماد و پارس که هرگز تغییر نمیکند » نظیر آن ضرب المثل هم اکنون در زبان انگلیسی باین مضمون :

The Laws of The Medes and Persian Unchangable As The Laws
of The Medes and The Persian وجود دارد .

گزنفن در کتاب « کوروش نامه » در آنجا که مکالمه بین مادر کوروش و اوست مینویسد :

« فرزندم عدالت را در اینجا (مقصودش در دربار ماد است) چگونه فراخواهی گرفت و حال آنکه معلمین تو در پارس هستند . کوروش پاسخ میدهد : من خوب میدانم که عدالت چیست . از کجا میدانی که چنین است ؟ از اینجا که استادم چون میدید که من عدالت را خوب میدانم مرا مأمور میکرد دیگرانرا محاکمه کنم . . . »

. . . هر چه موافق قوانین است، عدالت میباشد و بعکس هر چه بر خلاف آن است، جبر و استبداد است . وقوانین، تکلیف این مسئله را چنانکه گفتم معین کرده . مادر، من حالا میدانم عدالت چیست و اگر هم چیزی ندانم جدم بمن میآموزد. ماندانا گفت: راست است ولی هر چه بنظر جدت (مقصود آزدهاگ پادشاه ماد پسر هوو خستر میباشد) عدالت است، در پارس عدالت نیست، مثلا او در ماد آقای مطلق است ولی در پارس برابری، عدالت است. پدرت شخص اول است ولی آنچه قانون اجازه میدهد، میکند و چیزی را که قانون میدهد، پدرت میرسد . قانون اندازه حدود را معین کرده، نه هوا و هوس را.

پس برای اینکه زیر شلاق هلاک نشوی، اگر از جدت یاد گرفتی که جبار و مستبد باشی، پس از اینکه پیارس برگشته ای، احتراز کن از اینکه بخواهی، بیش از دیگران داشته باشی . . . »

داریوش کبیر چند جا در کتیبه بیستون از رفتار عادلانه و منصفانه خود و دودمانش صحبت کرده و بدان مباهات مینماید: « نه من و نه دودمانم دروغگو و بی انصاف و بد قلب نبودیم . من موافق حق و عدالت رفتار کردم . نه ناتوان و نه توانا را نیاز کردم . مردیکه با دودمان من همکاری کرد او را نیک نواختم و آنکو بدی کرد سخت کیفر دادم . در همین کتیبه باز میگوید: (تو که پس از من شاه باشی، مردی که دروغگو باشد و آنکو که بیداد گر باشد، دوست

مباش و بسختی از او پرسش کن.»^۱ همین شهریار بزرگ داد گستر، در کتیبه نقش رستم باز میگوید :

«بیاری اهور مزدا من دوست و خواهان راستی هستم و دوست نادارستی نیستم. من خوش ندارم که از طرف زورمندی بناتوانی بدی کرده شود، و همچنین خوش ندارم که زورمندی از طرف ناتوانی بدی به بیند» و یا «کسی که همکاری میکند برابر همکاریش پاداش میدهم، و کسی که زیان میرساند برابر زیانش کیفر میدهم. مرا خوش آیند نیست که کسی زیان برساند و اگر رسانید، کیفر نه بیند» در کتیبه دیگرش در نقش رستم مینویسد: (این است بخواست اهور مزدا کشورهایی که علاوه از پارس گرفته ام، بر آنها فرمانروائی دارم، بمن باج میدهند آنچه از طرف من بآنها گفته میشود اجرا میکنند، قانون و آئین من در آنجاها روا و محفوظ است.)

خشایارشا نیز در لوحه های سنگی پیدا شده در خزانه تخت جمشید معروف به کتیبه دیوان میگوید :

«... آنچه از جانب من بآن کشورهای زیر دست گفته میشود انجام میدادند. قانونی را که از آن من بود، رعایت میکردند...»^۲

سندی در بابل پیدا شده مربوط بحدود سال ۴۸۶ ق.م که قضات از روی قانون شاهنشاهی رأی دادند که مالیات برای خزانه شاهی از یک انبار گندم وجو و خردل باید گرفته شود و مطالبه مأمور دیوانی حق و قانونی است.^۳ از این چند نوشته بخوبی مستفاد میشود که عدالت چه پایه رفیع و محکمی در اقوام پارس و ماد داشته که در دوران فرمانفرمائی هخامنشیان یکی از صفات ممتازة آنها شمرده میشده است. حمایت از ضعیف، احقاق حق شاکیان، کیفر گناهکاران، و متجاوزین بحقوق حقۀ مردم، و دروغزنان، پاداش خدمتگزاران،

۱ - تاریخ ایران باستان صفحه ۲۵۴ تألیف مشیرالدوله بیرنیا

۲ - صفحه ۲۹۶ کتاب پایتخت های شاهنشاهان هخامنشی نشریه شماره ۸ دانشگاه پهلوی تألیف علی - سامی

۳ - کتاب شاهنشاهی ایران تألیف الهمسته آمریکائی صفحه ۱۷۵ ترجمه محمد مقدم .

اصل مهم تشکیلات مملکت داری و رویه داریوش را تشکیل می‌داده است .
 داریوش بزرگ تشخیص داده بود که در کشورهای تابعه چه آنهایی که توسط
 فرمانروایان خود آن کشورها اداره می‌گردید، و چه کشورهایی که با مأموران
 و خسترپا و نهادهای ایرانی اداره میشد، همه باید در زندگی محلی و ملی خود
 آزادی کامل داشته باشند . همه مردم باید در لوای عدالت و قانون بزندگی
 مرفه و مطمئن عادی خود، ادامه دهند .

همراه آزادی مذاهب و مراسم که کوروش کبیر بنیانگزار شاهنشاهی
 ایران، بکشورهای تابعه داد، حقوق مدنی نیز بود و مبانی حق و عدالت
 در هر جا حکمفرما بود. از این رو داریوش دستور داده بود که يك قانون
 مدنی کامل از روی قوانین کشورهای تابعه و قوانین ایران، تهیه و ملاک عمل
 قرار دهند، که بعدها همان قوانین پایه کار قانونگزاران روم و سایر کشورهای
 جهان گردید. گویا اینکار در حدود سال ۵۲۰ ق.م انجام گرفته باشد زیرا
 بطوریکه گفته شد در کتیبه بیستون که در همین اوان نوشته شده، از قانونی
 که وضع کرده، و در تمام کشورها مجری و معمول بوده صحبت مینماید و در
 تأیید آن نوشته‌ای است که در بابل پیدا شده، مربوط به حدود سال ۵۱۹ ق.م
 و سند فروش برده‌ای میباشد که در آن جمله «از روی قانون شاه باید جبران
 کنند» دیده شده که اشاره بقانون شاه میباشد.^{۴-۵}

داریوش قانون خود را از جانب خدا میداند، و در نوشته‌هایش تصریح
 میکند که : « ای مرد آنچه فرمان اهورمزدا است ... راه راست مگذار و
 بدمیدیش ... »

در کتیبه‌ها واژه دات^۶ برای قانون بکاررفته است و این واژه تا زمان

۴ - شاهنشاهی ایران المستنه صفحه ۱۶۳ .

5— Strass Maier Babylonische Texte. Darivs 1897. No. 53

۶ - تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۶۲۱

سلوکیها و پس از آنها باقی مانده . واژه یویدات « قانون ضد دیو » از همین واژه ، و در قرن دوم پیش از میلاد بکار رفته است .

مدار کی بدست آمده و معلوم میدارد که داریوش معمولش بوده که خود روزی برای دادخواهی مردم تعیین کرده بود . از آنجمله هرودوت مینویسد : « دو نفر از مردم پ اینک Paoniens در خاک اروپا (پیگرس Pigrés و مان تی یس Mantyés) که میخواستند جبار شهر خودشان شوند ، ربا خواهرشان بسارد آمدند و منتظر شدند ، روزی که داریوش بدآوری می نشیند ، او را ببینند .^۷ »

دیودور سیسیلی مورخ سده یکم پیش از میلاد (۶۰ تا ۳۰ ق.م.) مینویسد که : داریوش ششمین قانون گذار مصر بود . پنج قانونگذار دیگر که قبل از او بوده اند ، باین نامها معرفی شده اند : نی نه نوس Nineves ساسی کس Sacyches سزستریس Sesostris با کوریس Baccaris آمازیس Amasis ریاست عالیه امور قضائی کشور با خود شاه بود . او بزرگترین داور و احکام نهائی باصوابدید او صادر میشد و چون گفته و کردار شاهان برترین قانون کشور بود ، پیوسته کوشا بودند که از روی حقانیت و حقیقت دآوری نمایند . هرگز در وهله اول حکم اعدام صادر نمیکردند ، مگر در موارد بسیار مهم ، و گناهان بزرگ ، بعلاوه هنگام محاکمه ، خدمات گذشته اشخاص مورد نظر قرار میگرفت . درین باره نوشته اند : که داریوش هنگام اعدام یکی از قضات خطاکار ساندوس Sandoce پسر تاماسیاس Thamasias حاکم ایلیانی ، که محکوم باعدام شده بود با توجه به خدمات گذشته او ، از اعدامش صرف نظر شد . هرودوت در این باره مینویسد که :

ساندوس قاضی بود و چون رشوه گرفته و حکمی بناحق داده بود ، دستور داد او را دار بزنند . ولی درحینیکه مشغول بدار کشیدن او بودند ، در اندیشه

۷ - واژه داد در پارسی باستان Dâta به پهلوی Dât در اوستا Dâta

داریوش گذشت که خدمات آن قاضی بیش از گناهِش بوده، فوری دستور خلاصی او را داد.

راجع به در نظر گرفتن خدمات برجسته محکومین و متهمین، و استقلال داوران در صدور رأی، و توجه بمدارك و بیانات متهمین، دیو دور سیمیلی کتاب ۱۵ بند ۱۰ شرحی مربوط بزمان اردشیر دوم دارد که خود دلیل بارزی بر این بیان میباشد. مورخ نامبرده مینویسد که اردشیر دوم برای قلع و قمع او گراس Evagoras پادشاه سالامین (در قبرس) و سر کوبی یاغیان کرانه‌های بحرالجزایر و آسیای صغیر، سیصد هزار سپاهی پیاده و سواره و سیصد کشتی مأمور کرد.

قوای خشکی تحت فرماندهی اَرُن تاس داماد اردشیر، و نیروی دریائی بفرماندهی تیری باذ. ولی در اثنای جنگ اَرُن تاس بر تیری باذ که نفوذ زیادی در دربار داشت، رشك برد، و نامه‌ئی بشاه نوشت که او در گرفتن سالامین مسامحه نمود و با دشمن همراه است. نامه اَرُن تاس در اردشیر دوم مؤثر واقع گردید و باو نوشت که تیری باذ را تحت الحفظ بدربار بفرستد وقتی تیری باذ بدربار رسید، از شاهنشاه خواست که بکار او دقیقاً رسیدگی شود. اردشیر دستور داد موقتاً او را توقیف و مجلس محاکمه برای رسیدگی با اتهاماتش تشکیل گردد. برای محاکمه این متهم سه نفر قاضی مبرز و مورد احترام تعیین شد و قضات کاغذ اَرُن تاس و مدارك تیری باذ را مورد دقت قرار دادند. مدرك متهم او اگراس بود که خواسته بود مطیع پادشاه ایران شود و وی حضوراً برای قضات توضیح می‌دهد که (من خواستم او مطیع شاه باشد چنانکه بنده‌ای مطیع آقای خود میباشد) نسبت به تقصیر دیگرش که اَرُن تاس باو افترا زده بود که از (پتی) عیب‌گوی معبد دلفی برای یاغی‌گری خود پرسش کرده، به داوران اینطور توضیح داد که: « این افترائی بیش نیست زیرا اگر از خدا سئوالی راجع بمرگ کسی

کنند، هیچگاه جواب نمی‌دهد.» و درین باب باطلاع و گواه یونانی‌هایی که حاضر بودند استناد کرد. و در باب اتهام دیگرش که اتحاد بالاسدمون بود گفت « خواهان این اتحاد بود، ولی نه برای منافع شخصی بلکه برای منافع شاه » و نیز افزود که « بواسطه عهدی که بالاسدمون منعقد شده شاه صاحب تمام یونانیهای آسیا گردید » بعد تیری باز خدماتی را که بشاه کرده بود؛ بخاطر آورده گفت: « خدمت بزرگتری نیز بشاه کرده‌ام روزی در شکار گاه هنگامی که شاه روی گردونه قرار گرفته بود، دوشیر پس از آنکه دواسب را از چهار اسب گردونه دریدند، بشاه حمله نمودند من بکمک اوشتا فته هر دوشیر را کشتم و شاه را نجات دادم.»

وی در پایان نطق دفاعیه خود گفت « در جنگها شجاعت مرا ستوده‌اند و در موقع مشورت سعادت مند بوده‌ام از اینکه هیچگاه از پذیرفتن نصایح من شاه پشیمان نشده است.» پس از این بازپرسی و نطق دفاعیه و بررسی مدارک، قضات باتفاق آراء حکم تبرئه او را صادر کردند.^۸

با وجود براین، شاه قضات را يك بيك جدا گانه خواسته بود تا جهات تبرئه را برای او تشریح نمایند. اولی گفت: « افتراهائی که باو زده شده، قابل تردید است، ولی خدماتی که کرده ثابت شده » دومی گفت: « اگر هم این تهمت را صحیح بدانیم باز خدمات او این تقصیرات را می‌پوشد، سومی جواب داد: « من خدمات او را در نظر نمیگیرم، زیرا اگر خدماتی کرده پادشاهای بزرگی هم شاه باو داده است، تقصیراتی که باو نسبت داده‌اند مدرک و مبنای صحیحی ندارد تا بتوان او را محکوم کرد.» شاه قضات را ستود و گفت خوب وظیفه خودتانرا بجا آورده‌اید. بعد تیری باز را به برترین مقام ترقی داد و امر کرد که نام ارن قاس مقتری را از صورت اشخاصی که مورد توجه بودند، حذف نمایند و این يك مجازات تریلی بود.

۸ - تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۱۱۲۷ بنقل از کتاب ۱۵ بند ۱۱ و ۱۰ دیودور سیسیلی

از قول هرودوت نقل شده که «اوتانس» پسر «سی سامنس» یکی از قضات شاهی، در زمان کمبوجیه رشوه گرفته، و حکم برخطائی داده بود. در ازای این گناه بحکم کمبوجیه پوست او را کنده و از آن پوست نوارهایی ساخته روی کرسی او گسترده^۹.

بعد کمبوجیه پسر او را بجای پدر منصوب داشت و تأکید کرد که هر زمان او بخواهد داوری کند، باید بدان مسند بنگردد، تا بداند که چنانچه انحرافی حاصل نماید، بهمان سرنوشت دچار خواهد گردید.

در عهد هخامنشیان قوانین خیلی سخت و بدون ملاحظه، اجرا میشده است. ساتاسپس پسر چش پش و خواهرزاده داریوش بزرگ، دختر زوپیر پسر مگابیز را اغفال و بی سیرت کرده بود، درازای این جنایت محکوم باعدام شد. مادرش که عمه خشیارشا بود، تقاضای عفو او را نمود. خشایارشا باین شرط از اعدام او صرف نظر کرد که دورلیسیا را بگردد و چون او نتوانست این مأموریت خطرناک و صعب را انجام دهد، مجازات اعدام در حقش مجری گردید و بدار کشیده شد^{۱۰}.

پلوتارک راجع بکنکاش و سوء قصد داریوش فرزند اردشیر دوم برضد پدرش مینویسد:

«که چون سوء قصد او کشف شد، اردشیر او را برای مجازات تسلیم رأی قضات نمود تا تقصیر او را بررسی نموده و حکم صادر نمایند. قضات باتفاق آراء وی را محکوم باعدام نمودند و منشیان محکمه رأی قضات را نوشته، نزد او آوردند. پاسخی که قضات شاهی بکمبوجیه راجع بازدواج او باخواهرش دادند، سعی در متزلزل نساختن مبانی قضائی ایران را در زمان هخامنشی به ثبوت میرساند.

۹ - صفحه ۶۲۵ مشیرالدوله پیرنیا

۱۰ - صفحه ۸۹۳ تاریخ مشیرالدوله.

در این باره نوشته‌اند که کمبوجیه خواست یکی از خواهران خود را بحباله نکاح در آورد، چون این امر خلاف قوانین و رسوم پارسیها بود، قضات شاهی را احضار کرد و از آنها استفسار راه حلی برای ارضای خود گردید. آنها جوابی باو دادند که هم عادلانه بود یعنی از موازین قانونی منحرف نشدند و ضمناً چون کمبوجیه مستبد و کله خشک بود، از عذاب اورستند. قضات گفتند که در قانون چنین اجازه‌ای داده نشده، ولی قانون بشاه اجازه میدهد که هر چه بخواهد، بکند. با این پاسخ دو پهلوهوم پاروی قانون نگذاردند، هم از عتاب و خشم پادشاه خود رأی سخت گیری، رستند. ۱۱ و ۱۲

تمیستو کل پس از ورود بایران نزد اردوان رئیس قراولان مخصوص رفت و گفت من یونانی هستم و لازم است راجع بمطلبی که شاه علاقه کاملی بآن دارد، برسم. اردوان جواب داد ای بیگانه قوانین انسان در همه جا یکی نیست، آنچه برای جمعی خوب است برای عده‌ای بد است، ولی چیزی که برای همه خوب میباشد این است که هر قوم قوانین مملکت خود را رعایت کند. شما یونانیها آزادی و برابری را از هر چیز برتر میدانید. یکی از بهترین قوانین ما این است شاه را محترم بداریم او را حمایت شده خدائی بدانیم، که حافظ همه چیز است پس اگر خواهی عادت ما را بجا آورده او را نمازبری (پرستیدن)، مانند مامیتوانی او را به بینی و با او حرف بزنی (مقصود از پرستیدن که یونانیها استعمال میکنند بز انود در آمدن یا بخاک افتادن است) اگر عقیده دیگری داری باید توسط شخصی با او حرف بزنی، زیرا عادت پارسی بر این است که کسی نمیتواند شاه را ببیند، مگر اینکه اول بر او نماز برد. تمیستو کل در جواب چنین گفت « اردوان من باینجا آمده‌ام با این مقصود که افتخارات و قدرت شاه را زیاد کنم البته اطاعت از قوانین شما خواهم کرد. » تمیستو کل هنگام شرفیابی

۱۱- در مصر نیز چنین کاری معمول بوده و آمنوفیس چهارم با خواهر خود ازدواج کرد طبق معمول مصریان (پاورقی ۱۷۸ کتاب کشور های آسیای غربی).

۱۲- تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۴۹۸

پس از معرفی خود و اظهار ندامت و تقاضای عفو شاهنشاه چنین گفت: «غیب-گوی زئوس (Jupiter) Zeus) خدای بزرگ یونانیها، در معبد دن Dobon (در اپیر واقع است) بمن گفت: «باید نزد پادشاهی روی که هم اسم خدای بزرگ است و چنین پادشاه، شاه پارس است، زیرا فقط زئوس و شاه پارس را شاه بزرگ میخوانند». (مقصود شاه در اینجا اردشیر اول است).

شاهان هخامنشی مانع از اجرای بعضی از اعمال خلاف انسانیت و قانون، که در قلمرو شاهنشاهی معمول بود، میشدند، از آن جمله نوشته‌اند که در کارتاژ چنین رسم بود که کودکانی را جهت ارضای خدای بزرگ فنیقی‌ها موسوم به ملخ Molkh بوضع فجیعی قربانی کنند. باین طریق که کودک را روی دست مجسمه رب النوع میگذارند و در زیر آن آتش میافروختند، تا کودک میسوخت و بقدری اینکار با ایمان انجام میگرفت که مادران هنگام سوخته شدن فرزندان شان، در برابر مجسمه رب النوع شادی میکردند. داریوش کبیر کارتاژها را از این عملی که با شئون انسانیت و قاعده زمان مبائیت داشت، بر حذر داشت و اینکار را ممنوع ساخت.

شورائی بنام «داوران شاهی» وجود داشته که در مسائل و مشکلات حقوقی بررسی میکردند و حق داوری داشتند و شاه در کار آنها نظارت کامل داشت، مبادا انحرافات در آنهاست دهد. در استانها و شهرستانها، دیوانهای کوچکتر و محدودتری از همین نوع، دائر بوده است و قضات محلی با قوانین محلی مشغول داوری بوده‌اند. هر کس شکایتی داشت و در هر جای حوزه شاهنشاهی بود، میتواند شکایت خود را بحضور شاهنشاه عرضه بدارد.

شاهان هخامنشی نه تنها در امور قضائی مقام و احترام قانون را محفوظ میداشتند، بلکه در امور مهم و مشکلات کشوری نیز عندالزوم با بزرگان و مشاوران و کارشناسان خود مشورت مینمودند و از رأی صائب آنها استفاده میکردند. در مورد جنگها و لشکر کشیهای مهم و حساس تا نتیجه مجالس شور

مثبت نبود و مشاوران، جنگ را تجویز نمی نمودند، مبادرت به اردو کشی نمی کردند.

خشیایارشا هنگامی که میخواست برای سر کوبی یونانیها، باروپالشکر بکشد، مجلس مشورتی از بزرگان کشور و مشاوران خود بسیار است تا از عقیده آنها در باب تصمیم مورد نظر آگاه شود. بنابراین هرودوت او پس از ذکر علمی که موجب این لشکر کشی گردیده بود، بآنها گفت:

«این است آنچه شما باید بکنید. برای اینکه این اقدام از شخص من نباشد، پیشنهاد میکنم که این مسئله بمشورت عمومی واگذار شود، تا هر کدام از شما عقیده خود را اظهار کنید». اردوان عموی او مخالف بود و علت مخالفت خود را صریحاً در مجلس بیان داشت سرانجام تا اردوان را متقاعد نساخت و اکثریت را موافق ندید، مبادرت بلشکر کشی ننمود.

سزای گناهکار بسیار سخت بود. کیفر شورش برضد قانون و برضد شاه و خانواده اش بسیار شدید بود، و چه بسا که گناهکار محکوم به مرگ میگرددیده است.

قوانین و قضاوت در دوره اشکانی

از وضع دادرسی و قضاوت و قوانین دوره اشکانی مانند سایر موارد و مظاهر فرهنگی و هنری این سلسله اسناد و اطلاعات زیادی در دست نیست و آنچه که از یادداشتهای تاریخ نویسان همعصر آنها و پژوهشهای پژوهندگان عصر ما برمی آید، قوانین و نظامات متناسبی باوضع زمان خود داشتند که بعضی از آنها بشرح زیر مضبوط گردیده است:

«زن پیش از مرگ شوهر نمیتوانسته شوهر دیگری اختیار کند، یعنی طلاق جازز نبوده است. لیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق میگرفته.

مرد فقط در چهار مورد میتواند زن خود را طلاق دهد:

۱- هنگامیکه زن عقیم بوده .

۲- بجادوگری میپرداخت .

۳- اخلاقش فاسد بود .

۴- ایام قاعدگی را از شوهر پنهان میکرد .

جنایاتی که در خانواده واقع میشد ، مانند قتل زن بدست شوهر یا پسر و دختر بدست پدر و یا خواهر بدست برادر ، یا جنایاتی مابین پسران و برادران بعدلیه رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده‌قراری در مورد اینگونه جنایات بدهد . زیرا بعقیده پارتی‌ها این نوع جنایات بحقوق عمومی مربوط نبود و تصور میکرده‌اند که فقط بحقوق خانواده خلیل وارد می‌آید . ولیکن اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایاتی واقع میشد ، امر بعدلیه محول میگشت ، زیرا زنی که شوهر می‌کرد ، جزو خانواده شوهر محسوب میشد .

از مجازات‌های این دوره اطلاعاتی در دست نیست ، همینقدر معلوم است که مجازات خیانت زن بشوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی بر ضد طبیعت میشد بایستی خود کشتی کند و در این باب پارتیها باندازه‌ای سخت بودند که هیچ استثنائی را روا نمی‌داشتند^{۱۳} .

دادگری و قضاوت در عهد ساسانی

قوانین و مبانی حقوقی در عهد ساسانی بیشتر از روی تعلیمات و دستورهای کتاب دینی اوستا و تفسیرهای آن و فتواها مایه گرفته است . در این کتاب چند نسك شامل مسائل و مواد حقوقی و اصول قضائی و مقررات مربوط به متهمان و مجرمان مانند دزد ، راهزن ، آدم‌کش ، زناکار و توقیفهای غیرقانونی و کم کردن دستمزد کارگر و کیفر بزهکاران بوده است و بطوریکه نوشته‌اند در دعاوی حقوقی رأی موبدان موبد راسخ و قطعی و فتوای او غیر قابل نقض بوده

۱۳- صفحه ۲۶۹۳ جلد سوم تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا .

است و گاهی چند قاضی باهم کار میکرده اند و در صورت لزوم، هیئت منصفه‌ای از قضات مختلف تشکیل میگردیده است.

قدرت قضائی بیشتر در دست روحانیون بود. در رأس هر دادگاه يك قاضی روحانی قرار داشت که بهمراه چند قاضی دیگر که زیر دست او بودند، بخواسته‌های مردم رسیدگی میکردند. مدت دعاوی بموجب نظامنامه‌هایی ثابت و محدود و برای احضار شهود مدتی مقرر و نظاماتی بوده است که اجازه نمیداد محاکمات بدرازا بکشد و طرفین دعوا حق نداشتند به سه پر گوئی و عبارت پردازی محاکمه را طول دهند. حقوق جزائی درباره مردم عادلانه و متنوع ولی در حق از دین برگشتگان سخت و غیر قابل بخشش و وحشت‌انگیز بوده است.

در اندرزنامه ماراسپند «اندرج آتورپات مهراسپندان» تصریح شده که قاضی هنگام صدور رأی و حکم، باید روز جزا و کیفر ایزدی را در نظر مجسم سازد.

جنایات به سه نوع بود: اول جنایات بخدا یعنی برگشتن از دین زرتشتی و آئین پدری و نیاکانی خود. در اینحال چنانچه جرم او ثابت میشد، مجازاتش اعدام و در این مورد کمترین گذشتی روا نمیداشتند، حتی درباره خاندان پادشاهی و درباریان و نزدیکان و موبدان، مانند پیر گشنسب برادرزاده شاپوردوم که عیسوی شده بود و همچنین موبد زمان یزدگرد دوم که او هم عیسوی شده بود محاکمه و اعدام گردیدند، علت این شدت عمل درباره از دین برگشتگان، شاید این موضوع بود که در دوران ساسانی اقلیت‌های قوی مذهبی چون عیسویان، بودائیان، یهودیان، مانویان، مزدکیان و صائبین بودند. وجود این آئین‌های مختلف، وضع و اجراء چنین قوانین سختی را درباره از دین زرتشتی برگشتگان ایجاد مینموده است.

دوم جنایت نسبت بشاهنشاه و شورش برضد امنیت کشور و فرار از جنگ و سایر جرمهای سیاسی، که کیفر آنها نیز اعدام بوده است.

سوم جنایت نسبت بیکدیگر از قبیل هتك ناموس، اذیت و آزار مردم، آدمکشی، دزدی که کیفر آن جزای بدنی سخت و حبس و چنانچه فاحش بوده، منجر با اعدام میگردد است، عمل اعدام با گردن زدن، دار زدن، لای دیوار گذاشتن، سنگسار کردن، پوست کندن، زیر پای پیل افکندن صورت میگرفته است. کور کردن هم یکی از مجازات سخت بوده که در حق شاهزادگان یاغی مجری میگردد.

در زمان خسرو انوشیروان در کیفرهای اعدام تخفیفی قائل شده، فقط شورش کنندگان یا فراریان از جنگ را برای اینکه عبرتی جهت دیگران باشد، اعدام مینمودند. بر گشتگان از دین را یکسال زندانی میکردند و در این مدت اگر در اثر اندرز و راهنمایی پشیمان میشدند و باز میگشتند، آنها را رها میکردند. بزهکاران عادی بجزای نقدی و قطع عضوی از بدن آنها محکوم میشدند ولی البته نه بطوریکه از کار کردن باز بمانند. مثلاً زانی را دماغ می‌بریدند و چنانچه مجرم محکوم بجزای نقدی، مجدداً مرتکب همان جرم میشد دماغ و گوش او را می‌بریدند.

نعمان سوم آخرین پادشاه محلی خاندان ابن لجم که در حیره حکمرانی داشتند چون بدین عیسوی گرائیده بود، و بعلاوه هنگام جنگ خسرو با بهرام چوبین انتظارات دیگری از او بود که انجام نداد بین سالهای ۵۵۹ تا ۶۰۴ میلادی بدستور خسرو پرویز مورد بازخواست و بزندان افکندند. زندان او را خانقین و ساباط نزدیک مداین نوشته‌اند و معروف است که سرانجام او را زیر پای پیل افکندند.

گناهکاران سیاسی و ماجراجویان و برهمن زندگان اساس امنیت و آسایش کشور و بنیاد پادشاهی و آنانی که بودشان بیم خطر داشت هر گاه اعدام

نمیشدند و تخفیفی در مجازاتشان قائل میگردیدند و بزندان ابد در زندان «انوش برد» «فراموشخانه» که نزدیک گندیشاپور بوده است محکوم مینمودند. این زندان را از آنجهت فراموشخانه مینامیدند که هر کس در آن زندانی میشد، نام او باید از زبانها هم فراموش گردد.

مانی بنیانگزار آئین مانویت و همچنین قباد «کواذ» پدر انوشیروان که از آئین مزدک حمایت کرده بود، در این زندان افکنده شدند. معروف است که مانی از شدت رنج و آزاری که باو دادند کشته شد و جسد او را بردروازه گندیشاپور آویخته و تاسالها بعد آن دروازه بنام مانی نامیده میشد. قباد نیز در اثر تدبیر و فداکاری همسر و یارانش از این زندان گریخت و پادشاهی از دست رفته را بازیافت و بعداً نیز که مدت ۱۱ سال سلطنتش طول کشید، منشاء کارهای بزرگی از لحاظ تعدیل مالیاتها و شکست دادن بیه قوای رومیها گردید.

نسبت به تعقیب عیسویان و اعدام آنان مخصوصاً (پس از آنکه دین رسمی رومیان گردید) از لحاظ سیاسی و اقتضای مذهبی، شدیدترین رای و مجازات که اکثراً اعدام بود معمول میگردید. کیفر ایرانیانی که پشت به دین پدری و نیاکان خود کرده بودند بسیار شدید و سخت بود.

رسیدگی بچگونگی و بزه این دسته گناهکاران. در دادگاههای عادی صورت نمیگرفت، بلکه بعهده اشخاص و انجمنهای خاصی بود که موبدان نیز در آن وارد و عضو ارشد بوده است، نظریات و رای آنها برضد پیروان سایر مذاهب بدون اجازه و تأیید شاهنشاه اجرا نمیشد. بطور کلی برطبق مندرجات دینکرد، احکام مربوط باعدام و مجازاتهای سخت تابتصویب و امضاء شاه نمیرسید، بموقع اجرا گذاشته نمیشد.

پادشاهان ساسانی برترین قاضی و رای آنها قاطع و لازم الاجرا بود. زیرا اکثراً عدالتخواه و علاقه مند برسیدگی شکایات و احقاق حق قانونی

مردم بودند و مراقبت میکردند که عدالت واقعی در میان مردم اجرا گردد و مردم حق داشتند که اگر در مراجع قضائی درست احقاق حقیقتشان نمیشده، شکایتشان را در مواقع معینی که جهت همین کار تعیین شده بود، بدون واسطه و وسیله بشاه عرضه دارند، و چون دیدن شاه همیشه میسر نبود، از این رو اوقاتی تعیین و بطوریکه نوشته‌اند، پادشاه در جای وسیعی در بالای بلندی سواره میایستاد و بشکایات مردم رسیدگی میکرد. این رسم از آن جهت معمول گردیده بود، تا درباریان و زورمندان و اطرافیان و متنفذان، فرضاً نتوانند مانع تظلم دادخواهان گردند.

فردوسی در این باره میفرماید :

بمیدان شدی بامداد پگاه
برفتی کسی کوبدی دادخواه
بجستی بداد اندر آزر م کس
چه کهتر، چه فرزند فریاد رس
بعلاوه در جشنهای فروردگان و مهرگان روزهای مخصوص بارعام و پذیرائیهای مردم بود و همه میتوانستند در این روزها با پادشاه تماس بگیرند و بدون حاجب و دربان عرائض خود را بیان نمایند.

در باره روزهایی که مخصوص رسیدگی بشکایات حضوری مردم بود، مینویسند که در آنروز بدو بشکایاتی که احیاناً مردم از خود شاه داشته‌اند رسیدگی میشده است. در این هنگام شاه بر زبان جاری میساخت. من در برابر شما قرار گرفته‌ام، اگر جانبداری از من کنید خدا شما را کیفر میدهد. هیربدان هیربد در پاسخ میگفت «اگر خدا سعادت بندگان را بخواهد بهترین شخص کشور را برای آنها انتخاب میکند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد که منزلت شاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری میسازد شبیه آنچه تو الان بر زبان رانندی، بعد بدعوی رسیدگی کرده و اگر حکم بر قصور پادشاه صادر میشد شاه بایستی جبران و تدارک کند و الاشاک کی تعقیب و کیفری عبرت انگیز میدید، تا دیگران دعوی واهی نسبت بشخص پادشاه نکنند. بعد

شاه از محل دادخواهان برمیخواست و تاج شاهی بر سر مینهاد و بجایگاه مخصوص جلوس میکرد و بشکایت شاکیان رسیدگی مینمود.

پادشاهان ساسانی بطوری در برابر قانون و عدالت مسئول و مفید بودند که اغلب در امور مهمه و داوری مربوط بخودشان را نیز برای داوران و داد گاههای دادرسی واگذار میکردند. چنانکه اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی هنگامی که همسرش دختر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی، بر حسب تحریک برادرانش در صدد مسموم ساختن اردشیر برآمد و این سوء قصد کشف شد، قضاوت آنرا بدستوران و داوران واگذار کرد که خطای ملکه را رسیدگی و او را مورد تعقیب قرار دهند و مجازاتش را هر چه قانون اجازه دهد، تعیین نمایند.

مورد دیگر رسیدگی به بزه پیر گشنسب برادر زاده شاپور دوم بود که بدین عیسویت گرائیده، که او را محاکمه و اعدام کردند، و بطوریکه گفته شد قباد پدر انوشیروان که پشتیبانی خود را از مزدک دریغ نداشته بود به زندان ابد محکوم گردید. در شاهنامه ثعالبی^{۱۴} نوشته است که بهرام دوم روزی بیکی از بانوان حرم در اثر خطائی که مرتکب شده بود خشم گرفت و خواست او را بکشد، چون مردد بود موبد را خواست و گفت جزای کسی که خلاف دستور شاه رفتار کند چیست؟ موبد گفت: مرگ مشروط بر اینکه خاطی زن، بچه، مست یا دیوانه نباشد. بهرام از کشتن آن زن خود داری کرد.

آمینوس مارسلینوس تاریخ نویس رومی معاصر ساسانیان مینویسد که: «ایرانیان از قانون بسیار میترسند. بخصوص فراریان از خدمت نظام». برای دعاوی افراد لشکر قاضی مخصوصی بنام سپاه دادور (قاضی عسکر) داشته اند.

وی شو تاریخ نویس چینی قرن ششم میلادی مینویسد: «اما قوانین جنایات آنها، مجازات بقتل معمول است و مقصر را بدار آویخته تیر باران میکنند.

مجازات درجه دوم زندان است. هنگامی که پادشاه تازه به تخت می‌نشیند زندانیان را آزاد میکند. تقصیرات خفیف بواسطه بریدن دماغ یا عضو دیگر مقصر، تراشیدن سریا تراشیدن نصف سر کیفر داده میشود ولی مجازات راهزنان حبس ابد میباشد. زنای محصنه بازن یکی از نجبامجازاتش تبعیدزانی و بریدن گوش و دماغ زانیه بوده است.»

خواجه نظام‌الملک وزیر دانشمند و کاردان ساجوقیان در سیاست نامه فصل سوم دربارهٔ مظالم نشستن و عدل پادشاهان ساسانی^{۱۵} میگوید: «چاره نباشد پادشاه را از آنکه در هفته دو روز بمظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بیواسطه و چند قصه (پیش آید) که مهم‌تر بود باید که عرضه کند و در هر یک مثالی دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند عالم متظلمان و دادخواهان پیش میخواند و در هفته دو روز سخن ایشان میشود و ظالمان را شکسته میدارد همه ظالمان بشکوهند (بترسند) و دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد بیداد کردن از بیم عقوبت او.

چنین خواننده‌ام از کراسه (دفتر یا جزوه‌ای از کتاب) پیشینگان که بیشتر از ملوک عجم دکانی (سکو - جای بلند) بساختندی و براسب بر آنجا رفتندی و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی تا متظلمان را که در آن صحرا گرد بودند همه را دیدندی و داد هر یک بدادندی و سبب این چنان بود که چون پادشاه جائی بنشیند و آنجا باد هلیز و در بند و پرده دار بود، صاحب غرضان و ستمکاران، مظلومان را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند.»

جا حظ در کتاب «التاج» زیر عنوان قضاوت از نظر شاپور مینویسد:

«گویند شاپور ذوالاکتاف پس از مرگ موبدان موبدان^{۱۶} در صد بود تا که را

۱۵ - صفحه ۹ کتاب سیاست نامه بکوشش عباس اقبال چاپ وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۰ صفحه ۱۷ تاج ترجمه آقای حبیب‌اله نوبخت.

۱۶ - قاضی القضاة یا باصطلاح امروز رئیس دیوان عالی کشور.

جانشین وی کند و از جمله کسانی را که در پیشگاه او نام بردند یکی از دانشمندان بود که بکوره استخر جای داشت و ویرا بستودند که او در علم و دین و خدایشناسی و امانت چنان است که بر دیگر داوران سزاوار ریاست و برتری است و شاپور بخواست تا او را بدر بار آوردند و چون بدر بار رسید باریافت و شاپور او را با خود به ناهار دعوت کرد و چون بخوردن نشستند شاپور مرغ بریانی را بدو نیمه کرده نیمی را در پیش خود گذارد و نیم دیگر را در پیش دست او نهاد و اشارت کرد که از این خوراک تناول و باد دیگر خوراکان میامیز ، زیرا پرندگان گوارا تر و گوارش آنها آسان تر است و معده را گران نیاید و سپس بخوردن پرداختند ، ولی پیش از آنکه شاپور از قسمت خود فراغت یابد ، اوسهم خود را تمام کرد و بخورا کی دیگر دست یازید ، و این جمله بر شاپور پنهان نماند . چون میز خوراک را ترک کردند ، شاپور گفتش اینک مرخصی و میتوانی بشهر خود باز گردی ، هر چند ترا برای بزرگترین مناصب قضاوت خواسته بودم ، ولی نیاکان و پادشاهان پیش از ما گفیه اند : هر کس در برابر چشم پادشاهان آزمندی کند بدارائی رعا یاو توده مردم و آنها که صغیرند آزمندی بیشتری خواهد کردن و آن مردبی آنکه بچنان فیضی نایل گردد بشهر خود باز گردید .

مترجم این کتاب در پاورقی اضافه مینماید که نظیر این داستان در کتاب تنبیه الملوك و المکاید ، و بطور ناقص در کتاب محاسن الملوك هم یاد شده است . همین مؤلف در جای دیگر تحت عنوان «انوشیروان چگونه عقوبت کرد» روایت کرده که^{۱۷} : «داستان سرایان در سیرت انوشیروان آورده اند که یکی از نزدیکان او جنایتی کرد و شاه از آن جمله آگاه شد و آن خائن را بر آگاه بودن شاه و قوفی نبود و چنان بود که در آئین ایران مجازات آن گناه کشتن بود و انوشیروان در کشتنش خیره بود . زیرا افشاء گناه وی کشورش را اهانت بود و پادشاهیش را ننگ و توهین ، و همی نگرید که نتواند گناه او را فاش کردن

۱۷ - صفحه ۷۹ همان کتاب .

و نه بی‌محاکمه و اثبات ویرا بقتل رسانیدن زیرا نهانی کشتن و گناهی غیر معلوم را مجازات کردن ، باسنن نیاکان او مباین بود و بادین و آئین کشور ناسازگار ، و اگر آن خیانت را براو می‌بست و عقوبت میکرد شاه رادر برابر قانون پاسخی نبود و برای اثبات آن بینه و برهانی نداشت . . .»

سپس مترجم در پاورقی مینویسد که راغب اصفهانی در محاضرات نیز آورده است که رومیان میگفتند: «ما آنکس را پادشاهی نرسانیم که بر مشورت محتاج باشد ، و ایرانیان میگفتند ما آنکس را پادشاهی نخواهیم که از مشورت خود را بی‌نیاز بیند ...»

در کارنامه خسرو انوشیروان نوشته شده :

«مادر آئین سازی جدید خود نخست بمطالعه آئین پدرانمان آغازیدیم ، زیرا آنها حق برتری و اولویت دارند ولیکن در قبول آداب و نظامات فقط پی حق را گرفتیم و با حق پیوند و خویشاوندی کردیم و جز حق را مراعات نکردیم . بعد از صرافی آئین نیاکان بمطالعه آئین روم و هندوستان پرداختیم و از میان آنها هر قانونی را که پسندیده یافتیم برگزیدیم . پس همه بهمین آئین و نظامات را گرد آورده حال دولت خویش را بآنها مزین گردانیدیم و آنها را دستور عام قراردادیم بعمل و عادت در آوردیم و در رد و قبول قوانین و نظامات روم و هند هرگز از هوی و هوس خود پیروی نکردیم .»

ابن باخی در فارس نامه که حدود سال ۵۰۰ ه . ق . تألیف شده ، نوشته است : «قاعدۀ ملک پارسیان بر عدل و سیرت ایشان و دهش بوده و هر که از ایشان فرزند را ولیعهد کردی ، او را وصیت بر این جمله بودی که پادشاهی نتوان کردن الا بشکر ، و لشکر نتوان داشتن جز بمال ، و مال نخیزد الا از عمارت ، و عمارت نباشد جز بعدل . پیغمبر اسلام را پرسیدند که چرا همه قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان هلاک شدند و ملک پارسیان دراز کشید با آنکه آتش پرست بودند؟ پیغمبر فرمود از بهر آنکه آبادانی کردند اندر جهان ، و داد گسترده اند میان بندگان خدای عز و جل .»

نویسنده تاریخ معروف روضة الصفا مینویسد: « که وقتی رسولی از قیصر بانواع تحف و اصناف هدایا نزد انوشیروان آمد. در طاق ایوان کسری نظر کرد و بر حسن بنا و تزئین و تکلف و رفعت آن عمارت آفرینها کرد. بعد چشم بر اعوجاج میدانی که در پیش ایوان بود انداخت و پرسید: سبب چیست که طرح میدان کج افتاده؟ گفتند سبب آنست که پیرزالی در این مقام منزلی دارد هر چه از او بسؤال التماس کردند خانه خود را بفروشد تا آنرا از میان برداشته صحن مستوی گردد، مطلقاً قبول ننمود، شهریار عادل آنرا بحال خود گذاشته. رسول گفت اعوجاج مقرون بعادل به از استقامت مترتب بتظلم است. »

نویسنده کتاب عهد اردشیر استاد عباس احسان در بیان روزی که اردشیر پادشاه شد و تاج بر سر نهاد، مینویسد که اردشیر چنین گفت: ۱۸

« بدانید: مادر راه گستردن داد و روان ساختن نیکیها و استوار داشتن یاد گارهای خوب و آباد کردن سرزمینها و مهربانی کردن به بندگان و پیوسته داشتن نیکوئیهای کشور و باز گردانیدن آنچه از آن در روز گاری جدا شده است، خواهیم کوشید. پس ای مردم دل آسوده باشید که داد گری من، توانا و ناتوان و فرو دست و زبردست را هر دو در بر خواهد گرفت. من داد گستری را آئینی ستوده و راهی بسوی آرمان خواهم ساخت، و در رفتار بجائی خواهم رسید که ما را بستانند و کردارمان گفتار ما را بر است دارد. درود.

شاه باید بسیار داد گر باشد. زیرا همه نیکیها در داد گری فراهم است. و او با روی استواری است که از رفتن شاهی و پاریگی کشور جلوگیری نکند. نخستین نشانههای بدبختی در هر شهریاری زاده زدوده شدن داد از آن شهریاری است. هر زمان بر سر زمین مردمی درفشهای بیداد به جنبش در آید، شهباز داد با آنها به نبرد برخیزد و بیداد را دور سازد. »

۱۸- صفحه ۱۰۸ کتاب عهد اردشیر تألیف استاد عباس احسان ترجمه سید محمد علی امام شوشتری نشریه شماره ۱۶۷ انجمن آثار ملی ایران.

در کارنامه انوشیروان چنین مینویسد: ۱۹

«چون بیست و هشت سال از شهریاری ما گذشت، بر آن شدم در کار کشورداری و داد گستری نگرشی در کار رعیت و پرداخت بداد خواستهای ایشان و رسیدگی بآن‌ها خود دست یازم. پس بموبد هرمز و شهر و سرزمین و لشکر گاه فرمان دادم مرا از هر گونه دادخواستی و نیز فرمان دادم به سربازانیرا که در پایتخت اند از دید من بگذرانند و آنان را که در مرزها از من دورند، در پیشروی سپاهبدو و پادگوسبان ۲۰ و قاضی امینی که از سوی من بهر جا گسیل شده بود، سان به بینند.

همچنین فرمان دادم خراج گذاران هر شهرستان کشورم، در شهرستان آن شهرستان نزد فرمانده و قاضی شهر و دبیر و امین فراهم آیند و بهر جا از سوی خود یکی را که بدرستکاری و امانت و خدانشناسی و کردانی میشناختم و این ویژگیها را در او آزموده بودم، گسیل داشتم بآنجا که کارداران و کشاورزان فراهم آمده بودند، تا ایشان و کشاورزان و بزرگان و فرودستان را روبرو سازد. و هر کار را بر پایه حق و راستی روان دارد. پس دستور دادم هر کاریکه دادوری در آن درست آمد و همه سوهای دادخواهی بر آن داوری گردن نهادند آنرا در همانجا پایان یافته شمارند. و آنچه را دشوار دیدند بمن گزارش کنند.

درباره رسیدگی باین کارها چندان اهتمام داشتم که اگر گرفتاری کار دشمنان و نگرش بر مرزها نبود، هر آینه دوست میداشتم خودم در کار رسیدگی بمالیاتها و کشاورزان همباز باشم و به همه دیه‌ها یکان یکان بروم و به آنها سرکشی کنم و با مردم یکان یکان سخن گویم ولی ترسیدم اگر باین کار دست یازم کارهایی که بزرگتر است تباه گردد. کارهایی که دیگری جز من بآن نتواند پرداخت و توان انجام آنرا نخواهد داشت و چون کسی آنرا نتواند بستن از

۱۹- از «رفتار نامه انوشیروان بخامنه خود او» شماره ۵ و ۶ (۲۳ و ۲۴ مسلسل) مجله بررسیهای تاریخی

اسفند ماه ۱۳۴۸ ترجمه آقای سید محمد علی امام شوشتری صفحه ۲۴۵.

۲۰- پادگوسبان بیشتر بمعنی حاکم کشوری و دستیاری مرزبان بکار مترفته و بیبقی در تاریخ خود از این

سمت به «کنخدانی» نام برده و پادگوسبان را «کنخدا» نامیده است.

دیگر سوزفتن به یکان یکان دویه‌ها، ناچار برای کشاورزان رنجی پدید می‌آورد از بابت لشکریانی که به ناچار بایستی همراه ما بیایند.

از دیگر سو دوست نداشتیم کشاورزان را نزد ما گسیل دارند تا از کار آباد کردن زمینهای خود بازمانند و بسا در ایشان کسانی باشد که آمدنشان بدرگاه ما برایشان رنجی دارا باشد و از آباد کردن جویها و دیه‌ها که در همه سال باید به آنها درنگریست و در زمانی به آباد کردن آنها پرداخت، باز داشته شوند. از این رو این راه را برایشان برگزیدم و موبد موبدان را سرپرست کار قرار دادم و در این باره نامه‌ها نوشتم و معتمدانی گسیل داشتم که امیدوارم بهمین راه که دلخواه ماست، بروند و چون خود ما باشند.»

«چون خداوند همه کشورهای از دشمنان ایمن کرد و از ایشان جز نزدیک به دوهزار تن دیلمی که دسترسی به مرزهایشان از بابت سختی کوهستان برایمان دشوار بود کسی باز نماند. هیچ چیز را برای کشور خود سودمندتر ندیدیم از اینکه بکار رعیت و امینانی که برایشان گماشته و بایشان سفارش‌ها کرده‌ایم که با مالیات دهندگان بداد رفتار کنند، بازرسیم زیرا گاهی بمارسیده بود که این امینان چنانکه آرزوی ما بوده است، رفتار نکرده‌اند.

پس فرمان دادیم بقاضی هر شهرستان نوشته شود: مردم شهرستان را بی آگاهی کار دارد و سررشته‌دار فراهم آورد. و از دادخواهی‌های ایشان جویا شود و از آنچه از ایشان گرفته‌اند بپرسید و در این باره هوش خود را بکار اندازد و در آن هر چه بیشتر بکوشد و حال یکایک مردم بنویسد و بمهر خود و مهر خرسندی مردم شهرستان برساند و نزد من فرستد و نیز هر چند تن که مردم شهرستان بدلخواه برگزیدند، بنزدم گسیل دارد و اگر مردم خواستند کسانی از فرودستان در نمایندگان‌شان باشد، از آنان نیز فرستد.

چون این نمایندگان فرا آمدند ببار نشستیم و اجازه دادم در پیشروی بزرگان و شاهان و داوران و آزادگان و سرافرازان کشور بحضور بیایند و در

نامه‌ها و دادخواستهای ایشان نگریسته شود. اگر در میان آنها دادخواستی از کاردانان و گماشتگان فرزندان ما و زنان، بود سخن داد خواه رابی خواستن گواه پذیرفتم زیرا میدانستم که خراجگزاران کم زورند و زورمندان برستم ایشان توانا.

هر دادخواهی که خراجگزاران از یکدیگر میداشتند و راه آن روشن بود، فرمان دادم در همانجا ستمگر داد ستمدیده را بدهد. هر کاری که نیاز به پژوهش داشت و یا بایستی سخن گواهانی را که در شهر دادخواه‌اند، شنید. بهمراه دادخواه امینی از دبیران و امینی از عالمان دین و امینی از نوکران و خدمتگزاران خود که با اعتماد داشتم، گسیل کردم و کار را چنانکه شایسته بود سخت استوار ساختم.

زیرا خداوند برای خویشان و نوکران و ویژه گان ماهیچ پایگاهی برتر از حق و داد نهداده است. و نیز از خوی خویشاوندان و پیرامونیان شاه است که بانگیزه نیرومندی و بزرگی که دارد بزور گوئی گرائید.

پس اگر پادشاه نگریستن در کار ایشان رافرو گذاشت، هر آینه زیردستان او تباه شوند مگر اینکه در میان آن بزرگان کسی یافت شود که بر رفتار پادشاهش برود و دین خود را نگهدارد و برعیت مهرورزد و چنین کسان اند کند.

آگاهی که از ستمگریهای ایشان بما رسیده بود، ما را بر آن داشت که درباره دادخواهی از ایشان گواه نخواهیم و نیز اجازه ندهیم ستمکاری یکی، بسبب بستگی بما بی‌رسیدگی بازماند. چه حق برای توانایان و ناتوانان و دارایان و نداران هر دو برابر است و هر دو گروه را باید فرا گیرد.

سو گند که دوست داشتنی‌ترین و ویژه گان در نزد ما، و نیکخواهانترین ایشان بما، آن کسی است که در حق رعیت از رفتار ما پیروی کند، بر بینوایان و مسکینان رحمت آورد و داد ایشان بدهد و هر کسی باینگونه کسان ستم کند، بما ستم کرده است و آنکه بمالشان دست دراز کند بمادست دراز کرده و بر آن شده است پیمان ما را که نگهدارنده و پناهگاه ایشان است، براندازد.

کتابهای حقوقی و روایات قضائی

از کتابهای حقوقی آن دوره غیر از اوستا و زند « ماتیکان هزار داتستان » یعنی گزارش هزار فتوای قضائی است. ماتیکان بمعنی شرح و فصل و گزارش است. این مجموعه قضائی دارای عده زیادی (البته نه یک هزار) دعاوی حقوقی و مراعات و فتاوی آراء مهم صادر شده از طرف داد گاهها و مراجع قضائی است. از قبیل دعاوی مربوط بمالکیت، زناشوئی، ارث، طلاق، معاملات، قتل و دزدی که بوسیله یکنفر حقوقدان مطلع جمع آوری و نوشته شده است. نویسنده دانشمند و بصیر این مجموعه قضائی « فرخ مرد » پسر بهرام است که در زمان ساسانیان می زیسته.

کتاب نامبرده از معتبرترین مدارك قضائی زمان ساسانی است که خوشبختانه قسمت مهم آن باقی مانده و حاوی بسیاری از واژه های قضائی معمول و متداول زمان میباشد.

بعلاوه مقداری از آراء و فتاوی ۵۹ تن حقوقدانها و قانون شناسان درجه یک از قبیل: و هرام، داذ فرخ، سیاوش، یوسان، وه آزاد مردان، داذهر مزد، و هرامشاه، یووانیوم، فرخ زروان، وه هر مزد، زاماسب، در آن نقل گردیده است. بر حسب پژوهشهای خاورشناس عالیمقام فقید آرتور کریستن سن نویسنده تاریخ ساسانیان، نسخه منحصر بفرد آن کتاب مشتمل بر ۷۴ برگ در کتابخانه مانگچی لیجی هوشنگ هاتریاست - ۵۵ صفحه آنرا با یک مقدمه ژ. مودی در سال ۱۹۰۱ (چاپ عکس بمبئی) منتشر کرده و بارتولمه قطعاتی از آنرا بآلمانی ترجمه و با اصل آن چاپ نموده است.

دیگر از کتابهای حقوقی مربوط بمسائل حقوقی خانوادگی مجموعه حقوقی عیسوبخت « ژزو بخت » (رهائی یافته توسط مسیح) دانشمند مسیحی قرن هشتم میلادی میباشد.

این مجموعه در اصل بزبان پهلوی نوشته شده ولی ترجمه سریانی آن

هم بدست آمده است و عیسو بخت برای مسیحیان فارسی زبان نوشته و با مجموعه حقوقی فرخ مرد مطابقت مینماید ولی تحت تأثیر دو نفوذ غیر ایرانی تدوین شده: یکی آنکه نویسنده چون مسیحی بوده تا حدودی تحت نفوذ حقوق و قوانین بیزانس قرار گرفته و دیگر اینکه چون مجموعه را برای مسیحیان ایرانی نوشته بعضی مسائل را ناچار تغییر داده تا با تعالیم مسیحیت مطابقت نماید.

کتاب دیگر نیز که از احکام قضائی دوره ساسانی بحث مینماید داتستان دینیک است که حدود سال ۲۵۰ یزدگردی توسط منوچهر پسر گشن جم پسر شاپور موبد بزرگ فارس و کرمان تدوین گردیده و عبارت از ۹۲ پاسخ که وی به پرسشهای گوناگون دینی و قضائی و اخلاقی «میترو خورشید» پسر «آترومهان» و دیگر از زرتشتیان داده مانند موارد زیر:

«مرد ناخوشی که مشاعر خود را باخته نمیتواند دارائی خود را با وصیت یا بشکل دیگر بکسی انتقال دهد، در صورتی میتواند چنین کاری بکند که هنوز حافظه و هوش سرجا باشد.

وصیت نامه انتقال دارائی که در هنگام بیهوشی و از خود بیرون رفتگی صورت گرفته باشد، اعتباری ندارد و باین میماند که آن مرد بی وصیت در گذشته باشد. مالی که از روی وصیت باید بزن و دختر و پسر برسد، نخست باید از آن دارائی وام مرد در گذشته پرداخته شود و باقی مانده میان آنان تقسیم گردد.

اگر مردی دارائی خود را با وصیت مخصوص بزن و دختر و پسرش انتقال نداد هر يك از آنان حصه مقرر خود را می‌برند، اما اگر یکی از آنان از دو چشم کور باشد یا از دو پالنگ و یا از دست چلاق، قسمت او دو برابر از آن دارائی است که تندرست و بی عیب و نقص میبرد زیرا او از کار عاجز است و از پیدا کردن نمونه زندگی ناتوان. اگر مرد در گذشته از برای تقسیم اموال خویش وصیتی نکرده باشد، بزن دو بهره و به پسرش يك بهره میرسد. اگر از

در گذشته فقط دخترانی بجا مانده باشد، بھر يك از آنان که شوی نکرده باشند، باید از درآمد و دارائی او داده شود.

يك سلسله احکام دینی و قضائی که عبارت از پرسشهای زرتشتیان مقیم هند می باشد از دستوران و موبدان ساکن ایران، در عرض سیصد سال یعنی از سال ۸۴۷ یزد گردی (برابر ۸۸۳ هـ. ق و ۱۴۷۸ میلادی) تا حدود سیصدسال بعد یعنی ۱۱۴۲ یزد گردی (برابر ۱۱۸۷ هـ. ق و ۱۷۷۳ میلادی) از زمان پادشاهان گورکانی تا زمان کریمخان زند که توسط پیکهائی آن پرسشها و پاسخها از هند بایران و از ایران بهند فرستاده میشده است. این مجموعه در دو کتاب بنام «روایات» توسط داراب هرمزد یار گرد آوری و در سال ۱۹۲۲ منتشر گردید.

مطاب آن کتاب، از صحیح ترین مدارك و توسط روحانیان و موبدان زرتشتی در سده های پس از ساسانی، سینه بسینه و دهان بدهان نگاهداری و بهمکیشان خود در هندوستان فرستاده شده است. مندرجات آن کاملاً با نوشته های پهلوی موافق و یکسان است.

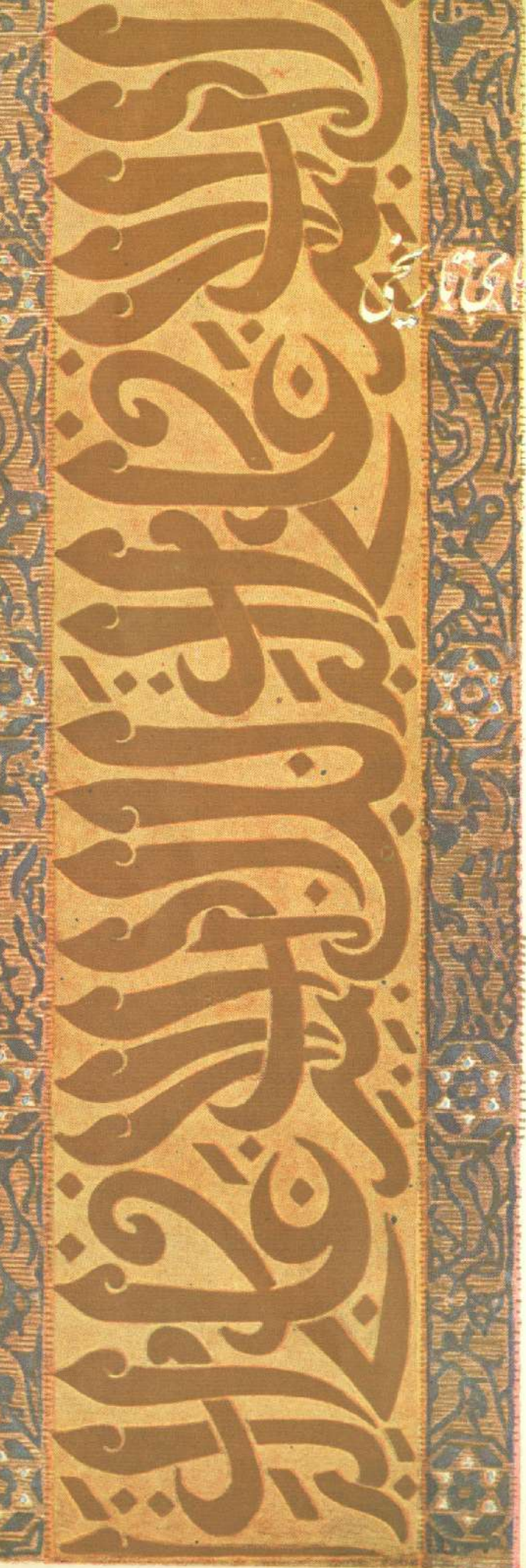
برای نمونه چند روایت آنرا در موضوع فرزند خواندگی نقل مینمایم:

«کسی که بسن چهارده سال و سه ماه رسیده اگر در گذرد، باید از برای او ستر «فرزند خوانده» برگزینند. این ستر اگر بسال کوچکتر یا بزرگتر از در گذشته باشد رواست. باز در روایات آمده: کسی که فرزند ندارد و خویشان هم ندارد، باید کسی را بفرزندی خود بپذیرد از کسی که نزدیکتر بدوست. از دو برادر که پدر و مادرشان مرده کسانی هم ندارند، رواست که مردبی فرزندی یکی از آن دو برادر را بفرزندی خود برگزیند. اگر فرزند خوانده کسی مرد، رواست که به جای او فرزند خوانده دیگری پذیرفته شود. فقط دستور میتواند با مشورت خویشاوندان از برای کسی که در گذشته فرزند برگزیند. اگر کسی پسر نداشته باشد، اما دختر داشته باشد در روز واپسین

از پل چینوت «پل صراط» تواند گذشتن و نیازمند به فرزند خوانده نباشد و زن او که شوی دیگر گزینند. اگر از شوی دومی پسر آورد باید او را پسر خوانده شوهر نخستین خود کند. فرزند خواندگی باید از سوی پدر انجام گیرد، اگر او نباشد از سوی مادر، خویشان نمیتوانند چنین کاری کنند.

خلاصه آنکه قضاوت و امور دادرسی در زمان ساسانیان از اهم امور و مورد توجه خاص شاهنشاهان بوده است و قاضی باید حتماً عادل، پرهیزگار آشنا و عالم بحقوق باشد و ملزم بوده است که عدالت را اجراء نماید و چون بیشتر از قوانین قضائی در کتاب دینی ملاک عمل بوده است، از اینرو قاضی از طبقه روحانیان از بین موبدان و هیربدان انتخاب میشده و مانند يك حاکم شرع محاکم و دادگاههای آن استان و یا شهرستان را اداره میکرد. هر دهکده و بلوکی امین صلحی داشته و گاهی امین صلح ده، همان «دیپگان» یا «دهبان» بوده است.

اسناد و نامہ تاریخی



گزارشهای

میرزا ملکم خان ناظم الملک بوزارت خارجه ایران

مجموعه حاضر، متضمن پنج گزارش سیاسی از میرزا ملکم خان ناظم الملک میباشد که در تاریخ بیست و هفتم ذی حجه سال ۱۲۹۵ قمری هجری، هنگامی که اوسفیر ایران در لندن بوده نوشته شده و در نظر داشته است، آنرا به وزارت امور خارجه ایران بفرستد^۱ ولی بعلمی که از چگونگی آن آگاهی نداریم آنرا به وزارت خارجه فرستاده و در دست بازماندگان او باقی مانده است و اینک نسخه اصل گزارشهای مزبور شامل ۲۹ صفحه رقی در تصرف دانشمند محترم آقای دکتر معینیان همسر یکی از نوادگان میرزا ملکم خان میباشد^۲ و معظم له آنرا باسعه صدری تمام بوسیله برادر همسر خود و دوست ارجمند نگارنده سرکار سرهنگ مهندس -

- ۱- در پشت صفحه اول این مجموعه نوشته شده است «پاکت نهم ناظم الملک سفیر ایران مورخ ۲۷ ذی حجه ۱۲۹۵».
- ۲- مرکز اسناد دانشگاه تهران نیز از این مجموعه میکروفیلمی برای خود تهیه کرده و طی شماره ۲۸۳۴ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه موجود است.

علی ملکمی برای انتشار و استفاده، در اختیار نگارنده گذاشتند از این‌رو من از آقای دکتر معینیان و همچنین از دوست گرامی خود سرکار سرهنگ ملکمی سپاسگزارم. و اما مخاطب این نامه‌ها، بطوریکه از فحوای آنها برمی‌آید، وزیر خارجه وقت، میرزا حسین خان سپهسالار است که از سال ۱۲۹۰ هـ. ق بوزارت امور خارجه ایران انتخاب شده^۱ و تا شوال سال ۱۲۹۷ هـ. ق بر آن منصب و مقام باقی بوده است.^۲

اهمیت این چند نامه و یا گزارش، بیشتر از این نظر است که ما را به وضع سیاسی و اداری آن دوره آشنا میسازد. زیرا در این نامه‌ها از نکاتی گفتگو و صحبت شده است که از غفلت و بیخبری اولیای وقت امور ایران (گزارش یکم) و تغافل کامل دولت در سالهایی که میرزا حسین خان سپهسالار مقام وزارت خارجه را داشته است (۱۲۹۰ - ۱۲۹۷ هـ. ق) و همچنین از وضع سفارتهای ایران در کشورهای بیگانه (نامه نمره ۳) و بالاخره از بی‌توجهی‌های دستگاه وزارت امور خارجه نسبت به حفظ مدارک و اسناد محرمانه و سیاسی که بدست اشخاص غیر مسئول و صلاحیت‌دار می‌افتاده است (نامه نمره ۴) حکایت میکنند.^۳ نکته دیگری که باز از این گزارشها بدست

۱- ر. ک منتظم ناصری ج ۳ ص ۳۳۳ و تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی تألیف

محمود فرهاد معتمد ص ۳ و ۴

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۳۶۳

۳- مسأله بی‌توجهی به اهمیت محرمانه بودن اسناد و حفظ آنها ظاهراً تا سال ۱۳۱۸

هـ. ق نیز مشابه سایر دستگاههای اداری ایران بوده است زیرا نخستین بار در سال ۱۳۱۸

←

می آید ، مطالبیست که در قسمت اخیر گزارش شماره ۴ شامل شرح ورود ملکم به کنگره برلین ذکر شده و این گزارش اولاً مغایر نوشته‌های تاریخ نویسان است که میگویند ایران را به کنگره سال ۱۸۷۸-م برلین راه ندادند و ثانیاً محتوای آن بیشتر به حماسه‌ای شبیه است که جنبه مبالغه آمیز و گزافه گوئی آن آشکار است.

قائم مقامی

→ است که وزارت خارجه بفرکر تأسیس دفتری بنام « کابینه مینستریل » می افتد تا نوشته‌های متضمن مطالب محرمانه را در آنجا حفظ نمایند . (در ک به نامه مورخه ۱۴ رجب ۱۳۱۸ شماره ۷۸۶، برگ ۳۶ در مجموعه ۱۹۹۶ . Supl. Persan . مجموعه اسناد میرزا ملکم خان در کتابخانه ملی پاریس) .

لندن بتاريخ ۲۷ شهری حجه ۱۲۸۵ پاكست [نهم] مشتمل [بر] ۵ نمره

فهره اول^۱

[۱] خداوند گارا از وقتیکه موکب همایون بایران مراجعت فرموده اند^۲ تا امروز از وزارت خارجه هیچ پاكست و هیچ خبر مکتوبی نرسیده است. مسئله افغانستان قبل از جنگ در نزد ارباب بصیرت خوب معلوم و آشکار بود. چه طور ممکن میشد که آن قسم دولت افغان بادولت انگلیس بتواند همجواری بکند و حالاهم چطور ممکن است که افغان از جنگ استیلای انگلیس خلاص بشود. در مقدمات این جنگ جمیع وزرای سابق و جمعی از معتبرین این ملک از قبیل فرمانفرما و مأمورین سابق هند برای دولت هجوم کردند که شیرعلیخان تقصیر ندارد و کمال ظلم است که انگلیس بسا افغان بجنگد. اعتراضات کرده مخالفین و حمایت ایشان نسبت بشیرعلیخان نزدیک شد که دست و پای وزرای [۲] حالیه را در جنگ افغان بکلی به بندد. وزرا در مقابل این اعتراضات بتدریج تفصیل مرادات خود را با شیرعلیخان بروز و نشر دادند و بواسطه نشر این تفصیلات تقصیرات شیرعلیخان را يك بيك باین خلق حالی کردند بطوریکه حالاً عموماً هواخواه این جنگ و طالب اضمحلال قدرت شیرعلیخان هستند. اگر شیرعلیخان زود طالب مصالحه شود او را در کابل مثل یکی از نوابهای هند باقی خواهند گذاشت ولیکن اگر در مخالفت خود ایستادگی نماید و اینهارا مجبور بکند که پیش بروند تا بهرات خواهند رفت. البته در نظر عالی هست که در این چندسال متصل مینوشتم که انگلیسها در مقابل بی‌اعتنائی شیرعلیخان عاجز مانده اند. خبط عمده بیچاره شیرعلیخان

۱ - اعدادی که بین دو قلاب [] نوشته شده نشان دهنده آغاز هر صفحه و شماره توالی صفحات سند اصلی است.

۲ - اشاره به سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپاست که از سلخ ربیع الاول ۱۲۹۵ تا نهم شعبان ۱۲۹۵ بطول انجامید.

این شد که معنی آن عجز انگلیس را نفهمید چون دید هر چه میگوید و هر چه میکند انگلیسها متحمل میشوند خیال کرد که واقعاً اینها در مقابل او عاجز مانده‌اند غافل از این بود که خطا یا وجهالتهای او را يك بيك در دفتر خود ثبت میکنند و يك روزی می‌آیند در حضور فرنگستان حساب‌آورا [۳] میکشند و فتوای دفع او را از خلق انگلیس و فرنگستان میگیرند. اگر چه در طهران هیچکس فرصت و دماغ این را نخواهد داشت که معنی این عرض مرا ملتفت بشود ولیکن محض اینکه در دفتر سفارت و وزارت ما بماند عرض میکنم که خطایا و تقصیرات و بخصوص عجائب عدم کفایت مانیز در دفاتر روس و انگلیس نقطه بنقطه ثبت میشود. هیچ شکمی نداشته باشید که عنقریب جمیع این تقصیرات ما را بمیان خواهند آورد و حکم آنها را از رأی عامه خواهند گرفت چنانکه از برای عثمانی و افغان گرفتند. خواهید پرسید کدام تقصیرات؟ اگر بشیر نخواهید شد و اگر بمن التفات مخصوص خواهید کرد همه را بتفصیل در يك کتابچه جداگانه بیان خواهم کرد و اگر شما هم مثل افغان و عثمانی عاشق اداره خود و طالب تملقات هستید پس از این اشاره مختصر خود هزار عذر میخواهم.

فصل ۲

[۴] بعد از جنگ کریمه دولت انگلیس بیطرفی را شیوه و پولطیک خود قرار داده. در هر موقع حفظ صلح را بر جمیع مقصودات ترجیح میداد. باقتضای طول این پولطیک، ملت انگلیس کم کم از خیال و رسوم جنگ بکلی بری شد. لارده بیکنونسفیلد که بر حسب عمق خیال و قدرت عقل الان اول شخص روی زمین است در این چهار سال بتدابیر دقیق و بمالایمات حکیمانه غیرت و خیالات حریه این ملت را بحرکت آورد. تغییراتی که از پولطیک این شخص در مزاج ملت انگلیس حاصل شده به آسانی نمیتوان بیان کرد و همین قدر باید دانست

۱ - منظور کریمه Crimé است.

که حالت امروزه دولت انگلیس هیچ ربطی بحالت دو سال قبل ندارد. پیرا سال هیچ وزیر انگلیس جرأت نداشت که اسم جنگ را بزبان بیاورد و الآن تمام ملت انگلیس بطوری مستعد جنگ و معتقد پولطیک و زرای حالیه است [۵] که لارڈ بیکنو نسفیلد مثل یکی از سلاطین مقتدر میتواند تمام قدرت این ملت را بهر سمتی که بخواهد حرکت بدهد. مکرر اظهار تأسف میکند که اگر ده سال جوان تر بودم با این قدرتی که حالا بدست من افتاده است دنیا را تغییر میدادم. در هر صورت این حالت و این پولطیک تازه دولت انگلیس در دنیا بخصوص در ممالک مشرق باعث تغییرات کلی خواهد شد. پس از انجام کار افغان، دولت انگلیس امور عثمانی را بطور مالکانه نظم خواهد داد و هیچ شکمی نداشته باشید که مجبوراً از روی یک طرح وسیع بکار ایران خواهد پرداخت. تا این اواخر جمعی از عقلا بر این اعتقاد بودند که هرگز روس بسمت هند حرکت نخواهد کرد. و حالا بچندین وقوعات و سندات معتبر ثابت شده است که قبل از عهدنامه برلین دولت روس از روی یک طرح بزرگ در صدد لشکر کشی بسمت هند و از سه جا لشکر روس رو با فغانستان در حرکت بوده است. از وقتیکه این طرح روس آشکار و ثابت شده عامه خلق انگلیس بر این عزم هستند [۶] که هجوم آینده روس را در هر جا و بهر طور که ممکن باشد از حلاسد نمایند. چنانکه معلوم همه کس است یکی از اسباب بزرگ این کار باید بحکم طبیعت دولت ایران باشد نمیتوان تصور کرد که برد قایق این مسئله در این چند ماه چه نوع مذاکرات مهم بمیان آمده است. چون در مرادوات انگلیس باشیر علیخان در مقدمات کار بعضی خبطها شده که حالا مایه تأسف اینهاست و زرای حالیه کمال مواظبت را دارند که در مرادوات ایران خبطی نشود. بعلم الیقین میدانم که این اوقات در موافقت و تقویت ایران از هیچ نوع همراهی مضایقه نخواهند داشت. هرات را مشکل می بینم باین زودیهها بما بدهند ولیکن در عوض آن بعضی املاک دیگر و بعضی تلافیهای دیگر هست که خیلی خوب میتوانیم بگیریم

عقیده بنده این است که در اینموقع بجهت ضبط مرو و استحکام عموم حدود یا جمیع اسباب لازمه را میتوانیم در کمال خوبی از انگلیس بگیریم.

در نظر عالی هست که در اینجا میفرمودید لارڈ کرنویل از روس بیشتر از ما میترسد [۷] آنوقت حقیقتاً آنطور بود چون مقصود ملت انگلیس حفظ صلح بود و بس، جمیع وزرا میلز زیدند که مبادا بر خلاف میل ملت در مرودات خارجی مایه برودت و حرف منازعه بمیان بیاید. این بود که نه بدولت ایران و نه بهیچ دولت دیگر بهیچوجه نزدیکی نمیگردند. حالا بکلی برعکس آنست خود دسته کرانویل پیش از سایرین در جنگ روس اصرار دارند و بعد از این عامه بزرگان و خاق اینجا بجهت دفع روس از هیچ نوع اقدام باکی نخواهند داشت. در مقابل این عزم انگلیس دولت روس هم خوب فهمیده است که بجهت دفع مخالفت انگلیس در امور مشرق بجز لشکر کشی بهند چاره دیگر ندارد. بنابراین بعد از این روس هم تمام قدرت خود را صرف لشکر کشی مزبور خواهد کرد. در این عزم طرفین هیچ تردیدی باقی نمانده و از طرفین بطوری مشغول کار هستند که میتوان گفت الان روس و انگلیس باهم در جنگ هستند. راست است هنوز بهم توپ نمیزنند ولیکن آنچه میکنند و آنچه بعد از این بکنند مقصود [۸] و احدشان این خواهد بود که بنیان هستی همدیگر را زودتر و بهتر خراب بکنند. باعتبار بنده در میان عظمتهای این عداوت انگلیس و روس ما میتوانیم خیلی فایده های بزرگ برداریم ولیکن هر گاه بگوئیم مادر بند فایده نیستیم و میخواستیم همین طور آسوده و بیطرف بنشینیم این خیال خام حکماء دولت ما را بکلی منعدم خواهد کرد. در حین جنگ روس و عثمانی ما بر حسب اتفاق توانستیم در یک گوشه فراموش و بیطرف بمانیم. ولیکن در میان جنگ روس و انگلیس بیطرفی ایران بهزار دلیل از جمله محالات خواهد بود. این فقره در نزد روس و انگلیس بطوری ثابت و در نظر ارباب بصیرت چنان محسوس است که در شرح نکات آن هیچ لزومی نمی بینم. بنابراین دولت ایران خواه و نخواه باید خود را مخلوط این جنگ معظم بداند و از حالا چنان مقدمات فراهم بیاورد که در ظهور جنگ

بتواند شریکی را اقلای بهمدستی دیگری رفع نماید. بنده عرض نمیکنم که دولت ایران همدستی کدام را اختیار بکند. عرض من این است [۹] که باید از حالا بدون فوت یک دقیقه بواسطه مذاکرات دولتی طرح و لوازم حرکات آینده خود را فراهم بیاورد.

بنده بی آنکه بر عهده اولیای دولت علیه بقدر ذره [ای] تکلیفی وارد بیاورم از پیش خود محرمانه داخل بعضی مذاکرات بزرگ شدم. اقدامات و تحریرات بنده خیلی بیش از انتظار من اثر بخشید. اولاً از اطلاعات و حسن نیت مازیاده از وصف ممنون و امیدوار شدند و ثانیاً از روی اعتماد باین خیال افتادند که بامداد داخل مذاکرات بسیار مهم بشوند. شاید در طهران بواسطه شارژد افر خود از خیالات اینجا اشاره کرده باشند. اگر چه مشکل می بینم که در آنجا باین زودی صریحاً و تماماً داخل مذاکرات عمده بشوند. مذاکرات اینجا از روی کمال محرمانیت و اعتماد بوده است و از برای اینکه بدانید اقدامات بنده چه معنی و چه قدری داشته همین قدر عرض میکنم که مذاکرات ما بدون مداخله هیچ منشی، محرمانه بخط خود لورد سالسبوری شده است [۱۰] باعتقاد بنده از وقتی که ایران با انگلیس مرادده دارد تا امروز چنین مذاکرات عمده و چنین احتمال پیشرفت در میان نبوده است ولیکن بهزار افسوس عرض میکنم که وقتی بنده غرق این مذاکرات بودم و لورد سالسبوری را باین مقام آورده بودم که از روی منتهای اعتناء و اهمیت بخط خود بامن مکاتبه میکرد یک دفعه ملتفت شدم که دولت ایران بحدی از این عوالم خارج است که حتی در چنین ایام نیز هیچ نمیداند آیا در لندن سفارت دارد یا نه. بی اعتنائی و بی قیدی که اینروزها از طهران بعامة مصالح این صفحات بظهور رسید فوق تصور من بود. از تحقیق بعضی نکات، بی قیدی اولیای دولت ایندفعه بر من خوب معلوم شد که از من بیعارتتر و احمق تر آدمی در ایران نبوده است.

[۱۱۱] نمره ۳

ده ماهه مقررى اين سفارت نرسیده است . يقين مستوفيهای وزارت جليله ، سيچقان ئيل و تنكوز ئيل و بقايا و حواله قسم و آيه و همه حكتمهای وزارت اين عهد را باهم مخلوط خواهند كرد و بمن جواب خواهند گفت كه اگر مقررى سفارت دوروز تاخير بكنند كره آسمان بهم نخواهد خورد . بلى كره آسمان بهم نخواهد خورد و ليكن سفارتى كه در مثل لندن جائي ده ماه به نسيه كارى و وعده های دروغ و قرض و گدائى بگذرانند چنان سفارت مایه ننگ دولت و چنان دولت مایه نفرت دنيا خواهد بود . شكى نيست كه بندگان عالى جميع اهتمامات را بعمل آورده اند ، تنخواه وصول نشده است . غرابت اين معنى هر چه باشد حيرت بنده در اين نكته ديگر است كه دولت عليه ايران و وزارت جليله خارجه در حفظ سفارت خود عاجز مانده اند و توقع دارند يك نفر مأمور كه بچندين قسم صدمات پى در پى [۱۲] مضمحلش كرده اند در لندن سفارت نگاه بدارد . من مبالغى از دولت طلب بلا نزاع دارم كه تفصيل آنرا مكرر عرض كرده ام و در اين سفر همايون شاهنشاه روحى فداه هم مبالغى مخارج فوق العاده كرده ام . با وصف اين اوليائى دولت ما ، ده ماهه مقررى مرا عقب مياندازند و تعجب ميكنند كه چرا در مداحى فضائل ايشان بيجهت كوتاهى مينمايم . اگر از اول بمن ميفرموديد مواجب نخواهيم داد تكليف من خيلى آسان ميشد اما وقتى وعده ها و قسمها و تلغرافهای جنابعالى را پيش خود ميگذارم و ضررهای گوناگون كه از تخلف آنها بر من وارد آمده است ملاحظه ميكنم مى بينم مثل اين است كه دولت ما خواسته است عمداً بوعده های دروغى سفارت خود را سرگردان و پريشان و آلت رسوائى خود بسازد . خاطر دارم هر وقت مقررى سفارت اسلامبول دير ميكرد^۱

۱ - اشاره به سفارت ميرزا حسين خان مشير الدوله در اسلامبول است كه مدت آن از ۱۲۷۵ تا ۷ و ۱۲۸۶ هـ ق بوده است (ر.ك منتظم ناصرى ج ۳ صفحات

۲۶۱ و ۳۱۱ و ۳۱۵)

بمیرزا سعیدخان هزار فحش می‌گفتید که ای مرد ناقابل اگر نمیتوانی مواجب سفیر را برسانی چرا از منصب خود استعفا نمی‌کنی و در آن ضمن مثل می‌آوردید که این مرد در منصب خود یک کیسه پولی پیدا کرده است و روی [۱۳] آن افتاده است و هر قدر باولگد می‌زنند او از روی آن کیسه منصب خود حرکت نمی‌کند. بنده همیشه شریک این ایراد بندگان عالی بوده‌ام و موافق سلیقه سابق بندگان عالی خیلی چیزها دارم که بر کیسه منصب بمراتب ترجیح میدهم که از آن جمله یکی استغنائی طبع من است. چنانکه الان این مواجب کشیف را که باید از اول سال تا آخر سال دیگر بهزار نوع التماس و تملق و تصدق و نامردی از همت ریاست شما گدائی بکنم همه را بشما پیشکش مینمایم من در خود اینقدر هنر سراغ دارم که بتوانم بدون ننگ این نوع مواجبه‌ها در دنیا زندگانی بکنم ولیکن حقیقتاً بسمبارک جناب عالی بهیچوجه در قوه من نیست که بتوانم بدون مواجب در لندن سفارت نگاه بدارم در حق شخص من هر طور حرکت بکنید هیچ عیب نخواهد داشت اما والله این نوع حرکت شما نسبت باین سفارت هم ظلم هم گناه، هم خیانت است بدولت. اگر من در خدمات خود نسبت بشما کوتاهی کرده‌ام قطعاً ملت و پادشاه و خزانه دولت بشما کم خدمتی نکرده‌اند. الان در دنیا هیچ وزیری نیست که بقدر جناب عالی [۱۴] قدرت و مال دولت را بدست خود گرفته باشد. یقیناً قادر این هستید که در لندن یک سفارتی نگاه بدارید. مرا با این قدرتی که دارید هر قدر که میخواهید فانی بکنید بسیار خوب ولیکن راضی نشوید که در چنین ایام و در عهد وزارت شما سفارتی که شما خود خلق کرده‌اید در نظر فرنگستان اسباب افتضاح دولت و مایه ننگ ریاست بشود.

[۱۵] نهم

از جمله تاز گیهای بامزه یکی این است که روزنامه اختر در ضمن بعضی تحقیقات بسیار رنگین همان مضامینی که بنده از برلین محرمانه خدمت بند گانعالی تلغراف کرده بودم در کمال خفت چاپ و مرا تمسخر کرده است. از اینکه اولیای دولت عرایض و مذاکرات محرمانه سفرای خود را اسباب تمسخر روزنامهها میسازند خیلی خوشوقت شدم زیرا که آزادی روزنامه، اولین اسباب و ترقی ملت است و علاوه بر این فایده عامه يك فایده خاصی هم برای شخص بنده دارد. من در دنیا بجهت حفظ وجود ضعیف خود هیچ اسبابی نداشته ام مگر قلم من و کموقلم من بواسطه عدم آزادی روزنامههای ما شکسته بود حال که خود اولیای دولت محرك این آزادی شده اند مثل این است که خواسته اند مخصوصاً يك التفات بزرگی در حق من مبذول بفرمایند. از ظهور این التفات غیر مترقبه نهایت تشکر را دارم. [۱۶] چندی قبل شخصی از اهل شیراز که از طفولیت در هند تربیت یافته و صاحب اقسام کمالات و بخصوص منشی بی عدیلی است و یکنفر از جوانان کرد که مدتها در پاریس علم حقوق تحصیل کرده بایکی از علمای عرب که از اهل شام و در اینجا معلم زبان عربی است متفقاً پیش من آمدند و خواستند در لندن يك روزنامه فارسی برپا کنند که بسبب آزادی اینجا از اوضاع مشرق بحث نمایند. جمعی از انگلیسهای صاحب ذوق و صاحب دولت هم با ایشان متفق بودند. اگر چه طرح ایشان با اعتقاد بنده بهترین اسباب اصلاحات امور ایران بود و لیکن چون در عالم بیخبری سلیقه اولیای دولت علیه را منکر چنان روزنامه میدانستم تقویت نکردم و عدم تقویت من مانع پیشرفت مقصود ایشان شد. با کمال تأسف می بینم که در اینباب خبط بزرگی کرده ام حال که برخلاف گمان من از خوشبختی ایران اولیای دولت علیه محسنات آزادی روزنامه را حتی در تحریرات محرمانه دولتی ملتفت و معترف

شده‌اند بنده هم بجهت تجدید طرح این اشخاص اینجا کمال تقویت را [۱۷] خواهم کرد و انشاءالله طوری خواهم نمود که روزنامه‌های فارسی اینجا در پیروی اختر و در بحث امور دولتی هیچ‌قسم کوتاهی نکنند^۱.

تأظهور روزنامه لندن در باب تحقیقات اخیر چند کلمه بیان لازم است. وزیر اختر باقتضای علوخیالات و همت خود تمجب میکند که بملکم ما چرا هزار لیره مخارج دادند. اولاً چنانکه بندگانعالی میدانند این فقره دروغ است ثانیاً اگر هم اولیای دولت ما از روی یک همت مجال، هزار لیره خرج سفر داده بودند این مبلغ قابل این نیست که وزرای ما از صرف آن بچنان مأموریت اظهار تعجب یا کسب افتخار کنند.

این مبلغ و این همت دروغی در جنب چنان مأموریت و نسبت بشان یک دولت که میخواست با دول فرنگستان هم حقوق بشود بحدی پست و نالایق است که وزرای دولتخواه مامیبایستی محض پوشاندن فقر دولت این مبلغ را بقدر قوه مخفی نگاه‌دارند نه اینکه [۱۸] از روی تعجب و بدروغی مایه افتخار دولت قرار بدهند. از تفصیل مخارج سیار سفر اعرص نمیکنم، اما اینقدر میدانم که مأموری که از طرف کشیشهای ارمنی از اسلامبول به برلین آمده بود هشت مقابل آنچه اولیای دولت ما بمن گرم فرموده بودند خرج کرد. وزیر اختر پس از آنکه چنان همت دروغی و ننگ‌آور را با اولیای دولت نسبت میدهد میگوید ملک ما مثل یک عارض بلغار وارد کنگره شد. اولاً در کنگره عارض بلغار نبود. این لفظ بلغار را عمداً بدروغی داخل کرده است که باعتقاد خود خفت‌شان سفیر ایران را بهتر محسوس کند. ثانیاً جمیع دول در حضور آن مجلس که سلطان مطلق دنیا بود بجهت عرض مطلب خود آمده بودند. ثالثاً وزرای اختر باید خوب بدانند که اولیای ما در وقتی بصرافت کنگره افتادند که کنگره در برلین باز شده بود و منتهای آرزو و حرف ما

۱- محتمل است فکر انتشار روزنامه قانون از اینجا در مخیله میرزا ملکم خان راه یافته باشد.

در پاریس این بود که ما را هم فقط بقدر رومانی در کنگره راه بدهند. اینفقره هم بنظر بحدی محال میآمد که ما خودمان همه در میان خود از چنین توقع خود میخندیدیم چنانکه حقیقتاً هم وقتی این توقع ایران را [۱۹۰۱] در برلین اظهار کردم جمیع وزرای دول بطعنه و تمسخر جواب گفتند که صرب با صد و بیست هزار لشکر يك سال جنگید و ولایات عثمانی را مسخر کرد، رومانی شريك روس بود و لشکر و امپراطور روس را در میدان جنگ نجات داد و آلمان بالشکر خود در يك ولایت عثمانی نشسته است قره داغ چندین اردوی عثمانی را منهدم کرد و یونانی شصت هزار لشکر در سرحد حاضر کرده چندین ولایات عثمانی را مغشوش و نیمه تصرف کرده است و همه این ملل جزو ممالک فرنگستان هستند و همه این هنگامها از برای تقویت و ترضیه آنها بود دولت ایران که هیچ کاری نکرد و در این چندین هزار سال هرگز داخل این مجالس نبوده چه حق دارد که داخل مجالس کنگره فرنگستان بشود و انگهی صرب و رومانی و یونانی علاوه بر آنچه در میدان جنگ کردند هیچ تدبیر و هیچ اجتهادی نبود که در عالم پولطیک هم بکار نبرده باشند. رؤسای این ملل که بخانواده سلطنت انگلیس و روس و آلمانیها انواع [۲۰] قرابت و بستگی را دارند پیش از وقت هزار نوع اسباب فراهم آورده بودند. صدراعظم و وزیر امور خارجه و جمیع سفرا و مامورین که در فرنگستان داشتند هر کدامی بایست نفر از عقلا و صاحبمنصبان قابل همه در برلین قبل از وقت حاضر و مشغول کار بودند در مقابل همه اینها منتها قدرت و تدبیر اولیای دولت ما این بود که يك سفیر خسته و دماغ سوخته خود را تك و تنها بپانصد امپریال آن هم در حالتی که يك ساله مواجب و مقرری او را نداده بودند و هنوز هم نداده اند بهزار اطمینانهای بی پا او را مأمور کردند که جمیع نوشتجات لازمه را بعموم وزرای بزرگ در يك شب بنویسد و با خودش با چاپاری ببرلین ببرد. این و کیل مختار ایران این ملکها با اینهمه اسباب معظمه که مایه حسد وزرای اختر شد آیا در برلین چه میتوانست بکند و چه کرد. این وزرای اختر وقتی بیست سال در تحصیل

علوم فرنگ‌جان‌کنندگان و وقتی املائی اسامی وزرای کنگره را یاد گرفتند و وقتی تحریرات و کتابچه‌های گوناگون که بهریک از دول‌جدا [۲۱] جدا نوشته شد توانستند بخوانند، آنوقت خواهند فهمید که ملکم ما چه کرد. چیزیکه محقق است این است که وقتی ملکم وارد برلین شد رئیس کنگره و وزرای روس و وزرای انگلیس و وزرای عامه دول بطور صریح جواب گفتند که دخول ایران در کنگره اگر چه مثل صرب و رومانی باشد در هیچ صورت ممکن نخواهد بود و بعد از چند روز و کیل ایران، همین ملکم ما، با اختراعات فوق‌العاده که در حق سفیر هیچ دولت واقع نشده بود داخل مجلس کنگره شد اگر چه بهانه حضور بنده در کنگره گرفتن قطور بود ولیکن چون این فقره مثل جمیع مسائل کنگره در خارج بواسطه تحریرات و مذاکرات محرمانه گذشته بود، دیگر بهیچوجه لازم نبود که بنده در کنگره بر سر قطور مباحثه و استدعائی بمیان بیاورم. آن چند کلمه سؤال و جوابی که در کنگره کردم محض این بود که یعنی ما هم در این مجلس حق مذاکره داریم و در این مذاکره مختصر هم بهیچوجه مثل مأمورین سایر دول نگفتم که بجهت عرض فلان مطلب آمده‌ام بلکه با کمال تشخص گفتم آمده‌ام [۲۲] به بینم در حق حدود ایران چه کرده‌اید و چه می‌کنید. اگر وزرای اختر فی الجمله انصاف و دولتخواهی میداشتند باسانی میفهمیدند که این قسم سؤال من از کنگره در حالتی که باشان و حقوق مساوی در حلقه وزرای دول بزرگ نشسته بودم در تاریخ ایران اعظم افتخارات این سلطنت خواهد بود. اگر چنانچه وزیر اختر میفرماید من فقط یک عارض بلغار بودم، بیسمارک که با استقبال سلاطین نمیرود در حین مشورت کنگره از کرسی ریاست خود بر نمیخواست و با همه صاحب منصبان تسامد در با استقبال من نمیآمد. از مآثر این سلطنت و از وقایع وزارت آنجناب امجد در تاریخ دنیا فقط دو یادگار باقی خواهند ماند. یکی سفر اول همایون بفرنگستان و یکی دیگر دخول و کیل ایران بکنگره. جمیع آن بازیچه‌های دیگر که حالا در طهران اسباب افتخار اولیای دولت ماست کلا خواهند رفت. اما سفر

همایون و عارض بلغاری ایران در کنگره تا انقراض عالم در تاریخ مذکور خواهد بود^۱. از معکوسیه‌های امور ما [۲۳] این فقره خارج از تصور من بود که عامه روزنامه‌ها و کل وزرا و عموم عقلا، دوست و دشمن، مرد و زن، این قسم نصرت ایران را در کنگره بصد قسم تعجب و تحقیقات شایسته تحسین و تمجید خواهند کرد و وزرای ایران علاوه بر اینکه بر این نصرت خود بقدر [ذره‌ای] عظم قرار نخواهند داد معنی و قدر آنرا از راه کمال دولتخواهی مایه تمسخر خواهند ساخت و وزرای اختر بر من می‌بخندند که بعد از کنگره چرا از وجود رقصیده‌ام. سبب این رقص مرا جمیع وزرای فرنگستان باقسام تهنیت بمن بیان کرده‌اند ولیکن در این موقع از بندگانعالی استدعا دارم از وزرای اختر بپرسند که وقتی من در کنگره بر لین میرقصیدم آنها در همانوقت و در همانشب در چه نوع جاها میرقصیدند. يك فقره دیگر عرض بکنم، دیگر مطلب تمام است. وقتی بنده بجهت دخول و کیل ایران بکنگره در پیش وزرای دول هر ساعت بيك وسیله تازه اصرار می نمودم بمن میگفتند مقصود شما را هر چه باشد در کنگره بعمل [۲۴] می‌آوریم ولیکن بفلان وفلان دلیل دخول سفیر ایران بکنگره محال است. بنده باقسام وسایل بر این نکته ایستادگی و اصرار می نمودم که قطور و سایر مطالب جای خود دارند، اصل مقصود و عمده مطلوب بندگان اقدس همایون شاهنشاهی اروحنا فدا این است که دولت ایران بواسطه حضور خود در کنگره فرنگستان اگر چه يك دقیقه باشد با دول فرنگستان در چنین مجمع دولتی شرف مشارکت داشته باشد. رؤسای کنگره در مشورت محرمانه خود اینطور میگفتند که دولت ایران قدر و معنی چنین شرف را بهیچوجه نخواهد فهمید. ورود ایران در کنگره، شرافت کنگره را کم خواهد کرد و شرافت کنگره برحالت اولیای دولت ایران چیزی نخواهد افزود. من در اصلاح این عقیده خدامیداننده‌ها

۱- در یکی از شماره‌های آینده مقاله‌ای درباره سفرهای ناصرالدین شاه بفرنگ خواهم نگاشتم تا حقیقت درستی و نادرستی این دعوی روشن شود.

کردم و حالا می‌بینم که رؤسای کنگره معنی دولتخواهی و طرز خیالات ما را چه قدر بهتر از من درك کرده بودند .

[۲۵] نهمه ۵

چهار سال قبل از این در باب تنخواهی که مرحوم معیر بانك گذاشته است از بنده تحقیقی فرمودند من هم تفصیل آنرا باسواد يك وکالت نامه خدمت بندگان عالی فرستادم و عرض کردم اگر میخواهید تنخواه وصول بشود باید آن وکالت نامه را با شرایطی که شرح داده بودم امضاء نموده پیش من بیاپیش دیگری بفرستند .

از آن تاریخ دیگر در اینباب از طهران هیچ جواب و هیچ فرمایشی نمی‌رسید تا اینکه بعد از دو سال ، تلغراف فرمودند که تنخواه بانك را چه کردید خیلی تعجب نمودم زیرا که در اینباب نه دستورالعملی و نه وکالت نامه بمن رسیده بود . همین مضمون را در جواب عرض کردم از آنوقت باز تمام دو سال هیچ فرمانی در اینباب بمن نفرمودند تا اینکه اینروزها باز تلغرافی از جنابعالی زیارت شد که می‌فرمائید حکم میکنم که تنخواه معیر را از بانك بگیریید . معنی این حکم را حقیقتاً نفهمیدم . بنده که بهیچوجه وکالت نامه در دست ندارم چه طرز [۲۶] میتوانم از بانك پول بخواهم . اگر میخواهید تنخواه را بگیرم پس اول بفرمائید وراث آن مرحوم وکالت نامه که سواد آنرا فرستاده‌ام ، در پیش قونسول انگلیس امضاء بدارند و بعد پیش بنده بفرستید . وصول تنخواه از بانك ، کار دو روز است بشرط اینکه وکالت نامه حسابی در دست باشد . میترسم باز بسبب سابق بواسطه عدم وکالت نامه مطلب معوق بماند و باز از بنده مؤاخذه بفرمائید که تنخواه چه شد . مطلب را مفصل عرض کردم که دیگر اشتباهی باقی نماند . بدون وکالت نامه جای حرف نیست . با وکالت نامه در دو روز تنخواه وصول خواهد شد .

بارون رایتر در باب مسئله راه آهن پروتست سابق خود را باز اینروزها تجدید کرد. باعتقاد بنده خود انگلیسها محرك تجدید پروتست او شدند و باز باعتقاد جاهلانۀ بنده مجال میدانم که بالمآل دولت انگلیس در کار او مداخله نکند. رفع عقدۀ این کار در ابتدای منازعه بسیار آسان بود [۲۷] و حالا هم باز خیلی آسان است ولیکن چنانکه بندگانعالی هم بتجربه کامل مطلع هستند اولیای دولت ما از راه راست و سهل نفرت دارند و همیشه لذت ریاست خود را در پیچش و در مشکلات امور قرار میدهند.

چون این اوقات در روزنامهها زیاد میخوانم که در ایران راه آهن میسازند لازم میدانم در این باب چند کلامه عرض بکنم که اولیای دولت علیه بی جهت اوقات خود را در مذاکرات بیجا ضایع نکنند.

در دنیا هر راه آهن که ساخته میشود به پول عامۀ خلق است. یعنی بجهت ساختن راه آهن باید اول از خلق ملیانها قرض کرد. بنا باین مبنای اصلی، لازم است که قبل از هر نوع گفتگو اول تحقیق نمائیم که آیا خلق فرنگستان بما پول خواهند داد یا نه. بنده بعلم الیقین باولیای دولت خبر میدهم که با این وضع ایران بهیچ شرط و بهیچ ضمانت خواه مستقیماً خواه بتوسط کمپانی یک دینار [۲۸] بدولت ما پول نخواهند داد. دولت علیه یقیناً بسالقه این استعداد را دارد که از فرنگستان دو یست کرور تومان پول بگیرد. اما چون از شرایط و مقدماتی که در این نوع معاملات واجب است اصلاً در ملک و حتی در خیالات ما هم وجود ندارد، باینجهت پیش از وقت نمیتوانیم حکم بکنیم که با این وضع هرگز نه پول خواهیم داشت و نه راه آهن.

حکومت مصر بمنزلۀ یکی از ولایات ایران است و با اینکه ششصد کرور قرض دارد و پارسال نیمه ورشکست شد، چند روز قبل از این در ظرف چند ساعت بیش از پنجاه کرور تومان بحکومت مزبور قرض دادند و البته در نظر دارید که در سفر اول موکب همایون^۱ کل وزرای، با حضور تمام دستگاه

۱- سفر اولی ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ هـ ق از ۲۱ صفر تا ۳۰ رجب بود.

سلطنت در پاریس و درویانه^۱ يك ماه شب و روز تدبیر و التماس کردند هیچ کس بهیچ شرط ده هزار تومان بما قرض نداد. سبب این فرق عظیم میان حکومت مصر و دولت ایران چیست هر وقت اولیای دولت مانکات این [۲۹] فرق عجیب را فهمیدند آنوقت در ایران راه آهن که سهل است همه چیز خواهیم داشت.

از من میپرسید که سبب این فرق چیست بنده از بیست نکات آن فقط یکی را عرض میکنم. بنای این قسم معاملات و استقرضات دولتی همه جامبنی بر ناموس دولت است. دولتی که از آئین ناموس بحدی بری باشد که اعقل و زرای آن سفرای دولت را در نظر عامه دنیا بر سرچند شاهی مقرر می‌کنند از اول سال تا آخر سال در دست بقالهای فرنگستان ذلیل و رسوا بگذارد کدام احمق است که باطمینان ناموس بچنان دولت بك دینار قرض بدهد. **ملکم**

۱- منظور وین Vienne است.

لسان
تالیف ۲۷ مهر ۱۲۹۵

پایه
منتخب نامه

من اول

صد او که کار
از وقتی که ملک هایدن بر این مرتبه
تا امروز از وزارت خارجه پست
پست به شرح خبر موبنا رسیده است

سید افغانی قبل از جنگ در وزارت باغبانی
و کشاورزی چه طور ممکن می شد که آن قسم
بر آن هم به سبب از آن است
اینک صفا برود در محضات این جنگ
معتبرین این ملک از قهر فرانسویان
در شیرینی تقصیر ندارد و حال ظم است
که در محضات این نسبت بر علی بن زید است

حیات را در جنب افعال بسیج برسد و در روزهای این عمر حضرت
 بتدریج تقصیر مراد است خود را بر عین آن روز نشود و در این احوال نشود
 تحصیل تقصیرات شرعی آن را یک باب با این خلق حال خود نظر کرده
 عمرها بر او خواهد این جنب و طالب صحت دل قدرت شرعی می باشد اگر
 شرعی آن روز و طالب مصلحت بود و در روزگار مشیت از او آید باشد باقی
 خواهد بود که است و بس که در حق است و در آنجا که ناید و اینها را محرم کند
 پیش برود تا بهر آن خواهد رفت البته در نظری است که در این
 چند متصبر میباشند که تقصیرها در مقامی است که شرعی آن عمر نامه
 خط عمده پی ره شرعی آن این شومر آن عجز تقصیر را تقصیر چون در
 هر چه میگوید در هر چه است تقصیرها متعذر می شود حال را که در واقع اینها در
 مقابر در عصر نامه اند که عذر از این بود که خطا و جهالت است و در این
 در دفتر خود ثبت می کند یک روزی بیند در حضور فرستادن است

می کشند و فرمای دفع ادرار از ضمن انقباض و در سال می کشند
 در طهران مسکنی فرصت و در غرض این در کوزه داشت و همین عرض
 متف بود و پس از آن در دروغ سفاقت و در ذات با نام غرض
 در خط و تقصیرت و بخصوص عجیب عدم کفایت باز در دفا تر در
 انقباض نقطه نقطه می شود هیچ گاه نشانه بشید و غرضت
 این تقصیرت با رابیان خواننده آورد و حکم آنها در ادراری عینه
 ارف بخانه ادراری عثمانی در افغان ارفه خواننده رسیده
 که در تقصیرت اگر تعمیر خوانید و اگر این لغات مخصوص خوانید
 همه بر تقصیرت در یک آنچه جدا گانه با آن خوانم کرد و اگر این لغات
 و عثمانی عشق ادراره خود در طب معتقد است پس از این است مخصوص

خود هر از عهد می خوانم

بعد از جنگ قریه در آن کتب مطرف را بشود بطیب خود قرار داد
 در هر موقع خطب در جمع مقصود است بجمع میداد بقصر طران این
 بطیب منت کتب کم کم از خیال در راه جنگ بصری
 دارد بیکر سفید در جنگ عن خیال و قدرت عثمان آن اول شخص روی
 زمین است در این چهار سال بعد بر دشمن و بعد بایست صیای غیرت و
 خیالات صریحه این منت را بکوت آورد تغییر آنکه از بطیب این شخص
 در مزاج منت کتب صبر شده با آن نمودن همان کرد همین قدر با بد است
 در حالت امر در ده است کتب هیچ بطبر سگ است در سال قبل از در
 بر آریک هیچ وزیر کتب طرب است که هم جنگ در زبان چار
 در لندن ۲۰ منت کتب مطرفی مستعد جنگ و معصه بطیب و زردی

نامه
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۵

که لاری و بیدار نشیند مشرب در سطحین مقصد ر میزند تمام قدرت این وقت را
 به ستمگره کجایه حرکت به هر طرف نظر را تلف میکند و لاریه سال
 جوان تر بودم با این قدر که لا به لایه است معاف و دست فضا را در
 در هر صورت این حالت در این بطنیک تازه در نفس در دنیا و کجایه
 در ملک مشرق به غیرت کجایه خواهد بود پس از آنکه کار فتن
 در دست نفس امر عثمانی را بطور ماکت به نظم حرازه در دو و سه ساعت به پیش
 در مجبور از روی یک طرح و سه بجایه ر ایران حرازه پرداخت
 تا این دو طرفه از غصه بر این اعصاب در دهن در هر کار در دست به حرکت
 کجا که در دهن با کجین و قوی است دست به ثابت است
 در قهر از عهد نامه برین دولت روس از روی یک طرح بزرگ در صدد
 بهت هند دارند و کجا که روس در بافتن در حرکت بوده است
 از قهر در این طرح روس کجا که در دست است تا غرض نفس بر این غرض

که بگویم آنچه در کس رود در هر دو بهر طور که ممکن باشد از او بدست آید چنانچه
 معلوم میگردد یا از آب بزرگ این کار را بر حکم طبیعت کردنی است
 هر زمان که در وقت این سینه در روز چند ماه چه نوع در اوقات
 عظمی که در وقت چون در راهات نفس بر عین در وقت
 که بعضی خطها که در لایه تافت اینست در روزی حالتی که در وقت
 دارند که در راهات در وقت این خطی شود بعلم این سینه در وقت این
 اوقات در راهات در وقت این شرح از شرح نوع عمر این مرض گفته شد
 هر آن که در وقت این روزها با برهنه و بس در عرض این بعضی
 احوال دیگر و بعضی تا فیهای دیگر است در خطا حوب می بودیم تیریم
 عقیده بنده است در در وقت چه تفسیر مرد و بعضی هم عموم صد و هجده
 باب از همه در وقت این در حال خوب از نفس تیریم
 در نظر عالی است که در این مفسر مرد دارد که نویسنده از کس بیشتر از ما تیریم

در وقت حقیقت نظر بر جوهر چون مقصود است حفظ نفس خالص بود پس جمع در وقت
 میسریند که بدار ضعیف میسرینت زمره اوقات خارج بر بودت در وقت
 منزه بینیم این بود که نه بدلت از آن و نه هیچ وقت در هیچ وجه
 زودت میسرینت با بعضی عکس است خود سه کرد از پیش از این در
 جنب روس صبر دارد در وقت بعد از این عتبه بر کان وضع آنچه بجهت دفع
 روس از هیچ نوع اقدام با آن نگاه داشته در بعضی این عتبه
 بعضی وقت روس هم جنب فمیده است در بعضی دفع می گفت این نفس
 در در مشرق میگردید بهند چاره دیگر ندارد بنا بر این بعد از این
 روس هم تمام قدرت خود را صرف شد که مبرور خواهد کرد در این
 غم طرفین هیچ زودت یافته نمانده در طرفین بنظر میسرینت همیشه در
 میگردان گفت از آن روس در این هم در جنب شده است
 هم در نیم درت میسرینت و لیکن آنچه می گفتند و آنچه بعد از آن گفته میسرینت

و جشن این خواهر بود که بنیان مترجم برار از درو بهتر حراب بنهند
 بعقد دهنده در میان عظمتها این عداوت کسب دروس نامی در اینم
 خیس فایده با بزرگ برداریم و لیکن هرگاه در تویم ما در بنده فایده نیستیم
 و سوزیم همین طوری که در مطرف نشینیم این خیال خام صدمت ما را
 بکف منعم خواهد کرد در صحن خست دروس و عثمانی با حب اکتفا
 در اینستیم در یک گوشه فراموش و مطرف با نیم و لیکن در میان حبیب
 دروس و نظیر مطرفی ایران بهر اردی بهر در حاکم محال است خواهد بود و مغفرت
 در دروس و نظیر مطرفی شب و در نظر در باب بصیرت چنان محسوس
 در شرح کفایت انی شرح از می نمانیم بنا بر این دولت ایران خواهد
 در سخاوت باید خود را محظوظ این جنب معظم به اند و در حاله جان معصیت
 فرادیم ما در در در نظر و جنب بولند شتر کجا را اکتفا به مترجمی رفیع
 به عرض کنیم در دولت ایران به مترجم که در در جنب رتبه عرض می آید

که باید از آن لایه در وقت بی دقیقه رابطه به اوقات در طرح درازم
حرکات این خود را فراموش ما دارد

بند و بلایه بر عده اولی در است علیه بقدر زود تصنیف دارد و درم در پیش
خود محرمه در خضر بصره اوقات بزرگ شوم اوقات در محرمه
بند و خیمه پیش از اوقات در خیمه اوله از اطلالت در حین

رینده از وصف ممنون دهمید در شده در ثانیاً از زودی عتبه و این حال
اوقات که با در خضر به اوقات بسیار هم شده شاید در طهرانی بر ا
سازد و فر خود از حیوانات اینجی اشاره کرده باشند از چه کف می بینم

در در اینجی این زود در صبر می دوتا در خضر به اوقات عتبه شده
به اوقات اینجی از زودی حال محرمیت و عتبه در بوده است و در در این
به امید اوقات اینجی چه قدر در داشته این قدر عرض می کنم
در اوقات ما در در در خیمه نشا محرمه بخاطر خود در در در سبزه سنا

بعقد دهنده از دفتر که در آن بضمیر مرادده دررد تا امروز چنین بود است
عمده در چنین حال شریف درین بوده است لیکن بعد از آن
عرض کنیم در وقتی بنده غرق این نکالات بودم و لاری در سبزه رود
باین مقام آورده بودم که از روی عهد عیسی و اهمیت بکلی خود با من
مکتوبه میسویک دفعه مفت شدم که در آن بکلی از این عالم
خارج است که حق در چنین ایام نیز شرح نمیداند یا در لندن سعادت
دارد یا نه به استنای دلی قید که هر روز از طهران بی تمسک
اینصفت بگذر رسد فوق تصور بود از شخص بخت پذیر
دلیل بر دولت اینده در مخرج خوب معلوم شد که در مخرج میرزا و جمعی تراوی
در درانی بوده است .

مصطفی کردند در لندن سفارت داده بود
مجلس شورای

عقب تاراج دارم که تقصیر از امر عرض نهادم
در این سفرها این

مشاوره فرموده بفرموده روح و انوار که خاتم
وصف این ایدین

دلت داده، همه مقدر مرا عقب می نه از دست
در چهره در

تا هر قضیه پیشان چه که می بینم
الاول بن می رود به موجب شکریم

تکلیف من خستانی می شخ
اوقات عدما و قضا و شرافت جان لرزش

خود می سازم
رضایان در آن کشف اندازم در دله دست
مخاطبه

یکم می بینم مشرب است که دلت
خواست است عهد ابعده در دخی شربت

خود را کردان در نشان دست
روایه خود را زد
فکر دارم هر دست

مقدرات است ایستادگی
میرزا سعد خان میرزا شکر علی در امر و نایب

الاولی است آن موجب سفر در بر
مردار منصب خود شکر علی در امر و نایب

مشرب در دید در این مرد در منصب
خود که می رسد به ابرو است در دی

ان عادت در قریب و لکن میزند او از روی آن کیه منصب خود حرکت
 میکند بنده همیشه شریک این لایحه به کافایا برده ام و مرادش سینه بابت
 به کافایا حیف خیرا دارم که بر کیه منصب برت ترجیح میدهم در از آنجه بنا
 استغنا طبع مزیت چنانچه اول این در حقیقت را که باید از او
 سال آخر ملک و بر سر از نوع است و حق و لطف و زاهد از وقت است
 شما که این بنم همه را بنمایش بنام من در خود ایضا در سر سرفرازم در تمام
 بودن ملک این نوع مرادها در دنیا زنده گان بنم و لیکن حقیقتا بر مبارک
 جنابا به سوجه در قوه مزیت در تمام بودن مرادها در لکن است که در تمام
 در حق شخص فرج هر طر حرکت بنام مسیح عیب نکند به دست او و الله این نوع
 حرکت بنامت بنامت هم ظلم هم گناه هم خجاست است بدست
 اگر من در خدمت خود بنامت بنامت لایحه دارم قطعیت با دست در خدمت
 بدست بنامت هم خجاست بنامت لایحه دارم قطعیت با دست در خدمت

قدرت دال دولت را دست خود گرفته باشی یقیناً قادر این میستی که در
لندن یک سفارتخانه کنی و ما را بریم مراد این قدرتی که در این هر قدر که میخواهد
فانی نمیشد بسیار خوب و بس که زودتر نشود در چنین ایام و در عهد دولت
شاه سفارتی که تا فراموش کرده بود در نظر فراموشی است باب فصیح است
و این است ریت شاهزاد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۵
شماره ثبت ۱۳۹۵

من ۴

از جمله تازکیها بر این است که روزنامه محمد در ضمن نصیرت پسر کهنین
همان مضامین را سده در زین محرمه حدیث به تالیفات عرفان کرده بود
در حال گفت چپ در متسخ کرده است

از این که در این دولت عربی در اوقات محرمه سفر خود در باب
متسخ روزنامه میزد خیر خرافت شدم زیرا که آنکه در روزنامه این
آب رقیقت در عواد و بر این فایده عامه یک فایده صبی

هم روی شخص نبوده در روز من در دنیا بجهت حفظ و جود ضعیف خود هیچ آیه
نشسته ام مگر قلم من در بسط عدم سلا در روزنامه میباشند بود
حال که خود در این دولت محرمه این آزادی شایسته مشی است در خسته که
مخصوصاً کلمات زرد که در حق مردم دل بفریاد از طریق این غیر متوجه

چند مرتبه ششمر از او بر سر او که از طفولت در بند رتبت یافته و صاحب
 کمالات و کبریا است به عید است و نیز از جوانان که در عهد دربار
 علم حقوق آموخته اند و با آنکه از علم عرب که از او شام و در این مقام
 عبادت متفکر پیش می آید و در آنجا در روزنامه فارسی
 برکنند و بسبب آنکه از او وضع مشرق تحت این جسم نظمی
 صاحب ذوق اصحاب است و این مستحق تعجب اگر چه در این عبادت
 بند بهترین باب صحبات در روزان بود و لیکن چون در علم خیر
 سیقه او را در دست علیه که از جوان روزنامه می آید تقویت نمودم و عدم
 تقویت منافع مشرف مقصود ایشان شد بچگونگی تقویت می نمودم که در این
 خط بزرگ کرده ام حال که بر خلاف همان من از هر چه در روزان آردی
 دولت علیه تحنات آردی روزنامه را در هر دو کتابت محترم در هر وقت
 در معرفت شالوده بند هم بجهت کتب در این شخص این حال تقویت را

خدا هم که در این طوری خدایم نمود که روزی او را فریاد چنان در پرده خیزد
بخت را در هر مرتبه بسج قسم قائلند

تا ظهور روزنامه که در باب سخنان خیر خنده کند پس در تمام
دیز خیر به تصدی عقوبات و عتبات خدای سبحان که حکم با هر هزار
ببرده مجاز دادند و از آنجا که به ناله می آید آنقدر دروغ است
ثابت که این ادبی دولت ، از روی یک تمثال هزار لیره صرح
بسیار داده بعد از این مبلغ و تیر این است که در روی ، از طرف آن
بچنان امریت لفظ بعبت بعبت است این مبلغ و این
دروغی در صفت چنان امریت نسبت به آن یک دولت در بخت
بدر آن است که هم حقوق بود بجهت است و در این است که در هر دو لیره
بسیار محض بر این فقره است این مبلغ بقدره مخففه و هزار لیره است

از روی تحت در روی با ای محض رحمت قرار بر نه انصاف محض رحمت
سفر اعراضی کنیم اما بقدر رسد انهم در امری که از طرف کتبها از منی از
است مظهر بر این لایه در است مقام است اولی رحمت با من کرم فرموده بجز
صراح کرد در هر پس از آنکه چنان است در غرض است آورد در است
تستید هر یک که علم ما شریک عرض نمود در آنکه است اول
در آنکه عرض نمود این لفظ نمود در عهد و هر در اصل کرده است که
بعقد خود خفت شایسته از آن در همه محسوس که تا جمع در محض
ان محسوس که سلطان مطلق دنیا بود بجهت عرض مطلب خود لایه بود شایسته در
خبر تا خوب بر آنه در آن در در وقت تصرف کرده است در آنکه در
بر این بار تا بود در همه از زود و حرف ما در این است که در آن فقط بقدر
رومانی در آنکه راه بر نه منقده هم منظر کبر محال است که با خود آن همه در
میان خود از خشن توقع خود میخیزد به چه حقیقه هم در این توقع ایراد

در این لحظه را که جمع در از هر دو لفظه دستخواب کند که صرب
با صد پست هر از کشیک هم چند دولیات عثمانی را بخورد
رومانا شریک روس بود و سکر و امپراطور روس را در میان جنگ
سخت داد و دادن با سکر خود در یک دولت عثمانی نشسته است
قره داغ چنین از عثمانی را منعم کرد و در میان نصف هر از سکر
در سرعه ضم کرده چنین دولیات عثمانی را بخشید و همه تصرف کرده است
و همین شهر در ملک فرستانی باشد و همه این سکه ها از برای توت
در ضمیمه آنها بود دولت اردنی در هیچ کار نفعه در دین چند هر از
هر که در این مجلس نفعه چه حق دارد که در این مجلس سکه فرستانی بود
و در صرب در رومانای دیوانه علاوه بر آنچه در میان جنگ کرده
همسج تبر در هیچ جهتها در نفعه که در عا تم و طبیب هم به کار برده باشد
و در این شهر که زود سلطنت لکنس در روس و المانیان دروغ

دشته نشانی است که چونند آفت خورشید فیه که معلم ما چه کرد
محقق است این است که دفتر تمام دارد در این کتاب ریس کرده دوزرای او
دوزرای شمس دوزرای عیاشه در بطور صریح جواب گفته در بخواب این
در کنگره از جمله مشرب در زمانه باغ در پیش صورت محل کجا بود
و بعد از چند روز دیگر اردن همین معلم ما با احترامات فوق العاده در حق
سفر صحت واقع نشا بود و دفتر هم رس کرده است

از جمله ما به حضور بنده در کنگره که در نظر بود و پس چون غفیره مثل صحیح
مشرب شده در فاجح بر مظهرات در اوقات محرمانه که شده بود در
همچو به لازم بود که بنده در کنگره بر مظهر باشد و دستگیران بن
با درم آن چند کلمه در اول جواب که در کنگره لغت محض این لغت که
ما هم در پنجلس حق ما را دریم در این ما را در مضمونیم همچو به مثل این
سایه در لغت که بجهت عرض شما منصف آمد درام علیه با کمال تقصیر لغت آمد

به نیم در حق صد هوایان چه کرده اند و چه بینند که در زوای شهر بجا
انصاف در لختی هر چه باشد با سالی سفید نه در این قسم زلال من
از سکره در حالی که بشن و حقوق موی در صفت وزردی دل بزرگ
نشسته در تاریخ ایران اعظم افی رات این صفت خواجه بود که
چونچه در زوای شهر با من حفظ یک عرض بخار بجم بسیار که
بانتقال ساطین نبره در صفت مژده کرده از سر بیت خود در بخت
و با همه صاحب منصبان تا دم در انتقال فرزند از آن اثر این صفت
و از دقایق در رات انجیب همه در تاریخ دنیا حفظ در ده رات خواجه
مانند یک سفر اول به ایران بهرستان و بی و بی و دخول و بایر ایران
بگذرد جمع آن با آنچه با در دیده فلا در طهران باب افی در بایر
در تات کجا خوانده رفت لا سفر به ایران در عرض بخار بجم
در سکره تا غرض عالم در تاریخ که در خواهد بود در سکره بسیار بود

بشیره فابرج از قشر مرغ بوی که عینه روزنامه و کتک و زرد و عرم غنچه است
در شمن مردوزن این فتم حضرت ایران را در سکه بصد قسمت
و تحقیقات شبیه حسین و محمد خوانند کرد و در نام ایران عماده برایش
بر این حضرت خود بعد از زره عظم قرار کجایند داد منور و قدر از زره
کمال در خوشامریه متحر خوانند است در زدی هر فرغ مخته که بعد از
سکه به چهار از وجه رقیبه ام سبب این قصه مر اجمع در زدی در سکه
بفست منیت من پان کرده اند و لیکن در در نمرق از زره کافال است
در ام از زدی هر پر سته در فقر قمر در سکه در لین میرقصیدم آنها در
هم وقت در هشت در چه زرع جا میرقصیدم یک عمره دیگر
عوض منم دیگر مطب تمام است

دقبرته در حبه دخل دیگر ایران بنده در پیش در زدی در دل هر است
یک دیده تازه صبر در می نهم بر سینه مقصودا شمار در چه بخش در سکه به

بی دریم و لیکن بعلوان و فلان دلیل دخول سفیر اردن بکند جمالی است
 بنف با هم در میر این کلمه ایست و که او هر روز می نمود در حضور و بی ربط
 صی خود در نزد عهد مفصود و عهد مطرب به کان اقدس هارون
 شش ماه روح داده این است که دولت اردن بواسطه حضور خود در سده
 فرستادن از به یک دقیقه با اول فرستادن در جشن مجمع
 شرف است داشته با روز سده در صورت محرابه خود
 بکشد دولت اردن قدر به هم جشن شرف را بسجده خواهد فهمید
 درود اردن در سده شرف سده زانم خواهد کرد و شرف سده بر
 درین دولت اردن خیر نخواهد افزود مع در صلاح این عقیده
 همه امیه لایحه ما کردم صی لایحه پنجم که روز سده بمنزه خواهد در طریقت
 ما را چه قدر بهتر از مرغ درک کرده بکنند

شرح
اصول
فقه
جلد اول
صفحه ۱۲۹

منه

چهارم قبل از این در باب خواهر در مجموع مجتهدان گفته است
 از این جهت که در فقه منجم نصیر از در برود یک رکعت نامه است
 نه کانی فرستاد و عرض کردم اگر میخواهید بخواند نصیر شود باید آن رکعت
 بیشتر که شرح داده بودم مضمونش پیش از پیش دیگر فرستاد
 از آن تاریخ دیگر در این باب از نظر آن هیچ جواب هیچ فریاد
 تا اینکه بعد از یک مترادف فرستاد در عوده است و چه باید چنان
 سخن فقه زرد که در این باب فرستاد هیچ و نه رکعت نامه فرستاد
 همین مضمون را در جواب عرض کردم از آن وقت تا تمام سال هیچ فریاد
 در این باب من فرستاد تا اینکه هر روز با از مترادف از جمله آیات
 در می فریاد حکم بیستم در عوده میفرستاد در این باب میفرستاد
 حقیقتاً نصیرم نه در هر چه رکعت نامه در وقت ندارم چه طوری

میزانم از بنک پرل بخواهم اگر میخواهد بخورده در ترم پس اول غریبه
در آتش آنم حرم دکالت نامه در راه در فرشته نام در پیش و نسول
امضا در نه و بعدش من بفرستید و صحر خورده از بنات کار در روز
بسط اینک دکالت نامه در در دست باج میترسم با ریسک سابق
در اسطه عدم دکالت نامه مطب متوق تا از در بار زنده و مضر اینست
در خورده چه مطب منضمه عرض کنم در دیار است بر ما
برون دکالت نامه در حرفیت دکالت نامه در روز خورده منضمه خواهد شد

بارون را بر زبان منته زاده اینم در دست سابق خورده با زبیر در ما
بسمه بر کرد بعف دنده خورده منضمه محکم کده در دست ادسه نه
و با زبعت از ج با زبعت محال میانه نم در به مال در دست اینم در کار در
چه جمله شد رفع عقده دین کار در در دست از من زعه پس آری بود

دعا ما هم باین است ایکن خنده به کانا له هم تجربه کامر مطیع
همیشه اولی در وقت ما از راه راست و بهر نفرت دانه همیشه
لذت ریاست خود را در پیش در مشکلات امور فرار میهنه
چون این اوقات در روزها زمانه میخوانم که در ایران راه که همیشه
لذت میهنه در این باب خنده غم غم غم در این راه است علیه حجت اوقات
خود را در زندگات با جیب معنیه

در دنیا از راه این در رشته می شود به پول عاقلان است غیر حجت معنی
راه که همیشه اولی از خلق میان فرض کرد بنا بر این صاحب لذت
در قبل از هر نوع لغت اولی تحقیق میایم که لایق فرستادن به پول خواهد
باشد به علم بعضی در این راه است جزمیه هم در این وضع ایران
پس شرط هیچ ضمانت خواهد مستقیم خواهد بر تطبیق یک دنیا

به دولت پسر سحر ایستاداد دولت عبیدللهی بقره این سعه لور لور دارد که
از فرستادن دولت لور تان پول پتو را چون از شرایط دسته تا که در
این نوع مسامحت رجبات صبا در یک دست در جلاست با هم
درد نه در پنجه پیش از رفت می توانم حکم کنیم که باین وضع هرگز
پول خیر هم داشت در راه آهین

حکومت مصر سمرقند لور لور ایات ایران است و باین سعه لور
دارد و باین سعه در کت شام چند روز قبل از این در طرف چهرت
پس از پنجه لور تان حکومت مبرور قرض دادند و البته در نظر دارم
در سفر اول ملک به ایران که در روزی با حضور تمام دست به سلطنت
در پاریس و در دینامیک ماه شب روز تیر و هفتمش نقد پسر کس
پس شرط ده هزار تان با قرض هزار سبب این فرق عظیم بین صورت
مصر دولت ایران است هر وقت در این دولت با کت این

فوق عجب در فیه نه از وقت در ایران رده این سه سهرت همه چیز

خدا هم داشت

از عجب می پرسید که سبب این فوق چیست نه از وقت است آن فقط

عرض کنیم بنای این قسم معانی است و استحضات در هر عجب

بنی بر مفسر است در هر که از زمین همس که بر روی آن عقل

وزری آن سفر است در در نظر است که در هر چند هم معجز است

از اول بل تا آخر سال در وقت است که در فرمندان دلیل در هر چه از

که در اصوات که همیشه آن همس چون است یک دنیا فرض به

هم

پیشینہ تاریخی

سرزمین داغستان

بقلم

مجید کتائی

پیشینه تاریخی سرزمین داغستان

از دیرباز داغستان و مردم آن با ایران و ایرانیان پیشینه تاریخی و بستگی‌های فراوان داشته‌اند. شناسائی تاریخ داغستان مسا را بگوشه‌هایی از تاریخ ایران در هر زمان آشنا میسازد. متأسفانه نویسندگان و مورخان پیشین ما و مردم داغستان درین باره پژوهشی نکرده و آثاری بر جا نگذاشته‌اند گاه در گوشه و کنار شرح رویداد های تاریخی یا جنگها نامی ازین سرزمین و مردم دلاور آن بمیان آمده است.

بسم

مجیدتائی

از دیرباز مردمی ایرانی نژاد مانند: سکاها، آسها، آلانها، آنها آوارها، تاتها، تابه سرانها (در باره آوارها و تابه سرانها باید پژوهش بیشتر شود) درین سرزمین

زیسته و نگهبانان در بند و داریال بوده‌اند و مردمی دیگر مانند خزران، گرجیها، ارمنی‌ها با مردم ایران دوستی و هم بستگی دیرین تاریخی داشته‌اند طی سه هزار سال تاریخ در این سرزمین مانند سرزمینهای دیگر فلات رویدادهای تاریخی بسیار رخ داده و مردم قفقاز گاه با ایرانیان در زیر یک پرچم زیست کرده‌اند و گاه جنگ و جدالی پیش آمده و بیشتر اوقات خود نگهبانان مرزهای شمال غربی ایران در برابر هجوم قبایل مهاجم بوده‌اند.

در اوستا از مردمی بنام خویئون نام برده شده و آنانرا از مردم تورانی دانسته است. در یشتها^۱ از ارجاسب خیون نام برده شده است. نام این مردم در یادگار زریران نیز دیده میشود و در نوشته‌های پهلوی خیون آمده و بسرزمین آنها خیون و پیداشاه آنان خیونشاه گفته‌اند. برخی از مورخان خیونها را هونها دانسته‌اند و اما این همان قبایل اند که در سده چهارم میلادی با شاپور بزرگ (شاپور دوم ساسانی) کشمکش داشته‌اند. آه مینوس مارسلینوس^۲ که در سده چهارم میلادی میزیست از پادشاه خیونیست^۳ بنام گرومباتس^۴ نام میبرد که در سرزمین داغستان فرمانروایی داشته و با شاپور بزرگ در جنگها همراه بود (بنقل از تاریخ ساسانیان کریستن سن دانمارکی).

پس از این تازمان نادرشاه از فرمانروایان محلی مانند دیگر شاهان مرزی و محلی نقاط ایران بنامهای شروانشاه، ابانشاه، فیلان شاه، تابه سران شاه و مانند آن چون گیلان‌شاه و کرمانشاه و کوشانشاه نام برده میشود و گاه از نام دربندهایی که از زمان گوروش گبیر در کوهستانهای قفقاز برای جلوگیری از هجوم قبایل ساخته شده است نام برده شده چنانکه ابن خردادبه مینویسد: «اما دربندها اینها دژهایی است در کوهستان برای نگهبانی راهها و شماره اینها سیصد و شصت دژ است از آنهاست: در بند شروان، در بند سریردار، در بند ابانشاه، در بند فیلان‌شاه،^۵ در بند طبرسرانشاه، در بند لاز که (از گیها) در بند بارگه، در بند آلان که قلعه اسفندیار در آنجا است.»^۶

در میان دربندها دو در بند بزرگ و بنام بوده یکی در بند که از آن زمانی

۱ - و سبب یشت کرده ۷ بند ۳

۲ - Ammianus Marcellinus

۳ - Xionitae

۴ - Grumbates

۵ - سرزمینی در آران و داغستان بنام فیلان بوده و از سده ششم تا دهم میلادی فرمانروای آنجا را فیلان‌شاه گفته‌اند.

۶ - المسالك صفحہ ۱۳۸ چاپ لیڈن سال ۱۸۸۹ میلادی. دژ اسفندیار یا در بند آلان غربی ترین در بندها نزدیک سوچی کنونی است.

خزران نگهبانی میکرده‌اند و هنوز استحکامات و قلعه آن برجاست، که جداگانه درباره آن خواهیم نگاشت، و اکنون در داغستان کنونی و کنار دریای مازندران قرار دارد. در بند مهم دیگر در بند داریال در شمال قفقاز بوده است که نگهبانان آن آسها که از اقوام ایرانی هستند، بودند که زبان آنان نیز از گروه زبانهای ایرانی است که مقاله‌ای درباره آن در مجله بررسیهای تاریخی^۷ نگاشتم، آثار دیگری از استحکامات در بند و قلعه‌هایی از زمان ساسانیان در آن سرزمین هنوز برجاست.

در کتابهای تاریخ و جغرافیای دوران اسلامی از طوایفی در داغستان نام برده شده و از سرزمینهایی بنام آنان و ازبک کشور جداگانه نام برده نشده است. میدانیم که اسلام از سال ۶۴۲ میلادی در داغستان راه یافته است. در برخی از کتابها داغستان را ولایت سریردار^۸ نوشته‌اند ابو سعید عبدالحی پور ضحاک پور محمود گردیزی مینویسد:

«اما ولایت سریر، از خزر تا آنجا دوازده فرسنگ است. اول اندر صحرای
 «رود و پس کوهی بلند پیش آید و رودی و سه روز برود تا به قلعه ملک برسد»
 «و این قلعه بر سر کوهی است چهار فرسنگ اندر چهار فرسنگ و دیوار او»
 «از سنگ و هر آن ملک را دو تخت است. یکی زرین و دیگری سیمین.»
 «بر تخت زرین او نشیند و سیمین ندیمان او. بیشتر از اهل آن قلعه»
 «ترسانند و باقی اهل مملکت او کافرند و این مملکت را بیست هزار»
 «قبیله و مذهب است و ایشانرا دینه‌ها و ضیاع است و ایشان شیر»
 «پرستند و چون یکی از ایشان بمیرد او را بر جنازه نهند و بمیدانی»
 «برند و سه روز آنجا بگذارند و هم بر آن جنازه نهاده پس روز سه دیگر»
 «بمایند سلاحها پوشیده از جوشن و زره و سلاحهای دیگر برداشته»

۷ - زیر عنوان يك طایفه آریائی بنام آسها یا ایرونیها در دامنه کوههای قفقاز در شماره ۲ و ۳ سال چهارم مجله بررسیهای تاریخی.

۸ - سریر نام ولایتی است که غار کیخسرو آنجاست و بعربی اورنگ و تخت را گریند «برهان قاطع».

«بر گوشه میدان بایستند و نیزه‌ها راست کردند (کنند) و تیر بر کمان»
 «نهند و شمشیرها بکشند و بر آن مرده حمله آرند اما طعن نکنند»
 «و چنین گویند که سبب این آن بود که مردی از ایشان بمرد و او»
 «را در گور کردند و چون روز سه دیگر بود از گور بر آمد و چون از»
 «وی پرسیدند گفت جان از من غائب شده بود شما مرا بگور کردید.»
 «پس جان اندر گور بنزدیک من باز آمد. برخاستم و بیرون آمدم.»
 «اکنون چون کسی از ایشان بمیرد او را سه روز بگور نکنند. پس او را»
 «به نیزه، تیرو شمشیر ترسانند اگر زنده باشد خود بر خیزد و اگر نباشد»
 «بگور کنند او را و این رسم بمانده است و ملک ایشان را آواز (گمان»
 «دارم در نسخه خطی خطا رفته است و باید این آواز همان آوار»
 «باشد) خوانند و بر سریر ولایتی است که آنرا چندان گویند (در»
 «برخی نسخه‌ها این نام خندان و در برخی خیزان هم آمده است) و»
 «این مردم چندان سه دین دارند. چون روز آدینه باشد بمسلمانان»
 «بمسجد آدینه آیند و نماز آدینه بکنند و باز گردند و چون شب شنبه»
 «باشد اندر کلیسا آیند و با ترسایان برسم ایشان پرستش کنند و کسی»
 «از ایشان پرسد که چرا چنین کنند گویند این هر سه فریق مخالف»
 «یکدیگرند و هر کس همی گوید حق بدست من است. پس ما باهر»
 «سه فریق موافقت می کنیم مگر حق را اندر آن یابیم. و بده فرسنگی»
 «سریر درختی است که هیچ بر ندارد و هر چهارشنبه مردمان این شهر»
 «بیایند و از هر میوه بیارند و بر آن درخت بیاویزند پس او را سجده»
 «کنند و آنجا قربانها کنند.»

«..... از سریر بیرون برود سه روز اندر کوهها و مرغزارها»
 «همی رود با الان رسد و ملک الان ترسا است و همه اهل مملکت»
 «او کافران بت پرستند و از سرحد او ده روز برود میان درختان»
 «و جویها و جایهای خرم تا به قلعه‌ای رسد که او را باب الان گویند»

«و او بر سر کوهی نهاده است و زیر این کوه راه راست و همه گرد»
 «بر گرد او کوههای بلند است و هزار مرد است که به نیابت این قلعه
 را پاس دارند شب و روز بر طریق نیابت.»^۹

نام سریر نامی است که در زمان اسلامی به داغستان یا بخشی از آن نهاده شده
 نکته دیگر آنکه به بسیاری از زبانهای داغستانی^{۱۰} به ایران «تاج» گفته اند.
 در باره وجه تسمیه سریر در داغستان هنوز شایع است که چون تازیان
 بایران رخنه کردند برخی از شاهزادگان ساسانی از راه کوههای کردستان
 واران به داغستان پناه بردند و برخی از آنها مدتی در آنجا حکومت کردند
 شاهزادگان ساسانی که به همراه خود گنجینه‌هایی بردند از جمله يك تخت
 زرین شاهی بود ازینرو نام آندیار را سریر دار یا صاحب‌السریر گفته‌اند حمزه
 اصفهانی در سنی ملوك الارض والانبیاء و مسعودی در مروج الذهب این عقیده را
 تأیید میکنند و نام ایران را تاج گفته‌اند که تاج در آنجا مانده. گمان می‌برند
 گنجینه‌های گرانها از آن دوران هنوز در کوه‌های داغستان نهفته باشد.
 آوارها را نیز گمان می‌برند مردم آواره‌ای بودند که در پایان دوران
 ساسانی از ایران تا دارگی بآن دیار رفته‌اند و ازینرو بآنها آواره و پبادشاهی
 آنان سریر گویند.

در تاریخ داغستان درباره پیشینه سریر چنین آمده :

سریر بخشی از سرزمین کوهستانی داغستان و بویژه از سرزمین آوار است
 و بواسطه بسیاری آوارها این سرزمین را آوار نیز گویند زاخار میتلی در سده

۹ - زین‌الخبار گردیزی با مقدمه و تصحیح دوست ارجمندم آقای عبدالحی
 حبیبی از روی دو نسخه خطی پیدا شده در کمبریج و اکسفورد انگلستان
 از انتشارات بنیاد فرهنگ . تهران ۳۴۷ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ (توضیحات
 میان ابرو از نگارنده است)

۱۰ - بزبانهای آوار، دارگا، تابه‌سران، لزگی، قمقی، لاکی، زاخور، آغول
 و غیره.

ششم میلادی ضمن رویدادنامه‌ها آنرا بنام بت دادو Bat - Dadu آورده است. مؤلف رویدادنامه اهالی بت دادو را مردمی می‌نامد که در نواحی کوهستانی مسکن داشتند. بت دادو با نام دیدوی‌ها بی‌شبهت نیست. نام دیدوی در مآخذ و نوشته‌های باستانی بسیار آمده است در مآخذ گرجی چنین آمده که دیدوی‌ها در سده پنجم میلادی به‌مراهی لاک‌ها و دوردزوک‌ها از فرمانروایی گرجستان پیروی می‌کردند. تازیان این بخش کوهستانی سرزمین داغستان را سریر نامیدند.

«در مآخذ باستانی داغستان هرگز نام سریر برای سرزمین»
 «نهاده نشده است. آنها این سرزمین را بنام آوار می‌شناسند. و اما»
 «نام سریر در نوشته‌های ایرانی و اسلامی آمده است. نویسندگان»
 «اسلامی بخش کوهستانی داغستان را «صاحب‌السریر» نامیده‌اند.»
 «این نام با داغستان تخت طلائی آخرین فرمانروایان ساسانی مربوط»
 «است برخی گمان برده‌اند سریر همان گرجی «میتی ئولتی» Mitiouleti»
 «یعنی «سرزمین کوهستانی» یا «سرزمین کوه‌نشینان» باشد. این نام»
 «از کلمه سریر (تخت) عربی پدید نیامده بلکه از کلمه پارسی (سر)»
 «یعنی (کوه) آمده است چنانکه از برهان قاطع نقل شد که سریر»
 «نام ولایت و فارسی است و سریر بمعنی تخت و چهارپایه عربی است.»

«ابتدا سریر سرزمین آوارها بود. در سده دهم میلادی حدود»
 «سریر وسعت یافت. حدود شرقی آن به دوفرسنگی سمندر^{۱۱} پایتخت»
 «پیشین سرزمین خزران رسید و گاه تا کرانه‌های دریای خزر امتداد»
 «یافت. ابن‌خلکان نوشته: «دریای خزر از مغرب به اران و حدود»

۱۱ - نام پایتخت دیرین خزران را سمندر نوشته‌اند و پس از آن اتیل بوده که سمندر درده کیلومتری محج قلعه پایتخت امروز و مرکز داغستان است و خرابه‌های آنرا درست نیافته‌اند و شهر دیگر آنان را بلنجر کنارسولاک بلنجر دانند.

«سریر و سرزمین خزران و بخشی از بیابان غزان امتداد دارد». سریر»
 «از شمال و شمال غرب با آلان^{۱۲} و خزران هم مرز بود. گمان می رود»
 «رود سولاک مرز میان سریر و خزر بوده است. طبق ماخذ قدیم»
 «فرمانروایان سریر در کوهستان و فرمانروایان سرزمین خزر در جلگه»
 «سکنی داشتند.»

«بنا به ماخذ نویسندگان دوران اسلامی پایتخت سریر شهر»
 «خمرج بود (شاید حمرج باشد) گمان می رود این نام شهر خنز»
 «(شاید خنزخ و یا هونزه یا خونزاق) مقرر فرمانروایان آوار باشد که
 به غلط» «خمرج آمده است.»

نوشته تاریخ گردیزی مارا به وجود قبایل و دین های مختلف در این سرزمین
 رهنمون می شود ولی معلومست که آنچه نوشته شده از مسموعات یا نوشته کسانی
 بوده است که از دور مطالبی درباره این سرزمین شنیده اند مقصود از دین
 ترسا نیز امکان دارد دین مهری بوده باشد چون در کاوشهای داغستان آثار
 بسیار از آتشکده و مهرابه ها پیدا شده است در برخی از کتابها از مردمی در این
 سرزمین یاد کرده اند بنام تابه سران یا تابر سران یا طبر سران.

نخستین بار در نوشته های ارمنی سده چهارم میلادی از تابه سران یاد شده
 است. در نوشته های ارمنی جز از خبر مربوط به دسته های سپاهی تاواسپور
 Tavaspor از «مجموع سپاهیان تاواسپوران Tavasporan» یاد نشده است.
 موسی خورنی نیز در نوشته های خود از «مردم تاپاتاران Tapataran» سخن
 رانده است.

تسا به سران سرزمینی است در شمال غربی دربند در حوضه رود روبس
 Roubas مردم این سرزمین نژادهای گوناگون دارند. گرچه بیشتر از این

۱۲ - نام آلان ها یا آلبان ها پس از اسلام آران شده است آلبانی یا آلبانیا
 سرزمینهای شمالی لبنان و دریای مازندران و رود کر (در گرجستان) بوده
 و از شمال آلبانیا با سرزمین سکاهای همسایه بوده است.

اهالی را مردم محل تشکیل میدادند که آنان را تابه‌سرانی می‌نامیدند .
 بعدها دسته‌های دیگری از ایرانیان و سپس از تازیان برخی از نواحی
 مسکونی این سرزمین را در اختیار خود داشتند و در آنجا سکونت اختیار کردند .
 فرمانروای این سرزمین را تابه‌سران شاه می‌نامیدند . سرزمین تابه‌سران
 پیش از دیگر سرزمینهای همجوار دستخوش تاخت و تاز شده است . این سرزمین
 درست در نزدیکی دربند واقع است . تابه‌سران سرزمینی پر جمعیت و ثروتمند
 بود که استحکامات بسیار داشت . از قدیمی‌ترین دژهای این سرزمین دروک
 Darvak یرسی Iersi ، دیووک Diuvek مراغه و غیره را باید نام برد^{۱۳} نگهبانان
 تابه‌سران به سبب نزدیکی به دربند بیشتر زیر نفوذ سیاسی فرمانروایان ایرانی
 دربند بوده‌اند . در زمان فرمانروائی ساسانیان واحدهائی از جنگجویان تابه-
 سران مأمور نگهبانی دژ دربند و دروازه آن بودند و بدین طریق در زمره
 نیروهای دولتی درآمده بودند . در آنجا انوشیروان قلعه‌های بسیار ساخت
 و مردمی را مأمور نگهبانی آنها نمود مانند دربند ، سفد یادر بند سفدبیل که
 مردمی از سفدو خوارزم برای نگهبانی آن گماشت .

در فاصله سده‌های پنجم تا دهم میلادی اقوام و قبایل آلبانیا پراکنده بودند
 و گاه در داغستان و دربند خانهای حکومتی کوچک خانخانی داشته و هر یک
 بسرزمینی کوچک فرمانروایی داشته‌اند مانند : دوبند ، لکز ، تابه‌سران ،
 سریر ، زره گران ، هیدک ، گومیک (دولت هونها) و غیره اما بیشتر از حکومت

۱۳ - پاره‌ای از آنچه گفته شد از کتاب :

Dagestana, t. 1 Moskva, 1967.

Osmanov, A.R. Shikhsaidov: Istoriia

R.G. Marshaev, A.S. Omarov, M.-3.0.

Gadziev, V.G. Kotovich, V.M. Kotovich.

D.M. Ataev, V.G. Gadziev, M.G.

گرفته شده و از نظر تاریخی شایسته پژوهش بیشتر است بویژه درباره
 نامهای آنها که باید نامهای پیشین را بدرستی پیدا کرد .

مرکزی ایران اطاعت داشته و نگهبانان مرزهای شمالی و دژها و دربندها بودند.

در طول چند هزار سال تاریخ ایران سرزمین قفقاز و داغستان بیشتر از سوی شمال مورد تهدید و تازش قبایل سفید پوست بوده است که در جلگه‌های روسیه پراکنده بوده‌اند. مغولان نیز از راه جنوب به قفقاز هجوم بردند و گاه ترکان عثمانی از مغرب بفقاز تاخته‌اند.

چنانکه خواهیم گفت آوارها بزرگترین مردم این سرزمین هستند در آغاز پیدایش اسلام در قفقاز روی نارضایی از حکومت عباسیان بویژه پس از دشمنی آنها با برمکیان در سده هفتم میلادی بدولت عباسیان تاخته و تا تبریز پیش رفتند اما چگونگی این تازش و بازگشت آنان روشن نیست.

داغستان امروز

سرزمین داغستان^{۱۴} امروز سرزمینی است کوهستانی دارای آب و هوایی خوش که از دریای سیاه بخار آب می‌گیرد و دارای باغستانهای سیب و زردآلو و گلابی و موستان است از شمال به جمهوری خودمختار چی چین‌هاو اینگوشها که مسلمان هستند و از شرق بدریای مازندران و از غرب به سرزمین آسها و گرجستان و از جنوب به آران (آذربایجان شوروی) محدود است بلندترین قله کوه‌های قفقاز در داغستان شاه داغ است که در بخش لزگی-نشین واقع شده است. رود سولاک (سولاق) از دامنه‌های جنوب غربی کوه‌های قفقاز سرچشمه گرفته و سوی دریای مازندران می‌آید و از بستری کوهستانی از کوه‌های پشت دربند بدریا می‌ریزد. سرچشمه قوی سو^{۱۵} بنام قوی -

۱۴ - نام داغستان از سده ششم هجری جلوتر دیده نمی‌شود و نامی است متأخر در زمان صفوی در فرمانها و کتابها بیشتر دیده میشود این نام از دو کلمه داغ و استان درست شده اگر داغ ترکی باشد بمعنی کوه است و استان از پسوندهای اتصاف به کثرت است.

۱۵ - قوی سوبه زبان قفقایی یعنی رودخانه.

زیبایی‌ها از نزاران



نقشه تاریخی داغستان و سرزمین قبایل آن

سوی آوار مرکز سران آوار و خونزاق است شاخه‌های دیگر رود سولاق قوی سوی غازی قفق و قره قوی سو است که به قوی سوی آوار ریخته و آنها به قوی سوی اندی پیوسته رود پر آب سولاک را تشکیل می‌دهند. بیشتر اقوام داغستان در ده‌ها و شهرهایی در کناره‌های این رود بسر می‌برند.

اقوام و زبانهای گوناگون در داغستان دیده می‌شود که آشنائی با آنان کار دشواری است. محمد کاظم نویسنده تاریخ نادری و عالم آرای نادری و نادر نامه که حوادث جنگها و لشکر کشی‌های نادر را نوشته و شرح یاغیگریهای برخی اقوام داغستان را نگاشته و از همراهان ابراهیم خان برادر نادر شاه بود داغستانیها را لزگی و کافر دانسته است! در صورتیکه لزگی‌ها یکی از قبایل داغستان هستند.

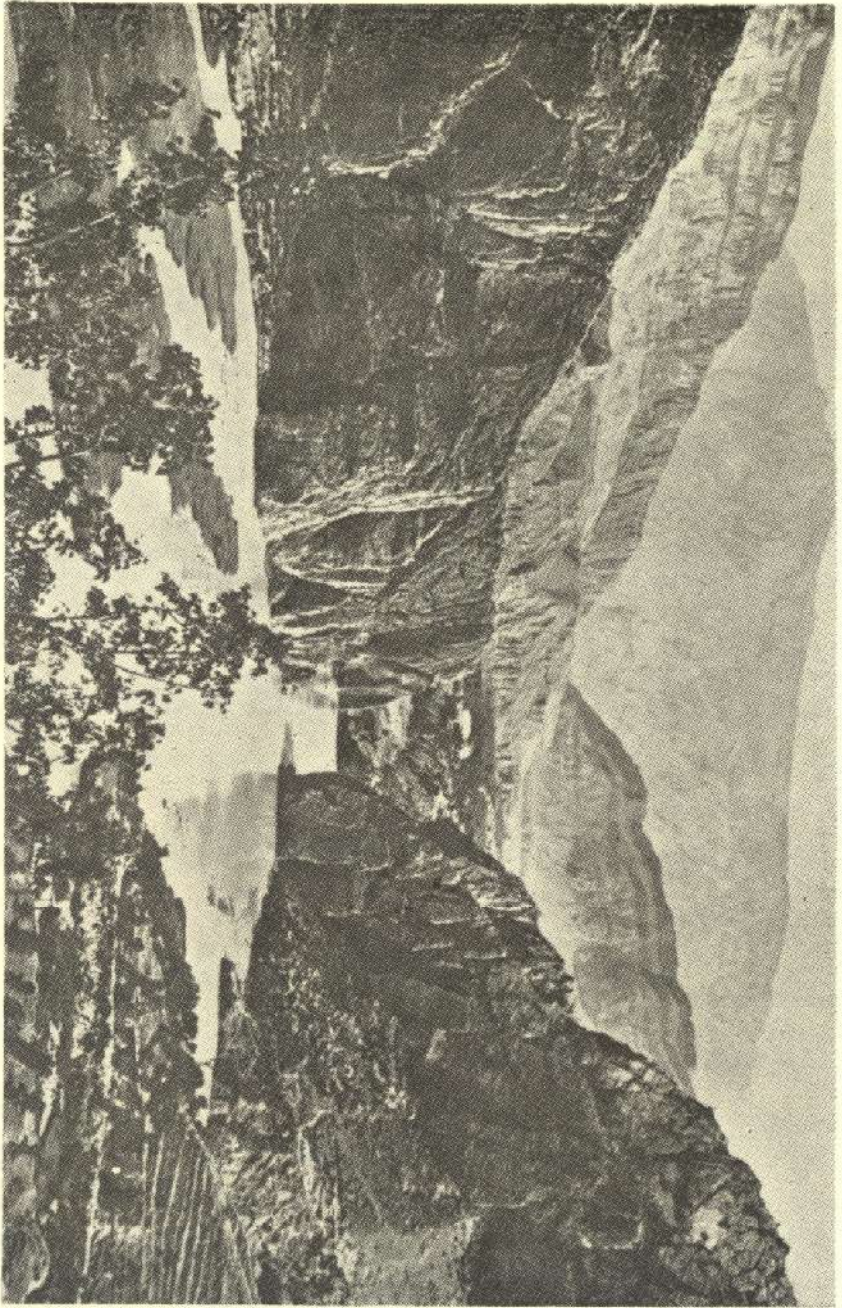
اکنون داغستان يك جمهوری خود مختار از کشورهای اتحاد شوروی است که مساحت آن ۵۶۷۰۰۰ کیلومتر مربع است و دارای يك میلیون و نیم جمعیت است که گذشته از قبایل مختلف گروهی از روسها نیز در شمار آنها هستند...

نام پایتخت داغستان محاج قاله^{۱۶} است که دوست هزار جمعیت دارد و بندری است در کنار دریای مازندران این شهر در محلی است که پیش از آن قلعه‌ای بنام انجیل قلعه^{۱۷} بوده نام پیشین مرکز داغستان تیمورخان شوره بوده که اکنون آنجا نیز بنام بویناسک^{۱۸} معروفست. شهرهای مهم داغستان

۱۶ - محاج یا محچ یا مخاج نام یکی از سران انقلاب بوده که در جنگ جهانی گذشته شده و قاله همان قلعه است که بزبانهای محلی گویند نام روسی این بندر پیش ازین یرت پطروسک بوده است.

۱۷ - به انجیل قلعه بزبانهای داغستانی انجی قاله گفته‌اند. می‌دانیم انجیل بفارسی بمعنی بشارت است و هنوز در ایران و اطراف شهر تهران ده‌هایی بنام انجیل‌آباد، انجیل‌آوند، انجیل قلعه هست.

۱۸ - Boynask بویناق هم‌گویند نام یکی از سران انقلاب بوده و طالباف در باغی در همین شهر بزبان فارسی روزنامه منتشر می‌کرد.



نمای قسمتی از کوهستان داغستان (عکس از نگارنده)

در بند ، هیز بارباش شهر کاسبیک (کازبک) و شمخال است که در راه محیح قلعه به در بند کنار دریا واقعست .

مردم و قبایل داغستان - مردم داغستان بیشتر سفیدرو و دارای موه‌های خرمائی مانند گرجی‌ها هستند و دختران خوشرو دارند مردم داغستان بترتیب جمعیت عبارتند از:

- ۱- آوارها
- ۲- دارگاہا^{۱۹}
- ۳- لزگی‌ها
- ۴- قمق‌ها
- ۵- لال‌ها
- ۶- تابه‌سران‌ها
- ۷- تات‌ها

جز روس‌ها که در شهرها پراکنده‌اند یا چرک‌سها که در شمال قفقاز هستند و زبان ویژه‌ای دارند اقوام دیگر کوچک و پراکنده در این سرزمین بسیار است. اما درباره آوارها که مهمترین مردم داغستان هستند و نفوس آنها در داغستان در حدود چهارصد و پنجاه هزار است جداگانه سخن خواهیم گفت. در گذشته دارگاہا فرمانروایی کوچکی داشته‌اند بنام شاندان که فرمانده خویش را شاه می‌نامیدند و نخست تابع سریر بوده‌اند.

شماره دارگاہا یکصد و شصت هزار بوده دین آنها اسلام و سنی شافعی هستند و زبانشان از شاخه زبانهای قفقاز شرقی است. لزگی‌ها بازمانده ماساگت‌ها هستند. و اکنون مسلمان شافعی هستند و نفوس آنها در حدود یکصد و پنجاه هزار و در آران نیز چندین هزار هستند مرکز آنها کوه‌های آختی و قاسم کنت است. قمق‌ها و قبچاق‌ها بازمانده خزران میباشند. خزران در گذشته در شمال

۱۹ - بروسی دارگین‌ها .

دریای مازندران حکومت خاقانات خزر (یا خاقانات کوچک) را تشکیل دادند و از آن پس پراکنده گشتند خزران مردمی کوچ نشین بودند و نخستین آگهی های مادر باره آنان در سده پنجم میلادی است و پس از آن در دوران انوشیروان می بینیم انوشیروان دادگر در رفتار نامه خود هنگامیکه در قفقاز برای سرکشی به دیوار دربند رفته از خزران نام برده است ازینرو معلوم میشود حکومت آنها در سده ششم میلادی وجود داشته خزران را آکاتسیرها نیز گفته اند و مورخان بیزانس دشتهای شمال داغستان را سرزمین خزران نامیده اند و در جنگهای ایران و روم گاه حکومت بیزانس از آنان سرباز اجیر گرفته است. خزران بیشتر یهودی بوده و با شتابه آنان را ترک دانسته اند از زبان خزران جز چند کلمه و نام چیزی باقی نمانده **گریگوریف** و **بارتلد روسی** و **وامبری** مجارستانی زبان خزران را از گروه زبانهای ترکی دانسته اند اما **اصطخری** زبان آنها را بزبان بلغار نزدیک دانسته و **محمود کاشغری** زبان آنها را نزدیک بزبان چنگها دانسته. پس از رو آوردن اسلام و مغول به قفقاز خزران در کناره های ولگا روبه بالا رفتند و در سال ۹۶۵ میلادی حکومت خزران بوسیله روسهای تزاری بر افتاد و برخی از بازماندگان آنان در کوهستانهای قفقاز بر جا ماندند. میدانیم خزران دو دسته بودند خزران سفید و خزران سیاه که آثار هر دو دسته بر جا مانده است دین خزران در گذشته، مهری، مسیحی، یهودی بوده و اثرهایی در دین یهود بر جا گذاشته اند مسعودی مینویسد: «قوم خزر بر کیش یهودی اند ۲۰ بارها آوارها با خزران درگیری پیدا کرده و از در جنگ و ستیز در آمده و آنها را از داغستان رانده اند.

از قمقها آنانکه اسلام آورده اند غازی قمق نامیده و آنها که اسلام نیاورده اند کافر قمق گفته اند یا کافر قمق که اکنون بدین نام دهی نیز هست. زبان قمقها از گروه زبانهای ترکی است. باید گفت پژوهشی درباره خزران

و باقیمانده‌های آنها هنوز ناچیز و ناقص است و شایسته است بی‌طرفانه درباره آنان پژوهش شود.

تابه سران هایاتابرسران^{۲۱} بیشتر در سرزمینی کوهستانی نزدیک دربند هستند و نفوس آنها در حدود پنجاه هزار میباشند تابه سرانها در زمان ساسانیان در یک قلعه از استحکامات قفقاز از قلعه‌های ساسانی تکمبانی داشته‌اند و غاری قمق محلی است که در گذشته پایتخت شمخال بوده است.

۲۱ - با یکی دوتن از تصحیح‌کنندگان شاهنامه فردوسی وابسته به انستیتوی خاورشناسی درین باره صحبت می‌کردم عقیده داشتند اینها همان طبرستانی‌ها هستند و شاید مردم طبرستان مازندران از آنجا به مازندران رفته باشند و زادگاه اولیه طبرستانی‌ها در قفقاز بوده باشد و دلایلی از گفته‌های فردوسی می‌آورند که زال برای یافتن کاووس کی به البرز کوه می‌رود و چون پادشاه کیانی در کوه البرز گرفتار دیو سپید بود . بیژن برای رفتن به ارمانیان گرگین را راهنما برده است بویژه آنکه نام قله بلند قفقاز البروز است و نام گرگین گرجی است در صورتیکه اگر البرز در مازندران بوده سرراه بوده و بلندی چون گرگین نمیخواسته .

قدامة بن جعفر از دژی در کوهستان قفقاز نام می‌برد بنام «طبرسران شاه» الخراج صفحه ۲۶۰ چاپ لیدن ۱۸۸۹ م . ابن خردادبه در وصف دژهای قفقاز از «طبرسران شاه» نام میبرد المسالك صفحه ۱۲۳ چاپ لیدن ۱۸۸۹ م و ابوالحسن مسعودی زیر عنوان «جبل القبخ» بجای «طبرسران» طبرستان نوشته است مروج الذهب جلد ۱ صفحه ۷۶ چاپ قاهره ۱۳۱۰ ق . و جای دیگر .

ابوالحسن مسعودی زیر عنوان جبل القبخ بجای «طبرسران شاه» طبرستان گفته است مروج الذهب جلد ۱ صفحه ۱۵۲ چاپ قاهره ۱۳۱۰ ه ق . یاقوت حموی نام این دژ را «طبرستران» نوشته معجم البلدان جلد ۳ صفحه ۵۰۷ چاپ افست تهران در معجم البلدان یاقوت زیر نام مازندران آمده و افزوده که مردم طبرستان سرزمین خود را به این نام می‌خوانند ولی معنی آن دانسته نشد . جلد سوم صفحه ۵۰۲ چاپ افست تهران در ناسخ التواریخ نیز طبرسران و طبراسانی آمده است .

تات‌ها از نژادهای ایرانی هستند و زبانشان زبان فارسی است که کمی لهجه داشته و برخی واژه‌های زبانهای دیگر را گرفته‌اند من در دربند یکی دو تا از خانواده‌های تات‌ها رفتم تا با زبان آنها بهتر آشنایی پیدا کنم تات‌ها بیشتر در شهر دربند هستند و دین آنها یهودی است و با آنها یهودیهای کوهستان گفته‌اند.

دین تات‌های آذربایجان شوروی (آران) اسلام است و شیعی هستند. داغستانها عقیده دارند تات‌ها در زمان ساسانیان وسیله نوشیروان دادگر به قفقاز کوچ داده شده‌اند.

دین مردم داغستان بیشتر اسلام شافعی، شیعی، گاه یهود و اقلیتی ارمنی است.

زبانهای داغستان.

در داغستان باندازه‌ای زبانهای مختلف هست که گاه در يك دهستان هر چند ده زبانی دارند و در يك ده هر چند خانواده زبانی ویژه که زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. امروز زبان روسی يك زبان همگانی شده است.

بنا بر پژوهش انستیتوی زبان و ادبیات داغستان وابسته بفرهنگستان علوم سی و دو زبان مختلف در داغستان شناخته‌اند که هر يك دارای گویشهای بسیار است که آنها نیز برای یکدیگر قابل فهم نیست چنانکه زبان آوارها دارای ده گویش و ۸۴ زیر گویش است و زبان دارگاها سی گویش دارد در میان زبانهای داغستان هشت زبان خط دارد بدین ترتیب:

۱ - زبان آوار

۲ - زبان دارگا



۳ - زبان لزگی

۴ - زبان لاکی

۵ - زبان قمقی

۶ - زبان تابه‌سرانی (تبرسران)

۷ - زبان تاتی

از این زبانها زبان تاتی فارسی و زبان قمقی ترکی است اما زبانهای دیگر را در شمار زبانهای قفقاز می آورند .

بیشتر این زبانها دارای ادبیات بوده و نویسندگان و شاعرانی دارند و برخی از آنها دارای موسیقی دلنشینی هستند که از مقامات و دستگامهای موسیقی ایرانی نیز متأثر است. باین زبانها روزنامه نیز هست و در رادیو نیز به شش زبان سخن گفته میشود که یکی از آنها زبان تاتی است.

مثلا بزبان لاکی شعرهای رودکی ، نظامی ، خاقانی ، خیام ، سعدی ، حافظ ، ترجمه شده است مترجمان این شعرها یکی حسین زاده (حسینایوف) آباچرا از زبان فارسی شعرها را به لاکی ترجمه کرده و دیگری دوست من عیسی عبداللهیف ترانه‌های خیام را از زبانهای دیگر بزبان لاکی بشعر سروده است . آوازهای لاکی نیز زیر تأثیر آوازه‌های آذربایجانی از مقامات ایرانی متأثر است .

نویسنده بزرگ داغستانی افندی کاپییف است که به روسی نیز آثاری دارد و از مردم لاک بوده و از آوارها احمدخان ابوبکر نویسنده معروفی است. و از شاعران در میان آوارها محمود چنگا و گامزات (حمزه) و از قمق‌ها میرچی قزاق و از لزگی‌ها سلیمان استالیسکی و یتیم‌آمین و حسن القدری که شاعر

اخیر بعربی نیز شعر سروده و از لزگی‌ها محمد کاظم و از دارگا باتران و سقر قربان و از لاکها گورکلی محمد ابری و صوفی را میتوان نام برد. گفتگو در باره قبایل و مردم داغستان و شهر دربند را به مقاله دیگری موکول می‌نمائیم.

آئین نامه نظامی

قواعد مشق و حرکات پیاده نظام

دولت علیه ایران در سال ۱۲۶۸

بقلم :

سروان مجید و بهرام

آئین نامه نظامی

قواعد مشق و حرکات پیاده نظام

دولت علیه ایران در سال ۱۲۶۸

بسم

سروان مجید وهرام

پس از آنکه کتاب «مشق
سرباز» در شماره ششم سال
پنجم مجله بررسیهای تاریخی
معرفی گردید آقای محمدعلی
ظاهری آئین نامه دیگری که
مربوط بحرکات پیاده نظام میباشد
ضمن یادداشتی برای نگارنده
فرستادند و چنین نوشته اند :
« چون معرفی
آئین نامه ها برای تدوین تاریخ
کامل ارتش ایران ضرورت دارد
بهمین جهت یکجلد آئین نامه
که در کتابخانه خود موجود
داشتم به پیوست ارسال میدارد
تا در صورتیکه مقتضی بدانند
بچاپ آن اقدام فرمایند »
اینک ضمن سپاسگزاری از
ایشان بمعرفی آئین نامه مزبور
می پردازیم .

این آئین‌نامه در رمضان ۱۲۶۸ هجری قمری چاپ و منتشر شده است. عنوان آنرا در صفحه اول اینطور نوشته‌اند «کلیه قواعد از برای مشق و حرکات پیاده نظام دولت علیه ایران» در زیر عنوان آرم شیروخورشید گراور گردیده شیر بدون شمشیر، در وسط دایره‌ای مزین به برگ زیتون، روی زمین نشسته و خورشید در پشت آن قرار گرفته است. و یک تاج در بالای دایره مشاهده میشود. در زیر آرم مزبور عبارت «حسب الحکم سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه عالمیان پناه السلطان ناصرالدین شاه غازی الازال ایام دولته و شو کته منصور فیشهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۸» نوشته شده (شکل ۱) تاریخ مزبور نشان میدهد که آئین‌نامه ۸ ماه پس از قتل میرزا تقی خان امیر کبیر چاپ شده است و مشخص نیست که مقدمات تدوین آن در زمان صدارت امیر کبیر انجام گرفته و یا اینکه کلیه اقدامات مربوط به زمان صدارت میرزا آقاخان نوری میباشد، با توجه به اینکه در زمان صدارت میرزا تقی خان، وزارت لشکر با میرزا آقاخان نوری بوده است بعید نیست که هر دو در تدوین آن دخالت داشته‌اند.

این آئین‌نامه در اصل دارای پنج باب میباشد و کتاب حاضر فقط باب اول آن است، که در قطع نیم‌برگی با خطی خوش و خوانا در ۵۲ صفحه چاپ شده است.

مطالب آن واضح و خالی از ابهام میباشد و تعلیم به سربازان جدید را که عبارت از حرکات مختلف پیاده بدون تفنگ با تفنگ و شمشیر، طرز نگهداری پرچم را در سان ورژه با تصاویر مختلف به نحوی شایسته مجسم نموده است، تصاویر مزبور دارای البسه مختلفی میباشد و در اینجا سعی شده تصاویری که برای ارائه، گراور و چاپ میشوند به نحوی انتخاب گردد که از تکرار تصاویری که دارای لباس یک شکل هستند خودداری گردد.

باب اول این آئین‌نامه دارای ۱۵۲ قاعده است که ۱۷ قاعده آن مربوط

به وظایف فرماندهان، افسران و درجه داران میباشد و بقیه قواعد مربوط به تعلیم سربازان جدید است که در چهار فصل بشرح زیر بیان گردیده است .

فصل اول: در بیان تعلیم سربازهای بی تفنگ است و مشتمل است بر چهار

درس : درس اول- «در بیان حالت نظامی سربازیست» شکل ۲ و ۳ در این درس نکاتی را که سرباز میبایست در حالت خبردار رعایت کند دره قاعده شرح میدهد . در ملاحظات این درس علت اجرای فرامین را برای سربازان شرح داده مثلا مینویسد : « سر ، راست بی زحمت ، بجهت اینکه اگر با زحمت سر راست گیرند خستگی سر ، سرایت بهمه اعضای بدن کرده حرکات را موافق قاعده بعمل نخواهند آورد . »

درس دوم - از قاعده ۲۴ تا ۲۷ « در باب گرد است » در این درس حالات و حرکات بر است راست و به چپ را شرح میدهد .

درس سوم - در بیان « آهسته مرش » است (قدم آهسته) شکل ۴ در این درس اصولیکه سرباز میبایستی هنگام قدم آهسته مراعات کند ، مانند طرز نگهداشتن سر - تنه و حرکات پاها و غیره ذکر شده است .

درس چهارم - « در خصوص پاهای مختلف است » در این درس فرمانهایی را که هنگام حرکت ممکن است به سربازان داده شود شرح داده شده است .

فصل دوم : « در تعلیم سرباز با تفنگ است » اول ، حرکات مختلف مشق تفنگ را مانند بدوش فنگ (شکل ۶ و ۵) بیافنگ ، به پیش فنگ (شکل ۷) بازو فنگ (شکل ۸) نیزه پیش (شکل ۹) بغل فنگ (شکل ۱۰) سرنگون- فنگ (شکل ۱۱) .

دوم حالات متوالی پر کردن تفنگ و تیراندازی را مینویسد در این فصل اصطلاحاتی مانند پرکن فنگ ، بگیری فنگ ، بدرشنگ ، جاش ، فشنگ فنگ ، سمبه کش ، بزن ، سمبه جا ، حاضر -

فنگ ، نیزه فنگ ، بالافنگ ، نماز فنگ ، چخماق کش ، نیزه جا ، در راه-
فنگ ، در جا فنگ ، بازدید فنگ ، پهلو فنگ ، چاتمه فنگ ، بس ، ذکر-
شده است که اکثر این اصطلاحات امروزه در ارتش شاهنشاهی ایران معمول و
متداول نیست .

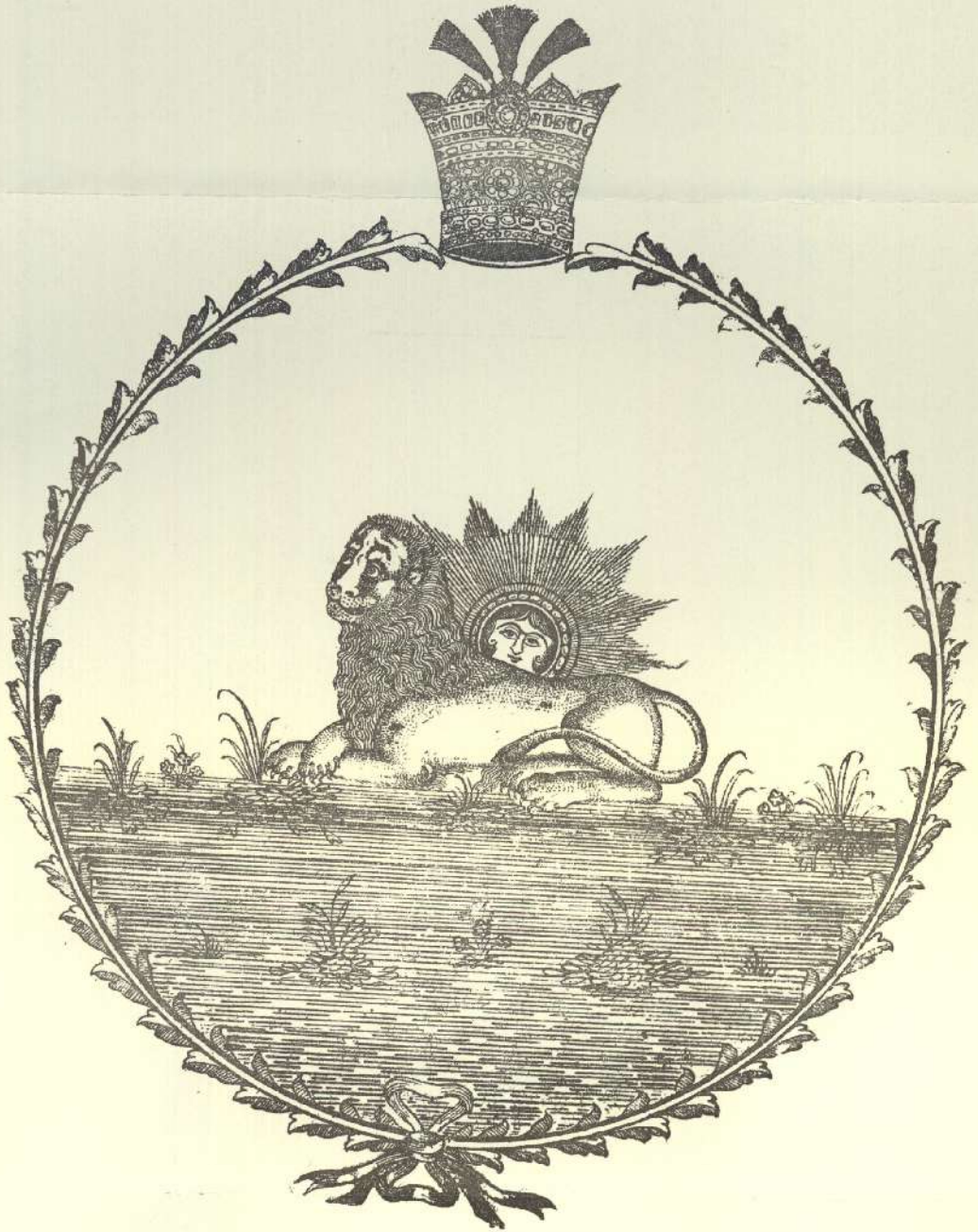
فصل سوم: «در بیان تعلیم و کیلان و سر جوخگان است» شکل ۱۲ با توجه
به این فصل که مختص درجه داران میباشد مشخص میگردد که آموزش حین
خدمت در آنموقع نیز مورد توجه بوده است .

فصل چهارم : « در بیان مشق بیدق و شمشیر صاحب منصبان » (شکل‌های-
۱۳ الی ۲۱) میباشد که فرامین مربوط بحركات شمشیر و نگاهداری پرچم
بطور تفصیل نوشته شده است .

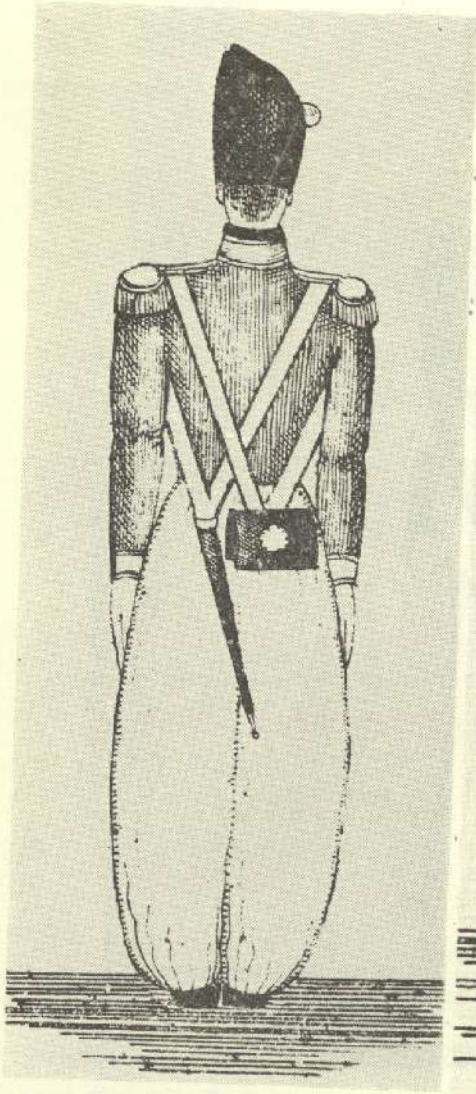
در گراورهای این فصل لباس افسران و لباس پرچمداران نشان داده میشود
و نیز شیری که روی پرچم نقش گردیده ایستاده است و شمشیری هم بدست دارد
(عکس ۱۴ و ۱۶) ولی شیری که در صفحه اول آئین نامه نشان داده شده
(شکل ۱) بدون شمشیر و نشسته است و این اختلاف مشخص میکند که هر یک
از این دو تصویر در موارد جداگانه ای بکار میرفته اند



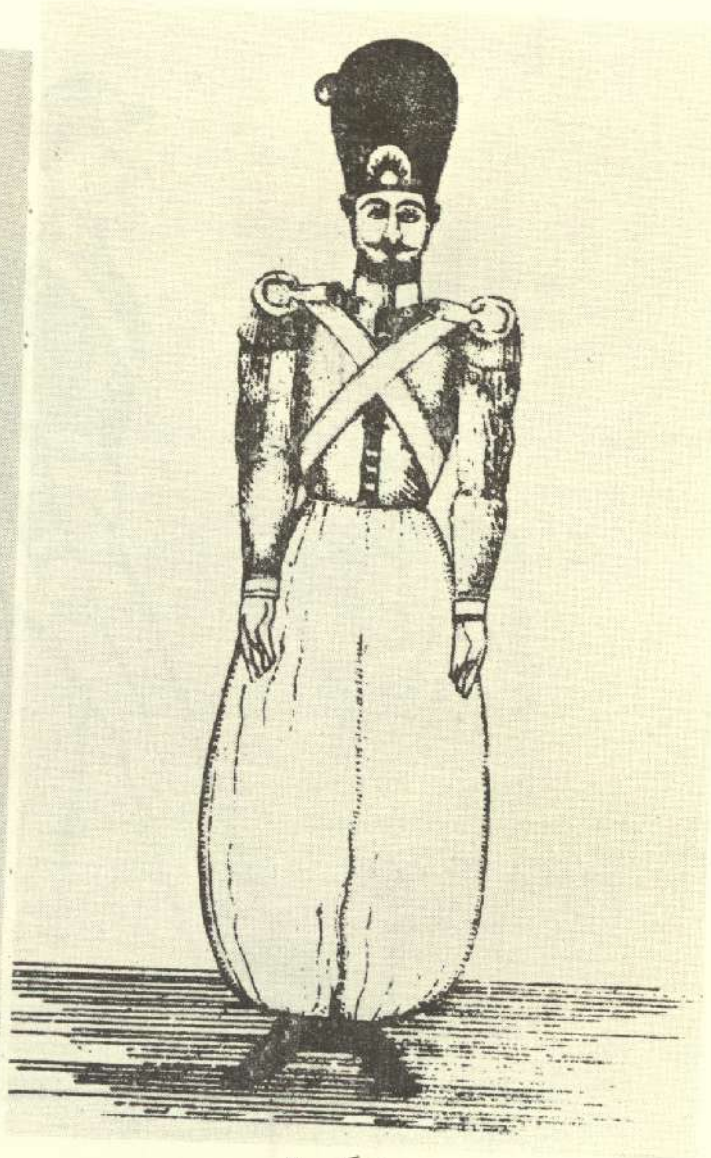
قواعد کلیه
از برای مشق و حرکات پیاده نظام دولتی ایران



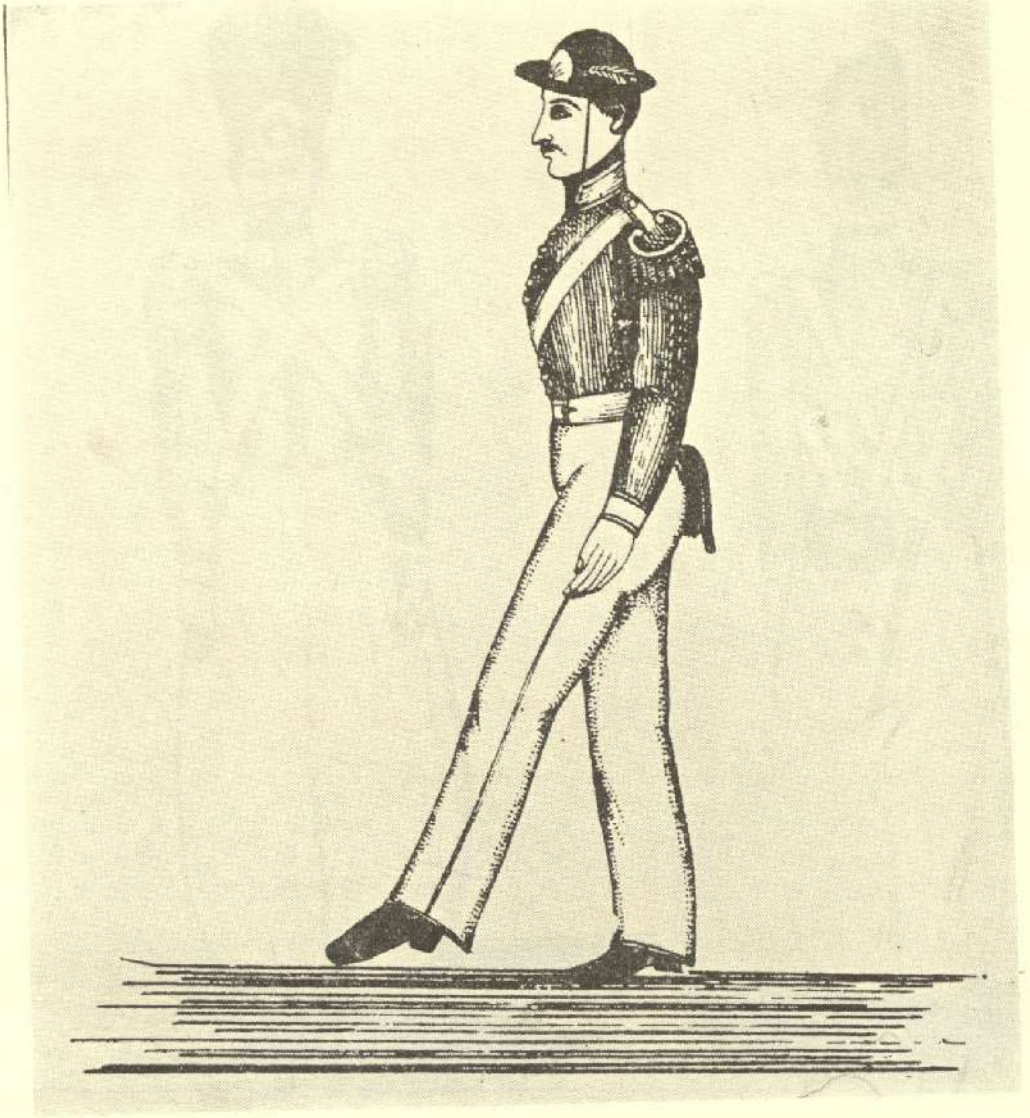
حسب الحکم سرکار علیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجا
عالمیان پناه السلطان ناصرالدین شاه غازی لایزال
ایام دولته و شوکت منصور فی شهر رمضان المبارک
۱۲۶۶



شکل ۳



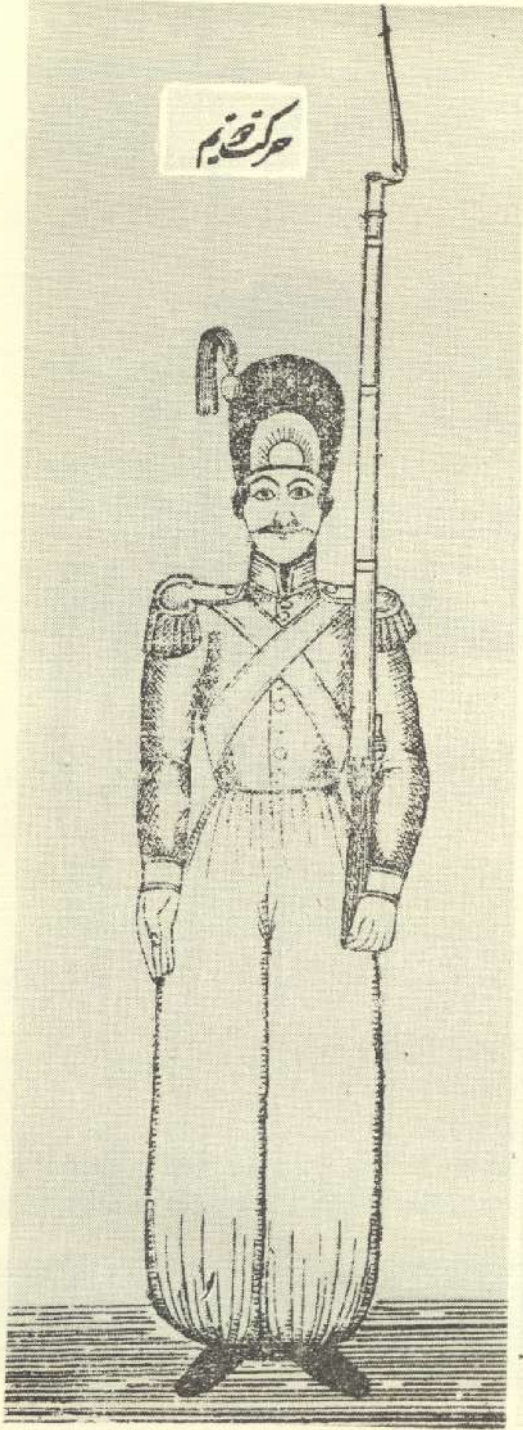
شکل ۲



شکل ۴

این بدو حرکت معلوم آید

حرکت خیم

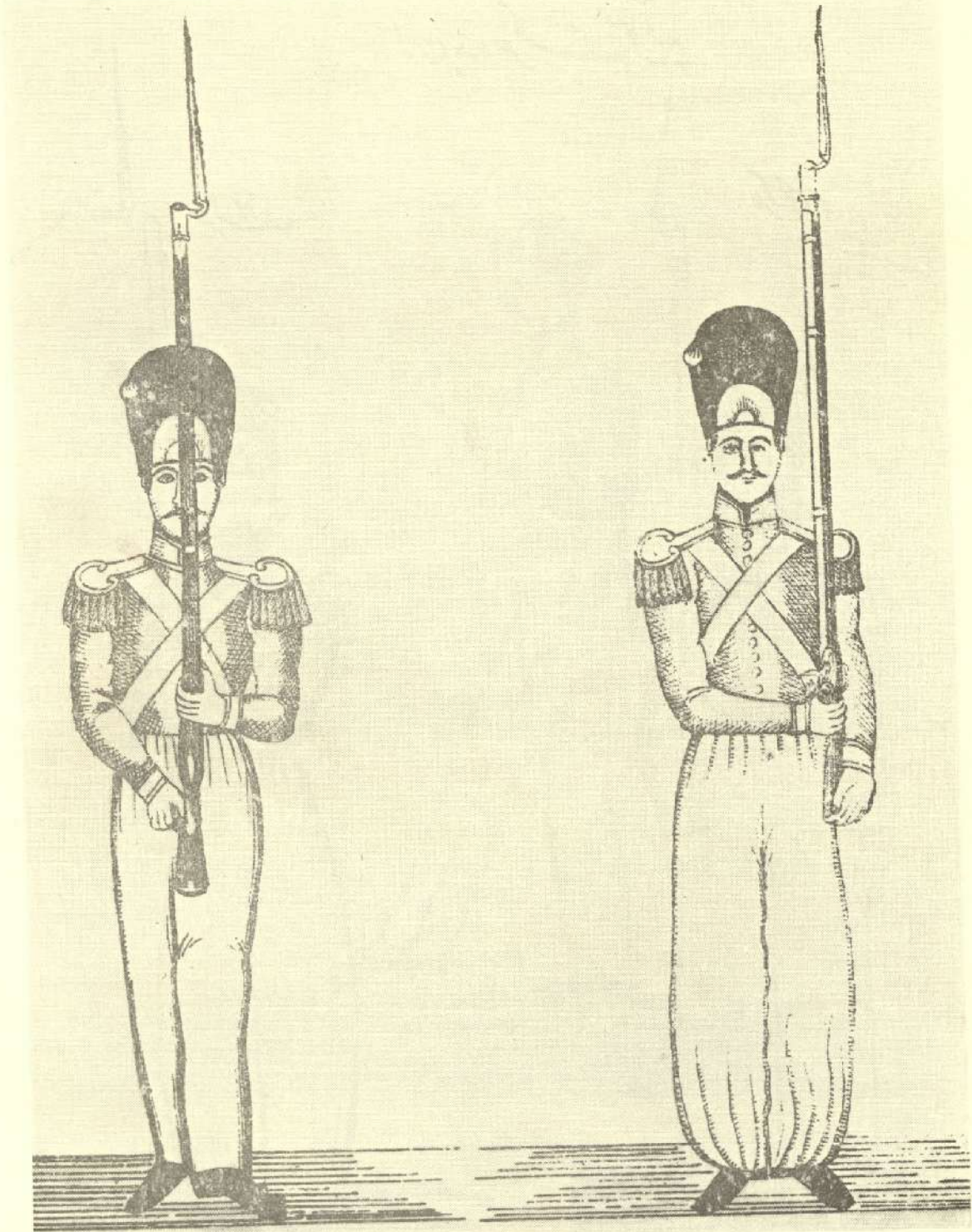


شکل ۶

حرکت اول



شکل ۵



شکل ۷

بازو فک
به حرکت تمام می شود

حرکت سیم

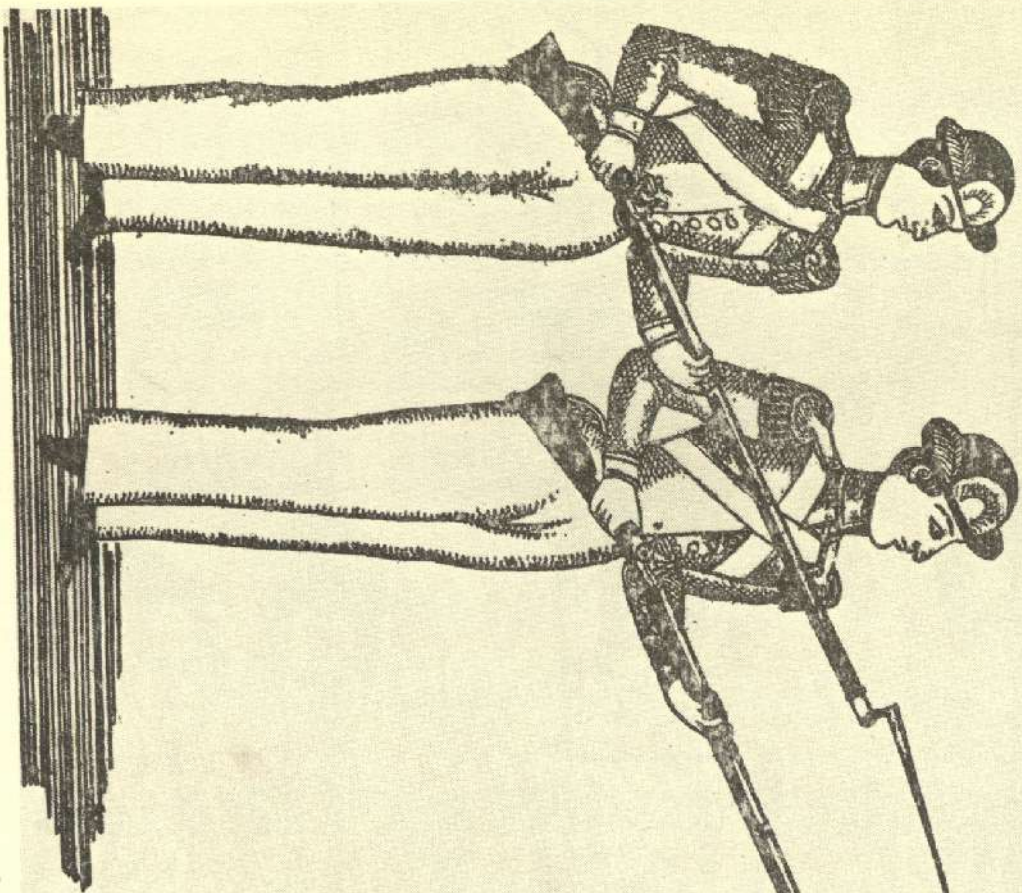
حرکت دوم

حرکت اول

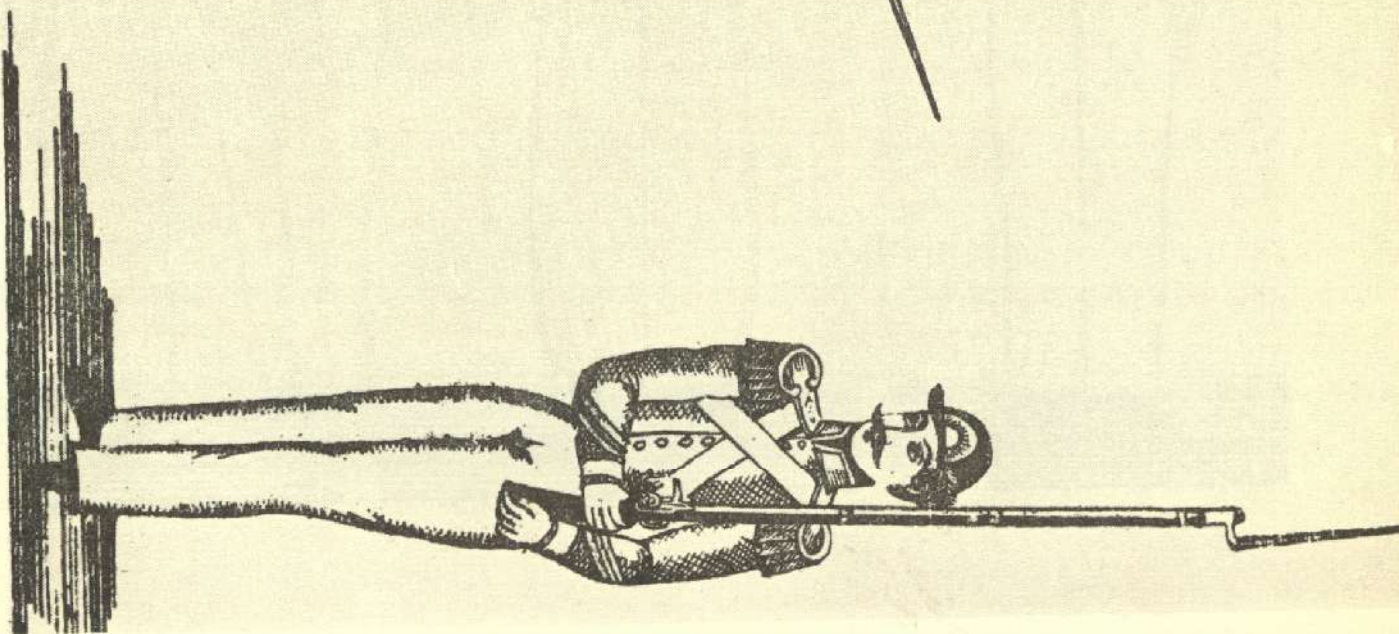


شکل ۸

(۱۰)

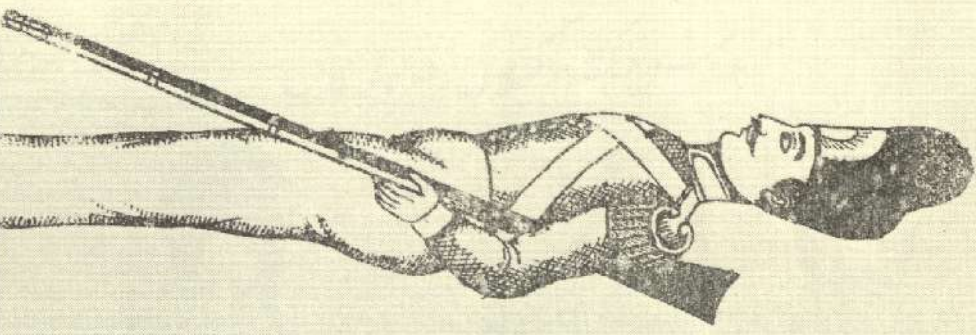


۹
سکس

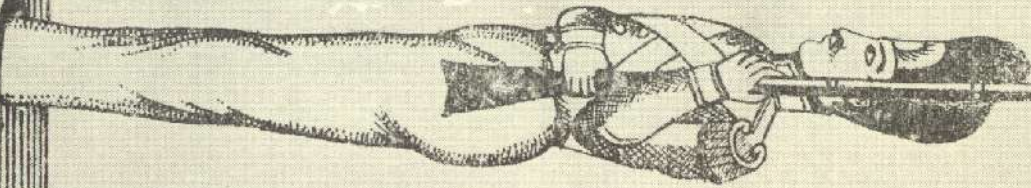


(۱۱)

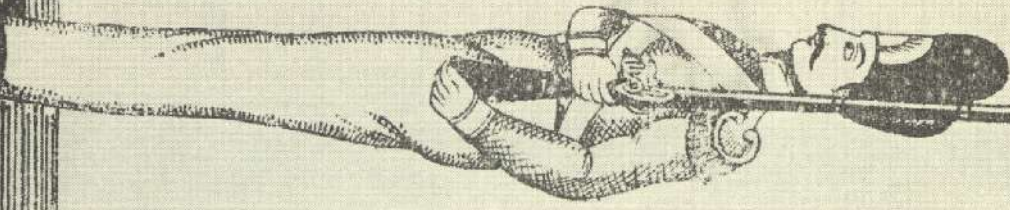
حکمت پنجم



حکمت دوم



حکمت اول

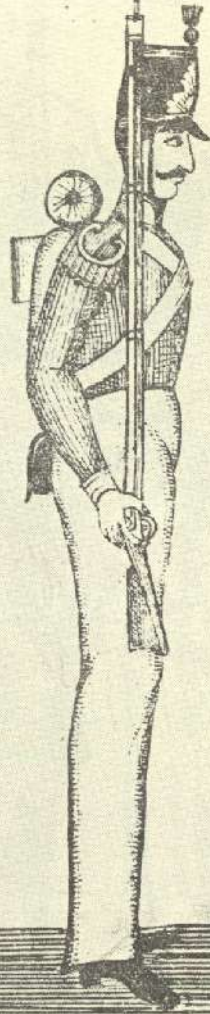


شکل ۱۰



شکل ۱۱

بدوشرفک کیلان و سرچوکان



شکل ۱۲

باز وقت
بسه حرکت تمام میشود

حرکت نهم



حرکت دهم



حرکت اول



شکل ۱۳

(۱۰)

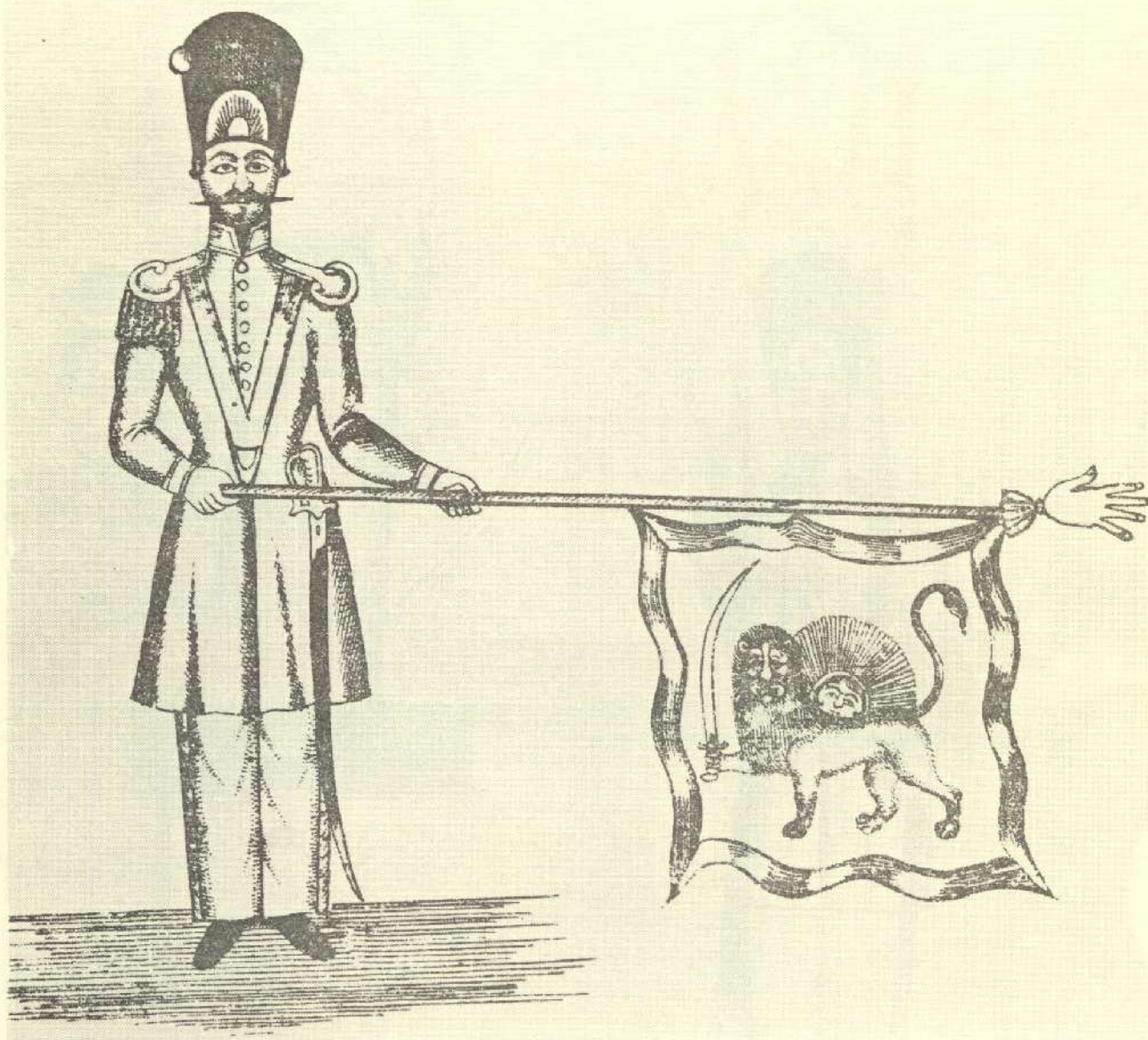


شکل ۱۴



شکل ۱۵

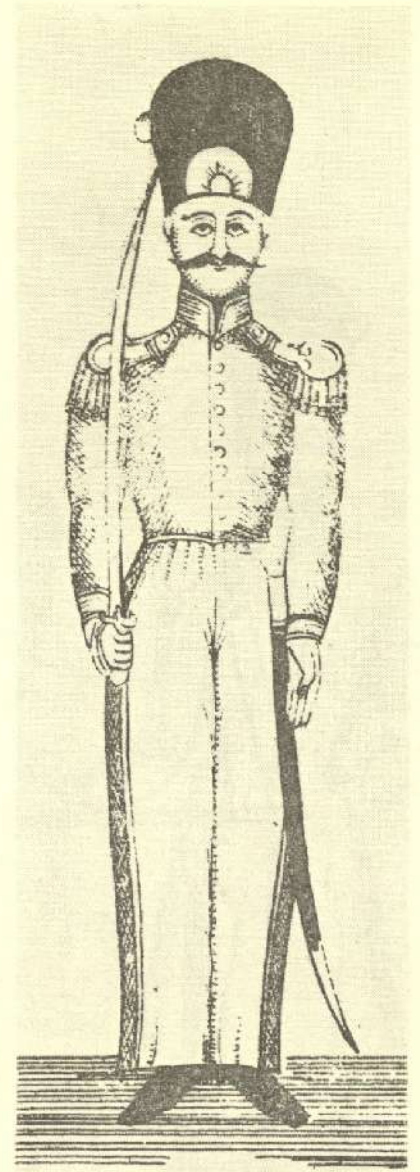
(۱۷)



شکل ۱۶



شکل ۱۸



شکل ۱۷



شکل ۱۹



شکل ۲۰



شکل ۲۱

پیام مجله

مجددین تاریخ مقالات نوشته با تحقیق و استدلال زنجیر مربوط با بیان سلام

استند بر مدارک باشد اما افسوس و سپاسگزار از همکاران نویسنده که محترم پذیرد

مسئولیت مندرجات مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چون مطالب مقالات عقاید نیکو نویسندگان است مجله بر بکایت تاریخ در قلم

عقاید نویسندگان است نویسنده نخواهد داشت

مقاله در دفتر مجله ارسال شود و مشور

مجدد در چاپ و یا در مقاله در دفتر مجله ارسال کند که از او است

در ترتیب تقدم و تاخر مقالات جرحیات وضع مجله و شکست چنانچه عقیده وجود دارد

مجله بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربنگ یحیی شهبیدی

مدیر و اخل : سروان مجید وهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال

برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

بهای هر شماره مجله

برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره

در ایران

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالانه ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی‌های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل

وسایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه
مسابره بزرگ ارتش ایران

مجموعه تحقیقات تاریخی

Barrasihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commanders' Staff

Tehran - Iran



چاپخانه ارتش شاهنشاهی